سُورَةُ النِّسَاءِ

Ketabton.com

تفسیر احمد

ترجمه و تفسیر سورة «النساء»

تتبع و نگارش: امین الدین سعیدی - سعید افغانی

ketabton.com - The Digital Library

تفسیر احمد

فهرست مضامین سورۀ النساء

شماره	اسم سورۀ	فهرست مضامین سورۀ ها	صفحه
1	سورۀ النساء	علت نامگذاری سوره النساء.	
2		ـ معلومات مؤجزدرباره سوره نساء.	
3		ـ تعداد آیات کلمات وحروف سوره.	
4		ـ ارتباط سوره النساء با آل عمران.	
5		ـ سایر خصوصیات سوره نساء.	
6		ـ فضیلت تلاوت سوره نساء.	
7		ـ مبحث قرآن در باره زنان.	
8		ـ سوره هاي قرآني بنام زنان.	
9		ـ مسائل و موضوعات سوره نساء.	
10		ـ الله مراقب انسانها است.	
11		ـ ازدواج با دو خواهر دریک وقت!	
12		ـ ازدواج دو دختر پیامبر اسلام با عثمان ذی النورین.	
13		ـ ازدواج حضرت موسی علیه السلام با دو دختر حضرت شعیب.	
14		ـ موضوعات آیات (2 الی 4) دادن اموال یتیمان به خودشان، حرام بودن خوردن مال یتم، وبحث درمورد تعدد زوجات.	
15		ـ یتیم کیست.	
16		ـ علامات بلوغه.	
17		ـ اموال یتیم چه وقت به آنها سپرده شود؟	
18		ـ دراموال یتیم نباید خیانت کرد.	
19		ـ زکات در مال یتیم ودیوانه.	
20		ـ فلسفه ي تعدد زوجات.	
21		ـ یادداشت کوتاه درمورد افراد که چند همسر دارد.	
22		ـ تعریف مهر.	
23		ـ موضوعات آیات (5 الی 6) در باره تحویل دادن اموال یتم به دو شرط برای خودشان اشاره بعمل آمده است.	
24		ـ موضوعات آیات متبرکه (7 الی 10) بحث درباره حقوقی ورثه در ترکه، حقوقی محتاجان ونیازمندان، یتیمان و نزدیکان غیر وارث را به بیان میگیرد.	

ketabton.com - The Digital Library

25	ـ موضوعات آیات متبرکه (11 الی 12) مبحث ارث بطور تفصیلی بحث بعمل آمده است :از آنجمله : سهم فرزندان، پدران، مادران، همسران و برادران و خواهران را تبیین می فرماید ولی ارث برادران پدری - نیز - در آیه ی دیگری از همین سوره به بیان گرفته میشود.		
26	ـ موضوعات آیات (13 الی 14) در باره احکام و حدود الهی.		
27	ـ موضوعات آیات (15 الی 18) حکم آنانی را که مرتکب زنا می شوند و به کارهای حرام دست می زنند، بیان میدارد.		
28	ـ زنا چیست ؟		
29	ـ توبه، توبه در اصطلاح.		
30	ـ توبه فرعون چرا قبول نشد؟		
31	ـ موضوعات آیات (19 الی 21) در باره رفتار با زنان در زمان جاهلیت و پس از آن.		
32	ـ مفهوم رفتار با زنان در جاهلیت.		
33	ـ مبحث تحریم ازدواج با محارم !		
34	ـ موضوعات آیات(22 الی 23) ناجایز بودن ازدواج ؛ به سبب خویشاوندی نسبی و سبی و شیرخوارگی.		
35	ـ موضوعات آیه (24) حکام ازدواج.		
36	ـ استدلال به ازدواج موقت خطا است.		
37	ـ موضوعات آیه (25) شرایط ازدواج با کنیزان، مجازات آنان درصورت دست زدن به کارهای زشت.		
38	ـ اسباب منع نکاح با کنیز و جاریه.		
39	ـ کنیز وسرپرستی پیامبر اسلام.		
40	ـ موضوعات آیات (26 الی 28) ازدواج و حکمتهایی آن به بیان گرفته شده است.		
41	ـ موضوعات آیات (29 الی 30) قاعده ی تعامل و برخوردعمومی را در مورد اموال بیان می فرماید.		
42	ـ موضوعات آیه (31) در باره مکافات دوری از گناهان.		
43	ـ گناه چیست.		
44	ـ موضوعات آیه (32) در باره نهی الهی از حسد توأم با آرزو.		

ketabton.com - The Digital Library

45		ـ موضوعات آیه (33) بحث درمورد اعطای حق خویشاوندان و وارثان.	
46		ـ موضوعات آیات (34 الی 35) بحث درمورد تنظیم و سر و سامان بخشیدن به امور خانواده، زندگی زناشویی، تقسیم کارها، تعیین وظایف، بیان مقررات، حفظ و نگهداری کانون خانواده از طوفانهای سرکش ویرانگر وخانمانسوزو ناسازگاریها و پرهیز از هرگونه عنصر زیان آفرین و نابود کننده.	
47		ـ تنبه بدنی وتأدیب.	
48		ـ نشوز، معنا و مفهوم نشوز.	
49		ـ موضوعات آیات (36 الی 39) در باره برخی ازحقوق همگانی، پیوند ارزنده ی خویشاوندی، همسایگی و راستگویی.	
50		ـ موضوعات آیات (40 الی 42) درباره ترغیب و تشویقی است ازجانب خدای بزرگی برای امتثال دستورات و حذر و خویشتنداری از منهیات (کارهای ناروا).	
51		ـ موضوعات آیه (43) برخی از شروط نماز، رخصت تیمم.	
52		ـ شأن نزول مشروعیت تیمم.	
53		ـ موضوعات آیات (44 الی 46) برخی از اهل کتاب را که برخی احکام را ترک کرده و کتاب خدا را دگرگون و تحریف نموده و گمراهی را به جای راهیابی خریده اند.	
54		ـ موضوعات آیه (47) هشدار به اهل کتاب.	
55		ـ موضوعات آیه (48) آنچه آمرزیده می شود و آن چه که مورد آمرزش قرار نخواهد.	
56		ـ شرک دو نوع است.	
57		ـ موضوعات آیات (49 الی 55) نمونه های ازکردار و رفتار اهل کتاب ومجازات شان.	
58		ـ جِبْتِ وطاغوت چیست؟	
59		ـ کعب بن اشرف کیست.	
60		ـ موضوعات آیات (56 الی 57) مجازات کافران و مکافات مؤمنان.	
61		ـ حکمت تبدیل وتجدید شدن پوست بدن کافران.	
62		ـ ایمان وعمل صالح.	

ketabton.com - The Digital Library

63	ـ موضوعات آیات (58 الی 59) در باره راه و روش ادای امانت، حکم به دادگری، پیروی از فرمان الهی و پیغمبر و اهل حل و عقد.		
64	ـ اطاعت ازامیر در کارهای خلاف شرع جایز نیست.		
65	ـ « أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ »		
66	ـ اولوالامر، چه کسانی اند؟		
67	ـ مفهوم «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ».		
68	ـ سه صورت عملی حکم و اطاعت.		
69	ـ موضوعات ایات (60 الی 63) موقعیت و بینش منافقان، که به حکم الله و پیامبر خشنود نیستند.		
70	ـ طاغوت چیست.		
71	ـ چه وخت میتوانیم شخص راملقب به طاغوت نمایم.		
72	ـ موضوعات آیات (64 الی 65) الله متعال می خواهد بیان بدارد که : پیروی از راه پیامبران به خیر و صلاح همه ی بندگان بوده وازجمله واجبات است.		
73	ـ ممیزات ومشخصات ایمان راستین.		
74	ـ موضوعات آیات (66 الی 70) تقصیرات برخی ازمردم در این باره ـ که ایمان ضعیفی دارند.		
75	ـ موضوعات آیات (71 الی 76) بندگان راستین را به جهاد در راه الله، اعلای کلمه ی حق، بالابردن منزلت دین وحذر واحتیاط از حمله ی ناگهانی دشمن وا می دارد و حال منافقانی را که از جهاد، امتناع می ورزیدند، تبیین می نماید.		
76	ـ موضوعات آیات (77 الی 79) از حال و وضع جمعی که می خواستند در مکه با مشرکان بجنگند، خبر می دهد.		
77	ـ اصلاح نفس نسبت به اصلاح ملک مقدم است.		
78	ـ موضوعات آیات (80 الی 82) موضوع اطاعت از پیامبر؛ که بمثابه، اطاعت از الله است، ودر باره موضوع تدبر و اندیشه در قرآن، واینکه قرآن از آن خداست.		
79	ـ موضوعات آیه (83) موضوع مسابقه در انتشار اخبار و رویدادها، بدون سند قطعی توسط کفار.		
80	ـ موضوعا ت آیه (84) در باره تشویق در جهت پیکار و جهاد بحث اورده است.		

ketabton.com - The Digital Library

81		ـ موضوعات آیات (85 الی 87) اگر آنان از در اطاعت تو در آیند و به راه راست بازآیند، خیر و برکت بی شماری به دست می آورند و تو نیز از آن خیر وافر بهره مند می شوی.	
82		ـ موضوعات آیات متبرکه (88 الی 91) در باره بیان احوال دوچهرگان، منافقان،حیله گر، دروغگو، شعبده باز،مکار،و چگونگی رسوایی پلان های شوم آنان.	
83		ـ شیوه برخورد با منافقین.	
84		ـ موضوعات آیات (92 الی 93) تو ضیحات در باره حکم قتل خطا و عمد خواه از مؤمنان سر زند یا از سوی آنان که پیمان بسته اند یا ازاهل ذمه.	
85		ـ مجازات قتل عمد.	
86		ـ موضوعات آیه (94) در باره علاقه نشان دادن به صلح و تأمل و اندیشه در احکام.	
87		ـ موضوعات آیات (95 الی 96) از برتری جهاد در راه الله وامتیاز مجاهدان در برابر خانه نشینان.	
88		ـ اهل ضرر.	
89		ـ جهاد ومجاهد،ومعنای جهاد.	
90		ـ فضیلت جهاد و مجاهدین از دیدگاه قرآن.	
91		ـ موضوعات آیات (97 الی 100) درباره تخلف کنندگان از هجرت و هجرت مستضعفان.	
92		ـ موضوعات آیات (101 الی 103) احکامی در مورد نماز واینکه مسلمانان نباید به بهانه ی سفر، جهاد ویاهم جنگ با دشمن نماز را ترک نماید. بحث درمورد مشروعیت و چگونگی نمازقصردرسفر و نماز خوف در وقت جهاد وجنگ.	
93		ـ موضوعات آیه (104) در باره تشویق به جهاد و انتظار مکافات از آن.	
94		ـ موضوعات آیات (105 الی 113) هشدارها به مؤمنان از حلیه،فریت، نیرنگ وشعبده بازی های منافقان بپرهیزند و خود را برای مبارزه در راه حق مجهز نمایند.	
95		ـ سه اخطار به سه گروه در سه آیات.	
96		ـ موضوعات آیات (114 الی 115) موضوعاتی از قبیلی نجواها ورازهای پسندیده ودشمنی با پیامبرصلی الله علیه وسلم، وسرپیچی از راه مؤمنان.	

ketabton.com - The Digital Library

97	ـ موضوعات آیات (116 الی 122) در باره شرک و فرجامش، شیطان ودسایس شیطانی اش، پاداش ایمان و کردار نیکو.		
98	ـ ایمان بدون عمل صالح نجات بخش نیست.		
99	ـ موضوعات آیات (123 الی 126) نعمتهای آخرت به دلخواه نیست.		
100	ـ موضوعات آیات (127 الی 130) تکمیل احکام خانواده و تاکید برحقوق یتیمان و زنان.		
101	ـ موضوعات آیات (131 الی 134) الله از اعمال و کردار بندگانش بی نیاز و تمام هستی از آن اوست. از این رو، الله متعال از همه کس و همه چیز بی نیاز و بر همه کس و همه چیز توانا و چیره است.		
102	ـ موضوعات آیات (135 الی 136)عدالت در قضاوت، شهادت به حق، ایمان به الله متعال، پیامبر و کتابهای آسمانی.		
103	ـ موضوعات آیات (137 الی 141) درباره منافقان وصفات آنان وموضوع مجازات منافقان وگروه های که یکبار ایمان می آورند ودوباره از دایره ی ایمان خارج میشوند.		
104	ـ موضوعات آیات (142 الی 147) در باره شیوه دیگر از موضعگیریهای منافقان، دوستی نکردن با کافران.		
105	ـ منافق کیست.		
106	ـ شرایط پذیرش توبه.		
107	ـ موضوعات آیات (148 الی 149) درمور به فرجام بانگ برآوردن به بدزبانی و بدگویی و آشکار نمودن خویی و نهان داشتن آن.		
108	ـ موضوعات آیات (150 الی 152) کفر وایمان ونهایت هر کدام شان.		
109	ـ موضوعات آیات (153 الی 159) در باره موضعگیری و کارهای سخیف، شنیع،وقبیح یهودان افراطی وسرسخت.		
110	ـ موضوعات آیات (160 الی 162) در باره برخی از قباحت کاری های یهودیان، مجازات آنان و مکافات مؤمنان.		

ketabton.com - The Digital Library

111		ـ موضوعات آیات (163 الی 166) در باره وحدت وحی و فلسفه ی فرستادن پیامبران.	
112		ـ موضوعات آیات (167 الی 170) در باره گمراهی کفرپیشگان و مجازات شان ودعوت مردم به سوی ایمان به پیامبر(ص).	
113		ـ موضوعات آیات (171 الی 173) در باره مسیح پسر مریم در قرآن.	
114		ـ موضوعات آیات (174 الی 175) دعوت عمومی به سوی نور ایمان ودعوت مردم را که به سوی دین واقعی فرامی خواند.	
115		ـ موضوعات آیه (176) در باره ارث کلاله یا ارث برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری.	
116		مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها.	

ketabton.com - The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَة النساء

سورۀ نساء در مدینه نازل شده، دارای یکصد و هفتاد و هفت آیه وبیست و چهار رکوع است.

مقدمه:

خداوند متعال (جل جلاله) که سایر کاینات و مخلوقات، إنس و جِن، سایر حیوانات، و انسانها، أعم و از زنان ومردان میباشد، برای اینکه شخصیت والای زنان را دردین مقدس اسلام برای همه معرفی نماید، یك سلسله دساتیرونقش های مثبت زنان را در قرآن عظیم الشأن بیان داشته است. قرآن عظیم الشأن درآیات متعدد ومختلف زن را به مقام عالی انسانی بیان داشته، حقوقی را برای زنان بیان میدارد که ازنگاه مادی ومعنوی مکان ومنزلت وی را برای همه ثابت میسازد، تا مردان وزنان مسلمان حقیقت شخصیت زنان را درك نموده مطابق آن، أحکام إلهي را مراعات نمایند. وبه طرف مادران، زنان، خواهران و دختران خویش به نظر إحترام وبزرگواری نظر نموده، زن را مانند یک موجود مقدس و پرارزش دانسته واحترام بگزارد.

علت نامگذاری سورۀ النساء:

قبل از همه باید گفت که: محتوای کلی سورۀ النساء راهمانا دعوت به إیمان و عدالت، عبرت از أُمّت های پیشین، قطع رابطه ی دوستانه با دشمنان الله، حمایت از یتیمان، أحکام ازدواج و إرث، لزوم إطاعت از رهبر إلهی، هجرت، جهاد در راه الله و... تشکیل میدهد. از آنجا که سی وپنج آیه ی اوّل این سورۀ مبارکه، پیرامون مسائل وموضوعات خانوادگی است، به سوره ی نساء (زنان) نام گذاری ومسمی گردیده است.

طوریکه که گفتیم نام این سوره «النساء» (یعنی زنان) برای این سوره برگزیده شد، آن است که در آغاز این سوره در باره حقوق زن و سپس درمورد رابطه زن با مرد وبصورت کل جنبه‌های مختلف زندگی زن را مورد بحث وتحقیق قرار داده است. اُمور مربوط به زنان به اندازه ای در این سوره آمده است که در هیچ یک از سوره های قرآن به این اندازه نیامده است پس نام «سوره ی نساء کبری» بر آن إطلاق شده است، و در مقابل، سوره ی مبارکه طلاق به «سوره ی نساء صغری» موسوم گشته است.

از عبدالله بن مسعود (رض) روایت شده است که فرمود: در سوره «نساء» پنج آیه است که اگرتمام دنیا و مافیها را درعوض آنها به من بدهند، مرا بدین اندازه خوشحال وشادمان نمی‌کند، این پنج آیه عبارتند از: «إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظۡلِمُ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ» (النساء: 40). و: «إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ» (النساء: 31). و«إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ» [النساء: 48].» و آیه: «وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ» [النساء: 64].

بصورت کل باید گفت که: سورۀ مبارکه «نساء» متضمن أحکام خانواده کوچک؛ یعنی هستۀ أولیه إجتماع و خانواده بزرگ؛ یعنی جامعۀ اسلامی و رابطه آن با کل جامعه انسانی می‌باشد، به‌همین دلیل است که این سوره در اولین آیه، وحدت اصل و منشأ آفرینش انسان را با بیانی روشن و شگرف تبیین کرده و تقوای الهی را به عنوان مراقب و نگهبان این رابطه عام اجتماعی معرفی می‌نماید.

ketabton.com - The Digital Library

معلومات مؤجزدرباره سوره نساء:

سوره ی نساء چهارمین سوره ی ترتیبی قرآن و دومین سوره ی طوال قرآن است که در مدینه منوره نازل شده است که نزولش پس از جنگ اُحد، در سال سوم هجری شروع شد.البته نزول آن تدریجی و به مناسبت موضوع آیات آن، تا آخر سال هشتم هجری - پس از سوره ی ممتحنه - ادامه داشت.

تعداد آیات کلمات وحروف سوره نساء:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم تعداد آیات سورۀ نساء به صدوهفتادوشش میرسد، وتعداد کلمات آن به سه‌هزاروهفتصدوچهل‌وپنج کلمه بالغ میگردد، وتعداد حروف آن به شانزده‌هزاروسی حرف میرسد. (ملاحظه: اقوال درشمارش تعداد کلمات و حروف سوره هاي قرآن درطريق حساب و نوع قرائت متفاوت أند. تفاصيل آنرا می توان در سورۀ فاطر تفسير احمد مطالعه فرماييد.).

ارتباط سوره النساء با سوره آل عمران:

در این سوره وجه شبه ها و رشته های وابستگی، هر دو سوره را به هم پیوند می دهد که برخی از آنها عبارتند از:

الف: خداوند سورۀ آل عمران را با امر به تقوی ختم نمود و سوره نساء را هم با أمر به تقوی آغاز نمود با این تفاوت که در آنجا فقط مؤمنان را مخاطب قرار داد ولی در این سوره همۀ مردم رامورد خطاب قرار داده است.

ب: در سوره ی نسا، آیه ی «فما لكم في المنافقين فئتين...» [نساء/ 88]: (چیست شما را که درباره ی منافقان دودسته شده اید؟) به مناسبت جنگ اُحد نازل شده، درسوره آل عمران شصت آیه در این رابطه شرف نزول یافته است.

ج: در سوره ی نسا، آیه ی: «و لا تهنوا في ابتغاء القوم...» (نساء: 104) (در تعقیب دشمنان، سستی نشان ندهید...) به مناسبت جنگ حمراء الاسد، پس از نزول آیه های: «الذين استجابوا لله و الرسول من بعد ما أصابهم القرح...» (آل عمرن آیات: 172 الی 175) در همین رابطه آمده است.

یادداشت:

غزوۀ حمراء الأسد از جمله غزوات أست که در منطقه‌ای حمراء ألاسد در نزدیکی مدینه منوره صورت گرفته است. این غزوه به سال سوم هجری (۶۲۵ میلادی) و یک روز پس از غزوه اُحُد شکل گرفت و بدون درگیری وجنگ به پایان رسید.

سایر خصوصیات سورۀ نساء:

سورۀ نساء یکی از هفت سورۀ طولانی قرآن (سبع طوال) می باشد. أقوال در سبع طوال هم مختلف است به گفته بعضی سوره های (بقره، آل عمران، نساء، مائدة، أنعام، أعراف و أنفال به همراه توبه) را سبع طوال می گویند ولی برخی دیگرمفسران هفتمی را یونس می دانند و معتقدند که أنفال و توبه جزو آنها نیست (این قول سعید بن جبیر می باشد). (مراجعه شود: المحرر الوجيز فی تفسير الكتاب العزيز، ج 3، ص 373).

بحثهای مختلف این سوره عبارتند از:

1 – امر به تقوی و پرهیزکاری در نهان و آشکار

2 - شرایط خاص «تعدد زوجات»

ketabton.com - The Digital Library

3 - یاد آوری به مردم که: از جنس و حقیقتی مشترک (انسانیت) آفریده شده اند، و نباید زن و مرد نسبت به هم و یا نژادها نسبت به یکدیگر تفاخر کنند.
4 – أحکام خویشاوندی سببی ونسبي،
5 - أحکام نکاح، ارث و حقوق زن، حقوق خانواده ی کوچک و محدود، حقوق جامعه ی اسلامی و ارتباط آن با جامعه ی انسانی و این که منشأ و مبدأ انسان، گوهر و اصلی واحد است.
6 - أحکام پیکار و نبرد
7 - إستدلال در برابر اهل کتاب
8 - بحث در مورد عده ای از دوچهرگان (منافقان)
9 - سخن با أهل کتاب در چند جای سوره
10 - دلیل قوامیت (سرپرستی، نظارت) مرد در خانواده و این که قوامیت إستبداد نیست؛ بلکه برای مرد مسؤولیت و رنج و مشقت است و تدابیر منزل را به گردن دارد، تا این جامعه ی کوچک به آسانی و نیکویی زندگی خود را ادامه دهد.
11 - بیان میزان روابط إجتماعی بر اساس خیرخواهی و اندرزگویی، همکاری، عواطف و پشتیبانی از هم، در مسیر توانبخشی به جامعه و روابط نیکو با دولتها و ملل مختلف و صلح طلبی.
12 - این سوره، برنامه ی أُصولی أخلاق و خصلت، خوی، طبیعت، عادت، قواعد داد و ستد میان سایر ممالک و برخی احکام صلح و جنگ را مشخص می نماید.

هکذا در این سوره به موضوعات ذیل از جمله:

1 - دعوت به إیمان و عدالت و قطع رابطه دوستانه با دشمنان سرسخت.
2 - قسمتی از سرگذشت پیشینیان برای آشنایی به سرنوشت جامعه های ناسالم.
3 - حمایت از نیازمندان، مانند یتیمان.
4 - قانون إرث بر اساس یک روش طبیعی و عادلانه.
5 - قوانین مربوط به ازدواج و برنامه هایی برای حفظ عفت عمومی.
6 - قوانین کلی برای حفظ أموال عمومی.
7 - معرفی دشمنان جامعه اسلامی و بیدارباش به مسلمانان در برابر آنها.
8 - حکومت اسلامی و لزوم إطاعت از رهبر چنین حکومتی.
9 - اهمیت هجرت و موارد لزوم آن.

فضیلت تلاوت سوره نساء:

پیامبراسلام محمد صلی الله علیه وسلم طبق روایتی فرمود: «هرکس سوره نساء را بخواند، گویا به أندزه هر مسلمانی که طبق مفاد این سوره ارث می برد، در راه الله انفاق کرده است و همچنین پاداش کسی را که برده ای را آزاد کرده به او می دهند».

مبحث قرآن در باره زنان:

قرآن عظیم الشأن أولین کتاب آسمانی است که در حدود 350 آیه در مورد زنان نازل نموده که بصورت عموم این مباحث در 64 سورهٔ از قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است.
بدین ترتیب گفته میتوانیم که:
بصورت عموم در 23 سال رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم آیاتی در رابطه مسایل زنان نازل شده است. که البته در برخی از سالها زیاد ودر برخی از سالها کمتر.

ketabton.com - The Digital Library

سوره های قرآنی بنام زنان:

قرآن عظیم الشأن برای أرج گذاری به موقف، وإثبات این حقیقت که دین مقدس إسلام مقام عالی وبا أرزشی برای زنها قایل شده است، در هنگام نامگذاری سوره های قرآنی نیز زنان فراموش نشده، سوره های ذیل را به نام ایشان مسمی نموده است. که عبارت اند از:

1 – سورۀ النساء (زنان): درین سوره کلمۀ نساء که به معنای زنان است، بصورت خاص بیان شده است.

2 - سورۀ مریم: این سوره که بنام بی بی مریم (علیها السلام) مادر حضرت عیسی علیه السلام) مسمی گردیده است، مریم که يك دختر پاک نهاد بود، ودر قرآن عظیم الشأن الکوی برای دختران پاك طینت وعفیفه بیان شده است، این سورۀ مبارکه برای ارزش بیشتر دختران پاك بنام همان دختر پاك نامگزاري شده است.

3 - سورۀ مجادله: مجادله همان گفتگوی بی بی خوله (رضي الله عنها) با حضرت محمد (صلي الله عليه وسلم) میباشد، واین سوره بیانگر حقیقت رحمت الهی بالای زنان میباشد که چگونه پروردگار (جل جلاله) خواسته های این خانم را بر آورده ساخت.

4 - اکثریت آیات سورۀ نور نیز در مورد أحکام زنان میباشد.

5 - سورۀ تحریم: این سورۀ مبارکه درمورد قصه أُمهات المؤمنین (رضي الله عنهن) میباشد.

6 - سورۀ ممتحنه: درمورد زنان مهاجری که با سایر مسلمانان هجرت نمودند، ودر مورد ایمان آنان وامتحان شان درین سوره بحث کردیده این سوره بنام ممتحنه مسمی شده است.

مسائل و موضوعات سورۀ نساء:

سوره ی نساء یکی از سوره های بلند مدنی أست، مملو از أحکام شرعی است که به أُمور داخلی و خارجی مسلمانان اِنتظام و سامان می دهد. این سوره مانند دیگر سوره های مدنی در زمینه ی قانونگذاری به مسایل پُرأهمیت می پردازد که به أحوال زن و خانه و خانواده و دوست و إجتماع مربوط است. اما عمده ی احکام وارده در آن پیرامون موضوع زنان است. و به همین سبب به سوره ی نساء (زنان) موسوم شده است.

این سورۀ مبارکه: در بردارنده چهار موضوع عمده واساسی میباشد:

1 - از آیۀ اول این سوره گرفته تا آیه 25، سپس از آیه 33 گرفته تا آیه 35 وبعد از آن از آیه 127 گرفته تا 130 وهکذا در آخرین آیه، حقوق زن مورد برسی تحلیل وارزیابی قرار گرفته است.

هکذا در این سوره مباحثی از حقوق یتیمان و سفیهان- نیز از شیوه تقسیم ارث میان مرد و زن، شهادت باطل(به إکراه) در نزد وارث زن، سلب حقوق زن در مهر و حرمت ازدواج با زنان معینی که از آن جمله زوجه پدر است. آنگاه بحث در باب سیطره مرد بر زن در حدود شریعت، و در باب زنان فاضله، و صلح میان زن و شوهر، رعایت عدالت و گرایش به واقعیت در تشکیل خانواده و سرانجام در بعضی موارد ارث است.

2 - موضوع دیگری که در آیات 26تا 32 از آن بحث می‌شود مربوط به احترام و ارزش

ketabton.com - The Digital Library

مال و جان آدمی و ضرورت حفاظت از آنها و عواملی است که انسان را وا می‌دارد که به مال و یا جان دیگری دست تجاوز دراز کنند؛ مانند جهل و حسد.

3 - سومین موضوع که در این سوره، در آیات 36- 40 مورد بحث واقع شده، ضرورت احسان در حق ضعیفان، حرمت بخل و انفاق مال از روی ریا است.

4 - امّا موضوع اصلی که بیشتر آیات سوره نساء از آن سخن می‌گوید؛ موضوع حکومت اسلامی در تمام جنبه‌های آن است، به عنوان مثال: در آیات 41 و 42 سخن از این است که پیامبر بر امت خود شاهد، یعنی حاکم است و عصیان در برابر او حرام است و نیز شهادت را نباید کتمان نمود.

در آیات 44- 57 به طور تفصیل از نقش علم در إقامهٔ حق و مسئولیت دانشمندان در ادای امانت دانش، از طریق بیان حقایق بدون تغییر و تحریف بحث می‌کند، نیز جریمه دروغ بستن بر خدا، همچنین بیان صفات نکوهیده این افراد. در این آیات پرده از روی تقلّبشان برداشته می‌شود و نیّات فاسدشان را برملا می‌کند.

در آیات 58- 70 سخن از ارزش‌هایی است که سیاست اسلامی بر آن متّکی است، برجسته‌ترین آنها ادای امانت (ادای حقوق مردم) و داوری به عدالت است.

آنگاه در همین آیات از فرمان‌برداری پیامبر و اولو الامر و حرمت فرمان‌برداری از طاغوت و صفت کسانی که از طاغوت پیروی می‌کنند سخن گفته شده است. قرآن این گروه را که پیرو طاغوت‌اند منافقان نامیده؛ زیرا منافقان همواره از فرمان‌برداری پیامبر اسلام(ص) در جنگ‌ها سر باز می‌زدند و می‌گریختند. سپس بحث در ارزش دفاع از مستضعفان است.

در سیاست اسلامی آیات 77- 79 و نیز آیات 80- 87 دو موضوع را در بردارند.

اول: ضرورت انضباط در جنگ و فرمان‌برداری از هر فرمانی که از سوی فرماندهان صادر می‌شود.

دوم: نقش فرمانده و سردار سپاه در تحریض به نبرد و وادار کردن مردم به اطاعت از فرمان‌ها.

در آیات 88- 91 سخن متمرکز در موضع و موقعیت منافقان است. قرآن طبیعت أهل نفاق و أنواع آنها را معین می‌کند و می‌گوید که چگونه باید در برابر آنها قرار گرفت.

در خلال آیات 95- 100 بحث از مجاهدان و غیر مجاهدان یعنی کسانی که از جنگ سر بر می‌تابند و نیز سخن از مهاجران است. به عنوان طبقات مشخصی در جامعه اسلامی در مقابل طبقات منافقان که از آنها یاد کرده شد.

قرآن در آیات 105- 111 به بحث در ارزش‌های سیاسی اسلامی باز می‌گردد که چگونه دولت اسلامی دولت قانون بوده و از فساد اداری به دور است. رسول خدا را از جدال با خائنان و فریب خوردگانی که آهنگ گمراه کردن او را- به خیال خود- دارند نهی می‌فرماید.

در آیات 117- 126، قرآن جنبه‌های گوناگون نفاق را مورد بحث قرار می‌دهد. از آن جمله اصل نفاق و نقش شیطان است با آن وعده‌های دلربا و دروغش و افسانه‌های بی‌محتوایش.

قرآن پس از آنکه در آیات 131- 134 ضرورت تقوا، تعهد، اقامهٔ عدل و شهادت دادن برای خدا را جهت تزکیه نفس از عوامل نفاق، بیان داشت، بار دیگر در آیات 136- 146 باز می‌گردد تا معنای ایمان را به عنوان یک واقعیت بسیط و تجزیه ناپذیر روشن نماید،

ketabton.com - The Digital Library

بدین معنا که کسانی که در ایمان خود اندیشه‌های دیگری را نیز دخالت می‌دهند کافرند و در زمره منافقانی هستند که خویشتن را می‌فریبند؛ زیرا کافران را به دوستی می‌گیرند و اینان در پایین‌ترین جایگاه در درون آتش جای دارند.
آن‌گاه تنها راه رهایی این گروه را از آن حالت که بدان گرفتار آمده‌اند نشان می‌دهد که راهی جز توبه و اصلاح نفس خویش در پیش روی ندارند، سپس باید شکر خدای به جای آرند و به ایمان گرایند، و به آشکارا لب به سخن بد و ناهنجار نگشایند و با انجام کارهای پسندیده در طلب خشنودی خداوند باشند.
قرآن این بار با تفصیل بیشتری از بساطت ایمان و حقیقت تجزیه ناپذیر آن سخن به میان می‌آورد و در (آیات 150- 160) بیان می‌دارد که آن کسان که به دلیل عدم اقناع ایمان نمی‌آورند، مردمی دروغگویند. اینان همانند بنی اسرائیل‌اند آن گاه که از موسی خواستند که خدا را به آشکارا به آنان بنمایاند و سپس با آنکه نشانه‌های قدرت خداوندی بر ایشان آشکار شد، گوساله پرستیدند و پیمان شکستند و به آیات خدا کافر شدند و مریم را به فحشاء متهم ساختند و مدعی شدند که عیسی را کشته‌اند و بر خود ستم کردند و رباخواری پیشه گرفتند.
قرآن در آیات پایانی این سوره از ضرورت ایمان به خدا و رسولش به شکلی کامل حکایت می‌کند و مردمان را به نوری که بر ایشان نازل شده است فرا می‌خواند.
به طور خلاصه و فشرده، بحث‌های مختلفی که در این سوره مطرح شده‌اند عبارت‌اند:

1 - دعوت به ایمان، عدالت و قطع رابطه دوستانه با دشمنان سرسخت
2 - قسمتی از سرگذشت پیشینیان برای آشنایی هر چه بیشتر به سرنوشت جامعه‌های ناسالم
3 - حمایت از کسانی که نیازمند به کمک هستند؛ مانند یتیمان، و دستورهای لازم برای نگهداری و مراقبت از حقوق آنها
4 - قانون ارث بر اساس یک روش طبیعی و عادلانه در برابر شکل بسیار زننده‌ای که در آن زمان داشت و به بهانه‌های مختلفی افراد ضعیف را محروم می‌ساختند.
5 - قوانین مربوط به ازدواج و برنامه‌هایی برای حفظ عفت عمومی
6 - قوانین کلی برای حفظ أموال عمومی
7 - کنترل و نگهداری و بهسازی نخستین واحد اجتماع یعنی محیط خانواده
8 - حقوق و وظایف متقابل افراد جامعه در برابر یکدیگر
9 - معرفی دشمنان جامعه اسلامی و بیدار باش به مسلمانان در برابر آنها.
10 - حکومت اسلامی و لزوم إطاعت از رهبر چنین حکومتی
11 - تشویق مسلمانان به مبارزه با دشمنان شناخته شده
12 - معرفی دشمنانی که احیانا فعالیت‌های زیر زمینی داشتند
13 - اهمیت هجرت و لزوم آن به هنگام روبرو شدن با یک جامعه فاسد و غیر قابل نفوذ
14 - مجدداً بحث‌هایی در باره ارث و لزوم تقسیم ثروت‌های متراکم شده در میان وارثان.

همچنین در این سوره به خطر و حیله ی أهل کتاب، مخصوصا یهود، و موضع گیری آنان در مقابل پیامبران بزرگوار إشاره بعمل آمده است.
در آخر این سوره ی مبارک با بیان گمراهی های نصاری در مورد حضرت مسیح، عیسی بن مریم، خاتمه می یابد که آنها درباره ی حضرت عیسی غلو و افراط نشان می دادند و حتی او را پرستش کرده، آنگاه او را به صلیب کشیدند.

ketabton.com - The Digital Library

در حالی که به الله بودنش معتقد بودند، و فکر و اندیشه ی سه گانگی را اختراع کردند و مانند مشرکان بت پرست درآمدند. در صورتی که آیات قرآن آنان را به رجوع و برگشتن از آن گمراهی ها فرا می خواند که به عقیده و باور با گذشت و بلندنظر و شفاف‌سان، یعنی عقیده ی توحید و یکتاپرستی برگردند. خدای متعال گفته است: « وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ اِنْتَهُوا إِنَّمَا اَللّهُ إِلهٌ واحِدٌ.» (و به تثلیث قائل نشوید. (از این حرف) دست بردارید که به نفع شماست. جز این نیست که الله خدایی است یکتا).

ketabton.com - The Digital Library

ترجمه و تفسير سورة ألنِساء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشايندۀ ومهربان

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾

ای مردم!از پروردگارتان بترسید!آن کسی که همه شما را از يك انسان خلق و همسرش را از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را (در روی زمین) پراگنده ساخت، و بترسید از آن الله که (همگی به عظمت او إعتراف دارید، و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید، نام او را می‌برید!(و نیز) (از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، پرهیز کنید!زیرا خداوند، مراقب شماست (1)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«النَّاسُ»: مردم. «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: جنس و حقیقتی مشترک (انسانیت).«خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا»: جفت نفس واحد را از نوع خود او آفرید. «بث»: پراگنده کرد، منتشر ساخت.

«تساءلون به»: به نام او از همدیگر درخواست می کنند. یکدیگر را به نام خدا قسم می دهند.«الارحام»: جمع رحم، نزدیکان، پدر یا مادر یا هردو، مراد این است که از تباه کردن حقوق آنان بپرهیزید.«رَقِيبًا»: مراقب، نگهبان. (فرقان)

تفسیر:

خداوند متعال سوره ی نساء را با مخاطب قرار دادن عامه ی مردم آغاز و إفتتاح کرده است، و آنان را به پرستش الله یگانه دعوت نموده. و آنان را متوجه قدرت و یکتایی و یگانگی خود نموده و فرموده است:

«يا أَيُّهَا اَلنّاسُ اِتَّقُوا رَبَّكُمُ اَلَّذِی خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ»: ای مردم!از خدایی بترسید که شما را از یک اصل و منشأ یعنی آدم، به وجود آورده است.

« وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها»: وسپس از آن یگانه و تنها نفس، همسرش یعنی حوا را خلق وایجاد کرد، «وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً كَثِيراً وَ نِساءً»: از آدم و حوا مردان و زنان فراوانی پراگنده و منتشر کرد.

«وَ اِتَّقُوا اَللّهَ اَلَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ اَلْأَرْحامَ »: ازالله بترسید که یکدیگر را به نام او می خوانید، مثلا می گویید: تو را به خدا یا به خاطر خدا. و از صله ی رحم بترسید و آن را قطع نکنید.

درآیۀ مبارکه از رفتار بد با خویشاوندان وأقارب نهی بعمل آمده است، زیرا، قُرب و إتحاد با أقارب بەطور خاص می‌باشد و حقوق ایشان نسبت به سایر أفراد انسانی بیشتر است؛ طوریکه درحدیث قدسی آمده است: «قال الله تعالی: انا الله و انا الرّحمن؛ خلقت الرحم و شققت لها من اسمی؛ فمن وصلها وصلته، و من قطعها قطعته»؛ و حدیث «خلق الله الخلق، فلمّا فرغ منه، قامت الرحم فاخذت بحقوی الرحمن؛ فقال: مه!فقالت: هذا مقام العائذ منك من القطيعة!قال: الا ترضين ان اصل من وصلك، و اقطع من قطعك؟!قالت: بلى يا ربّ!قال: فذاك!»؛ و حدیث «الرحيم شجنة من الرحمن؛ فقال الله: من وصلك وصلته، و

ketabton.com - The Digital Library

من قطعك قطعته»؛ و حدیث «الرّحم معلّقة بالعرش، تقول: من وصلني وصله الله، و من قطعني قطعه الله» بر این شاهدند، و به اختصاص صله رحم و علایق آن اشاره می‌نمایند.
«إِنَّ اَللهَ كانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً (1)»: یعنی الله مراقب شما و بر عموم اعمال و احوالتان آگاه است. پس او اعمال خیر و شر شما را زیر نظر داشته و شما را در برابر آن جزامی‌دهد.
در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال را چنان عبادت کن که گویی اورا می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعا او تو را می‌بیند».

الله مراقب انسانها است:

در پایان آیه خواندیم: «ان الله کان علیکم رقیبا»: « خداوند مراقب شماست». و تمام أعمال و نیات شما را می بیند و در ضمن نگهبان شما در برابر حوادث است.
خداوند متعال به أنواع مختلف مراقب انسانها می باشد. و این مراقبت هم از نظر جسمی برای انسان است و هم از نظر معنوی.
از نظر محافظت جسمانی و مادی که مورد سؤال هم می باشد باید عرض کنم که الله متعال می فرماید: «لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وال » (سوره الرعد: آیه 11.) برای انسان مامورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از حوادث (غیر حتمی) حفظ می کنند، (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنها خود را تغییر دهند، و هنگامی که خدا اراده سویی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند هیچ چیز مانع آن نخواهد شد، و جز خدا سرپرستی نخواهند داشت.
نقطۀ قابل توجه را همانطوریکه در بالا هم گفتیم ما در زندگی روزانه خود، نشانه های واضحی از وجود چنین نیروی محافظی ویا به اصطلاح دست غیبی می بینیم و احساس می کنیم که در برابر بسیاری از حوادث مرگبار بطور اعجاز آمیزی مارا نجات می دهد که تفسیر و توجیه همه آنها از طریق عادی و یا حمل بر تصادف مشکل است.
خدمت شما بعرض برسانم که: من شخصاً در زندگی شخصی خود برخی از این حوادث را دیده‌ام که راستی حیرت‌آور بوده،که خداوند به فضل وکرم خویش از آن مارا نجات داده است.

دروس حاصله:

خداوند متعال در دو بخش از این آیۀ مبارکه یعنی در آغاز وبدایت این سورۀ به «تقوی» أمر وسفارش نموده است. یعنی بنیان خانواده، بر تقواست و مراعات آن بر همه لازم وضروری است. خلقت و تربیت انسان، هر دو به دست الله متعال، پس پروا و اطاعت هم بایداز او باشد.
«يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا»: در این آیه به این فهم عالی تاکید بعمل آمده است که اساس وبنیاد یک خانواده که هسته اولی یک جامعه را تشکیل میدهد، براساس تقوا استوار می میباشد.
انسان ها عموماً از یک اصل و منشاء آمده اند و در انسانیت و نسب برادر یکدیگرند.
اگر انسان چنین مفهومی را دریابد، عموماً با نیکبختی و آسایش به حیات ادامه خواهند داد. و جنگهای خانمان برانداز و ویرانگر روی نخواهد داد که تر و خشک را در کام فرو برد، و پیر و جوان را به دیار نیستی بفرستد.
همچنان در این آیه به اصل بی نهایت زیبا اشاره بعمل آمده است،که در اصل انسانیت و

ketabton.com - The Digital Library

در حقیقت بشریت با هم متحدند، وهیچگونه فرقی بین زن ومرد، سیاه وسفید، عرب وعجم، بین غنی وفقیر، قوی وعاجز فرقی وجود ندارد، همه درنزد حدود الهی ملتزم باشند، وهمه مردم مسخر قدرت الهی هستند، ونباید شخصی بر شخصی دیگری، قوم بر قوم دیگری ظلم وتعدی دارند.

بلی زن و مرد در آفرینش وحدت دارند و هیچکدام از نظر جنسیّت بر دیگری برتری ندارند.

هدف از نفس واحد، درآیۀ متبرکه همانا آدم علیه السلام أبوالبشر، وهدف از زوج همان «حواء» که او را از نوع همان آدم خلق نمود، يعني مراد از«خلق منها زوجها» این است که همسر آدم از جنس و نوع خود آدم میباشد. واز نسل وفرزندان این دو نفر سایر انسانها سراسر عالم پراکند ه شدند.

در جمله « وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً »: هدف از «بث » جدا سازی است واین فهم را برای ما میرساند که در بدو خلقت و بعد از آدم علیه السلام، ازدواج بین برادران و خواهران مروج بود، چون حرمت ازدواج با محارم حکمی تشریعی است که در آن زمان تشریع نشده بوده.

«واتقوا الله الذي تساءلون به و الارحام ان الله كان عليكم رقيبا»: (و بپرهيزيد از خدايي كه به نام او از يكديگر در خواست مي كنيد و در بارۀ ارحام از خدابترسيد، همانا خدا مراقب بر شما واعمالتان است، منظور از (تسائل) به خدا این است که مردم با سوگند به الله متعال از یکدیگرچیزی در خواست کنند و این کنایه از محترم و عظیم بودن الله در نزد بندگان است و مي فرمايد پاس حرمت ارحام را هم نگاه داريد و به امر آنان اهتمام بورزيد و در حق آنان كوتاهي نكنيد و منظور از أرحام و نزديكان، وابستگان نسبی هستند و کلمه (رقيب) به معنای حفیظ و مراقب است و خدا مراقب ومحافظ بر شماست و اعمال و سكنات و ايمانی را که شما بواسطه آن از يكديگردر خواست مي كنيد و امر ارحام را که در باره آنها به شما سفارش شده است همه را زير نظر دارد و این حفاظت و نظارت امري ضروري است تا جامعه از خلل وفساد و ظلم و مخالفت و طغیان و ستم محفوظ بماند.

ازدواج با دو خواهر دریک وقت!

درشرع إسلامی إزدواج یاجمع بین دو خواهر (دو خواهر را در يك زمان برای شخص، در نکاح واحد جایز نیست.) خداوند متعال می فرماید: «وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا ما قَدْ سَلَفَ» (نسا ء: 23). جایز نیست که: دو خواهر را با هم جمع آورید، مگر آنچه گذشته است.

همچنان به اساس حکم حدیثی شریفی که می فرماید: «من كان يؤم بالله واليوم الآفلا يجمع ماءه فی رحم آختين» ويروى: ملعون من جمع ماء فی رحم آختين).

مطابق فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم که فرموده است کسیکه بر الله تعالی وروز اخرت ایمان دارد پس «آب منی» خود را دررحم دو خواهر هر گز جمع نکند.

در فردوس دیلمی حدیث است که من در خدمت نبی علیه السلام حاضر شدم وعرض نمودم که من اسلام را قبول کردم ودر نکاح من دو خواهر است پس نبی علیه السلام فرمود که تو در هردوی آنها یکی را برگزین. «قلت يا رسول الله انی اسلمت وتحتی اختان قال: طلق ايهما شئت «والترمذی فی روايته» «اختر آيهما شئت».

ketabton.com - The Digital Library

قابل تذکر است هر گاه دوخواهر در دو عقد نکاح صورت گیرد واین معلوم نباشد که همرای کدام یکی از آنها قبلا وکدام یکی بعد نکاح شده است پس در این صورت قاضی در میان شوهر هر دو خواهر تفریق میکند واین تفریق طلاق باین میباشد دلیل این است که در میان هردو آنها نکاح یکی شان بطور یقینی جایز واز یکی به طور یقینی باطل است اکنون تنها در صورت ها می باشد یکی اینکه نکاح یک آنها به طور معین نافذ کرده شود واز یکی باطل کرده شود دوهم اینکه به جهالت نکاح هردو شان نافذکرده شود ولی این هردو صورت ها ممکن نیست اول بدین جهت که به این کارکردن ترجیح بلا مرجح لازم میشود وصورت دوهم بدین جهت ممکن نیست که اول باید به این طور کردن فایده نیست زیرا که مقصد نکاح حلال کردن وطی وتناسل است ودر این صورت این مقصود حاصل نمی شود، دوهم اینکه در این کار به هردوی از زنها ضرر است زیرا که هردو زنان به یک نفقه گزاره بسر می برند وهردوی شان مجوس باقی می ماند و هم باکسی دیگر نکاح کرده نمی تواند.

هر گاه مهر این دو زنها برابر بود وتفریق نیز قبل از الدخول (قبل از شب زفاف)، باشد پس به هردو آنها نصف مهر داده میشود وهر دو ی آنها به نصف تقسم میکند که در حصه هردو آنها ربع ربع می آید. دلیل اینست که نصف مهر در هردوی آنها برای آن یکی واجب می باشد که کدام آنها مقدم باشد واین معلوم نیست که مقدم کدام آنها است پس به جهت عدم أولیت به هیچ یکی آنها ترجیح داده نمی شود پس نصف مهر به هردوی آنها داده میشود و رأی بعضی حضرات این است که در هر دو هر یکی آنها دعوی کند که من مقدم هستم که برای مدعیه بر اساس همین دعوی داده شود یا هردو در میان شان صلح کند که در نصف هر دو شان شریک باشند زیرا که علم اصل مستحقه نیست.

(أحسن الهدایه شرح هدایه ترجمه أشرف الهدایه مولانا جمیل أحمد مُدَرِس دارلعلوم دیوبند،مولانا سید داؤود أستاد أمان الله أمان جلد سوم: تحت عنوان با دو خواهر نکاح در عقود جدا وتفریق در آنها).

به این ترتیب جمع کردن هر دو خواهر به یک عقد، وبه اصطلاح در یک نکاح جایز نبوده وطوریکه متذکر شدیم این نکاح حرام میباشد.

خوانندگان محترم!

بصورت کل باید گفت که، شاید حکمت و فلسفه ی این که شرعیت اسلام از ازدواج هم زمان با خواهران جلوگیری کرده، این باشد که:

اوّلاً: حرمت و شخصیت زن را حفظ کند،

ثانیاً: دو خواهر به حکم نسبت و پیوند نسبی و عاطفی، نسبت به یکدیگر علاقه ی شدید دارند ولی هنگامی که رقیب هم شوند، نمی‌توانند علاقه ی گذشته را حفظ کنند، به این ترتیب تضاد عاطفی در آنها پیدا می‌شود که برای زندگی زیان آورأست و أساس خانواده را از هم می پاشد؛ زیرا همیشه أنگیزه ی محبت و رقابت در وجود آن‌ها در کشمکش است.

ازدواج دو دختر پیامبر اسلام با عثمان ذی النورین:

حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه یکی از صحابه پیامبر و خلیفه سوم بود که درتأریخ سلام نقش عظیمی را داشته است. از مهمترین کارهای او جمع‌آوری قرآن عظیم الشان است و او که یکی از اولین مسلمانان بود، که با دو دختر رسول الله صلی الله علیه

ketabton.com - The Digital Library

وسلم، به‌نام‌های (رقیه و ام کلثوم)، ازدواج کرد واز این رو، به لقب« ذوالنورین » یاد می‌شد.
علت مشهور شدن حضرت عثمان به لقب ذی النورین دراین بود که این صحابی جلیل القدر بـا دو دختـر نبی أکرم (ازدواج با دختر دوم رسول الله بعد از مرگ اولی) ازدواج نمـود.
حضرت عثمان، سی و چهار سال داشت که ابوبکر صدیق او را به دین مقدس اسلام دعوت کرد و او نیز بدون هیچ‌گونه مکث و تردیدی دین اسلام را پذیرفت. بدین‌سان به دین اسلام گروید و در شمار نخستین امّت (پیروان) پیامبر درآمد. (أبوإسحاق در این خصوص می‌فرماید: «عثمان بعد از ابوبکر، علی و زید بن حارثه، نخستین کسی است که اسلام آورد و خود را به‌عنوان چهارمین فرد مسلمان مطرح کرد».
پس از اسلام آوردن عثمان، پیوند زناشویی بین او و رقیه دختر پیامبر اسلام برقرار شد. این ازدواج، منزلت او را نزد مسلمانان دو چندان ساخت. داستان این ازدواج را دانشمد مشهور لیبیای علی محمد الصلابی متولد 1383 هجری قمری / 1963 م.) چنین شرح وبیان فرموده است: «رسول الله صلی الله علیه و سلم پیش از آن، رقیّه و أمّکلثوم را به عقد عُتْبه و عُتَیْبه، پسران أبولهب درآورده بود. أما پس از نزول آیات سورۀ مبارکه مسد که مضمون آن عبارتند از: «نابود باد ابولهب!و حتماً هم نابود می‌گردد. دارائی و آنچه از شغل و مقام به‌دست آورده است، سودی بدو نمی‌رساند و او را از آتش دوزخ نمی رهاند. به آتش بزرگی در خواهد آمد و خواهد سوخت که زبانه‌کش و شعله‌ور خواهد بود. و همچنین همسرش که در اینجا آتش بیار معرکه و سخن‌چین است در آن‌جا بدبخت و هیزم‌کش خواهد بود. در گردنش رشته طناب تافته و بافته‌ای از الیاف است».
ابولهب و همسرش، ام جمیل دختر حرب بن امیّه، مادر عتبه و عتیبه، آندو را امر به طلاق دختران محمد صلی الله علیه و سلم دادند و آنان نیز قبل از همبستر شدن، ایشان را طلاق دادند تا خود لطفی باشد از جانب خداوند بر آل محمد و ذلّتی باشد از آن ابولهب و فرزندان او سپس همو می‌افزاید: «عثمان به‌محض شنیدن این ماجرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمد و از رقیه خواستگاری کرد، رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز وی را به عقد عثمان درآورد.».
حضرت عثمان (رض) در شمار مهاجران به حبشه بود، اما به‌زودی به مکه بازگشت و به مدینه مهاجرت کرد. أبوجعفر طبری می فرماید: «در بارۀ تعداد کسانی که برای اولین بار به حبشه هجرت کردند، اختلاف نظر وجود دارد. برخی می‌گویند: یازده مرد و چهار زن بودند».
به‌هر حال، عثمان (رض) و همسرش رقیه، دختر پیامبر، نیز در این جمع بودند. پیامبر اسلام برای آنها چنین دعا کرد: «خداوند یار و همراه عثمان و رقیّه باشد، عثمان، بعد از حضرت لوط اولین شخصی است که با أهل بیتش در راه الله هجرت کرده است. پس از وفات رقیه، پیامبر اسلام، ام کلثوم، دختر دیگر خود را به عقد حضرت عثمان در آورد.
حضرت عثمان رضی الله عنه پس از 11 سال خلافت، در سال 35هجرت، روز 18 ماه عید قربان، به‌عمر 82 سالگی به شهادت رسید.

ازدواج حضرت موسی علیه السلام:
با دو دخترحضرت شعیب

ketabton.com - The Digital Library

در بدو کلام با تمام تاکید وعلم الیقین با ید گفت که حضرت موسی علیه السلام با دو دختر شعیب علیه السلام ویا دوخواهر که در داستان ها ذکر ازآن بعمل آمده به هیچ صورت ازدواج نکرده، بلکه این ازدواج فقط با یکی از دو خواهرصورت گرفته است، طوریکه قرآن عظیم الشان در (سوره قصص آیات 23-29). در مورد می فرماید: « وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ * فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ * فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ و نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ * قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَن تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ * قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ * فَلَمَّا قَضَى مُوسَىالْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» یعنی: «و چون (موسی) به آب مدین رسید» یعنی: به چاه آبی که مردم آب آشامیدنی خود و چهارپایان خویش را از آن برمی‌گرفتند «گروهی از مردم را بر آن یافت که حیواناتخود را آب می‌دادند و پایین‌تر از آن، دو زن را یافت که حیوانات خود را دور می‌کردند» از نزدیک آب تا مردم از آب دادن چهارپایان خویش فارغ شوند آن‌گاه بتوانند بی‌مزاحمت و مانعی به آب دادن چهارپایان خود بپردازند «گفت» موسی علیه السلام خطاب به آن دو زن «کار شما چیست؟» یعنی: منظورتان از این کار چیست که گوسفندان خود را همراه با مردم دیگر آب نمی‌دهید؟ «گفتند: ما به چهارپایان خود آب نمی‌دهیم تا شبانان همگی حیوانات خود را از آبشخور بازگردانند» عادت ما این است که درنگ کنیم و انتظار بکشیم تا مردم از آب بازگردند زیرا از این که با مردم نامحرم درآمیزیم، می‌پرهیزیم. یا به این دلیل که از آب دادن حیوانات خویش همپای آنان عاجز و ناتوان هستیم «و پدر ما پیری کهنسال است» که به‌خاطر سالخوردگی و ناتوانی نمی‌تواند چهارپایان را آب دهد، از این‌روی ناچار شدیم که خود به گوسفندانمان آب بدهیم.

«پس» چون موسی علیه السلام سخن آن دو را شنید؛ «چهارپایانشان را برایشان آب داد» به خاطر گرایشی که به کار معروف و یاری‌دادن ناتوانان داشت. «به‌سوی سایه برگشت» و مجددا در آن نشست «و گفت: پروردگارا!من به هر خیری که بر من بفرستی» اندک باشد یا بسیار «فقیرم» یعنی: نیازمندم. مراد وی از خیر، غذا برای رفع گرسنگی بود چراکه او بی‌توشه از مصر به راه زده بود و توشه وی هر خوراکی‌ای بود که در راه می‌یافت.

«پس یکی از آن‌دو زن ـ درحالی‌که با شرم و آزرم گام بر می‌داشت ـ نزد وی آمد» «گفت» آن دختر به موسی علیه السلام «پدرم تو را می‌طلبد تا مزد آبدهی‌ات برای چهارپایان ما را به تو بدهد» و مرا به‌منظور ابلاغ این دعوت نزد تو فرستاده است «پس چون» موسی علیه السلام «نزد او آمد و داستانهای خود را بر او حکایت کرد، گفت» پدر آن دو دختر «نترس که از قوم ستمکار نجات یافتی» یعنی: از فرعون و کسانش نجات یافتی زیرا فرعون بر سرزمین ما (مدین) تسلطی ندارد.

ketabton.com - The Digital Library

« یکی از آن دو دختر گفت: پدرجان!او را استخدام کن» تا گوسفندانمان را به چرا ببرد «چرا که بهترین کسی است که می‌توانی استخدام کنی، هم نیرومند و هم امین است» «گفت» پدر آن دو دختر به موسی علیه السلام «من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود رابه نکاح تو درآورم در قبال این که هشت سال برای من کار کنی» یعنی: دخترم ـ کەگویند نامش صفورا بود ـ را به این شرط به ازدواج تو در می‌آورم که مهر وی هشت سال کار تو نزد من باشد و این کار، عبارت است از چوپانی گوسفندانم « و اگرآن را در ده سال به پایان رساندی، این از نزد توست» یعنی: اگر به جای هشت سال، چوپانی را به ده سال رسانیدی و دو سال را در خدمت به من افزودی، ابن بخشش و فضلی از نزد توست، نه الزام و اجباری از جانب من.

بدین ترتیب، او این قضیه را به مردانگی و همت خود موسی علیه السلام موکول کرد «و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم» با الزام و اجبارت به تمام کردن ده سال «و مرا ان‌شاءالله از صالحان خواهی یافت» «گفت» موسی علیه السلام «این» قرارداد و عهدی که آن را بازگو کردی و بر من و خود در آن شرط نهادی «میان من و تو باشد» و هیچ‌یک از ما دوطرف نباید از مفاد آن تخلف کنیم «هریک از این دو مدت را به انجام رسانیدم» هشت یا ده سال‌را «نباید بر من عدوانی باشد» «و خدا بر آنچه می‌گوییم» از این شرطهایی که در میان ما منعقد شد؛ «وکیل است «یعنی: گواه و نگهبان است لذا هیچ‌یک از ما راهی به‌سوی تجاوز از این شروط نداریم.

«پس چون موسی آن مدت مقرر را به‌پایان رسانید» و آن کامل‌ترین دو مدت، یعنی مدت ده سال بود «و خانواده‌اش را همراه برد از جانب طور آتشی را دید به‌خانواده‌اش گفت: اینجا درنگ کنید که من آتشی از دور دیدم، شاید برای شما از آنجا خبری بیاورم باشد که خود را گرم کنید».

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (2 الی 4) در بارۀ موضوعاتی؛ دادن أموال یتیمان به خودشان، حرام بودن خوردن مال یتم، ودر باره موضوع تعدد زوجات، بحث بعمل آمده است.

وَآتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿٢﴾

و أموال یتیمان را به آنان (باز) دهید و أموال بد (خودتان) را با أموال خوبِ (یتیمان) تبدیل نکنید و أموال آنان را با اموال خود نخورید، همانا این (تصرّفاتِ ظالمانه) گناهی بزرگ است. (2)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أليتامى»: جمع یتیم، کسی است که پدرش را از دست داده و شرعاً و عرفاً به سن بلوغ نرسیده باشد. ویا اینکه یتیم کسی است که پدرش پیش از بلوغ او بمیرد و تا بالغ نشده او را یتیم گویندویا اینکه «أليتامى» یعنی: کسانی که پدرانشان مرده اند و بدون پدر مانده اند و در لغت؛ یتم به معنای انفراد و تک افتادگی است.

«أموالهم»: دارایی و أموالشان.«ألخبيث»: ناپاک، حرام.«الطيب»: پاک، حلال و جایز.

«لا تأكلوا أموالهم إلى أموالكم»: به ناحق و ناروا أموال یتیمان را به مال خود نیفزایید و از آن استفاده نکنید. «حوبا»: گناهی بزرگ.

ketabton.com - The Digital Library

تفسیر:

«وَ آتُوا اَلْیَتامی أَمْوالَهُمْ»: و بر شما لازم است تا اموال ایتام که در سن کودکی پدر خود را از دست داده اند، بعد از اینکه به سن رشد یعنی بلوغ رسیدند، بدهید.

درحدیث شریف آمده است: «پس از بلوغ، یتیمی‌ای نیست». و ـ چنانکه از آیه (6) همین سوره بر می‌آید ـ أموال ایتام فقط زمانی به ایشان برگردانده می‌شودکه به سن بلوغ برسند، که در آن زمان در حقیقت یتیم نیستند، پس اطلاق یتیم به‌آنها در این آیه، مجاز است، به اعتبار حالت یتیمی‌ای که قبل از رسیدن به سن بلوغ داشته‌اند،

«وَ لا تَتَبَدَّلُوا اَلْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ»: و مال حرام یتیمان را با مال حلال خود تبدیل نکنید.

یعنی: ای مؤمنان!با اموال ایتام همان‌کاری را نکنید که در جاهلیت مبنای رفتار مردم با آنان بود زیرا در جاهلیت مردم اموال سره و مرغوب ایتام را گرفته و أموال ناسره و نامرغوب خود را به جای آن می‌گذاشتند.

برخی از مفسران درمفهوم دیگر آین آیۀ مبارکه اشاره نموده می فرمایندکه: أموال مرغوب یتیمان را با أموال نامرغوب خویش عوض نکنید.

همچنان برخی از مفسران در تفاسیر خویش نگاشته اند که: معنی «وَلَا تَتَبَدَّلُواْ ٱلْخَبِيثَ بِٱلطَّيِّبِ»: این است: أموال ایتام را که برای شما حرام و پلید است نخورید، بلکه أموال پاک و حلال خودتان را بخورید.

« وَلا تَأْكُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلى أَمْوالِكُمْ»: أموال یتیمان را با اموال خود مخلوط نکنید تا همه را بخورید.

«إِنَّهُ كانَ حُوباً كَبِيراً (2)»: گناهی است بس بزرگ؛ زیرا یتیم ضعیف است و إحتیاج به توجه و حمایت دارد، و ظلم کردن به ضعیف در نزد خدا گناهی بزرگ است. سپس در آیه بعدی یعنی سوم مردم را راهنمایی کرده است که اگر مهر المثل را به دختر یتیم ندهند، نباید با او إزدواج کنند.

یتیم کیست؟

قبل از همه باید گفت که: کلمۀ یتیم از یتم به معنای تنها آمده است. وقتی به یک طفل یتیم خطاب میشود، طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، طفل که قبل از اینکه به سِن بلوغ برسد، از پدر خود جدا شده باشد ویا هم اینکه پدر خود را از دست داده باشد. (مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب أصفهانی، صفحه 575؛ اقرب الموارد، ذیل کلمه یتیم).

محقق فقه اللغه عربی خلیل بن احمد بن عمرو بن تمیم فراهیدی (96 یا 100 هـ. ق /175 هـ.ق) « یتیم را به فقدان پدر معنا کرده است. (العین، فراهیدی، جلد2، صفحه 142) ولی اصطلاح یتم به طفلی اطلاق میشود که بی پدر باشد، ویا پدرش خویش را از دست داده باشد ودر ضمن طفل نابالغ باشد، آنرا طفل یتیم (یا صغیر) میگویند ولی زمانیکه به مرحله بلوغ برسد به او کبیر میگویند ودیگر یتم نیست.

حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم درروایت می فرماید: « لا یتم بعد احتلام»: یعنی (بعد ازاحتلام یتیمی وجود ندارد و دیگر یتیم نیست) (بروایت ابوداود و بخاری.).

علامات بلوغه:

علامت بلوغ در مرد فرود آمدن آب منی و روییدن موی ظِهار، وعلامات بلوغ در زن: باردارشدن وی و دیدن عادت ماهانه (حیض) است.

ketabton.com - The Digital Library

شیخ ابن جبرین رحمه الله می گوید: « در حدیث مرفوع، وارد است که « لا یتم بعد إحتلام» و معنای آن این است که هرگاه فرد یتیم إحتلام یافت یا حُکم به بالغ شدن او شود، إسم « یتیم » از او گرفته می شود، زیرا طبق عادت او دیگر بعد از آن زمان بر کسب و کار توانا است، و بوسیله کسب خود از إنفاق کردن در حقش بی نیاز است، اما اگر بعد از آن زمان نیز در کسب توانا نبود و یا حرفه ای را نیافت، در آنصورت او مستحق صدقه و زکات است؛ البته به عنوان فردی فقیر یا مسکین (إستحقاق زکات را دارد)، نه بعنوان فردی یتیم (و او با این عنوان) مستحق صدقه و زکات نیست. (زیرا او دیگر بالغ شده) (فتاوای ابن جبرین رقم الفتوی (12645).

قبل از همه باید گفت که: کفالت و سرپرستی یتیم از جملۀ أعمال صالحه بشمار می آید، خصوصاً اگر یتیم از أقارب و نزدیکان شخص باشد، همین فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم درباره فضیلت سرپرستی یتیم کفایت می کند که فرمودند: «أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا وَأَشَارَ بِالسَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى وَفَرَّجَ بَيْنَهُمَا شَيْئًا» بخاری (5304) ومسلم (2983)

یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم با اشاره دو انگشت سبابه و میانه که قدری میان آنها فاصله أنداخته بود، فرمود: من و سرپرست یتیم در بِهشت، اینگونه خواهیم بود».

إمام نووی در «شرح صحیح مسلم» دربارۀ سرپرست یتیم می گوید: «یعنی کسی که کاروبار و أمورات (زندگی وی) از قبیل نفقه و تأدیب و تربیت و غیره را أنجام دهد، و این فضیلت برای کسی حاصل می شود که بوسیله مال خود و یا از مال یتیم کفالت وی را برعهده گیرد».

یتیم نوازی در آیات قرآنی:

بنابراین إسلام به أفردی که زمنیه ی ظلم کردن به آن ها زیاد است، توجه خاصی دارد. یکی از این موارد که اسلام به آن توجه می کند، یتیم است.

درقرآن عظیم الشأن 23 بار راجع به اهتمام به حال یتیم سفارش بعمل آمده است.از جمله درسورۀ بقره: « آیات 83، 177، 215، 220 »، در سوره ی نسا «آیات 2، 3، 6، 8، 10، 36، 127 » همچنین در سوره های أنعام، أنفال، اسراء، کهف، ضحی، بلد، ماعون نیز در باره یتیم نوازی سفارش بعمل آمده است. یتیم نوازی فقط این نیست که به او آب و نان بدهیم، بلکه باید به یتیم احترام بگذاریم.«كَلاَّ بَلْ لا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ»: (سوره فجر17)« فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلا تَقْهَرْ» (ضحی آیه 8) یعنی یتیم را نشکن.

أموال یتیم چه وقت به آنها سپرده شود؟

«برای سرپرست یتیم جایز نیست که أموال و دارائی او را به وی تحویل دهد تا زمانی که به حد رُشد می رسند، و (رُشد) زمانی است که بتوانند به درستی در أموال خود در أحوال (مختلف) تصرف داشته باشند و در حرام مصرف نکنند. و زمان سپردن أموالشان در وقت بلوغ (جسمی) آنها نیست، بلکه هرگاه بعد از بلوغ به رشد دست یافتند، چنانکه الله متعال می فرماید: «وَابْتَلُواْ الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُواْ النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُواْ إِلَيهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (سوره نساء 6): یعنی: « و یتیمان را چون به حد بلوغ برسند، بیازمایید!اگر در آنها رشد (کافی) یافتید، أموالشان را به آنها بدهید». و هرگاه یتیم به بلوغ (جسمی) رسید دیگر یتیمی او به انتهاء می رسد (دیگر به او یتیم گفته نمی شود)، و بلوغ بوسیله یکسری أمور مشخص می شود، مانند: روئیدن موی خشن بر روی ظهار (أطراف آلت تناسلی)، یا رسیدن به پانزده سالگی کامل، و یا إنزال منی در خواب باشد یا

ketabton.com - The Digital Library

بیداری، و زن نیز مانند مرد است بجز اینکه دو مورد دیگر یعنی حیض و حمل هم افزون بر موارد دیگر دارند. مؤلف کتاب «المقنع» (139/2) گفته: «بلوغ بوسیله احتلام یا پانزده سالگی کامل یا روئیدن موی خشن در اطراف آلت تناسلی حاصل می شود که دختر علاوه بر این موارد بوسیله حامله شدن و حیض هم حاصل می شود، که حامله شدن دلیل بر إنزال اوست». (الشیخ محمد بن إبراهیم فی الفتاوی الجامعة للمرأة المسلمة ج/3 صفحه 1129).

درأموال یتیم نباید خیانت کرد:

در این آیۀ متبر که بصورت کل سه دستور أساسی در مورد برخورد أموال یتیم ارائه گردیده است:

اول: أموال یتیم را در زمانیکه یتیم به سن بلوغ برسد باید برایشان تسلیم نمایم: « و اتوا الیتامی أموالهم » مفهوم این آیه برای مامیرساند، که تصرف دراین اموال تنها به عنوان أمین وناظر است نه مالِک.

دوهم: دوهمین دستور وحکم که در این آیۀ متبرکه وجود دارد،اینست که: «ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب»« وهیچ گاه اموال پاکیزه آنهارا با اموال ناپاک و پست خود تبدیل نکنید» یعنی از حیف ومیل مال یتیم باید جلوگیری صورت گیرد.در برخی از اوقات چنین ملاحظه شده است که سرپرستان یتیم به بهانه این که تبدیل کردن مال به نفع یتیم است یا تفاوتی با هم ندارد، و یااگر بماند ضایع می شود، اموال خوب و زبده یتیمان را بر می داشتند و اموال بد ونامرغوب خود را به جای آن می گذاشتند.

سوم: سومین حکم که در این سوره وجود دارد اینست که: «و اموال آنها را با اموال خود نخورید» «ولا تاکلوا اموالهم الی اموالکم». یعنی، اموال یتیمان را با اموال خود مخلوط نکنید بطوری که نتیجه اش تملک همه باشد، و یا این که اموال بد خود را با اموال خوب آنها مخلوط نسازید که نتیجه اش پایمال شدن حق یتیمان باشد.در اخیر سوره به انذار بی نهایت معجزه آساء می فرماید: « انه کان حوبا کبیرا» (این گونه تعدی و تجاوز به أموال یتیمان، گناه بزرگی است).

زکات در مال یتیم ودیوانه:

باید گفت که در مال یتیم ودیوانه زکات واجب است، به شرط آن که آزاد، مسلمان و تام الملک (دارای اختیار کامل) باشند. دلیل آن حدیثی است که دار قطنی مرفوعاً از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است: « مَنْ وَلِيَ مَالَ اليَتِيمِ فَلْيَتَجُرْ بِهِ وَلَا يَتْرُكْهُ حَتَّى تَأْكُلَهُ الصَّدَقَةُ»: « هر کس سرپرست مال یتیم شد، باید با آن تجارت کند نباید آن را رها و بی استفاده بگذارد تا این که زکات تمامش کند». ترمذی (641)، دلیل دیگر وجوب زکات در مال یتیم و دیوانه حدیثی است که آن را امام مالک در (مؤطا) از عبدالرحمن بن قاسم که از پدرش روایت نموده که گفته است: « كَانَتْ عَائِشَةُ تَلِينِي وَأَخًا لِي يَتِيمَيْنِ فِي حِجْرِهَا فَكَانَتْ تُخْرِجُ مِنْ أَمْوَالِنَا الزَّكَاةَ»: «عائشه (رضی الله عنها) من و برادرم را که یتیم بودیم به سرپرستی گرفت و زکات اموال مان را می داد».

(موطأ مالک) 251/1(589)، وجوب زکات در مال یتیم و دیوانه، فتوای علی، ابن عمر، جابر، عائشه، و حسن بن علی (رضی الله عنهم) می باشد. این فتوا را ابن منذر از آنها نقل کرده است. مراجعه شود به (المغنی) از ابن قدامه: (256/2).

ketabton.com - The Digital Library

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا ﴿٣﴾

اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم، بیمناک هستید [به شرطی که بتوانید با سایر زنان، به عدل رفتار کنید]، از آن زنانی که می پسندید، دودو، سه سه و چهار چهار زن را به همسری خود در آورید. و اگر بیم دارید میان آنان [هم دادگرانه] رفتار ننمایید؛ به یک زن بسنده کنید، یا با کنیزان خود [که تحت تکفل شما هستند]، ازدواج کنید. این راه، به ستم نکردن، نزدیکتر است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ألا تقسطوا»: این که به عدل عمل نکنید، ما طاب: زنانی که پسندید، قلب به آنان علاقه نشان دهد. «مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ»: دو دو، سه سه، چهار چهار؛ یعنی، دو یا سه یا چهار. «أَلَّا تَعْدِلُوا»: این که به عدل رفتار نکنید. هدف، عدالت در امور زندگی است نه محبت قلبی؛ چون در اختیار انسان نیست. «مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: آن چه از کنیزان که در اختیار دارید. «ألا تعولوا»: این که ستم نورزید.

تفسیر:

«وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى»: و اگراز این امر بیم داشتید که نتوانید در مهریهٔ یتیمها عدالت کنید به این صورت که هرگاه با یکی از آن‌ها ازدواج کنید و مهری را که به امثال آن‌ها داده می‌شود نپردازید در این صورت از ازدواج با آن‌ها صرف نظر نموده و با سایر زن‌ها ازدواج کنید.

بیان معنای آیه مبارکه: در جاهلیت، أولیای دختران یتیم، چون پسرکاکای ایشان، آنان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، اما حقوق مقرر در نکاح ـ چون مهر، را به آنان نپرداخته و در این باره با آنان مانند غیرشان از همسران رفتار نمی‌کردند، پس الله متعال از نکاح آنان توسط اولیایشان نهی کرد، مگر اینکه با ایشان به عدل و داد رفتار شود و بالاترین مهری را که مستحق آن هستند و سایر حقوق زناشویی به آنان داده وظرداخته شود، در غیر این صورت باید، بجز دختران یتیم،از زنان دیگر مورد پسند خویش به همسری بگیرند. لذاهرکس به‌گمان غالب خود می‌پندارد که در حق دختر یتیم چنان‌که باید عدالت نمی‌کند، باید از ازدواج با اوصرف نظر کرده ویک زن دیگر، یا در صورت ضرورت حتی تا چهار زن را به نکاح خود درآورد و در حق دختر یتیم ظلم وستم نکند.

« فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ»: غیر از آنان به میل خود از زنانی که برایتان حلال هستند دو یا سه یا چهار زن عقد کنید.

«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّ تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً»: ولی اگر انسانی از این بیم داشت که نتواند در بین زنان عدالت را برقرار کنید، فقط یکی را عقد کنید.یعنی اگرمیان همسرانتان در نوبت همخوابی، نفقه، معاشرت، مسکن وامثال آنها، نمی توانید عدلت کنید پس فقط **«به یک زن إکتفا کنید»** نه بیشتر از آن. به قولی‌معنی این است: اگر می‌ترسیدید که میان آنها در محبت عدالت نمی‌کنید ـ پس‌فقط یک زن بگیرید نه بیشتر.

ولی در این فهم این باید گفت که: قول راجح این است که: هدف در آیه عدالت معنوی، یا محبت قلبی مورد نظر نیست زیرا این أمر از وسع و توان انسان خارج‌است، همان گونه که رسول الله صلی الله علیه وسلم خود به عائشه (رض) در مقایسه باسایر ازواج مطهرات ـ محبت قلبی بیشتری داشتند. چنانکه در حدیث شریف آمده‌است: «اللهم هذا

ketabton.com - The Digital Library

قسمي فيما أملك فلا تؤاخذني فيما تملك ولا أملك». «بار الهی!این‌تقسیم من است در چیزی که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که تو مالک‌آن هستی (یعنی محبت قلبی)

یادداشتی برعدل پسندیده:

عدل پسندیده و مطلوب میان چند زن، همانا عدالت در مسایل مادی، قسم (تقسیم کردن شبهای هفته) و یکسان بودن نفقه و مخارج زندگانی آنان از قبیل: خوردنی، نوشیدنی پوشیدنی، مسکن و اختصاص ساعات دیدار و حضور است؛ اما عدل معنوی و امر قلبی مانند: دوستی و علاقه مندی بیشتر نسبت به یکی از زنان در توان انسان نیست و در دایره ی قدرت او در نخواهد آمد و رعایت عدالت در احساسات دل و درون از کسی ساخته نیست، چون از اراده ی انسان بیرون است.

« أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ»: یا به عقد کنیزانی که «ملک یمین» شما هستند اکتفا کنید؛ چون حقی را که زنان به گردن شوهر دارند، آنها ندارند.

مراد: معاشرت جنسی با کنیزان از طریق ملکیت است، نه از طریق ازدواج.

خاطرنشان می‌شود که کنیزان ملکی، حقی در نوبت همخوابی ندارند.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در تفسیر آیهٔ مبارکه می نویسد: مراد از آن کنیزان هستند، یعنی زنانی که در جنگ أسیر می شوند و از سوی دولت در میان مردم تقسیم می شوند. منظور آیه همان گونه که در آیات 24 و 25 همین سوره می آید این است که اگر حتی توان تحمل هزینه های ازدواج با یک همسر آزاده را هم نداشتید با کنیز ازدواج کنید، یا این که به بیش از یک همسر احساس نیاز می کردید و رعایت عدالت در میان همسران آزاد و خانواده دار برای شما مشکل بود به کنیزان روی آورید چرا که بار مسئولیت آنان بر شما به نسبت کمتر خواهد بود. (جزئیات بیشتر در مورد احکام کنیزان در ادامه در تفسیر آیه ی 24 می آید).

شأن نزول:

در یکی از روایات در باب شأن این آیه مبارکه آمده است: مردم از خوردن أموال یتیمان احساس گناه کرده و خود را از آن باز می‌داشتند، اما در امر زنان، با دست باز عمل کرده و هرچه می‌خواستند از آنان به ازدواج خویش در می‌آوردند و گاهی میان‌شان عدالت کرده و چه بسا که عدالت را در میان‌شان رعایت نمی‌کردند، پس چون از احکام یتیمان سؤال کردند، پیوست با جواب آن این آیه‌هم نازل شد تا ایشان را به این امر متوجه سازد که همان گونه که از بی‌عدالتی درمورد یتیمان بیم دارند، در مورد زنان نیز از بی‌عدالتی بیمناک بوده و بیشتر از آن‌تعدادی را که رسیدگی به حقوق آنها برای شان ممکن نیست، نکاح نکنند زیرا زنان نیز در ضعف و ناتوانی‌شان همانند یتیمان هستند. لذا از این روایت معنای دیگری‌نیز برمی‌آید. اما آنچه قبلا در تفسیر آیه گفتیم، بر مبنای روایت عائشه (رض) بود، اما این معنی که از سبب نزول بر می‌آید؛ قول ابن‌عباس (رض) است.بنقل از«تفسیر انوار القرآن»

«ذلِکَ أَدْنی أَلاّ تَعُولُوا (3)»: بسنده کردن به عقد یک زن یا کنیز نزدیکترین وسیله و روش است که از جاده ی حقیقت منحرف نگشته و مرتکب ظلم و ناروا نشوید.

یعنی: اکتفا نمودن به یک زن، نسبت به جمع‌کردن میان دو زن یا بیشتر از آن، به سالم ماندنتان از آلودگی به جور و ستم، نزدیک‌تر است. امام شافعی؛ در معنی (الا تعولوا) گفته است: «به نکاح گرفتن یک‌زن نزدیک‌تر به آن است که عیالوار نشوید». سفیان گفته

ketabton.com - The Digital Library

است: «الا تعولوا ـ به این معنی است: اکتفا نمودن به یک زن، نزدیکـتر به آن است که فقیر نشوید».

شأن نزول آیهٔ 3:

صحیحین، نسائی، بیهقی و کسانی دیگر از عروه پسر زبیر نقل می کنند که او این آیه را از خاله اش، عایشه مادر مؤمنان (رض) پرسید. جواب داد: ای خواهر زده؛ این آیه درباره ی دختران یتیمی است که زیر نظر و سرپرستی کسانی باشند که اموالشان را با اموال یتیم شریک می گردانند از ثروت و زیبایی آنان در شگفت می مانند و می خواهند بدون در نظر گرفتن عدالت در مهریه و در خوردن اموالشان، آنان را به همسری خود در آورند و کمتر از هم سن و سالانشان مهر بپردازند. بنابراین، آیه از تصمیم این سرپرستان، تا زمان رعایت کامل عدالت، منع بعمل آمد و به آنان دستور داده که با سایر زنان مورد پسندشان ازدواج کنند و به عدل گرایند زیرا مصداق آیه عام و عدالت لازمه ی تمام لحظات و دوران زندگانی آدمی است و سر بر تافتن از دین، ناروا و حرام به شمار می آید.

نظریات سایر مفسران درباره این آیات:

سایر مفسران بصورت کل در مفهوم این آیه مبارکه سه نظریه ذیل را بصورت کل نگاشته اند:

1 - حضرت عایشه (رض) در تفسیر این آیه می فرمایند که در زمان جاهلیت مردان به دلیل زیبایی و جمال دختران یتیمی که تحت سرپرستی آنان قرار داشتند و یا با این تصور که آنان کس و کار دیگری ندارند و ما هرگونه که خواسته باشیم می توانیم با آنان رفتار کنیم، با آنان ازدواج می کردند و سپس بر آنان ظلم می کردند. بنابراین ارشاد شد که اگر می ترسید نتوانید با دختران یتیم به عدالت رفتار کنید، زنان دیگری هم در دنیا وجود دارند، از آنان هر کدام مورد پسندتان واقع شود با او ازدواج کنید. (آیه 127 همین سوره این تفسیر آرایه شده را تأیید می کند.).

2 - ابن عباس (رض) و شاگرد او عِکرِمَه این را این گونه تفسیر کرده اند که در زمان جاهلیت چندهمسری حد و مرزی نداشت. یک مرد حتی با ده زن هم ازدواج می کرد. و هنگامی که این گونه با این ازواج های زیاد هزینه های زندگی او بالا می رفتند، به حقوق برادر زاده ها و خواهر زاده های یتیم خود و خویشاوندان ناتوان دیگر خود دست درازی می کرد. به دنبال این الله متعال برای چندهمسری حدی معین کرد و فرمود که چاره ی پرهیز از ظلم و بی عدالتی این است که حداکثر چهار همسر اختیار کنید تا کثرت آنان شما را از مسیر عدالت خارج نکند.

3 - سعید بن جبیر و قتاده و برخی دیگر از مفسران می گویند که ظلم و بی عدالتی با یتیمان را حتی اهل جاهلیت نیز بد می دانستند. اما درباره ی زنان، ذهن آنان از تصور عدالت خالی بود. هر اندازه که می خواستند ازدواج می کردند و سپس با همسران خود با بی عدالتی رفتار می کردند. بنابراین ارشاد شده است که اگر از بی عدالتی و ستم با یتیمان پرهیز می کنید و آن را بد می دانید، از بی عدالتی و ستم با زنان نیز پرهیز کنید و آن را بد بدانید.

اولاً بیش از چهار همسر إختیار نکنید و در محدوده ی این چهار نیز تنها به حدی بسنده کنید که بتوانید بر عدالت قائم بمانید. کلمات إحتمال این هر سه تفسیر را دارند و بعید هم

ketabton.com - The Digital Library

نیست که هر سه مفهوم مراد باشند. و نیز این آیه مفهوم دیگری هم می تواند داشته باشد و آن این که اگر شما این گونه نمی توانید با یتیمان عدالت کنید، با زنانی که بچه های یتیمی دارند، ازدواج کنید. (برای تفصیل مراجعه شود به تفسیر: تفهیم القران).

أحکام بیان شده در این آیه:

امام أبوحنیفه (رح) به جایز بودن نکاح دختر یتیم در حال صغارت وی نظر دارد. اما إمام مالک، إمام شافعی و جمهور علماء برآنند که نکاح دختر یتیم تا آنگاه که بالغ نگردد، جایز نیست.

ولی دختر یتیم ـ مثلا پسرکاکا وی، در صورت عدالت در پرداخت مهر، می‌تواند بعد از بلوغش با وی ازدواج کند و این رأی ابوحنیفه (رح) است، ولی مذهب إمام شافعی (رح) بر آنند که ولی نمی‌تواند، به عنوان عقدکننده، او را به ازدواج خودش درآورد، مگر به إجازه حاکم و زمامدار زیرا ولایت در نکاح، شرطی از شروط عقد است.

در تفسیر «معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی » آمده است: «بعضی از عدم توجه به آیات در یک سوء تفاهم عجیبی قرار گرفته‌اند و آن این است که: در این آیه دستور رسیده که اگر احساس خطر کنید که نمی‌توانید عدل و مساوات را بر قرار نمایید، به ازدواج با یک زن إکتفا کنید و در آیۀ دیگری واضح ساخته که قطعاً نمی‌توان عدل ومساوات را رعایت نمود. پس نتیجه این شد که نکاح بیش از یک زن مطلقاً نا جایز است.

اما باید اندیشید که اگر هدف الله متعال در این آیات، جلو گیری از نکاح بیش از یک زن می‌بود، او چه نیازی داشت که به این تفصیل بپردازد که: « فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ مَثْنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَ»: یعنی نکاح کنید از زنان مورد پسندتان دودو، سه سه و چهار چهار» زیرا در آن صورت بی عدالتی یقینی است؛ پس «احساس خطر» در این مورد معنایی نخواهد داشت. به علاوه، بیان قولی و عملی رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام ش و تعامل متداوم آنها بر این گواه است که اسلام هیچگاه ازدواج با بیش از یک زن را جلو گیری ننموده و حقیقت همان است که‌رعایت عدالت و مساوات در امور اختیاری و عدم توان مساوات در امور غیراختیاری یعنی در محبت و تمایل قلبی است؛ لذا بین این دو آیه هیچگونه تعارضی‌وجود ندارد و نه در این آیات دلیلی بر ممنوعیت تعدد زوجات آمده است». (در این مورد مراجعه شود به کتب معتبر فقهی)

فلسفۀ تعدد زوجات:

دین اسلام، به سبب ضرورت و نیاز و با شرایطی خاص اما مقید و محدود، تعدد زوجات را مُباح و حتی مطلوب می داند؛ از جمله: رسیدگی تمام و همه جانبه به خانواده های بی سرپرست، توانایی تدارک نفقه و مخارج زندگانی أفراد تحت تکفل، عدالت و درستکاری میان زنان و معاشرت با آنان به شیوه ی نیکو.

علاوه بر این موارد، به مطالب استثنایی ذیل نیز می پردازیم:

الف: عقیم بودن:

زن اول، نازا (عقیم) است و مرد فطرتا دوست دارد، فرزندی داشته باشد تا پس از مرگ، اموالش به او برسد و زحماتش به ثمر نشیند. اکنون مرد، این زن اول را طلاق بدهد، یا این که زنی دیگر بیاورد و اولی را هم طلاق ندهد؟ بی گمان اگر زنی دیگر

ketabton.com - The Digital Library

بیاورد و اولی را هم نگه دارد، به شرط محفوظ ماندن شخصیت و رعایت کامل حقوق او، آن زن، کمترین زیان می بیند.

ب: شمار فراوان زنان:

در اغلب کشورها شمار نوزادان دختر از شمار نوزادان پسر بیشتر است. گاهی نیز پس از جنگهای فراگیر و خانمانسوز، مردان فراوانی کشته، مفقود، روانی و از کار افتاده می شوند و از شمارشان می کاهد. حال بهتر است مردی چند زن بگیرند تا عفت و پاکدامنی زنان در امان باشد و جامعه از انتشار مریضی مسری (اپیدمی)، آلوده دامنی، آوارگی و دربه دری و از نوزادان سر راهی، که از آثار زنا و فحشا است، پاک و مصؤن بماند.

ج: توان جنسی:

اصولا، زنان به طور کلی - احساس جنسی به مراتب کمتری دارند به علاوه، معمولا سرد مزاجی و بی میلی، بخصوص پس از رسیدن به سن یائسگی با مشکلات خاصی روبه رو می شود که هنوز مرد، از توان جنسی بیشتری برخوردار است و برای تأمین سالم غریزه ی جنسی و نیازردن همسر بی رغبت، به ازدواج مجدد نیاز دارد، تا او را از نزدیک شدن به زنا - که موجب تباهی دین و مال و تندرستی است، مصون بدارد.

اما با این توضیح، برخی از مردان مسلمان برای إنتقام گرفتن از زن خود یا فقط به خاطر شهوترانی و هوس بازی، نه، به خاطر اهدافی که بیان شد، خودسرانه ازدواج می کنند که دور از اصول و مبانی اسلامی است و رضایت همسر اول و تفاهم زوجین، از بدیهی ترین شرایط ازدواج دوم است.

بی تردید، مردانی که با چند زن ازدواج می کنند و آبرومندانه و با رعایت حقوق همدیگر، زندگی را به سر می برند، پسندیده است نه آن که زنان در کار حرام و شرم آور فرو روند و بازیچه ی دست ناپاک بدکاران شوند.

یادداشت کوتاه أفراد که چند همسر دارد:

مردی که چند زن دارد، بر وی واجب است که در خوراك و پوشاك و نوبتهای شبانه، مساوات و برابری را رعایت نماید؛ کسی که مساوات نمی‌کند در قیامت مفلوج برمی خیزد، و یك جانب وی به زمین کشیده می‌شود. کسی که در نکاح وی یك زن آزاد و یك کنیز باشد؛ کنیز را نسبت به آزاد، نصف نوبت است؛ و کنیزی که مملوکه باشد، در نوبت آن کدام حقّ معیّن نیست؛ و به رِضای مالك آن مربوط است.

وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا ﴿۴﴾

و مهریّه‌های زنان را به عنوان هدیّه‌ای خالصانه و فریضه‌ای خدایانه بپردازید. پس اگر با رضایت خاطر چیزی از مهریّه خود را به شما بخشیدند، آن را (دریافت دارید و) حلال و گوارا مصرف کنید. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَدُقَتِ» «جمع صدقه: مهریه‌ها زنان». «نِحْلَةً»: هدیه، عطیه بلا عوض.

«شَيْءٍ مِنْهُ»: زنان تحت تأثیر عواطف همه‌ی مهر خود را نبخشند.«فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ»: زن، در گرفتن یا بخشیدن مهریه، آزاد و مستقل است.«هنیئا»: گوارا، خوش مزه. «مریئا»: مفید و ساز گار، خوش گوار، مال گوارا، مالی است که صاحبش آنرا با طیب خاطر و

ketabton.com - The Digital Library

رضایت ببخشد. قابل توجه است که: رضایت ظاهری کافی نیست. رضایت قلبی لازم است. بخشش‌های اکراهی، اجباری و یا رودربایستی اعتبار ندارد.

تفسیر:

«وَ آتُوا اَلنِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً»: بر مسلمان لازم است تا مهریه زن را با طیب نفس و رضایت خاطر بپردازد. و در این زمینه بر او برتری جوئی نکند زیرا مهریه حق زن و کوچکترین وظیفهٔ مرد در قبال زن است.

« فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً»: ولی اگر خود زن می‌خواست به طیب نفس چیزی از آن را یعنی مقداری از مهر را به عنوان هدیه به شوهر ببخشد،یعنی اما اگر آنان با میل خودشان بخشی از آن را به شما بخشیدند می توانید آن را حلال و گوارا نوش جان کنید.»

«فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَّرِيئاً (4)»: در چنین حالتی بر شوهر گناهی نیست تا این هدیهٔ حلال و پاک را بپذیردو آن را گوارا بخورد. لذا آنچه در حلال بودن این واگذاری معتبر است، خوشی خاطر زنان است، نه مجرد موافقت آنها با ألفاظی که از آن رضایت و طیب خاطر بر نمی‌آید.

ابن‌عباس (رض) درتفسیر «هَنِيًّا مَّرِيًّا» فرموده است: «هرگاه زن بدون زیان رساندن و فریب مرد، مهرخود رابه وی بخشید، پس آن هنیء و مریء؛ یعنی نوشین و گواراست».

«هنی» در لغت: طعام لذیذی را گویند که طبع را بدان رغبت باشد؛ **«مری»** خوراکی است که به خوبی هضم شده، جزو بدن قرار یابد، و موجب صحّت و توانائی تن گردد.

در تفسیر کشاف آمده است: از شَعبی روایت کرده أند که مردی همراه با همسرش به نزد شریح آمد و خواستند که در باره بخشی از مهر که زنش به او بخشیده بود و زنش دوباره می خواست آن را درخواست کند، در حق آنان داوری کند. شریح گفت: به او برگردان. آن مرد گفت: مگر خدای متعال نفرموده است: «إن طبن لكم»؟ شریح گفت: اگر دل او خوش می بود، آن را از تو دوباره درخواست نمی کرد. همچنین از او روایت کرده اند که گفته است: به آن دلیل آن را بر می گردانم که بخشیده است، نه به آن دلیل که زنان بسیار نیرنگ می ورزند.

چنین روایت کرده اند که یکی از زنان قبیله معیط مهرش را که هزار دینار بود، به شوهرش بخشود، شوهرش پس از یک ماه او را طلاق داد و زنش به عبدالملک بن مروان شکایت برد و شوهر گفت: آن را با خوشدلی به من بخشیده است و عبدالملک گفت: پس آیه پس از آن را چرا به یاد نمی آوری که می فرماید: «فلا تأخذوا منه شيئا.» پس به او برگردان. همچنین از عمر روایت کرده اند که به قُضات خویش چنین نوشت: «زنان یا از روی رغبت و یا از ترس چیزی را می بخشند و اگر زنی بخشی از مهر خود را ببخشد، سپس دوباره آن را طلب کند، چنین حقی را خواهد داشت.».

از ابن عباس روایت کرده اند که در باره این آیه از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسش شد و آن حضرت فرمود: «إذا جادت لزوجها بالعطية طائعة غير مكرهة لا يقضى به عليكم سلطان ولا يؤاخذكم الله به في الآخرة ». (هرگاه زنی بدون إکراه و با خوشدلی چیزی را به شوهرش ببخشد، هیچ حاکمی حق نخواهد داشت در آن باره به زیان شما حکم کند و خدا هم در آخرت شما را مورد بازخواست قرار نمی دهد.).

همچنین روایت کرده أند که گروهی از مردم از آن که به مهری که برای زنان خود در

ketabton.com - The Digital Library

نظر گرفته أند، دوباره از آنان بازپس گیرند، إحساس گناه می کردند و خداوند فرمود: اگر یکی از آنان با خوشدلی و بدون إکراه و نیرنگ آن را به شما ببخشد، می توانید حلال و گوارا آن را مصرف کنید. البته از آیه می توان فهمید که راه در این باره بسیار تنگ و احتیاط واجب است، برای این که چنین حکمی بر شرط طیب نفس (خوشدلی) معلق است و فرموده است: «فإن طبن» و «وهبن» یا «سمحن» نفرموده است تا این حکم را آشکارا بگوید که موضوع مورد عمل آن است که زن بخواهد با خوشدلی از بخشی از مهر خویش درگذرد. همچنین فرموده است: «فإن طبن لكم عن شي منه»: و نفرموده است: «فإن طبن لكم عنها» تا به زنان گوشزد کند که هر چه کمتر آن را ببخشند. از لیث بن سعد روایت کرده اند: بخشیدن تمام مهر، مگر أندکی از آن، از جانب زن روا نیست. از اوزاعی نیز روایت کرده اند: اگر زن فرزندی نزاده باشد و یک سال در خانه شوهرش نمانده باشد، بخشیدنش جایز نیست. همچنین می توان چنین گفت که ضمیر از آن حیث مذکر آمده که منصرف به لفظ مفرد صداق و دربرگیرنده بخشی از آن باشد؛ اما اگر مؤنث می آمد از ظاهر عبارت بخشیدن همه مهر إستنباط می شد، زیرا عبارت «بعض الصدقات» بر بخشی از آن و بیشتر دلالت میکند.

دروس حاصله:

در این آیۀ مبارکه در باره موضوع بی نهایت مهم مورد بحث قرار گرفته که همانا موضوع مهر می باشد.که برای سعادت خانواده بی نهایت مفید و أرزنده می باشد.

شأن نزول آیۀ مبارکه:

أبو محمد عبد الرحمن بن محمد بن إدريس بن المنذر بن داود بن مهران التّميمي الحَنْظَلي الرازی (240 – هجری 327 هجری) مشهور إبن أبوحاتم از أبوصالح روایت کرده است: چون شخصی دختر خویش را به شوهر می‌داد مهر او را خودش می‌گرفت. پروردگار با عظمت ما آیه: « وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا»: را نازل و مسلمانان را از این کار نهی کرد.

تعریف مهر:

اصل این لغت، سامی ومشتق از کلمۀ «موهار» به معنای قیمت وبهای زن است این کلمه از زبان عبری به عربی منتقل شده وبه کلمه «مهر» تغییر یافته است، کلماتی مانند صَداق، صَدُقه، نافجه، نیز به معناي «مهر» آمده است.

مهر در اصطلاح فقهی، حقوقی، مالی است که به موجب نکاح واجب است زوج به زوجه خویش بپردازد.

مهریه در قرآن عظیم الشأن وأحادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم بصورت دقیق توضیح شده است.

و در برخی از آیات و روایات به وجوب مهر وسایر خصوصیات آن به تفصیل بیان وتصریح یافته است. از جمله آیۀ مبارکه: «وَءَاتُواْ النِّسَآءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً 4» (بپردازید به زنان، مهرهایشان را به صورت رایگان).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکۀ قبلی پرورد گار با عظمت، هدایت فرموده است که: أموال یتیمان را هنگامکه به سن رشد یعنی سن بلوغ رسید به آنان برگردانند و مهر زنان را به طور کامل تادیه نماید.

ketabton.com - The Digital Library

اینک در آیات (5 الی 6) یکبار دیگر به تحویل دادن أموال یتم به دو شرط برای خودشان إشاره بعمل آورده است: آن دوشرط عبارت است از:

1 - کم رشد و سفیه نبودن آنان.

2 - آزمودن شان در توانایی نگهداری از أموال خود.

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٥﴾

أموال کم‌خردان (کم‌عقلی، یا نادان) را که در أصل أموال شما است به خود آنان تحویل ندهید. چرا که خداوند اموال را برایتان قوام زندگی گردانده است. از (ثمرات) آن خوراک و پوشاک ایشان را تهیّه کنید و با سخنان شایسته با آنان گفتگو کنید (و ایشان را نیازارید و با ایشان بدرفتاری نکنید).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السُّفَهَاءَ»: جمع سفیه، کم خِردان بیعقل یا نادان، سفیه از میان مردان، زنان و کودکان، کسی است که أموالش را بیهوده هزینه و وتیت وپاشان می کند، یعنی دست به ولخرجی ومصارف بیجا می زند، و به شیوه ی دقیق وسنجیده شده دخل و تصرف نمی کند و حساب دخل و خرج خود را ندارد و برای خود و خانواده، ضرر و زیان به بار می آورد. اصل سفه: به معنای پریشان در عقل و راه و روش است.

«أَمْوَالَكُمُ»: یعنی، أموالهم: ثروت و دارایی کم عقلان که در اختیار شماست. اضافه ی أموال به «کم» (سرپرستان) برای تشویق آنان در حفظ و نگهداری اموال یتیمان است، آن گونه که از أموال خودشان، مراقبت و مواظبت می کنند. « قِيَاماً»: وسیله پایداری و مایه پابرجائی. « وَٱكْسُو»: بپوشانید.

تفسیر:

«وَ لا تُؤْتُوا اَلسُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ اَلَّتِی جَعَلَ اَللّٰهُ لَكُمْ قِياماً»: اموال خود را به یتیمان ولخرج و مبذّر ندهید که آن را تباه و نابود کنند؛ چون خدا آن را قوام بدن و معیشت شما قرار داده است.

کلمۀ «لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ» این فهم عالی را میرساند که: یتیم، از تصرّف در مال خود ممنوع است. بناً مالی که سبب برپا ماندن جامعه است، نباید در إختیار سفیه گذاشته شود. حاکم شدن سفیه حتّی بر أموال خود، ضربه‌ی إقتصادی به جامعه است و جامعه نست به أموال شخصی افراد حقّ دارد. «أَمْوالَكُمُ» به جای «أموالهم»

مراد: اموال خود إیتام است و دلیل اینکه حق تعالی أموال را به اوصیای إیتام نسبت داد این است تا بدین‌وسیله ایشان را به نگهداری از أموال ایتام همچون أموال خودشان برانگیزد.

به‌طوری که امور زندگی‌تان به وسیله همین أموال سر و سامان می‌گیرد، پس اگر سفیهان کم‌خرد بیعقل این أموال را تباه سازند، بار دوش شما می‌شوند.

ابن عباس (رض) فرموده است: سُفها عبارتند از اطفال نابالغ و زنان. طبری گفته است: مال سفیه را به خودش ندهید که آن را تباه کرده و به صورتی بد در آن تصرف می کند، أعم از این که بچه باشد یا مرد، مذکر باشد یا مؤنث، تفاوتی ندارد.

« وَ اُرْزُقُوهُمْ فِيها وَ اُكْسُوهُمْ»: خوراک و لباس آنان را از آن مال فراهم کنید. یعنی: برای‌شان از أموال خودشان مقرری‌ای‌بپردازید که به وسیله آن مخارج خوراک و پوشاک

ketabton.com - The Digital Library

خویش را تأمین کنند.
«وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً (5)»: و با آنان به نرمی سخن گوئید و قناعت آنان را با الفاظی نیکو و گفتاری شایسته حاصل و از آنان محافضت وخاطر داری کنید.
علماء بدین نظر آند که: ممنوع کردن افراد از تصرّف در أموالشان، واکنش دارد. چاره‌ی آن برخورد و سخن نیکوست.
بناً با نرمش و نیکی با آنان سخن بگویید. به آنها بگویید وقتی بزرگ شدید و رشد یافتید أموالتان را به خودتان تحویل می دهیم.
این آیه دلالت بر ایجاد نفرت نسبت به اسراف و بیان خطرات آن است و اینکه اسراف عملی است که آن را معمولاً انسان‌های نادان انجام می‌دهند.

دروس حاصله:

در این آیه موضوع «سَفَه» مورد بحث قرار گرفته وبه اصطلاح مبحث که در آیه فوق وقبلی در مورد یتیم بود، آنرا تکمیل میدارد. وبا تمام وضاحت می فرماید که: «أموال و ثروت های خویش را به دست اشخاصی سفیه نسپارید».
بلکه بگذارید تا آنها در مسائل اقتصادی رشد پیدا کنند تا اموال شما در معرض مخاطره و تلف قرار نگیرد.
«راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: «سَفَه» (بر وزن هدف) در اصل، یک نوع کم وزنی و سبکی بدن است، به طوری که به هنگام راه رفتن تعادل حفظ نشود، و به همین جهت به افسار که ناموزون است و دائماً در حال حرکت است، «سفیه» گفته می شود، سپس به همین تناسب در افرادی که رشد فکری ندارند، به کار رفته است، خواه کمی عقل آنها در امور مادی باشد یا در امور معنوی.
ولی روشن است: منظور از سفاهت در آیه فوق، عدم رشد کافی در خصوص امور مالی است، به طوری که شخص نتواند سرپرستی ومسؤلیت اموال خود را بر دوش گیرد، و در مبادلات مالی منافع خود را تأمین نماید. و به اصطلاح، در معاملات تجاری کسی فریب اش دهد.
برخی از مفسرین در تفاسیر خویش در مورد فهم کلمه: « سفیه» مینویسند که این کلمه صرف شامل حال دیوانه ها و یا أشخاص که ذهن شان کم رشد نموده نمی باشد، بلکه شامل آنعده از اشخاصی هم میگردند که دایم الخمر هم باشند.
واقعیت هم همین است که شخص با نوشیدن خمر وسایر مسکرات عقل خود را از دست میدهد ومنافع ومصالح خو د وخانواده ودر نهایت منافع ومصالح یک مجتمع را به خطر مواجه می سازد.
برخی دیگری ازمفسرین اطلاق « سفیهان» را بر کسانی می نمایند که ازاحکام ودساتیر دین الهی را رعایت نمی نمایند واز احکام دین الهی سرپیچی مینمایند، قرآن عظیم الشأن در این بایت می‌فرماید« وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْراهِيمَ إِلاَّ مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدِ اصْطَفَيْناهُ فِي الدُّنْيا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»، «سوره بقره، آیه ۱۳۰»، جزء افراد سفیه و نادان، کسی است که از آیین إبراهیم، روی‌گردان خواهد شد...؟!
بنابر همین منطق است که قرآن عظیم الشأن در دفع بلای این عده از اشخاص میفرماید: « واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما» (سوره الفرقان: 63): وقتیکه با جاهل روبرو شدید و وعظ و نصیحت مؤثر نه اُفتاد و إنسان جاهل بود درین صورت رهنمود وسفارش آیهٔ

ketabton.com - The Digital Library

مبارکه همین است که به دادن سلام از بحث با جاهل بگذرید و راه خویش را در بیش گیرید.

وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿۶﴾

یتیمان را (پیش از بلوغ با در اختیار قراردادن مقداری از مال و نظارت بر نحوه معامله و کارآئی ایشان در میدان زندگی، پیوسته) بیازمائید تا آن گاه که به سن ازدواج می‌رسند. اگر از آنان صلاحیّت و حسن تصرّف دیدید، أموالشان را بدیشان برگردانید، و أموال یتیمان را با إسراف وتبذیر وبا عجله و شتاب نخورید (و به خود بگوئید که) پیش از آن که بزرگ شوند (و اموال را از دست ما بازپس بگیرند آن را هرگونه که بخواهیم خرج می‌کنیم!و از سرپرستان آنان) هرکس که ثروتمند است (از دریافت أُجرت سرپرستی و دست‌زدن به مال ایشان) خودداری کند، و هرکس که نیازمند باشد به طرز شایسته (و به اندازه حقّ‌الزحمه خود و نیاز عرفی، از آن) بخورد. و هنگامی که أموالشان را به خودشان (بعد ازبلوغ) بازپس دادید، بر آنان شاهد بگیرید، و اگرچه علاوه از گواهان، خدا گواه است و) کافی است خدا حسابرس و مراقب باشد. (۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ابتلوا»: آزمایش کنید، بیازمایید، امتحان نماید.«النکاح»: سِن بلوغ، أهلیت إزدواج، سن زناشویی. «آنستم رشدا»: رشد فکری، شایستگی و دَخل و تَصَرُف در آن مشاهده کردید، درک نمودند.«إِسْرَافًا » (اسراف): زیاده روی وتجاوز از حد اعتدال رااسراف گویند.«بِدَارًا»: شتابگرانه، عجولانه [پیشی گرفتن، مبادرت و جلو افتادن].«فلیستعفف» (عف): باید خودداری ورزد، باید آلوده ی خیانت نشود.

«بالمعروف»: به طور پسندیده، مطابق عرف محل، به اندازه ی زحمت خود.

«حسیبا»: مراقب، مواظب، حسابرس، مراقب.

شأن نزول آیهٔ مبارکه:

درشآن نزول آیهٔ مبارکه آمده است: که آیه دربارهٔ ثابت فرزند رفاعه و کاکایش نازل شد، زیرا رفاعه در حالی در گذشت که فرزندش ثابت خرد سال بود، سپس کاکا اش به محضر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و عرض کرد: پسر برادرم یتیم است و درخانه‌ام تحت تَکَفُلَم به‌سر می‌برد، بفرمایید که چه چیز از مالش برایم حلال است وچه وقت مالش را به وی باز دهم؟ در این هنگام بود که خداوند متعال آیهٔ مبارکه: « وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ الخ » نازل یافت.» نازل شد.

تفسیر:

«وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ»: در این آیه مبارکه دستور دیگری در بارهٔ یتیمان و سرنوشت أموال آنها داده می فرماید: «یتیمان را بیازمایید تا هنگامی که به سِن بلوغ وازدواج بلوغ برسند» سِن إحتلام که در آن صلاحیت إزدواج را پیدا می کنند.

«و ابتلوا الیتامی» یعنی: پیش از آن که به بلوغ برسند، عقل آنان را بیازمایید و أحوال و شیوهٔ تصرف آنان و میزان شناخت آنان در این کار را مورد آزمایش قرار دهید، اگر

ketabton.com - The Digital Library

معلوم داشتید که به رشد رسیده اند (راه خود را بازیافته أند، به محض آن که به سن بلوغ برسند، أموالشان را به آنان برگردانید و منظور از بلوغ در این جا بلوغ إزدواج است و این أمر با إحتلام حاصل می شود، زیرا وقتی شخص به سن إحتلام رسید، أهلیت ازدواج را خواهد داشت و می داند که ازدواج به چه هدفی انجام می پذیرد که همان توالد و تناسل است. (تفسیر کشاف) ترتیب دادن این آزمایش در نزد إمام ابوحنیفه وامام شافعی (رحمه الله علیهما)، قبل از بلوغ و در نزد امام مالک (رح) بعد از بلوغ است.

سن بلوغ نزد إمام شافعی و احمد إبن حنبل پانزده سالگی و نزد امام مالک وإمام ابوحنیفه (رح): هفده سالگی است. از علامات بلوغ در مرد: فرودآمدن آب منی و روییدن موی ظِهار و در زن: باردارشدن وی و دیدن عادت ماهانه (حیض) است.

«فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» و اگر در این موقع در آنها رُشد (کافی) برای إدارهٔ أموال خود یافتید، بدون تأخیر أموالشان را به آنان تحویل وبازگردانید.

رُشد: در نزد امام شافعی عبارت است از: صلاح در دین و حسن تصرف در مال. اما در نزد جمهور فقهاء **رُشد**، فقط أهلیت تصرف در مال است. إمام ابوحنیفه (رح) بر آن است که هرگاه یتیم به سن بیست و پنج سالگی رسید، مالش به هرحال به وی باز گردانده می‌شود، هرچند در او رشد و فهمی هم سراغ نشد. اما مذهب جمهور براین است که: تا وقتی رشد و أهلیت یتیم ثابت نشود، مال وی به وی داده نمی‌شود؛ در هر سنی که باشد.

«وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا»: سپس بار دیگر به سرپرستان تاکید می کند، می فرماید: و پیش از آن که بزرگ شوند أموالشان را از روی إسراف نخورید، و بهانه نیاورید و بگوید: قبل از این که بزرگ شوند و مال را از ما بگیرند، ما به میل خود آن را خرج می کنیم.

« وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ»: و دیگر این که: جماعت سرپرستان ایتام اگر متمکن و ثروتمندند نباید به هیچ عنوانی از أموال إیتام إستفاده کنند.

«وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ»: و اگر فقیر و نادار باشند تنها می توانند (در برابر زحماتی که به خاطر حفظ اموال یتیم متحمل می شوند) با رعایت عدالت و انصاف،حق الزحمه خود را از أموال آنها بردارند).

« فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ»: سپس به آخرین حکم در باره اولیا ایتام اشاره کرده، می فرماید: «هنگامی که می خواهید اموال آنها را به دست آنها بسپارید،یعنی بعد از این که یتیمان بزرگ شدند وبه سن بلوغ رسیدند، بر آنان شاهد وگواه بگیرید» که مبادا بعداً انکار کنند.وهیچ دلیل وذرایع برای إتهام و نِزاع وگفتگو باقی نماند. شاهد وگواه گرفتن در نزد مالکی‌ها وشافعی‌ها، واجب و در نِزد أحناف، مستحب است.

« وَ كَفى بِاللهِ حَسِيباً (6) »: در پایان آیه می فرماید: اما بدانید که حساب کننده واقعی خداست و مهمتر ازهر چیز این است که حساب شما نزد او روشن باشد، اوست که اگر خیانتی از شماسر زند و بر گواهان مخفی بماند به حساب آن رسیدگی خواهد کرد.«وکفی بالله حسیبا».و الله تعالی برای محاسبه کافی است.

خوانندگان محترم !

الله متعال بعد از اینکه حرمت قطعی خوردن أموال یتیم و بازپس دادنش به آنان، زمانیکه به سن رشد فکری می رسند؛ به بیان گرفت، اینک در آیات متبرکه: (7 الی 10)، بحث

ketabton.com - The Digital Library

درباره حقوقی ورثه در ترکه، حقوقی محتاجان ونیازمندان، یتیمان و نزدیکان غیر وارث را به بیان میگیرد.
در این آیات متبرکه به تمام وضاحت بیان میدارد که: ماترک مُرده (میت - متوفی)، به دختر و پسر کوچک و بزرگ و به زنان می رسد و آن رسم و قانون جاهلی مردود و بی أثر است و نباید هیچ یک از آنها از حق خدا دادی خویش محروم شوند. میان مرد و زن، کوچک و بزرگ هیچ فرقی در مال ورثه وجود ندارد.ماترک چه کم باشد چه زیاد - سهم همه ی ورثه محفوظ است.

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ﴿٧﴾

مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بر جای گذارند، سهمی دارند. و زنان [نیز] از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بر جای گذارند، سهمی دارند- از آنچه از آن [مال، خواه] اندك یا بسیار باشد.- که [به عنوان] سهمی معین [و مقرر] شده است. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِلرِّجَالِ»: جمع رجل، برای مردان، منظور از آن فرزندان و نزدیکان است.
«نَصِيبٌ»: سهم، بهره، مَفْرُوضًا: قطعی، واجب، مشخص،

شأن نزول آیه ی 7:

ابو شیخ و ابن حبان در کتاب فرایض از ابن عباس (رض) نقل می کنند که: در دوران جاهلی به دختران، کودکان و زنان ارث نمی دادند و می گفتند: چگونه به کسی اموال بدهیم که بر اسب سوار نمی شود، سلاح برنمی گیرد و با دشمن نمی جنگد؟ تا این که مردی از انصار به نام اوس پسر ثابت که دو دختر و پسری کوچک داشت، فوت کرد. پسرکاکا اش به نام خالد و عرفطه، به عنوان عصبه،تمام اموال او را بردند. ام کحله یا کحه، همسر اوس، خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و ماجری را تعریف کرد. فرمود: نمی دانم، چه بگویم. که سرانجام این آیه ی مبارکه نازل شد.

تفسیر:

«لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَکَ اَلْوالِدانِ وَ اَلْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَکَ اَلْوالِدانِ وَ اَلْأَقْرَبُونَ»: برای مردان و برای زنان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود به جای می‌گذارند سهمی است، و همه ی آنها در اصل وراثت شریک و یکسانند، هرچند که در میزان و مقدار آن متفاوت اند.
یعنی: از تمام آنچه که متوفی برجای می‌گذارد، برای مردان و زنان نزدیک به وی که ارث‌بر هستند، سهم وبهره‌ای است، هرچند مال متروکه جز برای استفاده مردان صلاحیت نداشته باشد؛مثلا سلاح جنگی باشد، یا اینکه فقط برای استفاده زنان صلاحیت داشته باشد،چون زیورآلات «که به عنوان سهمی معین و مقرر گردیده است» یعنی: این حقی است ثابت که خداوند متعال آن را فرض ساخته و دست‌بردن در آن باهدف‌ازبین‌بردن، یا کاستن از آن جایز نیست.
«مِمّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثُرَ»: یعنی «ترکه» زیاد باشد یا کم تفاوتی ندارد.
«نَصِيباً مَفْرُوضاً (7)»: «و این سهم (از سوی خدا) تعیین شده است.
باید یادآور شد که قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم رسم بود، که عرب در زمان جاهلیت از روی سرکشی و سنگدلی، به ناتوانانی از قبیل زنان و کودکان ارث نمی‌دادند

ketabton.com - The Digital Library

و ترکه وارث را فقط به مردان قوی و نیرومند تقسیم میگردند، چون به گمان آنها مردان اهل جنگ و پیکار و گرفتن مال مردم بودند.
پس پروردگار مهربان و با حکمت قانونی برای بندگانش پایه ریزی کرد که در آن زنان و مردان نیرومند و ناتوان برابرند، و پیش از وضع این قانون مطالبی را بصورت خلاصه ارائه داد تا این مسئله در درون مردم جای بگیرد. سپس قضیه را بصورت مفصل آورد، و همه مشتاقانه به آن روی آوردند، و وحشت و تعجبی که منشا آن عادت‌های زشت جاهلی بود از آنان دور شد.

پنج دستور حقوقی:

در این آیهٔ مبارکه پنج دستور حقوقی با اعجاز خاصی چنین بیان یافته است:
اول: این که میراث تنها حق مردان نیست، بلکه زنان نیز در آن حق دارند. یعنی اینکه: زنان همانند مردان حقّ ارث دارند و دین، حافظ حقوق آنان است.
دوم: این که میراث به هر حال باید تقسیم شود، هر چند کم باشد. تقسیم عادلانه‌ی میراث، مهمّ است، نه مقدار آن، بطورمثال اگر میت حتی یک متر تکه هم از خود به جای گذاشته باشد و ده ورثه داشته باشد همان یک متر تکه باید به ده نفر ورثه تکه وتقسیم شود. این مسئله دیگری است که یکی از وارثان بخواهد سهام وارثان دیگر را بخرد.
سوم: این که از این آیه این مطلب نیز واضح می شود که قانون وراثت هر نوع أموالی را چه منقول باشند یا غیر منقول، زراعتی باشند یا صنعتی و یا هر نوع مال دیگری را نیز شامل می گردد.
چهارم: این که مسئله ی حق میراث زمانی به وجود می آید که میت از خودش مالی به جای گذاشته باشد.
پنجم: این که این قاعده نیز از این آیه روشن می گردد که در صورت زنده بودن خویشاوندان نزدیک تر خویشاوندان دورتر ارث نمی برند.یعنی خویشاوندی که نزدیک‌تر است، در ارث مقدّم‌تر میباشند.

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٨﴾

و چون خویشاوندان (که وارث نیستند) و یتیمان و ناتوانان در تقسیم میراث حاضر شوند، پس به آنها چیزی از آن (مال به طور بخشش) بدهید، و با آنها سخن نیک و شایسته بگویید. (8)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«القسمة»: مال مورد تقسیم، در وقت تقسیم ارث. «اولوا القربی»: نزدیکان نیازمند غیر وارث. «فارزقوهم»: آنان را برخوردار سازید، پیش از تقسیم، از سهم وارثانی که صغیر نیستند، چیزی به آنان عطا کنید. این، هدیه، مندوب است نه واجب؛ هرچند ابن عباس و... آن را واجب می شمرند.

تفسیر:

«وَ إِذا حَضَرَ اَلْقِسْمَةَ أُولُوا اَلْقُرْبى وَ اَلْيَتامى وَ اَلْمَساكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ»: و اگر هنگام تقسیم (ارث)، نزدیکتنی وخویشاوندانی (که ارث نمی‌برند) یتیمان و مسکینان حاضر شدند، به منظور شادکردن شان،پس چیزی از آن مال «ترکه » به آنان روزی دهید.

ketabton.com - The Digital Library

« وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً (8)»: در خطاب به آنان سخنی شیرین و زیبا بر زبان بیاورید. مثلا از آنان معذرت بخواهید که «ترکه» به صغیرها تعلق دارد: بطورمثال برای شان بگوید: ببخشید، ما مالک این أموال نیستیم، بلکه این اموال از آن یتیمان است.
ابن‌عباس (رض) در این مورد فرموده است که: «آیه میراث (آیه 11) حکم این آیه را منسوخ‌گردانید». این قول ابن‌عباس (رض)، مذهب جمهور فقهاء و ائمه أربعه نیز هست.
أما از ابن‌عباس (رض) در روایتی دیگر نقل شده است که فرمود: آیه کریمه محکم است ومنسوخ نیست، لذا امر به دادن چیزی از إرثیه به نزدیکانی که إرث بر نیستند، مفید وجوب است، هرچند که مردم عمل به آن را ترک کرده‌اند. ولی به‌نظر فقهای مذاهب، دادن چیزی از ترکه متوفی به نزدیکان غیر ارث بر، مستحب است نه واجب.

دروس حاصله از آیه مبارکه:

در اثنای حضور افراد خانواده برای تقسیم میراث اگر در میان آنها خویشاوندانی باشند که به آنها میراث نرسد یا یتیم و محتاج باشند، به آنها طعامی داده رخصت کنید؛ و یا حسب موقع، از ترکه نیز به آنها چیزی بدهید. این رفتار مستحبّ است. اگر در مال متروکه دادن طعام یا چیزی دیگر گنجایش نداشته باشد؛ مثلا مال متروکه از یتیم باشد، و میّت نیز در آن وصیّتی نکرده باشد؛ آنها را به سخن معقول رخصت دهید؛ یعنی، به نرمی؛ و از مجبوریّت خود عذر کنید که: این مال کودك پدر مرده است؛ و میّت نیز وصیّتی نکرده! از اینکه در آیه متبرکه «أُولُوا الْقُرْبى» در کنار «الْيَتامى» و «الْمَساكِينُ» آمده، معلوم می‌شود که مراد از أقارب وخویشاوندان، بستگان فقیری و مستمندان هستند که به طور طبیعی ارث نمی‌برند. چنانکه سفارش عاطفی آخر آیه نیز این معنا را تأیید می‌کند.

- هکذا در آین آیه مبارکه این فهم را میرساند که: اموال ارثی نباید بطور سری ومخفیانه تقسیم شود، بالعکس، ازجمله «حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوا الْقُرْبى» بر می آید که: تا امکان دارد حضور دیگران هم باشد.
- در تقسیم ارث، علاوه برورثه میت که سهم مشخّص دارند، به فکر فقرا و محرومان و یتیمان نیز باشید. یعنی هنگام تقسیم میراث، حتّی الامکان باید ایشان را چیزی داد، که اگر بنابر علّتی وارث شده نتوانند؛ از حسن سلوك محروم نمانند.
خطاب به وارثان میت است که به آنان توصیه می شود که اگر هنگام تقسیم میراث خویشاوندان دور و نزدیک و فقرا و مستمندان و یتیمان فامیل حضور یافتند با آنان از دَرِ بخل در نیایید. گرچه آنان از روی شریعت سهمی از میراث ندارند، اما شما از روی بزرگواری و کرامت چیزی از اموال میت را به آنان بدهید و سخنان آزاردهنده ای را که معمولا افراد کم ظرفیت در چنین مواقعی بر زبان می آورند بر زبان نیاورید.
- با هدایای مالی و زبان شیرین، از کینه‌ها و حسادت‌ها، پیشگیری و پیوندهای خانوادگی را مستحکم‌تر کنید.
- کوشش بعمل آید هدایای مادّی، همراه با محبّت و عواطف معنوی باشد.

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٩﴾

و آنانی که اگر اولاد ضعیف از خود بجا بگذارند و بر (آینده) آنها ترس دارند (که ضائع

ketabton.com - The Digital Library

نشوند) باید ازالله بترسند، پس باید (در وصیت) از الله بترسند و باید سخن محکم و درست بگویند (که مخالف با عدل و حق نباشد). (9)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«من خلفهم»: پس از خود.«ضعاف»: جمع ضعیف، کوچک، درمانده، صغیر، ناتوان.

«فلیتقوالله»: در مورد یتیمان باید از خدا پروا کنند. «سدیدا»: به جا، درست، متین.

تفسیر:

این آیهٔ مبارکه که درمورد وصیت کنندگان نازل شده است؛ یعنی ای وصیت کننده!«وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ»: باید خود را جای دیگران گذاشت، تا دردها را بهتر درك كرد. با یتیمان مردم چنان طوری رفتار وبرخود باید کنیم که دوست داریم که سایرین با یتیمان باید آنگونه رفتار کنند. بناً باید فرزندان خود را در حالتی در نظر بگیرد که او مرده است و فرزندان او یتیم و ضعیف و بی‌سرپرست اند، در چنین حالتی آیا وی راضی است تا فرزندان خویش خوار و ذلیل باشند و اموال‌شان ضایع گردد؟!

طوریکه یادآور شدیم که: این خطاب متوجه اوصیای ایتام و دربرگیرنده این اندرز و موعظه برای ایشان است: باید با یتیمانی که تحت تکفل خویش دارند، همان کنندکه دوست دارند بعد از درگذشت ایشان با فرزندان خودشان انجام شود.

ونباید فراموش کنیم که: هرکه آتشی روشن کند، دودش به چشم خودش می‌رود. ظلم امروز به ایتام مردم، به صورت سنّت در جامعه در می‌آید و فردا دامن یتیمان ما را هم می‌گیرد.

ابن‌عباس (رض) می فرماید: «این آیه ناظر بر شخصی است که درحال احتضار قرار دارد و کسی‌که در نزد وی حاضر است می‌شنود که او وصیتی می‌کند که به حال ورثه‌اش مضر است، پس خداوند متعال این شخص شنونده وصیت را امر می‌کند تا فرد محتضر را در مورد وصیتش به راه حق و عدالت برگرداند».

«فَلْيَتَّقُوا اَللّٰهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً (9)»: پس چنین وصیی باید از الله متعال بترسد و با یتیم‌ها به نرمی و لطف سخن بگوید درست همانگونه که با فرزندان خود سخن می‌گوید.

نباید فراموش کنیم که: یتیمان، در کنار لباس وخوراك، به محبّت و عاطفه و ارشاد هم نیاز دارند.

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ﴿١٠﴾

یقیناً آنانی که مال‌های (چنین) یتیمان (ضعیف) را به ظلم می‌خورند، جز این نیست که در شکم‌های خود آتش را می‌خورند، و زود است که در آتش شعله ور داخل شوند. (10)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظُلْمًا»: به ناحق.«سَيَصْلَوْنَ»: خواهند سوخت، درخواهند آمد.«سَعِيرًا»: آتش فروزان، برافروخته.

تفسیر:

«إِنَّ اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ اَلْيَتامى ظُلْماً»: بیگمان کسانی که اموال یتیمان را به ناحق و ستمگرانه می‌خورند، یعنی آنانی که بر اموال یتیم‌ها تجاوز می‌کنند و بدون کدام حق شرعی و بی‌موجب برای خویش مباح می‌سازند،«إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً»: این‌ها با

ketabton.com - The Digital Library

انجام این عمل در واقع خود را به سوی آتش دوزخ که شعله‌ور است می‌کشانند. این‌ها مال حرام و حاصل شده از طریق ظلم و ستم را می‌خورند و طبیعی است چنین مالی آن‌ها را به سوی آتش دوزخ می‌کشاند آتشی که هرگز قابل تحمل نیست. در این آتش هولناک و شعله‌ور جز انسان بدبخت داخل نمی‌شود.

«وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً (10)»: همانا، آنان که اموال یتیمان را به ظلم وستم می‌خورند، در حقیقت، آتشی را در شکم خود فرو می‌برند و بزودی در آتشی افروخته وارد خواهند شد درحالی ازقبرهای خودبرانگیخته می‌شوند که شعله‌های آتش از دهانهایشان زبانه می‌کشد.

سؤال شد: یا رسول‌الله صلی الله علیه وسلم!آنان کی هستند؟ فرمودند: آیا نمی‌بینید که خداوند متعال‌فرموده است: «إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا...». بنا‌ًچهره‌ی واقعی خوردن مال یتیم در دنیا، به صورت خوردن آتش در قیامت آشکار خواهد شد.

در آیۀ مبارکه: خوردن أموال یتیمان را به آتشی سوزان که شکمها را پُر کرده باشد، تشبیه کرده که نشان می دهد که این آتش، تمام تار و پود وجود شخص را می سوزاند و نابود می گرداند. (سوره إسراءآیه: 34).

در چندین آیات متذکره حکم شده است که در مال یتیم از إحتیاط لازم کار گیرید و خیانت در مال یتیم گناه بزرگ نشان داده شده؛ در این آیۀ مبارکه راجع به خیانت در مال یتیم وعید سخت فرمود، و حکم مذکور را خوب مؤکّد گردانید: هرکه بدون حق مال یتیم را می‌خورد، شکم خویش را به آتش جهنّم پر می‌کند؛ یعنی، انجام آن خوردن این است؛ و جمله اخیر آن را ظاهر کرده است.

شأن نزول آیۀ مبارکه:

در روایات آمده است که همسر سعد بن ربیع (رض) پس از غزوه ی احد دو دختر ایشان را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده عرض کرد: «یا رسول الله اینان دختران سعداند که در غزوه ی احد در رکاب شما شهید شد. کاکای آنان همه ی اموالشان را تصرف کرده حتی حبه ای برای آنان باقی نگذاشته است. اکنون چه کسی با این دختران ازدواج می کند؟» و در این باره، این آیه نازل شد.

خوانندگان محترم!

پروردگار با عظمت ما در آیات متبرکه قبلی به طور مؤجز در رابطه به ارث خویشاوندان اشاره بعمل آورد: «الرجال نصیب مما ترک الوالدان....»اینک در آیات متبرکه (11 الی 12) موضوعاتی متعلق به ارث را به طور مفصل به بحث گرفته است، از آنجمله: سهم فرزندان، پدران، مادران، همسران و برادران و خواهران را تبیین می فرماید و ارث برادران پدری - نیز - در آیه ی دیگری از همین سوره بیان خواهد یافت.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١﴾

الله شما را دربارۀ اولاد تان سفارش می‌کند که دارایی خود را برباد نکرده و آنها را فقیر نگذارید. و در وقت تقسیم برای پسر مانند دو سهم دختر است، پس اگر وارثان زن باشند و اضافه از دو نفر باشند، پس برای آنها (از جمله سه حصه ترکه)، دو حصه سهم

ketabton.com - The Digital Library

می‌رسد، و اگر یکی باشد، پس نصف ترکه از اوست، و برای هریک از پدر و مادر میت، یک ششم ترکه است اگر از میت فرزندی باشد، و اگر از میت فرزندی نباشد و پدر و مادر او وارث او گردند، پس برای مادر یک سوم است (و باقی از پدر است) و اگر از میت برادرانی مانده باشد، پس مادر او یک ششم ترکه را می‌برد، البته (تقسیم میراث) بعد از تنفیذ وصیتی است که میت به آن وصیت کرده است یا بعد از ادای دین است (اگر میت دیندار باشد) و شما نمی‌دانید که پدران و پسرانتان کدام یکی از آنها برای تان سودمندتر است، (این احکام) از طرف الله مقرر شده است؛ یقیناً الله (به احوال ورثه) دانا و حکیم است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یوصیکم»(وصی وصیا): فرمان می دهد، امر می کند، بر شما واجب می گرداند.
«حظ»: بهره، نصیب، سهم. «الأنثیین»: تثنیه ی انثی، دو زن، دو خانم.
«اثنتین»: دو تا. «ثلثا ← ثلثان»: دو سوم، نون در اضافه رفته است.
«ما ترك»: آنچه به جا گذاشته است. «أبویه»: پدر و مادرش .«إخوة»: جمع اخ، برادران، که بناً به قاعده ی تغلیب، به خواهر و برادر اطلاق می شود.
«السدس»: یک ششم. «لاتدرون»: نمی دانید. «علیما»: دانا به مصالح آفرینش.
«حکیما»: در تدبیر کارها فرزانه است، کسی که گفتار و کردارش حق باشد. (فرقان)

تفسیر:

«یُوصِیکُمُ اللَّهُ فِی أَوْلَادِکُمْ »: در این آیه حق‌تعالی به تفصیل احکام میراث می‌پردازد که در آیهٔ هفتم همین سوره به صورت إجمال به بیان گرفته شد. یعنی خداوند متعال شما را امر امانت عدالت را در مورد إرث أولاد به شما می دهد، و از شما تعهد می‌گیرد تا دربارهٔ میراث فرزندان خود خواه مرد باشند یا زن عدالت کنید.
دانشمندان از گفته ی« یُوصِیکُمُ اَللّهُ فِی أَوْلادِکُمْ»: چنان دریافته اند که خدای متعال از مادر به فرزندش مهربانتر است که توصیه ی فرزندان را به والدین کرده است.
و در حدیث ماثور آمده است: در حقیقت الله بیش از محبت مادر به فرزندش، نسبت به بندگانش مهربان است.
«لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَیَیْنِ»: بنابراین اگر مرده دارای فرزندان دختر و پسر بود برای فرزند پسر دو برابر میراث دختر است، « فَإِن کُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَیْنِ»: ولی اگر تنها فرزند دختر داشت و تعداد آن‌ها دوتن یا زیاده از دو تن بودند در این صورت برای آنان دو سوم ترکه است،« فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَکَ»: یعنی دو دختر و بیشتر دو سوم ماترک را می برند.
« وَ إِنْ کانَتْ واحِدَةً فَلَهَا اَلنِّصْفُ» و اگر وارث فقط یک دختر باشد، نصف «ما ترک» از آن اوست.
باید یادآور شد که: سبب میراث بردن فرزند پسر به اندازهٔ دو اندازهٔ دو برابر فرزند دختر در این است که مسئولیت اجتماعی پسر نسبت به دختر بیشتر است، زیرا بر پسر لازم است تا مهر بپردازد و نفقه کل اعضای فامیل را بدهد در حالی که بر دختر هیچ‌کدام از این مصارف لازم نیست.
در این آیت دو نوع میراث توضیح شده: اوّل که میّت هر دو نوع اولاد یعنی دختر و پسر داشته باشد؛ دوّم، تنها دختر داشته باشد؛ و این نیز دو قسم است که یك دختر باشد یا

ketabton.com - The Digital Library

بیشتر از آن؛ امّا، یك نوع دیگر باقی مانده، یعنی میّت تنها پسر داشته باشد؛ حکم آن این است که تمام میراث به پسر می‌رسد؛ چه یکی باشد، چه بیشتر.
در آیه متبرکه ملاحظه نمودیم که: اول میراث و سهم اولاد را یادآور شده است و بعد از آن سهم ارث پدر و مادر را ذکر کرده است؛ چون در مورد ارث، فرع بر اصل مقدم است و گفته است: «وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا اَلسُّدُسُ»: هریک از پدر و مادر یک ششم سهم دارد« مِمّا تَرَکَ» از ترکه ی مرده.« إِنْ كانَ لَهُ وَلَدٌ»: در صورتی که مرده دارای پسر یا دختر باشد؛ چون فرزند بر مذکر و مؤنث اطلاق می شود.
اکنون میراث پدر و مادر را در سه صورت بیان می‌کند: اوّل که میّت اولاد داشته باشد؛ پسر یا دختر؛ حصه ششم مال متروکه به هر یك از پدر و مادر می‌رسد.
« فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَواهُ»: و اگر وارثی جز مادر و پدر نداشت در این صورت یک سوم ترکه از آن مادر و باقی از آن پدر است،« فَلِأُمِّهِ اَلثُّلُثُ»: در این صورت مادر یک سوم از سهم دارد و یا یک سوم را بعد از فرض هریک از زوجین دارد و باقی مانده از آن پدر است.
صورت دوّم این است که میّت هیچ اولاد نداشته باشد؛ تنها پدر و مادر وارث او باشند؛ یك ثلث مال متروکه به مادر، و دو ثلث باقیمانده به پدر می‌رسد.
«فَإِنْ كانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ اَلسُّدُسُ»: اگر در کنار والدین برادران هم باشند، (دو برادر یا بیشتر) در این حالت مادر یک ششم از «ما ترک» ارث می برد و بقیه ی میراث به پدر میت می رسد. حکمت این امر این است که پدر مکلف است نفقه ی آنها را فراهم کند، اما مادر مکلف نیست، بدین ترتیب احتیاج پدر به مال بیشتر می شود.
« مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِها أَوْ دَيْنٍ»: یعنی حق ورثه بعد از اجرای وصیت و ادای قرض قرار دارد، بنابراین قبل از وصیت، «ما ترک» تقسیم نمی شود.یعنی: دوسوم، یا یک‌سوم، یا یک‌ششم، یا غیر اینها از ارثیه برای آنانی که ذکر شد تعلق نمی‌گیرد، مگر بعد از پرداختن به وصیت متوفی و بعد از پرداخت وامهایی که بر ذمه اوست.

یادداشت:

مال میّت در قدم اول به کفن و دفن وی صرف شود؛ بقیّه او به قرضداران او داده شود؛ و اگر چیزی بماند، تا یك ثلث آن در وصیّت میّت صرف شود؛ و باقیمانده به ورثه تقسیم گردد.
علماء، از سلف و خلف، اجماعاً برآنند که پرداخت وام بر وصیت مقدم است و بعد از پرداخت وام و اجرای وصیت است که باقی‌مانده ترکه بر ورثه تقسیم می‌شود. لذا وصایایی که به بیشتر از یک‌سوم مال ارثیه تعلق گیرد، قابل اجرا نیست،
« آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ لا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً فَرِيضَةً مِنَ اَللّهِ»: الله خودش تقسیم ارث و فرض و مقرر داشتن فرایض را بر مبنای علم و حکمت خود به عهده گرفته و به مقتضای مصلحت و فراهم شدن منفعت ارث را تقسیم کرده است. اگر این امر را به انسان واگذار می کرد، نمی دانستند کدام یک برای آنان مفیدتر است، و در نتیجه اموال را بدون حکمت صرف می کردند. از این رو مطلب را با گفته ی خود دنبال کرده و فرموده است:
«إِنَّ اَللّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً (11)»: خدا به صلاح بندگان خود آگاه و از حکمت فرض و مقرر داشتن باخبر است.

ketabton.com - The Digital Library

خواننده محترم!

این آیه سه حالت برای دختر إفاده می‌کند:

حالت اول: وقتی استکه تنها باشد یعنی تنها فرزند خانواده باشد که در اینصورت نصف کل ترکه میت را می‌برد.

حالت دوم: هرگاه متوفی بیشتر از یک دختر داشته باشد ولی هیچ پسری یا بیشتر با آنان نباشد، در آنصورت همگی دختران با هم در دو سوم ارث شریک هستند. ابن قدامه‌گفته است: اهل علم اجماع دارندکه سهم دو دختر دوسوم است مگر یک ولایت شاذه از ابن عباس و ابن رشدگفته است.گویند مشهور از ابن عباس همان قول جمهور است.

حالت سوم: آنستکه با دختر پسری یا بیشتر وجود دارندکه ارث بصورت تعصیب خواهد بود و برای مذکر دو برابر بهره دخترخواهد شد و همچنین است اگر دختران متعدد باشند یا پسران متعدد باشند.

و این آیات الله تعالی و اجماع علمای اسلام بر این حکم و قانون الهی بود و بر تمامی مؤمنان واجب حتمی است تا به این آیات قرآن ایمان داشته باشند در غیر اینصورت بعنوان تکذیب کننده ی آیات قرآن حکم ارتداد را خوهند داشت. والعیاذبالله

شأن نزول آیات ارث:

ائمه ی ششگانه ی حدیث از جابربن عبدالله نقل می کنند که فرمود: پیامبر و أبوبکر با پای پیاده به عیادت من در منطقه ی «بنی سلمه» آمدند. پیامبر از حال و وضع من باخبر گشت. آب خواست و به آن وضوء گرفت، سپس مقداری از آن را بر روی من پاشید. سرحال آمدم و گفتم: دستور چیست؟ أموالم را چه کار کنم؟ آیه ی «یوصیکم الله...» نازل شد.

أحمد، أبوداود، ترمذی و حاکم از جابر چنین حکایت می کنند: زن سعد پسر ربیع خدمت پیامبر آمد و گفت: ای پیامبرا این دو، دختران سعدند که پدرشان در آخد کشته شد و کاکا ایشان اموال او را برده و برای آنان چیزی باقی نگذاشته است و اگر دختر اموالی نداشته باشد، کسی از او خواستگاری نخواهد کرد. پیامبر فرمود: خداوند در این باره حکم می فرماید. آیه ی «یوصیکم الله...» نازل شد.

پیامبرصلی الله علیه وسلم، کاکای دختران را صدا زد و فرمود: دو سوم اموال سعد، از آن دختران و یک هشتم آن مال همسر او و بقیه مال توست. گویند: این، اولین ترکه ای است که در اسلام تقسیم گردید.

سپس میراث شوهر و زن را یادآور شده و فرمود:

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿١٢﴾

و برای شما (مردان) نصف از ترکهٔ است که زنهایتان از خود بجا گذاشته‌اند، اگر آنها اولاد نداشته باشند، ولی اگر اولاد داشته باشند، سهم شما یک چهارم از ترکه است، البته

ketabton.com - The Digital Library

بعد از تنفیذ وصیتی که زنان به آن وصیت می‌کنند یا بعد از ادای دین (اگر دیندار باشند)، و (اما اگر شوهر وفات کرد) سهم زنان یک چهارم از ترکه شما است اگر فرزندی نداشته باشید، اما اگر فرزندی داشته باشید، سهم زنان شما یک هشتم ترکه شما است (لیکن) بعد از تنفیذ وصیتی که شما به آن وصیت می‌کنید یا بعد از ادای دین (اگر دیندار باشید) و اگر مردی یا زنی که از او ارث برده شود کلاله باشد (یعنی والدین و فرزند نداشته باشد) و او برادر و خواهر داشته باشد، پس برای هریک از آنان یک ششم می‌رسد، پس اگر (خواهر و برادر) بیش از یکی باشند همه‌شان در یک سوم مساویانه شریک‌اند، البته بعد از تنفیذ وصیت یا بعد از ادای دین، (به شرطی که) وصیت (وصیت کننده) به وارث ضرر نرساند، (این حکم) سفارشی از جانب الله است، و الله دانا (و) بردبار است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الربع»: یک چهارم. «مما ترکن»: آنچه زنان به جا گذاشته اند. «یوصین»: جمع مؤنث غایب، وصیت می کنند.«الثمن»: یک هشتم. «مما ترکتم»: آنچه شما مردان به جا گذاشته اید.«توصون»: جمع مذکر مخاطب، وصیت می کنید، سفارش می کنید.

«دین»: وام، بدهی. «یورث»: ارث برده می شود،«یورث منه»: از او إرث برده می شود.«کلالة»: متوفایی که نه فرزند داشته باشد نه پدر. «إمرأة»: زني.«الثلث»: یک سوم. «غیر مضار»: بی ضرر و زیان باشد، زیان آفرین نباشد.«ارث»: عبارت از انتقال مالکیت از میت به وارثان زنده ی اوست. چه ماترک، مال و دارایی منقول باشد، چه زمین و باغ و چه حقی دیگر از حقوق شرعی او.

تفسیر:

«وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ»: ای مردان!اگر همسرانتان از شما یا از شوهری دیگر دارای فرزند نباشند، شما نصف ماترک او را مستحق هستید.

«فَإِنْ كانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ اَلرُّبُعُ مِمّا تَرَكْنَ»: در صورتی که دارای فرزند (یا فرزند فرزند) باشند شما حق یک چهارم میراث را دارید، در این مورد به اجماع، فرزند پسر (نواسه) به فرزند بلافصل ملحق است.

«مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِها أَوْ دَيْنٍ»: بعد از انجام دادن وصیت و پرداخت دیون.

« وَ لَهُنَّ اَلرُّبُعُ مِمّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ»: اگر از آنها یا از زنان دیگر، دارای فرزند نباشید، زنانتان یکی باشد یا بیشتر، یک چهارم ماترک شما را می برند.

«فَإِنْ كانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ اَلثُّمُنُ مِمّا تَرَكْتُمْ»: اگر دارای فرزند باشید، از آنان باشد یا از دیگری، زنان شما یک هشتم ماترک شما را مستحقند.

«مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَيْنٍ»: بعد از انجام دادن وصیت و ادای قرض. تکرار کردن «وصیت» و «دین» نشان دهنده ی اهمیت آشکار آن دو می باشد.

« وَ إِنْ كانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلالَةً»: اگر مرده بدون پدر و فرزندان پدر و فرزندان باشد، خویشاوندان دورش، به سبب فقدان اصل و فرع وارث او بشوند.

یادداشت:

تفسیر «کلاله» نزد همه میّتی است که والد و ولد نداشته باشد؛ مگر إمام أعظم (رح) پدر پدر و ولد پسر را نیز نفی می‌کند، و حکمی را که درباره پدر و پسر است، بر پدر پدر و ولد پسر، موافق می‌فرماید؛ این اختلاف از عهد أصحاب در بین علمای اسلام دایر

ketabton.com - The Digital Library

می‌باشد.
« أَوِ اِمْرَأَةٌ »: عطف بر «رجل» است، به این معنی، اگر زنی بدون پدر و فرزند میراثی به جا بگذارد، «وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ»: و مرده دارای برادر یا خواهر مادری باشد،« فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا اَلسُّدُسُ»: برادر و خواهر مادری هر کدام، یک ششم ارث می برد.
«فَإِنْ كانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذلِكَ فَهُمْ شُرَكاءُ فِي اَلثُّلُثِ»: اگر برادر و خواهر مادری بیش از یک نفر باشند، به طور مساوی یک سوم را در بین خود تقسیم می کنند و مذکر و مؤنث آنان یکسان سهم می برند.
در البحر آمده است: مفسران بر این مسأله إجماع دارند که منظور از این آیه برادران مادری است.
« مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصى بِها أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ»: «اما پس از انجام وصیتی که بدان سفارش شده و پس از پرداخت قرضی که برعهده ی میت است، به شرطی که او زیان رسان نباشد.»
ضرررسانی در وصیت این است که به گونه ای وصیت شود که حق خویشاوندان مستحق ضایع شود. و ضرر رسانی در قرض و بدهی این است که آدم تنها برای محروم کردن صاحبان حق، فریبکارانه قرضی را برعهده بگیرد که در حقیقت برعهده ی او نیست، یا حیله و نیرنگ دیگری که هدف از آن محروم کردن صاحبان حق از میراث باشد به کار ببرد. چنین ضرررسانی ای گناه کبیره قرار داده شده است. چنان که در حدیثی آمده است که ضرررسانی در وصیت از گناهان بزرگ است. در حدیث دیگری هم آمده است که برخی در همای عمرشان کارهایی همانند کارهای اهل بهشت می کنند، اما با ضرر رسانی در وصیت هنگام مرگ کتاب زندگی خویش را بر عملی ختم می کنند که آنان را مستحق جهنم قرار می دهد. این ضررسانی و تلف کردن حق گرچه در هر حال گناه است، اما خدای بلندمرتبه به این دلیل به ویژه در مسئله کلاله آن را ذکر فرموده که کسی که نه فرزندی داشته باشد و نه والدین او زنده باشند به طور عموم میل به این خواهد داشت که دارایی اش را به گونه ای تلف کند و خویشاوندان نسبتا دور را محروم کند.
« وَصِيَّةً مِنَ اَللهِ وَ اَللهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (12)»: «این دستوری است از سوی خدا و خدا دانا و بینا و بردبار است.»
در این جا صفت علم خدا به دو مناسبت ذکر شده است: یکی این که اگر انسان قانون خدا را زیر پا گذاشت نخواهد توانست از مجازات او بگریزد. دیگری این که سهامی را که خدا تعیین کرده است به طور کامل به جا هستند، چرا که مصلحت های بندگان را خدا حتی از خود آنان هم بهتر می داند. و صفت حلم یعنی بردباری و رفق و مهربانی او به این دلیل ذکر شده است که بگوید خدا در وضع این قوانین سخت گیری نکرده است، بلکه قوانینی وضع کرده که برای بندگان هر چه آسان تر باشند و آنان در تنگنا و سختی قرار نگیرند.

شأن نزول آیة 11 – 12:

ائمهٔ ششگانه (بخاری مسلم ترمذی نسایی، ابوداود و ابن ماجه)از جابر بن عبدالله (رض) روایت فرموده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم و أبوبکر صدیق در بنی سلمه پیاده به عیادت من آمدند. نبی کریم متوجه شده که من بیهوش افتاده‌ام. پس آب خواسته وضوء

ketabton.com - The Digital Library

گرفته و به روی من آب پاشیده. آنگاه من به خود آمدم و گفتم: چه دستور می‌فرمایی، من مال و ثروت خود را چگونه بین وارثانم تقسیم کنم؟ بنابراین نازل شد. (صحیح است، بخاری 4577، مسلم 1616، ابوداود 2886، ترمذی 3015، ابن ماجه 1436 و 2728 و حاکم 2 / 303 از جابر روایت کرده اند.)

264- احمد، ابوداود، ترمذی و حاکم از جابر(رض) روایت کرده اند: زن سعد بن ربیع حضور رسول الله آمد و گفت: ای رسول خدا!اینها دختران سعد بن ربیع هستند که پدرشان در غزوهٔ اُحد شهید شد، عمویشان تمام اُموال اینها را گرفته و هیچ چیز برایشان باقی نگذاشته است و این دخترها اگر مال و ثروت نداشته باشند هیچکس با آنها ازدواج نمی‌کند. پیامبر گفت: خدا در این مورد داوری و حکم خواهد فرمود. پس آیهٔ میراث نازل شد. (حسن است، ابوداود 2891 و 2892، ترمذی 2092، ابن ماجه 2720 احمد 3 / 352، حاکم 4 / 334، واحدی 298 و بیهقی 6 / 229 از جابر روایت کرده اند.

ترمذی می‌گوید: حسن صحیح است. حاکم این حدیث را صحیح دانسته و ذهبی هم با او موافق است. این حدیث حسن است، زیرا مدار آن بر عبدالله بن محمد بن عقیل است و او أحادیث حسن را روایت می‌کند.).

حافظ ابن حجر گفته است: کسانی که می‌گویند: این آیه در مورد دختران سعد نازل شده است نه در مورد جابر إستدلال می‌کنند که در آن هنگام جابر اصلاً فرزند نداشت. (فتح الباری» 8 / 244.).

إبن حجر در جواب می‌گوید: این آیه در هردو مورد نازل گردیده است. و این إحتمال هم می‌رود که **اول آن**، در بارهٔ دختران سعد و آیهٔ بعدی که این کلام عزیز است وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلاَلَةً در بارهٔ جابر نزول یافته باشد، در این صورت منظور جابر (از این که گفت: «آیة يُوصِيكُمُ اللهُ فِى أَوْلاَدِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثَيَيْنِ»، نازل شد. این است که آیهٔ کلاله که متصل این آیه است نازل شد.

و سبب سوم هم آمده است:

265- ابن جریر از سدی روایت می‌کند: مردم در زمان جاهلیت به دختران و پسر بچه‌های خردسال و مردانی که نمی‌توانستند بجنگند میراث نمی‌دادند، عبدالرحمن برادر حسان شاعر درگذشت و پنج دختر و یک زن به نام اُم کحه از او باقی ماند، ورثه آمدند که مال او را بگیرند. اُم کحه جریان را به پیامبر(عرض کرد. پس خدای بزرگ این آیه را «فَإِن كُنَّ نِسَاء فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ» نازل کرد. و در مورد اُم کحه این کلام عزیز «وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ» نازل شد.

در قضیهٔ سعد بن ربیع وجه دیگری نیز آمده است:

226- ک: قاضی إسماعیل در «أحکام القرآن» از طریق عبدالملک بن محمد بن حزم روایت کرده است: سعد بن ربیع در غزوهٔ بدر به درجه رفیع شهادت نایل شد. او از همسرش عمره بنت حزام یک دختر داشت این زن نزد رسول الله آمد و میراث دختر خود را طلب کرد. پس در بارهٔ او آیهٔ « وَيَسْتَفْتُونَكَ فِى النِّسَاء» (نساء: 127) نازل شد.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (13 الی 14) در بارهٔ أحکام و حدود الهی بحث بعمل می آید:

تِلْكَ حُدُودُ اللهِ وَمَن يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿13﴾

ketabton.com - The Digital Library

آن (چه بیان شد) حدود و مقررات الله است، و هر کس از الله و رسول او اطاعت و پیروی کند، الله او را در باغ‌های داخل می‌کند که از زیر درختان و قصرهای آن نهرها جاری است، آنان برای همیشه در آن می‌باشند، و این است کامیابی بزرگ. (13)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حدود الله»: جمع حد، شرایع و أحکام الهی که برای بندگانش معلوم کرده است.

«الأَنْهَارُ»: جمع نهر، جویباران، رودباران.

تفسیر:

به تعقیب بحثی که در آیات قبلی در باره قوانین ارث به بیان گرفته شد اینک در آین آیه مبارکه از این قوانین به عنوان حدود الهی یاد کرده می فرماید:

تِلْکَ حُدُودُ اَللهِ: این أحکام که گذشت، شریعت و مقررات الله است، که آن را برای بندگان مشخص کرده تا آن را ملاک عمل خویش قرار دهند و از آن تجاوز نکنند. (یعنی أحکام إرث، از حدود الهی است، پس نباید از مرز آن گذشت) زیرا عبور و تجاوز از آنها ممنوع است، و آنها که از حریم آن بگذرند و تجاوزکنند، گناهکار و مجرم شناخته می شوند.یعنی: مرزهای تعیین شده اوست که تجاوز از آن ها روا نیست.

حدود: جمع حد، عبارت است از: قوانین و أحکامی که خداوند متعال آنها را برای بندگانش وضع کرده است تا به آن عمل کنند و از آن تجاوز ننمایند. گاه حدود بر محرماتی إطلاق می‌شود که خداوند متعال آنها را منع کرده است، به همین جهت، مجازاتهای معین در شریعت، «حدود» نامیده شده‌اند.

« وَ مَنْ یُطِعِ اَللهَ وَ رَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ»: هرکس از فرمان الله اطاعت نماید و دستور بیان شده توسط پیامبر صلّی الله علیه و سلّم را اجرا کند، مکافات او نزد حق‌تعالی این است که او را به بهشتی که به اولیا و دوستان خود ذخیره کرد گرامی می‌دارد این بهشت عبارت از باغ‌ها و بوستان‌های زیبا و شگفت انگیز است که از زیر قصرها و ساختمان‌های آن جوی‌های آب شیرین و گوارا جاری است.« خالِدِینَ فِیها» و این‌ها در این بهشت‌ها برای همیشه باقی خواهند ماند بدون اینکه دچار فنا شوند. آنها در این بهشت‌ها در کمال صحت و برای همیشه باقی‌اند بدون اینکه دچار بیماری و یا کدورتی شوند، زندگی آنان بدون پیری است و ثروت آنها عدم نمی‌شناسد و امنیت آن‌ها به گونه‌ای است که از هیچ چیزی نه می‌ترسند و نه دچار غم و اندوه می‌شوند.

«وَ ذلِکَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ (13)»: رستگاری و بختیاری بس بزرگ است.یعنی اینکه تمام احکامی که درآیات متبرکه فوق ذکری از آن بعمل آمد، درباره حقوق یتیمان و وصیّت و میراث؛ همه قواعد و ضوابطی است که خداوند متعال مقرّر کرده؛ هرکه احکام الهی را اطاعت کند، که در آن حکم وصیّت و میراث نیز داخل می‌باشد، بهشت جاودان برای اوست.و هرکه فرمان نبرد، از حدود الله متعال خارج خواهد شد، و همیشه با ذلّت در عذاب جهنّم گرفتار خواهد بود.

وَمَن یَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ وَیَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِیهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِینٌ ﴿14﴾

و هرکس نافرمانی الله و رسول او را کند و از حدود الهی تجاوز کند الله او را در آتشی داخل می‌کند که همیشه در آن می‌ماند، و برای او عذاب رسواکننده (اهانت آمیز) است. (14)

ketabton.com - The Digital Library

تشریع لغات واصطلاحات:
«یَعْصِ اللّهَ»: خدا را نافرمانی کند.«یَتَعَدَّ»: تجاوز می کند. «مُّهِینٌ»: خوار کننده، خفت آور.

تفسیر:

باید متذکر شد که در آیه ذیل به نقطه مقابل کسانی که در آیه قبل بیان شد اشاره کرده، می فرماید: «وَ مَنْ یَعْصِ اَللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ»: باید گفت که: ملاك سعادت وشقاوت، همانا اطاعت یا نافرمانی نسبت به الله و رسول اوست، نه چیز دیگر و هرکس که از فرمان الله و پیامبرش سرپیچی کند و از اطاعت معین شده از جانب خدا تجاوز نماید، با تغییر دادن این احکام، یا فرو گذاشتن عمل به آنها،« یُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فِیها »او را برای همیشه در آتش جهنم قرار خواهد داد که هرگز از آن بیرون نمی آید.

و در پایان آیه به سرانجام آنها اشاره نموده می فرماید: « وَ لَهُ عَذابٌ مُهِینٌ(14)» و آزار شدید را با خفت و خواری خواهد داشت و ذلت و سرافکندگی نصیبش خواهد شد.

نباید فراموش کنیم که: متجاوزان به حقوق دیگران، در ردیف کفّار بوده و گرفتار عذاب جاویدان می‌شوند.

قابل تذکر است که در آیه قبلی جنبه جسمانی مجازات الهی منعکس شده بود، و در این آیه که مساله اهانت به میان آمده، به جنبه روحانی آن نیز اشاره بعمل می آید.

در حدیث شریف بەروایت ابن‌مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «فرائض (علم میراث) را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا من شخصی درگذشتنی هستم و همانا علم نیز برچیده خواهد شد و فتنه‌ها پدیدار خواهد گشت تا بدانجا که دوتن درباره فریضه میراث با هم اختلاف پیدا می‌کنند، اما کسی را نمی‌یابند که در مورد آن حکم کند».

خداوند متعال، با این آیات، مضامین هشدارهای پیشین را تأکید می کند که بیدار باشی است در بیان مراعات اموال یتیمان، احکام و دستورات میان همسران و چگونگی ارثیه و وصیت که همگی فرمان و قانون الهی به شمار می آید و خوشبختی خانواده را به همراه دارد. پس، جایز نیست کسی از حد و مرز این قوانین پا فراتر نهد و مرتکب خطا شود.

سرآغاز سوره تا این جا به سر و سامان زندگی جامعه ی اسلامی پرداخت و برای رهایی یتیمان و اموال و جانهایشان، قوانینی وضع کرد و چگونگی ارث را روشن نمود و سرانجام روی آوردن همگانی و خوشبختی را در امور زندگانی به مراعات حدود و قوانین الهی پیوند داد.

اینک آیاتی دیگر به گونه ای رسا به سر و سامان دادن و زدودن آلودگیهای جاهلی و مجازات بدکاران اشاره می کند و در ضمن بیان حقایق، راه بازگشت را برایشان هموار می سازد، تا هم خانواده و هم جامعه از آفت تباهی و بدنامی پاک و دور شوند و جز پاکیزگی چیزی نجویند.

خواننده محترم !

سعادت و رستگاری انسان در گرو حرکت در مسیر الهی است، مسیری که خداوند آن را با آزمایشات گوناگون توأم ساخته است. و این آزمایشات را قرار نداده مگر به این علت که مدعیان ایمان را در صدق گفتارشان آزمایش کند.

ketabton.com - The Digital Library

یکی از مهمترین آزمایشاتی که ما انسانها با آن درگیر هستیم رعایت حدود الهی است. حدود الهی یعنی گناهانی که خداوند ما را از نزدیک شدن به آن منع کرده است.
- خداوند در قرآن عظیم الشأن کاملترین کتاب آسمانی برای اینکه أهمیت رعایت حدود الهی را به ما گوشزد کند به داستان حضرت آدم علیه السلام و حوا و شجره ی ممنوعه اشاره می کند. شجره ی ممنوعه حدودی بود که خداوند برای حضرت آدم علیه السام و حوا تعیین کرده بود تا از این طریق آنان را بیازماید. و شیطان این دشمن آشکار انسان، به وعده ی دروغ آنان را فریب داد و آدم علیه السلام و حوا را به تجاوز به حدود الهی دعوت کرد و نتیجه ی این تجاوز به حدود خدا چیزی جز حرومیت از رحمت الهی نبود.
- خداوند با اشاره به این داستان می خواهد از تاریخ و سرنوشت پدر و مادرمان آدم علیه اسلام و حوا درس عبرت بگیریم و نسبت به شناخت حدود الهی و رعایت آن کوشا و دقیق باشیم.
حضرت آدم که مسجود فرشتگان بود با فریب شیطان به حدود الهی تجاوز کرد و از جایگاه خود دور شد.آیا ما از این سرنوشت عبرت خواهیم گرفت.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه قبلی خداوند متعال، حکم ازدواج و چگونگی تقسیم میراث را بیان فرمود، هکذا تجاوز از حدود خود را منع قرار داد.اینک در آیات (15 الی 18) حکم آنان را که مرتکب زنا می شوند و به کارهای حرام دست می زنند، بیان می یابد ؛ چون زنا ازشنعیترین گناهانی است که حریم الهی را می شکند، بر آثر آن زن، عفت و پاکدامنی خود را از دست میدهد و پلید می گرداند ودر نهایت بدنام و رسوا می شود.
همچنین این آیه ها به توبه و بازگشت بدکار و شرایط پذیرش توبه و زمان آن اشاره می فرماید تا بار سنگین از دوشش ساقط گردد. (سوره طه 82).

وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ﴿١٥﴾

و کسانی که از زنان شما مرتکب فاحشه (زنا) می‌شوند، چهار نفر از (مسلمانان عادل) را به عنوان شاهد بر آنان به گواهی طلبید، پس اگر گواهی دادند، آنان را در خانه‌های (خود برای حفظ ایشان و دفع هرگونه شرّ و فسادی) محبوس کنید تا آن که ملک الموت روح آنها را قبض کند، یا این که خداوند راهی را برای (زندگی پاک و درست، یا عقوبت) آنان (با ازدواج یا توبه، یا وضع حکم دیگری) باز می‌کند.(15)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يأتي الفاحشة»: مرتکب زنا می شوند، زنا می کنند.« فَاحِشَةً»: برخی ازمفسران فاحشه را در اینجا به معنی سِحاق دانسته‌اند و آن عبارت است از این که دو زن فرج خود را به هم بمالند (ملاحظه شود: المصحف المیسّر: عبدالجلیل عیسی،صفحه 101).
«أَرْبَعَةً مِنْكُمْ»: چهار نفر از مردان مسلمان شما.«فَأَمْسِكُوهُنَّ»: آنها (زنان) را نگه دارید.«في البيوت»: در خانه ها، تا با سایر مردم همنشین نشوند.« يتوفاه الموت»: مرگشان فرا می رسد، مرگ، جان آنان را می گیرد. «أو يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا»: یا خدا بر ایشان راهی قرار دهد که از آن وضعیت برهند. این راه را سوره نور آیهٔ دو، مشخّص کرده است.

ketabton.com - The Digital Library

یادداشت:

سحاق: (لِـزْبِیَن). یعنی برعلاوۀ دیگربخش های رابطۀ جنسی زن با زن، زنان آلت جنسی همدیگر را بر یک دیگر بسایند تا اینکه إنزال صورت گیرد.

لِواط: عمل جنسی مرد با مرد(همسکسوال)

زنا چیست؟

در شرعیت اسلامی به هرگونه رابطه جنسی میان زن و مرد بدون وجود رابطه ازدواج میان آن‌ها زنا قلمداد میگردد، مردی که مرتکب زنا شده‌است را «زانی»، وزن زناکار را که مرتکبی زنا شده «زانیه» بحساب می اورند.

زنا در تعریف فقهی آن؛ وطی و آمیزش (جماع) مرد و زن بدون اینکه بین آنان ملکیت شرعی از طریق ازدواج وجود داشته باشد، است که عقوبت این عمل حد زنا است که به سه صورت؛ زدن تازیانه (دره)، اگر مرد و زن مجرد باشند، یا تبعید به مدت یکسال و سنگسار انجام می پذیرد.

تفسیر:

«وَ اَللاّتِی یَأْتِینَ اَلْفاحِشَةَ مِنْ نِسائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْکُمْ»: آن دسته از زنانتان که مرتکب عمل زشت زنا می شوند، بر شما مردان لازم است تا بر آنان چهار نفرشاهد عادل و مورد اعتماد از مردان مسلمان و آزاد را بر آنان گواه بگیرید.

«فاحشه»: فعل ناشایست است و مراد از آن در اینجا، فعل «زنا» است.

«فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی اَلْبُیُوتِ»: اگر گناه آنان با شهادت چهار نفر ثابت شد، آنها را در خانه ها زندانی کنید.

«حَتّی یَتَوَفّاهُنَّ اَلْمَوْتُ»: تا مرگ آنها فرا برسد. «أَوْ یَجْعَلَ اَللهُ لَهُنَّ سَبِیلاً (15)»: این سزا ومجازات برای آن‌ها و تأدیبی بر عملکردشان است یا تا زمانی که خدای‌تعالی برای آن‌ها راهی دیگر مقرر دارد.

ابن کثیر فرموده است: در آغاز اسلام حکم چنان بود که اگر زنای زن با شاهدات عادلانه ثابت می شد، زن در خانه محبوس می شد و تا مردن اجازه ی خروج را نداشت، تا این که سوره ی نور نازل شد و حکم مذکور به تازیانه یا رجم منسوخ گشت. (مختصر ابن کثیر 366/1).

همچنان ابن‌عباس (رض) فرموده است: «در آغازاسلام، زن چون زنا می‌کرد، در خانه (به‌طور مادام‌العمر) زندانی می‌شد... تااین که آیه مبارکه سوره نور نازل شد: «ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجْلِدُواْ» (النور: 2)، و به این ترتیب خداوند متعال برای آنان راهی از این حالت گشود، ازآن پس، هرکس مرتکب زنا می‌شد، دره (تازیانه) می‌خورد و رها می شد».

ازاین رو در حدیث شریف آمده‌است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نزول آیه حد فرمودند: «بگیرید از من (این حکم‌را): به تحقیق که خداوند برای آنان راهی مقرر کرد، [آن راه این است که:] مجازات زنای بکر با بکر (زنی که شوهر نکرده و مردی که زن نگرفته) صد تازیانه و تبعید یک‌سال است و مجازات زنای ثیب با ثیب (مردی که زن گرفته و زنی که‌شوهر کرده) صد تازیانه و سنگ‌باران است».

اما حنفی‌ها بر آنند که بعد از تازیانه زدن، دیگر تبعیدی نیست، که رأی جمهور فقها برخلاف آن است. البته مرد و زن متأهل زناکار ـ در نزد جمهور ـ فقط رجم می‌شوند،

ketabton.com - The Digital Library

بدون تازیانه. اما احمد بن حنبل می‌گوید: رجم و تازیانه هردو برآنان جاری می‌گردد. و حکم گواهی چهار شاهد مسلمان عادل بر عمل زنا، باقی‌است و منسوخ نشده است.

وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿١٦﴾

و آن دو کس از شما که زنا می‌کنند (از زن و مرد) پس آنها را (بوسیلۀ حاکم) آزار دهید، پس اگر توبه کردند (از عمل فاحشه) و اصلاح کردند (عمل خود را) پس از آزارسانی شان دست بردارید؛ زیرا الله توبه پذیر (و) بسیار مهربان است. (16)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اللَّذَانِ»: مرد و زن. موصول مذکر و برای تغلیب. «آذوهما»: آن دو را آزار دهید، بیازارید. فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا: از آن دو دست بردارید، از آنان صرفنظر کنید.

یادداست :

اکثر علماء این آیت را بر زنا حمل می‌کنند، و برخی بر لواطت، و بعضی به زنا و لواطت بر هر دو.

تفسیر:

«وَ اَللَّذانِ یَأْتِیانِها مِنْکُمْ»: آنان که مرتکب عمل زشت زنا می شوند، منظور مرد و زن زناکار است به صورت تغلیب.

« فَآذُوهُما»: آنان را به توبیخ و بدگویی و زدن با کفش آزار دهید.« فَإِنْ تابا وَ أَصْلَحا فَأَعْرِضُوا عَنْهُما»: «فَإِن تَابَا» اگر توبه کردند و از زنا دست کشیدند واز گناهی که انجام داده‌اند، بازگشتند و پشیمان شدند، و تصمیم گرفتند آن گناه را تکرار نکنند،« وَأَصْلَحَا» و به اصلاح رفتار خود پرداختند، که بر توبه راستین دلالت می نماید،«فَأَعْرِضُواْ عَنْهُمَآ»: از آزار رساندن به آنها دست بردارید.

«إِنَّ اَللّهَ کانَ تَوّاباً رَحِیماً (16)»: همانا خداوند بسیار توبه‌پذیر است، و توبه گناهکار را می‌پذیرد، و رحمت و احسان او بسیار فراوان است. از جمله مهربانی و احسان او این است که به آنها توفیق توبه داده، و توبه آنان را می‌پذیرد، و از آنچه از آنها سر زده است می‌گذرد.

مفسرفخر رازی فرموده است: حبس در منزل به زن إختصاص یافته است و شکنجه دادن به مرد؛ زیرا زن زمانی مرتکب زنا می شود که از منزل بیرون برود، پس در صورتی که در منزل زندانی شود، راه این معصیت از او قطع می شود، ولی حبس در منزل برای مرد ممکن نیست؛ چون برای ترتیب اُمور معاش و کسب نفقه ی عیال لازم است از منزل خارج شود. پس باید مجازات آنان متفاوت باشد.

این حکم چنان‌که گفتیم، قبل از نزول آیۀ حد بود و با نزول آن منسوخ گردید.«تفسیر انوار القرآن».

از فحوای این دو آیه إستنباط می‌شود که برای إثبات زنا چهار مرد مؤمن شهادت دهند و به طریق اولی شرط است که عادل باشند، چون خداوند در مورد این کار بد وزشت سخت گرفته است، تا عیب بندگانش را بپوشاند، تا جایی که شهادت دادن زنان به تنهایی برای اثبات زنا پذیرفته نمی‌شود، و گواهی آنها همراه با مردان نیز پذیرفته می‌شود، و گواهی دادن کمتر از چهار مرد نیز پذیرفته نمی‌شود.

ملاحظه میداریم که: برای حفظ آبرو و شرف دیگران، اسلام برای اثبات زنا، چهار شاهد

ketabton.com - The Digital Library

مقرّر کرده است، و حتّی اگر سه شاهد شهادت دهند، هر سه شلّاق می‌خورند، ولی برای اثبات قتل، دو شاهد کافی است.هکذا شاهد بر زنا، هم باید مرد باشد و هم مسلمان، تا در اثبات جرم، دقّت لازم صورت گیرد.

و باید به صراحت گواهی دهند، همان‌طور که احادیث صحیح بر این مطلب دلالت می‌نمایند، و این آیه نیز به آن اشاره می‌کند، زیرا خداوند متعال فرموده است: «فَٱسۡتَشۡهِدُواْ عَلَيۡهِنَّ أَرۡبَعَةٗ مِّنكُمۡ»: و به این نیز اکتفا نموده، و می‌فرماید: «فَإِن شَهِدُواْ» اگر شهادت دادند. یعنی باید شهادت و مشاهده صریح باشد و به چیزی شهادت دهند که آن را به طور آشکار و عیان مشاهده کرده‌اند، و شهادت دادن آنان باید شفاف و خالی از هرگونه تعریض و کنایه باشد.

و از این دو آیه استنباط می‌شود که خداوند متعال به منظور ترک زنا آزار رساندن از طریق گفتار و کردار و زندانی کردن را مشروع نموده است.

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧﴾

جز این نیست که (وعده) قبول توبه بر ذمه الله است (الله متعال بر خود واجب گردانیده است) محققاً الله توبه آنهایی را می‌پذیرد که عمل ناشایسته را از روی نادانی مرتکب شوند، و باز به زودی توبه می‌کنند (از گناه خویش) پس این گروه است که الله توبه‌شان را قبول می‌کند، والله (به مصالح خلق) دانا و آگاه است. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللهِ»: پذیرفتن توبه به عهده ی خداست، خدا تنها توبه ی کسانی را می پذیرد.«السوء»: کار زشت، زشتکاری.«بِجَهالَةٍ»: به سبب حماقت و سفاهت (برخی از مفسران منظور از «جهالت» را طغیان غرایز وتسلط هوسهای سرکش وچیره شدن آنها بر نیروی عقل و ایمان ترجمه وتفسیر نموده اند).«مِن قَرِيبٍ»: به زودی، و آن پیش از فرارسیدن مرگ، اجل.

تفسیر:

«إِنَّمَا اَلتَّوْبَةُ عَلَى اَللهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلسُّوءَ بِجَهالَةٍ»: توبه ای که خدا آن را قبول می کند عبارت است از توبه ی شخصی است که از مقدار زشتی و معصیت و بدی فرجام آن ناآگاه است و به نادانی و سفاهت مرتکب معصیت می شود، سپس پشیمان شده و توبه می کند. یعنی: حق تعالی خود بر خویشتن واجب گردانیده که توبه توبه‌کاران را ـ چنانچه به‌سویش توبه‌کارشوند ـ بپذیرد و از آنها درگذرد، اما اعتقاد ما بر این است که پذیرفتن توبه، عقلا بر الله متعال واجب نیست. در این هیچگونه شک نیست که الله متعال به واسطه توبه آن جرایم بزرگ، چون زنا و لواطت را نیز می‌بخشاید؛ چنانکه در آیت قبلی گذشت؛ ولی طوریکه یادآور شدیم الله متعال در اصل، اجابت توبه کسانی را بر ذمّت فضل خویش قرار داده که به نادانی گناه صغیره یا کبیره از ایشان سر زده باشد؛ و همین که بر سیّئات اعمال خویش آگاه شده‌اند از آن نادم و تائب گردیده‌اند. البتّه، چنین خطاها را الله متعال می‌بخشد؛ خدا عالم السرّ و الخفیّات است، و می‌داند که کدام کس به نادانی گناه کرده، و که از سر صدق توبه نموده؛ الله متعال با حکمت است؛ هر توبه که موافق حکمت اوست، قرین اجابت می‌گردد.

هدف از «جهالت» عدم علم به تحریم کردار زشت نیست که شخصی در برابر کار حرام

ketabton.com - The Digital Library

نادان باشد و حرام بودنش را نفهمد؛ چون آموزش آن چه که شرعاً حرام می باشد، خواسته ی هر مسلمانی است؛ بلکه مراد از جهالت، چیرگی سبک سری ونادانی وسفاهت بر انسان است آن گاه که سرکشی و شورش شهوات و آرزوهای نفسانی و حمله ور شدن خشم بر او، ظاهر می گردد. (تفسیر منیر).

« ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ»: شتابان و قبل از فرارسیدن دم مرگ توبه می کنند.

در حدیث شریف آمده است: «تحقیقاً خداوند متعال توبه بنده را ـ مادامی که در حال غرغره مرگ و جان‌کندن‌نباشد ـ می‌پذیرد». بنابراین، مراد از توبه کردن در زمانی نزدیک؛ توبه کردن درفاصله زمانی میان ارتکاب گناه تا هنگام مشاهده فرشته مرگ، یعنی: (ملک‌الموت) از سوی شخص توبه‌کار است.

« فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ»: خدا توبه ی آنان را قبول می کند. واقعاً هم سرعت در توبه، کلید قبولی آن است. وازجانب دیگر توبه باید واقعی باشد، اگر تظاهر به توبه کنیم مطمین باشید که خداوند متعال حقیقت را می‌داند.

«وَ كانَ اَللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً (17) » به خلق خود آگاه و در تشریع و قانونگذاری حکمت را رعایت می کند.

یادداشت:

از قید دو کلمه هریک «جهالت» وکلمه «قریب» که در این آیۀ مبارکه تذکر رفته است بر می آید که: هرکه به نادانی مرتکب گناهی شود، و بعد از تنبیه، بدون درنگ توبه نماید؛ مقتضای عدل و حکمت آن است که توبه وی قبول گردد؛ و هرکه عالماً و عامداً از فرمان الهی سر باززند، یا پس از اطّلاع در توبه درنگ نماید، و به حالت سابق استوار بماند؛ به قانون عدل و انصاف، اصلاً گناه وی شایسته بخشش نیست. قبول توبه وی به عنایت الهی است که از فضل خویش هردو نوع توبه را قبول می‌فرماید؛ ذمّه‌واری صرف در صورت اوّل است، نه در غیر آن.

بصورت کل باید گفت که: از شرایط قبولی توبه در آین آیه مبارکه همانا:

الف: گناه، از روی نادانی وبی‌توجّهی به عواقب گناه باشد،سفاهت وبیعقلی نه از روی کفر و عناد.صورت گرفته باشد.

ب: گنهکار باید زود توبه کند، پیش از آنکه گناه او را احاطه کند، یا خصلت او شود، یا قهر و عذاب الهی فرا رسد.

تـوبـه:

توبه در لغت «توبه» و «توب» به معنای رجوع و بازگشت است.

راغب در مفردات خود مینویسد: توب به معنای ترک گناه به زیباترین صورت است و آن رساترین گونه معذرت‌خواهی است، زیرا عذرخواستن بر سه نوع است: یا شخص عذرخواه می‌گوید: فلان کار را نکرده‌ام یا می‌گوید: آن کار را کرده‌ام، ولی منظورم از آن کار چنین و چنان بوده است و یا این که میگوید:

آن کار را کرده‌ام ولی بد نموده‌ام و دیگر بار تکرار نخواهم کرد. که در شرع نوع اخر بحیث توبه شناخته میشود.

توبه در اصطلاح :

توبه در اصطلاح، بازگشت از گناه و ترک آن است.

ketabton.com - The Digital Library

راغب مینویسد: « توبه در شرع عبارت است از ترک گناه به خاطر اینکه کاری بدی است و پشیمانی بر آن چه آنچه در گذشته واقع شده‌است و تصمیم بر ترک گناه و جبران اعمال.

خوانندۀ گرامی!

همانطوریکه از فهم لغوی واصطلاحی توبه فهمیده میشود، توبه در حقیقت، پشیمانی قلبی است؛ این ندامت و پشیمانی نه تنها در قلب اراده وتصمیم است بلکه این تصمیم واراده باید در عمل انسان ظاهر گردد ونشان داده شود، که مهمترین عمل در این مورد همانا أنجام واجبات و ترک محرّمات است.

در این این هیچ جای شکی نیست که پروردگار با عظمت ما توبه کسی را قبول می‌کند که واقعاً از عمل ناشایسته خویش از عمق دل پشیمان ونادم شود و درصدد جبران آن براید، ووسیله وصول بدین امر نشان دادن در عمل است.

قرآن عظیم الشأن میفرماید توبه اشخاصیکه نه از طی دل پشیمان ونادم ودر عمل به اصلاح خویش بپردازند توبه شان مورد استجابا ت در بار پروردگار قرار میگیرد. « اِلاَّ الَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا»(سورۀ: بقره آیه ۱۶)

در این حالت که پروردگار از روی لطف ومهربانی خویش، توبه بنده خود را قبول میـکند. عدم پذیرش توبه، برخلاف هدف خدا است و الله این کار را نمـیکند.

انسان قبل از توبه وبعد از توبه:

کسیکه از گناه توبه کند مانند شخصی است که اصلا گناه نکرده است. بلکه حتی ممکن است انسان بعد از گناه (با توبه) در وضعیت قبل از گناه بهترباشد.

مطابق شهادت قرآن عظیم الشان عین همین حالت برای ادام وحوا رُخ داد:

ابن قیم رحمه الله در تفسیر این واقعه مینویسد:

«تا چه انداز ه تفاوت است بین حال آدم علیه السلام قبل از گناه و توبه که خداوند به او فرمود: (برای توست که در آن (جنت) گرسنه نشوی و عریان نشوی، و تو در آن تشنه نخواهی شد و (گرمای) آفتاب را نبینی» (سوره طه/118-119)

ودر وضعیت بعد از توبه قرآن عظیم الشأن میفرماید: (پس از آن پروردگار ش او را باز برگزیده نمود و توبه اش را پذیرفت و او را هدایت کرد) (سوره طه/122)

توجه بفرماید:

حالت **اول** آدم حالت خوردن و نوشیدن و لذت بردن بود، اما حالت **دوم** حالت برگزیدگی و هدایت است. و چه تفاوت است بین این دو منزلت.»

همچنان از برخی از سلف نقل شده که داود علیه السلام پس از توبه بهتر از قبل آن بود.

بنآ هرکس بطوری صادقانه توبه کند، توبه اش توبه نصوح باشد واز اعمال گناه بطوره صادقانه دست بردارد، به طور یقین در زندگی و کارهایش برکت حاصل خواهد شد و هر کس توبه کند برای گناهی که قبل از توبه انجام داده است مؤاخذه نخواهد شد. و این از فضل گسترده الله سبحانه و تعالی است.

بلکه حتی بزرگواری و کرم خداوند تا آنجاست که گناهان را (با توبه صادقانه) تبدیل به نیکی ها می کند: الله سبحانه و تعالی پس از نام بردن گناهان بزرگ در سوره فرقان می فرماید: « مگر آنکه توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد پس خداوند بدی های آنان را به نیکی ها مبدل می سازد و الله غفور و رحیم است) (فرقان/70)

ketabton.com - The Digital Library

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٨﴾

و توبه کسانی که گناه می کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان دررسد می گوید اکنون توبه کردم پذیرفته نیست و [نیز توبه] کسانی که در حال کفر می میرند پذیرفته نخواهد بود آنانند که برایشان عذابی دردناك آماده کرده ایم. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أعتدنا»: آماده کرده ایم، فراهم نموده ایم.

تفسیر:

«وَ لَيْسَتِ اَلتَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلسَّيِّئاتِ حَتّى إذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ اَلْمَوْتُ قالَ إِنِّى تُبْتُ اَلْآنَ»: از کسانی که مرتکب معصیت و نافرمانی می شوند و تا دم مرگ بر آن إصرار می ورزند و آنگاه می گویند حالا توبه کردیم، توبه شان قبول نمی شود؛ چون چنین توبه ای توبه ی ناچار است که قبول نیست.

سید قطب مفسر مشهور جهان اسلام در تفسیر خویش «فی ظلال» می نویسد: این توبه ناچار است که ناامیدی و سرگردانی به او فشار آورده، و گناهانش او را فرا گرفته است. توبه ی چنین کسانی مجال ارتکاب گناه برایش نمانده و فرصت دوری جستن از خطایا را ندارد، خدا چنین توبه ای را نمی پذیرد؛ زیرا اصلاحی در قلب ایجاد نکرده و در زندگی اصلاحی حاصل نمی کند. تغییر طبیعت را نشان نمی دهد و نیز تغییر و تحولی در دیدگاه را به وجود نیاورده است.

چنین کسی به هیچ وجه مستحق قبول توبه نیست؛ چون دست به استکبار زده و بر ارتکاب محرمات الهی جرئت پیدا کرده است و توبهٔ خویش را عمداً به تأخیر انداخته است.

درحدیث آمده است: خدا توبه ی بنده را مادام به حال احتضار نرسیده باشد قبول می کند.

«وَ لاَ اَلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفّارٌ»: همچنان توبهٔ کسی که بر کفر مرده نیز قبول نمی‌شود، یعنی عذاب اخروی را دیده توبه نمایند، پس توبه ی آنان در حال احتضار از آنان پذیرفته نمی شود.

«أُولئِکَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً (18)»: چنین کسی برای همیشه در آتش دوزخ جاودان خواهد بود، حق‌تعالی از کافر هیچ عمل و شفاعتی را قبول نمی‌کند و هیچ عذابی را از او در روز قیامت دفع نمی‌نماید، پروردگار برای چنین عذابی دردناک و ماندگار آماده کرده است.

یادداشت:

هنگامی که انسان مرگ متیقّن گردد، و جهان آخرت در نظر آید، توبه پذیرفته نمی‌شود؛ امّا، پیش از دیدن عالم آخرت، البتّه توبه اجابت می‌شود؛ این‌قدر فرق است که بر طبق بیان اوّل اجابت توبه در صورت نخستین، موافق به آئین عدل و انصاف است؛ و در صورت دوّم، محض فضل اوست.

توبه فرعون چرا قبول نشد؟

توبه فرعون بخاطرقبول نشد که ایمان اوردن فرعون در وضع اضطراری و از سر ناچاری صورت گرفته بود، یعنی زمانیکه فرعون به حالت رسید که چاره فرار از حالات که در آن قرار داشت برایش غیر ممکن بود واز طرف دیگر راه نجات از آن

ketabton.com - The Digital Library

نداشت مرگ اش حتمی بود، بنآ توبه وپشیمانی اش برایش هیچ فایده ای نرساند، این است حالات وسرنوشت تمام مجرمین وگناهکاران وکمراهان که در حالات اضطرار توبه هیچ فایده برایشان رسانده نمیتواند.

قرآن عظیم الشان با زیبای خاصی بیان میدارد: « حَتّی أَذا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا اِلهَ اِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُواِسْرائِیلَ وَ أَنا مِنَ الْمُسْلِمِینَ؛ هنگامی که غرقاب دامن فرعون را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد و من از تسلیم شدگان هستم». (سوره یونس: آیه ۹۰).

به همین دلیل پروردگار او را مخاطب ساخت و فرمود: « اَلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ؛ اکنون ایمان می‌آوری، در حالی که پیش ازاین طغیان و عصیان کردی و در صف مفسدان قرارد اشتی؟!»

خوانندگان گرامی!

این حکم مختص فرعون نیست یکی از شرایط پذیرش توبه، آن است که قبل از فرا رسیدن مرگ، توبه صورت گیرد، همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید: «وَ لَیْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ حَتَّی اِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ اِنِّی تُبْتُ الْآنَ؛ برای کسانی که کارهای سؤ انجام دهند و به هنگام فرارسیدن مرگ توبه کنند،توبه‌ای نیست». (سوره نسأ: آیه ۱۸) البته این آیه بامفاهیم آیات که میگوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می‌شود، منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن، لحظاتی است که هنوز نشانه‌های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا نکرده‌است.

پروردگارا!مارا از توبه گذاران واقعی قرار ده ومارا از گمرهی نجات ده.

آنهایکه درهمه حالات الله تعالی را حاضر و ناظر میدانند هیچگاه نباید مرتک کفر شده و به تبلیغ شر و فساد بپردازد ذات الهی مبری ازتمام این فتنه وفساد است که بروي میبنند و متخلفین درین راستا قبل ازهمه وقبل ازینکه به دیگران ضرر متوجه شود به خود شان ضرر برمیگردد.

بهترین را به مراجعه به خود اعمال و کردار خود و مصداق این آیهء قراني عمل کردن امکان دیگر برای ما انسانها وجود ندارد.

باید با تمام صداقت بیان بداریم: « رَبّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنَا وَ أَنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ؛ خدایا، به خود ظلم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» (سوره اعراف آیه 23).امین یا رب العالمین.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (19 الی 21) در باره موضوعاتی رفتار با زنان در زمان جاهلیت و پس از آن بحث بعمل آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿١٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده ایدابرای شما حلال نیست که زنان را جبراً (بدون رضامندی آنها) به ارث ببرید، و نیز زنان (بیوه) را از نکاح (با مردی دیگر) منع مکنید، تا بخشی از مالی را که به آنها (به طور مهر) داده بودید، پس بگیرید مگر آنکه مرتکب عمل زشت آشکار شوند، و با زنان به طریقه نیک و پسندیده زندگانی کنید، پس اگر آنها را

ketabton.com - The Digital Library

دوست ندارید صبر کنید زیرا چه بسا؛ چیزی را خوش ندارید و (لیکن) الله در آن خیر و برکت بسیاری گذاشته است. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا»: این که خود زنان را به اکراه و زور به ارث ببرید و همچون کالایی او را دست به دست کنید. «كَرْهًا»: به گونه ای ناپسند، به إکراه، این کار، رفتار جاهلیت بود که خویشاوندان، زنان را به ارث می بردند. «لَا تَعْضُلُوهُنَّ»: زنان را از ازدواج منع نکنید. از ازدواج زنان جلوگیری نکنید، تحت فشارشان قرار ندهید.

«فَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ»: گناه آشکار، مانند زنا و نشوز (نافرمان بودن).

«عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»: با آنان به شایستگی رفتار کنید.

تفسیر:

«یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا اَلنِّساءَ کَرْهاً»: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید!برای شما جایز نیست که زنان را مانند کالا که از طریق ارث از شخصی به دیگری منتقل شوند. و بعد از فوت شوهران آنها را به زور و اجبار به ارث ببرید. یعنی: برای شما حلال نیست که آنان را از طریق ارث برای خویش‌گرفته و محبوس و مقیدشان گردانید، با این پندار که شما از خودشان به نفس‌هایشان ذی‌حق‌تر هستید، چنان‌که اهل جاهلیت چنین می‌کردند و می‌کنند، لذا شما باید بدانید که زن بمثابه کالایی نبوده که به ارث برده شود.

ابن عباس (رض) فرموده است: در عهد جاهلیت اگر یک نفر می مرد، اولیاء به تصاحب زنش سزاوارتر بودند، اگر می خواستند یکی از آنان با او ازدواج می کرد، یا او را به عقد دیگری درمی آوردند. یا مانع ازدواج او می شدند.

«وَ لا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما آتَیْتُمُوهُنَّ»: برای شما حلال نیست از ازدواج آنها ممانعت به عمل آورید تا قسمتی از آنچه را که به آنها داده اید بگیرید و ببرید.

زهری و ابومجلز می‌گویند: «رسم و عادت اهل جاهلیت بر این بود که چون مرد می‌مرد و از خود همسری بجا می‌گذاشت، پسر آن مرد از غیرآن زن، یا یکی دیگر از نزدیکان نسبی وی، جامه خویش را بر او می‌افگند و با این کار به آن زن از خود زن و از اولیایش ذی‌حق‌تر می‌شد».

«إِلاّ أَنْ یَأْتِینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ»: جز در حال ارتکاب عمل زشت زنا از جانب آنان.

ابن عباس (رض) فرموده است: «فاحشة مبینة» یعنی نافرمانی و عدم اطاعت.

« وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»:

یعنی مطابق فرمان الله متعال با گفتار زیبنده و رفتار نیکو با آنها معاشرت کنید. یعنی با زنان در گفتار و کردار به خلق خوش و رفتار نیکو معامله کنید؛ ذلّت و آزاری را که در دوره جاهلیّت بر آنها روا می‌داشتند، ترك نمائید؛ اگر از زنان شما را عادت ناپسند رخ دهد، بر آن صبر کنید شاید در آن مصلحتی باشد که الله متعال آن را در این جهان و آن جهان مایه منفعت شما گرداند؛ شکیبا باشید، و خوی زشت زنان را به زشتی مقابله نه نماید.

مرد باید، بمثابه سنگ‌زیرین آسیاب متحمل و زندگی کند، و باید با خوشرفتاری، بر سختی‌ها شکیبا باشد.ونباید فراموش کرد که: خطاب آیه مبارکه « وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» به مرد ها است.

ketabton.com - The Digital Library

در حدیث شریف آمده است که رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خیرکم خیرکم لاهله وانا خیرکم لاهلی». «بهترین شما، بهترین شماست برای خانواده‌اش و من بهترین شما هستم برای خانواده‌ام».

« فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ يَجْعَلَ اَللّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً (19)»: اگر از همدمی و صحبت آنها بیزار و دلخور هستید، صبر و شکیبایی را در مورد آنها پیشه کنید و خوش رفتاری با آنها را ادامه دهید. شاید از آنها دارای فرزندی صالح بشوید که چشم شما را روشن کند. چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیری فراوان قرار داده باشد. در حدیث صحیح آمده است: مرد با ایمان به خاطر اخلاق ناپسند زنش نباید از زن با ایمان متنفر گردد، در صورتی که از دیگر خصوصیات او راضی باشد.

شأن نزول آیه مبارکه:

إمام بخاری نیز در بیان شأن نزول آیه‌کریمه از إبن‌عباس (رض) روایت کرده است که فرمود: «رسم اهل جاهلیت بر این بود که چون مرد می‌مرد، اولیای متوفی به (تصاحب) زن وی سزاوارتر تلقی می‌شدند، پس اگر یکی از آنان می‌خواست، او را به نکاح می‌گرفت و اگرمی‌خواستند، او را به دیگری به زنی می‌دادند و اگر هم نمی‌خواستند، او را اصلاًبه نکاح نمی‌دادند، پس به‌هرحال؛ آنها به تصمیم گیری درباره وی ذی‌حق‌تر و سزاوارتر بودند».

در روایتی‌دیگر از ابن‌عباس (رض) آمده‌است: «اگر آن زن زیبا می‌بود، یکی از بستگان نزدیک شوهر متوفایش او را به نکاح خویش می‌گرفت واگر بدرنگ وبد قواره و نازیبا می‌بود، او را در بند خویش می‌داشت تا بمیرد و میراثش رابگیرد، یا اورا وامی داشت که خود را بازخرید کند و در قبال آزادی وی از اوفدیه‌ای می‌گرفت و رهایش می‌کرد». در روایت بخاری اضافه شده‌است: «همان بود که این آیه‌کریمه نازل شد».

مفهوم رفتار با زنان در جاهلیت:

در آیهٔ متبرکه 19 با إعجاز خاصی بیان یافت که: « ای أهل ایمان!به هوشیار باشید، زن، کالا نیست که بر خلاف میل شان، جاهلانه آنان را به ارث برید. کاری نکنید که هنگام جدایی ناچار شوند از حقوق خود دست بردارند تا از چنگ شما نجات یابند، این کار، گناه بزرگی است. خیر فراوان - در آیه - فرزند نیکوست.».

حقوق زن در آیهٔ مبارکه:

الف: این که زن کالا نیست و به عنوان ارث به کسی نخواهد رسید و این کار بس حرام و نافرمانی پروردگار است. زن از جنس و گوهره ی مرد است، تا در کنارش آرام بگیرد و میانشان مودت و رحمت برقرار شود. (روم آیه 21).

ب: جایز نیست از ازدواج زن جلوگیری شود و کسی از نزدیکان متوفی هرگونه دلش خواست با او رفتار نماید.

ج: با کلام وسخن نیکو و کردار پسندیده وعادلانه در هزینه و نفقه و غیره با زنان رفتار، برخورد کنید. زن عواطف و احساسات تند و شتابگرانه ای دارد که بعضی مردان را به ستوه می آورد؛ اما شما برای جدایی، شتاب نورزید و فوراً تصمیم نگیرید، بیندیشید، آن گاه عمل کنید. زنان، در حد عرف بر مردان حقی دارند، همانگونه که مردان بر آنان دارند. (سوره بقره آیه 228).

ketabton.com - The Digital Library

وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ﴿٢٠﴾

و اگر تصمیم همسر (جدید) را به جای همسر (قدیم) قرار دهید (یعنی زن قدیم را طلاق دهید) و به یکی از آنها مال بسیار (به طور مهر) داده باشید، پس از آن (مال) چیزی نگیرید، آیا آن را به ستم و تجاوز آشکار پس می‌گیرید؟. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اسْتِبْدَالَ»: جایگزین کردن. « قِنْطَارًا»: مال بسیار، مهر فراوان (آل عمران آیه 75).

« بُهْتَانًا»: از طریق ستم، دروغ. « إِثْمًا مُبِينًا»: حرام روشن و آشکار.

تفسیر:

در آیهٔ متبرکه ذیل خداوند متعال شوهر را از بازگرفتن مهریه، بعد از طلاق برحذر داشته می فرماید: «وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اِسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَكانَ زَوْجٍ»: ای مؤمنان!هر گاه یکی از شما خواستید تا با همسری دیگر ازدواج کند و به سببی شرعی همسر اولی را طلاق دهید.«وَ آتَيْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً»: در حالی که مهریه ی هنگفتی به آنها به عنوان مهر پرداخت کرده اید، یا هدیه. (**قنطار:** صد رطل طلا است و هر رطل دو کیلو و نیم است.)

«فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً»: پس حتی مقداری ناچیز از آن مهریه را پس نگیرید.

یعنی: اگر مرد، زن خویش را از روی بی‌میلی به او طلاق داد، بی‌آن که طلاق به‌انگیزه بدکاری و ناسازگاری وی باشد، پس در این صورت برای مرد حلال نیست که چیزی از آنچه را که به او به‌عنوان مهر یا هدیه داده‌است، از او بازپس بگیرد.

«أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِيناً (20)»: ای‌مردان؟ بهتان: ظلم و دروغی است که طرف مورد تعدی را مبهوت و حیرت‌زده گرداند، که این بدون شک، حرام و گناهی بزرگ است.

در این آیهٔ متبرکه یکبار دیگر بر حقوق حقه زنان تاکید بعمل آمده است. وفحوای آیه مبارکه میرساند که دین مقدس اسلام حامی حقوق حقه زن است و ازدواج دوّم را به قیمت ضایع کردن حقّ همسر اوّل منع می‌کند، ودر ضمن به مرد هدایت فرموده است که نباید حقوق حقه زنان تلف گردد. هکذا فهم این آیه مبارکه میرساند که: زن، حقّ مالکیّت دارد و مهریّه، بی‌کم وکاست باید به او تحویل وتعلق گیرد.

در دوره جاهلیت رسم برآن بود کسی‌که می‌خواست زن اوّل خود را طلاق دهد و زن نو بگیرد؛ بر اوّلی تهمت می‌بست، تا وی مجبور شده مهر را باز دهد که در نکاح جدید آنرا به کار ببندد. با تأسف باید گفت که: یکی از بدترین انواع ظلم، گرفتن مال مردم، همراه با توجیه کردن و تهمت زدن و بردن آبروی آنان است.

در این آیه متبرکه طوریکه خواندیم به مرد در مورد تادیه مهر بصورت کامل حکم بعمل آمده است، برای آنان گوشزدگردیده است که: بخاطر بهانه گیری زنان خویش را متهم به اعمال منافی عفت طوریکه در دوران جاهلیت عادت برآن بود که بخاطر فرار از اعطای حقوق برای زنان واینکه چگونه بتوانند مهر تادیه شده را واپس اخذ نمایند، زن خویش را متهم به اعمال ناشیسته می کردند. این عمل را پروردگار عمل ظالمانه، گناه ومتوسل شدن به یک وسیله مخالف اخلاق ودر نمایت امر گناه اشکار قلمداد نموده است.

روایت آموزنده:

ketabton.com - The Digital Library

سیرت نویسان می نویسند که در یکی از روز ها امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مصروف سخنرانی درمنبر بود ودر خطاب با حاضرین گفت: ای مردم!در مورد مهریه ی زنان مبالغه نکنید که اگر زیادی مهریه نشانه ی کرامت وشرافت دنیوی یا پرهیزگاری نزد الله می بود، پیامبر صلّی الله علیه و سلّم از شما بدان مستحق تر بود. پیامبر صلّی الله علیه و سلّم مهریه ی هیچ یک از همسران و دخترانش را بیش از دوازده «اوقیه» مقرر نکرد. در آن میان زنی برخاست و گفت: یا عمر!خدا به ما عطا می کند و شما محروم می کنی؟ خدا می فرماید: « وَ آتَيْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً»: عمر رضی الله عنه گفت: زن درست گفت و عمر اشتباه کرد. (تفسیر الکشاف 379/1.)

وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿٢١﴾

و چطور آن را می‌گیرید حال آن که با یکدیگر آمیزش (جنسی) کرده اید (و هریک بر عورت دیگری اطلاع پیدا کرده است) در حالیکه زنان از شما عهد محکم (در عقد نکاح) گرفته‌اند. (21)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَفْضَى» (فضو): کام گرفته است، آمیزش داشته است، همبستر شده است.

«أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ»: از همدیگر کام گرفته اید. أفضی ←وصل: به او رسید، کنایه از زناشویی است. پروردگار با عظمت ما در آیه مبارکه: عمل نزدیکی و جماع را به طور کنایه به «افضاء» بیان فرموده است « وَ قَدْ أَفْضى بَعْضُكُمْ إِلى بَعْضٍ» این تعبیر را به منظور تعلیم مؤمنان آورده است تا در بیان گفتاروتوضیح مسایل ؛ ادب را رعایت کنند. ابن عباس (رض) گفته است: «افضا» در این آیه مبارکه به معنی نزدیکی است ولی الله متعال آنرا به صورت کنایه آورده است. (تفسیر قرطبی 102/5.).

«مِيثَاقًا غَلِيظًا»: پیمان محکم و پایدار. مراد از میثاق غلیظ و پیمان محکم پیمان ازدواج است، چرا که ازدواج در واقعیت یک پیمان وفاداری محکمی است که یک زن با تکیه بر استحکام آن خودش را در اختیار یک مرد قرار می دهد. اگر مرد با خواست و رضایت خود این پیمان را می شکند حق ندارد معاوضه ای را که هنگام بستن پیمان تقدیم کرده است واپس گیرد.

تفسیر:

«وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضى بَعْضُكُمْ إِلى بَعْضٍ»: یعنی برداشتن و بردن آن چگونه برایتان مباح است در حالی که شما از آنان کام برگرفته و با آنها رابطه ی زناشویی داشته اید؟

« وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً (21)»: و از شما عهد و پیمانی مؤکد و استوار گرفته اند که عبارت است از هماناعقد نکاح است که: مرد و زن را با نیرومندترین رابطه بهم پیوند داده و قوی‌ترین تعهدات را میان‌آنها ایجاد می‌کند.

مجاهد فرموده است: «میثاق غلیظ» یعنی عقد نکاح. و در حدیثی آمده است: در مورد زنان از الله بترسید که آنها را به عنوان امانت خدا برده اید، و مطابق فرموده ی الله آنان را برای خود حلال کرده اید. (اخراج از مسلم).

باید یاد آور شد که: اگر مرد بعد از عقد نکاح، با زنش مقاربت یا خلوت شرعی‌کرد، زن مستحق کل مهر خویش است و بر شوهر، گرفتن چیزی از وی در صورت طلاق دادنش حرام است، مگر در حالتی که زن مرتکب زنا، یا ناسازگاری شده باشد ـ چنانکه بیان آن

ketabton.com - The Digital Library

گذشت. در نزد احناف و حنبلی‌ها، مهر با «خلوت صحیحه» ثابت می‌گردد، اما شافعی‌ها و مالکی‌ها بر آنند که مهر با مقاربت مقرر وثابت می‌شود نه به صرف خلوت.

حقوق حقۀ زن در آیات متذکره:

در آیات فوقانی بر چهار حق از حقوق مسلم زن تصریح وتأکید بعمل آمده است:

- تحریم به إرث بردن زنان.
- نهی از ممانعت زن از إزدواج مجدد در صورت وقوع طلاق.
- حق زن در برخورداری از معاشرت به شیوه نیکو و پسندیده.
- حق زن در دریافت مهریه خویش به طور کامل.

همچنان قابل دقت وتذکر است که دراین آیه متبرکه یکبار دیگر برای زوج تاکید ویاد اوری بعمل آمده است که: نباید عواطف انسانی در باره شریکی زندگی خویش که یک وقتی با هم در الفت ومحبت مانند یک روح وجان زندگی میگردید، چگونه حاضر میشود برای منفعت مادی، وبرای مسترد ساختن دوباره مال داده شده بنام مهر مانند دشمن با یگ دیگر راه های دشمنانه را در پیش می گیرد، در حالیکه با محبت با یک دیگر در آمیزش بودید: طوریکه در آیۀ مبارکه خواندیم: « وکیف تأخذونه وقد أفضی بعضکم الی بعض». وبه تعقیب آن می فرماید: «واخذن منکم میثاقا غلیظا » (همسران شما پیمان محکمی به هنگام عقدازدواج از شما گرفته اند). چطور حاضر میشود که تعهد نامه مقدس و محکم را نادیده می گیرید واقدام به پیمان شکنی آشکار می کنید؟).

قابل توجه ودقت است که احترام ونگهداشت عهد وپیمان و لزوم عمل وفتار به آن ریشه فطری دارد. هر انسانی لزوم عمل به پیمان را دراولین مدرسه تربیت، یعنی فطرت و سرشت انسانی می آموزد و از آن الهام می گیرد.

أطفال درآغاز زندگی، با سرشت پاک خود، عمل به پیمان را لازم می دانند. پیمان شکنی را بد می شمارند.

به خاطر فطری بودن این اصل در جامعه انسانی، نقض عهد و پیمان شکنی از رذایل اخلاقی شمرده می شود و ضربات شکننده و جبران ناپذیری بر شخصیت و انسانیت فرد، وارد می سازد و در صحنه های سیاسی، هیچ چیز رسواتر از پیمان شکنی نیست. تنها ملتی عزیز است که به تعهدات خود عمل کنند و آنها را محترم بشمارند.

قرآن مجید، دستور می دهد تا به عهد و پیمان خود پیوسته وفادار باشیم و بدانیم که در برابر خدا مسئولیم. همو می فرماید: «وَ بِعَهْدِ اللهِ أَوْفُوا ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.» (سورۀ أنعام: 152) به عهد الهی وفا کنید. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده است تا متذکر شوید.

و نیز می فرماید: «وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْوءُلاً. (سوره اسراء: 34) (به پیمان های خود وفادار باشید زیرا از پیمان ها سؤال خواهد شد.)

مبحث تحریم إزدواج با محارم!

خوانندگان محترم !

در بدایت آیات متبرکه این سوره بحث از ازدواج دختران یتیم و به شرط عدالت و پرداخت مصارف و مخارج وبحث از تعدد زوجات (چندهمسری) و رفتار نیکو با آنان بعمل آمد و به مردانی که مهریه ی زنان را ظالمانه می خورند، هشدار داد.

اینک در ایات (22 الی 23) نیز از زنانی بحث بعمل می آورد که به سبب خویشاوندی

ketabton.com - The Digital Library

نسبی و سببی و شیرخوارگی، ازدواج با آنان جایز نیست. هکذا حدیث شریف، بصورت مطلق جمع بین زن و عمه و زن خاله را نیز حرام کرده است؛ که حکمتهایش بر اهل خرد، پوشیده نیست.

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٢٢﴾

و با زنانی ازدواج نکنید که پدران تان با آنها نکاح کرده بودند، مگر آنچه در گذشته (قبل از نزول این آیت) رخ داده است، بی‌گمان این کار، بی‌حیائی و عمل ناشایست و منفور و راه بد است. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سلف»: گذشته است، در پیش بوده است.«فاحشة»: کار زشت و ناپسند.«مَقْتًا»: دشمنی، خشم شدید، نفرت انگیز.

قاعده مفیده:

علماء قاعده ای شرعی إستنباط کرده أند که: «العقد علی البنات یحرم الامّهات و الدخول بالا مهات یحرم البنات»: عقد کردن دختران، ازدواج با مادرانشان را حرام می کند و همبستر شدن با مادران، ازدواج با دختران را حرام می گرداند. حلال أبنائکم: جمع حلیله، زنان پسرانتان، عروس. حلیله: همسر، الذین من اصلا بکم: پسرانی که از پشت شما هستند، پسران صلبی (واقعی) نه پسر خوانده ها.

تفسیر:

مفسران در شأن نزول آیه مبارکه می نویسند که: در جاهلیت رایج بود که چون پدران می‌مردند، فرزندانی که از غیر زنانشان بودند، زنان پدرانشان را به نکاح خویش درمی آوردند، پس این آیه مبارکه نازل شد.

«وَ لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُمْ مِنَ اَلنِّساءِ إِلاّ ما قَدْ سَلَفَ»: با همسران پدرانتان بعد از مرگشان ازدواج نکنید مگر آنچه در جاهلیت گذشته است که حق‌تعالی آن را عفو نموده چون قبول اسلام گناهانی را که پیش از آن واقع شده را محو و نابود می‌کند.

به جهت رعایت کرامت و احترام و بزرگداشت پدرانتان. این جمله مفید نهی از آن عادت زشت جاهلیت است.

« إِنَّهُ كانَ فاحِشَةً وَ مَقْتاً»: یعنی عقد آنها در غایت درجه ی زشتی و شناعت است، و به آخرین درجه ی زشتی و ناخوشایندی رسیده است؛ زیرا چگونه شایسته ی انسان است که بعد از فوت پدر با همسر او ازدواج و نزدیکی کند، در حالی که همانند مادرش است؟

«وَ ساءَ سَبِيلاً (22)»: یعنی چنان نکاحی زشت و ناپاک است.

در جاهلیت چنان مروج بود که: هرگاه پدر کسی وفات می‌نمود او از دیگران به همسر پدر خویش (همسری که غیر از مادرش است.) سزوارتر بود طوری که اگر می‌خواست آن را به نکاح خود می‌گرفت و یا اگر تمایل داشت او را به دیگری به نکاح می‌داد و مهرش را مالک می‌شد.

در جاهلیت، نکاح پسر با زن پدر را چنانچه پدر می‌مرد یا زن خود را طلاق می‌داد، نکاح «مقت» یعنی نکاح مبغوض و منفور می‌نامیدند، و اولادی را که از آن پدید می‌آمدند «مقتی» می‌گفتند، این نوع عمل از نظرصاحبان عقل وخرد، سخت منفور و ناپسند و بدترین رسم و روش است. تعبیر(آباء: پدران)، به اجماع علما؛ اجداد (پدر

ketabton.com - The Digital Library

بزرگ‌ها) را نیز در بر می‌گیرد.

یادداشت:

حکمی که درباره منکوحه پدر است، منکوحه جدّ پدری و مادری نیز در آن داخل می‌باشد؛ اگرچه آنها چندین پدر پیش گذشته باشند.

درتفهیم القرآن در ذیل تفسیر این آیه مبارکه آمده ست: این کار طبق قوانین اسلام جرم محسوب شده و قابل تعقیب عدلی است. روایاتی در ابو داود، نسایی و مسند احمد مبنی بر این وجود دارد که پیامبرصلی الله علیه وسلم کسانی را که مرتکب چنین اعمالی شده اند محکوم به مرگ و مصادره ی اموال کرده است.

روایتی که ابن ماجه از ابن عباس (رض) در این باره نقل کرده از آن چنین بر می آید که رسول الله صلی الله علیه وسلم در این باب این قاعده ی کلی را ارشاد فرموده بود که «من وقع علی ذات محرم فاقتلوه»: «هر کس با محرمی مرتکب زنا شد، او را بکشید.» فقها در این باره اختلاف نظر دارند. إمام أحمد (رح) نظرش همین است که چنین شخصی باید کشته شود و حتی دارایی اش هم ضبط گردد. رأی امام صاحب أبوحنیفه، إمام مالک و إمام شافعی این است که اگر کسی با یکی از محارم مرتکب زنا شده باشد حد زنا بر او جاری می شود و اگر إزدواج بکند مجازاتی عبرت انگیز داده شود. (بنقل از تفهیم القرآن).

شأن نزول آیۀ مبارکه:

وقتی «ابو القیس بن اسلت» که یکی از أنصار بود وفات یافت، پسرش، قیس از زن پدرخویش خواستگاری کرد، زن گفت: من تو را فرزند خود می دانم (الکشاف 379/1.)، ولی پیش پیامبر صلّی الله علیه و سلّم می روم و با او مشورت می کنم. نزد پیامبرصلی الله علیه وسلم آمد و موضوع را بیان کرد، آنگاه الله متعال آیه ی « وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ...» را نازل کرد. (تفسیر قرطبی 104/5.)

270- ابن ابوحاتم، فریابی و طبرانی از عدی بن ثابت از مردی از انصار روایت کرده اند: ابوقیس بن اسلت که از مردان نیکوکار و شایستۀ انصار بود از دنیا رفت و پسرش قیس از همسرش خواستگاری کرد. زن گفت: تو از شایستگان قوم و قبیله‌ات هستی و من تو را همچون پسر خودم می‌دانم. پس زن خدمت سرور کائنات آمد و جریان را به عرض رساند. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: به خانۀ خویش برگرد. پس آیه « وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ » نازل شد.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٢٣﴾

[نکاح] مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمّه‌هایتان و خاله‌هایتان و دختران برادر و دختران خواهر وآن مادرانتان که شما را شیر داده‌اند، و خواهران رضاعیتان و مادران زنانتان و آن دختران همسرانتان که در کنار شما پرورش یافته‌اند، از آن زنانتان که با آنها آمیزش جنسی کرده‌اید (و اگربا آنها آمیزش جنسی نکرده باشید، گناهی بر شما نیست) و همسران آن پسرانتان که از صلب خودتان هستند و آنکه بین دو خواهر جمع کنید، بر

ketabton.com - The Digital Library

شما حرام گردیده است. مگر آنچه گذشته است، که خداوند آمرزنده مهربان است. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرْضَعْنَكُمْ»: شما را شیر داده اند. «ربائبكم»: جمع ربیبه، دختران همسرانتان از شوهرانی دیگر. ربائب: پرورش یافتگان. «اللاتي في حجوركم»: دخترانی که در خانه هایتان پرورش یافته اند. غالباً چنین دخترانی همراه مادرانشان در خانه ی شوهر مادرانشان زندگی می کنند. ازدواج شوهر مادر با چنین دختری حرام است، خواه در خانه ی او بزرگ شده باشد یا در هر جایی دیگر، مگر این که مادرش پیش از همبستر شدن از آن شخص جدا شده باشد. «حجور»: جمع حجر، دامن، آغوش، مراد از آن پرورش و نگهداری است. «دَخَلْتُمْ بِهِنَّ»: با آنان آمیزش کرده اید، همبستر شده اید.

تفسیر:

این آیه؛ آیه تحریم محارم نسبی، محارم رضاعی و محارم به وسیله پیوندهای خویشاوندی (سببی) است، چنان‌که ابن‌عباس (رض) فرمود: «بر شما هفت گروه در نسب و خویشاوندی حرام شده است. سپس این آیه را تلاوت کرد».

«بر شما مادرانتان حرام شده است» یعنی: به نکاح گرفتن آنان. لفظ (مادران)، شامل مادر بزرگان پدری و مادری ـ هرچند در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند ـ نیز می‌شود زیرا همه آنها مادران شخص می‌باشند. **«و»** بر شما حرام‌شده است **«دخترانتان»** دختران: شامل دختران فرزندان هم می‌شود، هرچند در مرتبه‌های پایین‌تری قرار داشته باشند (چون نواسه ها و نتیجه‌ها)، چه آن دختران از پسران شخص باشند و چه از دختران وی.

جمهور فقهاء (أبوحنیفه، مالک واحمدبن حنبل – علیهما جمیعا) نکاح دختر زنا را بر پدر زانی‌اش که از آب نطفه (منی) وی متولد شده‌است، بر وی حرام می‌دانند زیرا او نیز در واقع دختر وی است، هرچند که حرامزاده می‌باشد. **«و»** بر شما حرام شده است «خواهرانتان» خواهران: شامل‌خواهران أعیانی (پدری و مادری)، خواهران اخیافی (مادری) و خواهران علاتی (پدری)، همه می‌شود.

«و» برشما حرام شده است **«عمه‌هایتان»** عمه: اسم هر زنی است که خواهر پدرتان، یا خواهر یکی از اجدادتان باشد. گاهی عمه از جهت مادر است و آن خواهر پدر مادر می‌باشد. **«و»** بر شما حرام شده است **«خاله‌هایتان»** خاله: اسم هر زنی است که خواهر مادرتان، یا خواهر یکی از مادربزرگ‌هایتان باشد. گاهی‌خاله از جهت پدر است و آن خواهر مادر پدر می‌باشد. **«و»** برشما حرام شده‌است **«دختران برادر»** دختر برادر: اسم هر مؤنثی است که برادر شما با او نسبت ولادت مباشر و مستقیم، یا نسبت ولادت باالواسطه‌ای داشته باشد، هرچند هم درمراتب خود دور باشد. **«و»** برشما حرام شده است **«دختران خواهر»** دخترخواهر: اسم هر مؤنثی است که خواهر شما با او نسبت ولادت مستقیم یا بالواسطه‌ای داشته باشد، هرچند در مرتبه خود دور هم باشد.

«و» برشما حرام شده است **«آن مادران شما که شما را شیر داده‌اند»** در طول‌دوره دوساله شیرخوارگی. اما بعد از آن مدت، شیرخوردن از زنی سبب تحریم نمی‌شود. در احادیث صحیح تعداد شیرخوردن به پنج‌مرتبه مقید شده است، اما مسئله در بین مذاهب مورداختلاف است: شافعی‌ها بر آنند که تحریم به کمتر از پنج‌بار شیردادن ثابت نمی‌شود، اما احناف و مالکی‌ها برآنند که شیرخوردن اندک در اثبات تحریم، همچون شیرخوردن

ketabton.com - The Digital Library

بسیار است، هرچند یک قطره بیشترنباشد. و حنبلی‌ها بر آنند که کمتر از سه بار شیردادن حرام نمی‌گرداند. **«و»** برشما حرام شده است **«خواهران رضاعی شما»** خواهر رضاعی: دختری است که طفلی با او از پستان یک زن شیر خورده باشد. بنابراین، خدای لأ شیرخوارگی را به منزله نسب قرار داد و زن شیردهنده را مادر **«شیرخوار»** نامید، از این رو، شوهر شیردهنده؛ پدر رضاعی وی است و پدر و مادر او؛ پدربزرگ و مادربزرگ وی و خواهر او؛ عمه وی و هر فرزندی که برای شوهر زن شیردهنده متولد گردد، هرچند از غیر آن زن شیرده باشد ـ چه قبل از شیرخوردن او متولدشده باشد و چه بعد از آن ـ همه برادران و خواهران وی هستند و مادر زن‌شیرده، مادربزرگ وی است و خواهرش خاله وی و هر آن کسی‌که برای آن زن از همین شوهر به دنیا آید، برادران و خواهران پدری و مادری وی هستند و هر آن‌کسی که برای زن شیرده از غیر آن شوهر متولد شود؛ حکم برادران و خواهران مادری وی را دارند.

«و» بر شما حرام شده است **«مادران زنانتان»** که عبارتند از: خشو که مادر زن است و مادربزرگ‌های او، که به مجرد عقد نکاح دختر، بر شوهر حرام می‌شوند **«و»** بر شما حرام شده است **«دختران زنانتان»** یعنی: دختراندرهایتان **«که در کنار شماپرورش یافته‌اند ـ از بطن آن زنانتان که با آنان همبستر شده‌اید»** ربیبه: دختری است که تحت رعایت و سرپرستی ناپدری (شوهر مادر) تربیت می‌شود. البته تربیت و پرورش دختراندر ـ بنا بر قول جمهور ـ در تحریم وی معتبر نیست زیرا دختر زن هنگامی که شوهر با مادرش آمیزش جنسی (مقاربت) کند، بر وی حرام می‌شود، ولواین که آن دختر در خانه ناپدری خویش تربیت هم نشده باشد، لذا قید تربیت و پرورش در اینجا، بنا بر غالب عرف بیان شده و لذا آن را در اصل تحریم، هیچ دخلی نیست **«پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید، بر شما گناهی نیست»** یعنی: در نکاح دختر اندرانتان بر شما گناهی نیست، اگر قبل از همبسترشدن با مادرانشان از آنها جدا شده باشید.

علما از همین آیه این قاعده شرعی را استنباط کرده‌اند که: **«مادران را نکاح دختران، و دختران را مقاربت با مادران حرام می‌گرداند»**. اما در سایر محرمات سببی که عبارتند از: زن پدر، زن پسر و مادرزن، باید گفت که به مجرد عقد نکاح مرد با زن، این گروه بر وی حرام می‌شوند، حتی اگر هم با زن خویش آمیزش جنسی نکرده باشد.

«و» برشما حرام شده است **«زنان پسرانتان»** یعنی: زنان پسرانتان به‌مجرد عقد نکاح پسرانتان با آنان، بر شما حرام می‌شوند، هرچند که فرزندانتان با آنان مقاربت هم نکرده باشند، اما مشروط بر اینکه این فرزندان، فرزندانی باشند: **«که از پشت شما باشند»** یعنی: پسرخوانده‌های شما نباشند، پس زنان پسرخوانده‌های شما که از پشت غیرشما هستند، بر شما حرام نیستند، بر خلاف آنچه که در جاهلیت مرسوم بود.

«و» بر شما حرام شده است **«این که جمع کنید میان دو خواهر»** یعنی: ازدواج با خواهرزنتان پیش از آن که از وی با طلاق‌دادن یا مرگش جدا شوید، بر شما حرام‌شده است. همچنین جمع‌نمودن میان زن و عمه وی، یا میان زن و خاله وی، یا میان زن و دختر برادر یا دختر خواهر وی حرام است. البته قاعده کلی در این مورداین است: هر آن دو زن دارای قرابتی که اگر یکی از آنها را مذکر فرض کنیم؛ نکاح آن دیگری برایش حرام باشد، جمع کردن میان آنها در نکاح حرام است و این حرمت تا آن‌گاه باقی می‌ماند

ketabton.com - The Digital Library

که یکی از آن دو در عقد مرد باشد. «**مگر آنچه‌گذشته است**» یعنی: خداوند متعال بر آنچه که از این نکاح‌های حرام قبل از نزول تحریم گذشته باشد، شما را مؤاخذه نمی‌کند.
همچنین مسلمین اجماع دارند براین که معنای فرموده حق تعالی: «حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمۡ أُمَّهَٰتُكُمۡ...» تا آخر آیه، این است که عمل جنسی با این گروه، چه از طریق نکاح و چه از طریق ملک یمین (تملک از طریق بردگی) حرام است و هردو حرمت باهم برابر است و این حرمت در هردو گروه ساری و جاری است.

پس آیۀ کریمه بر تحریم هفت کس از نسب دلالت می‌کند که عبارتند از:

مادر و مادر بزرگ‌ها، هرچند که در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند.
دختر و دختران فرزندان، هرچند که در مرتبه‌های پایین‌تر قرار داشته باشند.
خواهر،
عمه،
خاله،
دختر برادر،
دختر خواهر،

چنانکه آیۀ کریمه بر تحریم شش کس از غیر نسب نیز دلالت دارد، که عبارتند از:
مادر رضاعی.
خواهر رضاعی و مانند آن است تمام اصول و فروع زن شیرده.
دختران زنانی که با مادرانشان مقاربت انجام گرفته است.
زنان پسران.
جمع‌کردن میان دو خواهر، یا میان زن و عمه وی، یا میان زن و خاله وی، یا میان زن و دختر برادر و دختر خواهروی. (تفصیل احکام محرمات را میتوانید در کتب فقه مطالعه فرمایید.).

«بی‌گمان خداوند آمرزنده است» و آنچه را قبل از ابلاغ این تحریم‌ها گذشته است، بر شما می‌آمرزد «**مهربان است**» بر شما زیرا فقط کسانی را بر شما حرام ساخته که تحریم آنها رحمتی برای شماست و در تحریم آنها حکمت‌های بالغه‌ای وجود دارد که در دنیا و آخرت خویش از آنها مستفید و بهره‌مند می‌شوید.

شأن نزول آیه 23:

273- ابن جریر از ابن جُرَیج روایت کرده است: از عطاء پرسیدم وَحَلَٰٓئِلُ أَبۡنَآئِكُمُ ٱلَّذِينَ مِنۡ أَصۡلَٰبِكُمۡ [در بارۀ چه کسی نازل شده است؟] گفت: ما به یکدیگر می‌گفتیم: در مورد رسول الله نازل شده است. چون رسول الله با زینب همسر زید [بعد از طلاق] ازدواج کرد، مشرکان راجع به این ازدواج یاوه‌سرایی کردند. پس« وَحَلَٰٓئِلُ أَبۡنَآئِكُمُ ٱلَّذِينَ مِنۡ أَصۡلَٰبِكُمۡ » سوره النسا آیه 23 و«*مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ* » سوره (احزاب آیه 40) و«*و ما جعل ادعیاکم ابنا کم* »(سوره احزاب آیه 4) نازل شده است. (طبری 4942 از ابن جریج روایت کرده است.)

پایان جزء چهارم

ketabton.com - The Digital Library

خوانندگان گرامی!

در آیۀ (24) موضوعات أحکام إزدواج به بحث گرفته میشود.

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٢٤﴾

و [ازدواج با] زنان شوهردار [بر شما حرام شده است] به استثنای کنیزهای که مالک آنها شده اید، این فریضه الهی است که بر شما لازم شده است، و برای شما غیر این محرمات حلال است (به شرطی) که به مال‌های خویش طلب نکاح کنید به قصد پاکی، نه به قصد شهوت رانی و زنا، پس آنچه از زنان نفع گرفته اید (بوسیلۀ آمیزش جنسی) پس مهرهایشان را مطابق آنچه (از جانب الله) مقرر شده است بدهید، و بر شما در آنچه با یکدیگر بعد از مهر مقرر توافق نموده اید، گناهی نیست، (چون) یقیناً خدا همواره دانا و حکیم است.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المحصنات» (حصن): جمع محصنه، زنان شوهر دار. ازدواج اینها برای شما حرام است؛ چون در حمایت شوهران خود هستند. ((قابل ذکر است که (محصنات) در قرآن کریم به سه معنی به‌کار رفته است: زنان شوهردار ـ نظیر همین آیه. زنان پاکدامن «نور/4».زنان آزاد (آیه بعدی).

«مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: آیمان، جمع یمین، دستان راست، آن دستان شما که مالک آن شده، بردگان شما که هیچ گاه، طبق قانون خدا نبوده، بلکه ساخته و پرداخته ی دست انسان بوده و نباید به دین خدا نسبت داده شود، زنانی که در جنگ با کافران أسیرشان می کردند؛ به سبب اسارت، عقد نکاح شوهرانشان لغو می گردید و پس از پاک شدن رحمشان برابر دستور شرع - همخوابگی با آنان مباح بود. و اگر زنی با شوهرش اسیر می شد، ازدواجش برای کسی جایز نبود و در تحت نکاح شوهرش باقی می ماند.

«كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»: فریضه ی الهی است که بر شما مقرر گشته. «أن تبتغوا»: تا زنان دیگر را بخواهید.«بأموالكم»: با مهریه.«أموال»: مهور. «محصنين»: جویندگان آبرومندی و پاکدامنی.«غير مسافحين»: خودداری کنندگان از زنا و ناپاکی.«مسافح» (سفح): زناکار، ناپاک.«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ»: زنانی که از آنان کام بر گرفته اید.

«أجورهن مهورهن»: مهریه ها. مهر در برابر کام بر گرفتن مباح است. (فرقان)

تفسیر:

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: «و زنان شوهردار بر شما حرام شده است» پس زن شوهردار برای غیر شوهر خویش حلال نیست، مگر اینکه از شوهر خویش جدا گردد و عده او سپری شود، «إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: «به استثنای زنانی که مالک آنان شده‌اید» یعنی: کنیزانی را که به ملک یمین از دارحرب اسیر کرده‌اید ـ هرچند که در دارحرب شوهر هم داشته باشند و شوهران‌شان در دار حرب باشند ـ بر شما حلالند، اما اگر مردی کنیز شوهرداری را خریداری کرد، کامجویی جنسی از آن کنیز برایش حلال نیست، مگر اینکه شوهرش از وی جدا گردد.

بعد از آن که حق تعالی محرمات نسبی و سببی را معرفی کرد، می‌فرماید: «كِتَابَ اللَّهِ ع

ketabton.com - The Digital Library

ٰلَيْكُمْ»**«این فریضه الهی است که بر شما مقرر شده‌است»** یعنی: این حکمی است لازمی که تغییردادن آن بر کسی روا نیست، پس، از حدود مقرر وی بیرون نروید و به شریعت وی پایبند باشید،« وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَن تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ»: **«و بر شما سوای این محرمات»** که در این آیات ذکر شد **«حلال است، که طلب نکاح کنید به اموال خویش»** یعنی: بر شما حلال است که با دادن مهریه از اموال حلال خویش، ازدواج با زنان یا کنیزانی را طلب کنید که خداوند أ آنها را بر شما حلال گردانیده است و مبادا با اموال خویش حرام راطلب کنید.

ذکر« بِأَمْوَالِكُم »«اموال» در این مقام، دلیل بر آن است که نکاح جز به مهر صحت پیدا نمی‌کند و هرچند در هنگام عقد از مهر نام برده نشود، مهر واجب می‌گردد. بلی!طلب نکاح کنید به اموال خویش**«عفت طلب‌کنان»** از آلوده‌شدن به زنا **«نه شهوت‌رانان»** یعنی: نه زناکنندگان. احصان: عفت‌طلبی و نگهداشت نفس از فروافتادن در حرام است. مسافح: از سفح است، سفح عبارت است از: ریختن آب منی در غیر جایگاه صحیح آن، که همانا فرج حلال زن باشد. یعنی: طلب نکاح شما با اموالتان باید در حلال باشد، نه در زناکاری و حرام

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً »: **«پس کسی از زنان که ازاو بهره گرفتید»** یعنی: با جماع و آمیزش جنسی به وسیله نکاح شرعی، از اوبرخوردار شدید « فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ » **«پس مهرشان را»** که بر آن با هم به توافق رسیده بودید **«به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید»** یعنی: مهر برای زنان از جانب خدای متعال مقررشده است.

بعضی گفته‌اند: مراد آیه‌کریمه، زنانی هستند که از آنان با نکاح متعه بهره گرفته می‌شود.

یادآور می‌شویم که نکاح متعه در صدر اسلام مشروع بود وسپس منسوخ شد. چنان‌که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی (رض) آمده است که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز خیبر از نکاح متعه و از خوردن‌گوشت خران اهلی، نهی کردند».

همچنان از إمام جعفر صادق (رح) که از جملهٔ ائمه اهل بیت است دربارهٔ متعه سوال شد ایشان گفتند که متعه خود زناست.

نکتهٔ دیگری که دلالت بر این أمر دارد این است که خداوند متعال بعد از اینکه محرمات را ذکر نموده در پی آن زن‌هایی را یاد آور شد که نکاح آن‌ها مجاز است البته به شرط اینکه این نکاح دوامدار و مستمر باشد و مهریهٔ زن نیز پرداخت گردد.

«وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ اَلْفَرِيضَةِ »**«و بر شما در آنچه که با یک‌دیگر بعد از مهر مقرر به توافق رسیدید گناهی نیست»** یعنی: اگر شما زنان و شوهران بعد از مقررکردن مهر، با رضایت یک‌دیگر مهر را زیاد یا کم کنید، باکی بر شما نیست، چه زن حاضر شود که از مقدار مهر خویش کم نماید، یا کل آن را به شوهر خویش ببخشد و چه شوهر تصمیم بگیرد که بر مقدار مهر زن بیفزاید و یا هرگونه تصمیمی که‌درباره ادامه، یا از هم‌گسستن زندگی زناشویی خویش بگیرید، «فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً»: اگر به طیب نفس چیزی را بخشیدند، گوارا و به سلامت آن را بخورید.

مفسر ابن کثیر فرموده است: یعنی اگر مهری برایش تعیین کردی، و شما را از آن تبرئه نمود یا از مقداری از آن صرف‌نظر کرد، نه بر تو گناهی مقرر است و نه بر او.

ketabton.com - The Digital Library

« إِنَّ اَللّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً (24)»:
احکامی که در آیه به آن اشاره شد، احکامی است که متضمن خیر و سعادت افراد بشر است زیرا خدای‌تعالی به مصالح بندگان خویش آگاه است و در آنچه به عنوان شریعت مقرر داشته حکمت دارد.

چند یادداشت کوتاه:

زنانی که در میدان جنگ اسیر می شوند، اگر شوهرانشان همراه آنان اسیر نگردند و در سرزمین خود (دارالحرب) بمانند؛ عقدشان فسخ می شود و پس از سپری کردن دوره ی قاعدگی، آن کس که او را در جنگ اسیر کرده، می تواند او را به عقد خود در آورد.
مفسران می گویند: هدف از «احصان» در آیه، نگهداری کردن زن و شوهر از یکدیگر در طول زندگی است که مبادا به زشتکاری نزدیک شوند و پای از حریم خانواده ی خود فراتر نهند. [مؤمنون ۶ه. هدف تنها کام برگرفتن و شهوترانی (سفح) نیست که مدت کوتاهی لذت ببرند. لذت جنسی، اساس زندگی دنیای انسانها به شمار نخواهد آمد، بلکه وسیله ای است که فطرت، آن را در مرد و زن سرشته تا به دور هم جمع شوند و پیوند استوار و صمیمی را برقرار کنند و هریک از زن مرد وظیفه ی خود را به خوبی پیگیرد. اگر چنین نباشد عقد نکاح و پیوند زناشویی باطل است و از هم گسسته می شود. احصان؛ یعنی، حفظ و صیانت از پلیدیها و شهوترانیها و دوری از زنا به خاطر استمرار و بقای نسل، رعایت مهریه و سایر حقوق زن، توارث فی مابین و برپایی کانون گرم زندگی تا دم مرگ و این که وجود ولی نکاح و دو نفر شاهد دادگر در مجلس عقد، از شروط قطعی نکاح شرعی است.

یادداشت:

متعه، نه نکاح است؛ چون دستورات ازدواج قرآنی بر آن صدق نمی کند و نه ملک یمین؛ چون آن زنان به تاراج رفته، اسیر جنگی نیستند؛ بلکه اسیر شهوات... هستند(!) و با دقت در مرجع ضمیر، اشتباه بودن این برداشت نادرست، روشن است. و با توجه به حرمت خانواده و اهمیت دین به آن، و اینکه خانواده ی سالم سنگ بنای جامعه ی اسلامی است، تلاش بعضی ها از سر «ابوالهوسی»، برای ترویج فرهنگ جاهلی - آنهم با نام دین، و با فهم نادرست و برداشت غلط از این آیه - در حقیقت، در جهت تضعیف استحکام و سلامت خانواده است. و به نام دین و برای تأمین خواسته های نفس زیاده طلب هزاران سؤال بی جواب را برای دیگران، باقی می گذارند.

استدلال به ازدواج مؤقت خطاء است!

(شیعه‌ی) امامیه به این متبرکه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً»: (دلیلی بر مشروعیت ازدواج موقت بعمل می آورند.
زیرا در آیهٔ متبرکه امده است «فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» و نفرموده است: «مهورهن: یعنی مهریه آن‌ها». بدین اساس استدلال می نمایند که چون لفظ مهر نیامده واجور امده از این بابت در حکم ازدواج موقت می باشد.
خدمت این عده از مفسرین که إستدلال به نِکاح مِتعه میکند باید گفت: ازدواج از امور بزرگ و حساس در زندگی، دین و دانش انسان مسلمان است؛ زیرا آن از بارزترین ویژگی‌های انسان مسلمان محسوب می‌شود: آبرو و نسل او. همانا این امر (ازدواج) به عورت و ناموس زنان مؤمن (باکره) تعلق دارد، نه به بازیچه و کالایی که در بازار

ketabton.com - The Digital Library

تجارت عرضه شده باشد. (از محمد صدر درباره ازدواج موقت سؤال شد؟ پس پاسخ داد: مسأله (173) این از ضروریات مذهب است و کسی که آن را انکار کند، از مذهب تشیع به مذهب تسنن یا به ملت (مذهب) دیگری خارج شده است و به چیزی غیر از آنچه که خدا در کتاب ارجمندش آورده است، گراییده است. (مسائل و ردود / جزوء چهارم ص 41). پس در حکم بین ازدواج موقت و شیعه امامیه تساوی برقرار است.)

خداوند متعال ما را از دنباله‌ی متشابه در چنین مواردی نهی کرده است. پس فرمود:

« فَأَمَّا الَّذِينَ فی قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ»: یعنی همانا ما نیاز داریم به این‌که کلمه‌ی (استمتعتم) را فقط بر ازدواج موقت اطلاق نماییم و همچنین نیاز داریم به این‌که اطلاق لفظ «اُجور» به جای مهریه صحیح نباشد؛ پس با توجه به این‌که اثری از این دو امر وجود ندارد، استدلال به این آیه بیهوده می‌باشد.

اما فرموده‌ی پروردگارتان « فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» به معنای مهریه‌ی آنان است، چنانچه خداوند متعال درخطاب به پیامبرش صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ اللَّاتِی آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ » (احزاب / 50) (منظور همان مهریه است) و ممکن نیست که غیر از این گفته شده باشد، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم به این ازدواج (یعنی به ازدواج موقت) اقدام نکرده است.

و قرآن کلمه‌ی «اجور» را به کار برده است و هرگز کلمه‌ی مهور (مهریه) را به کار نبرده است؛ چنانچه خداوند سبحان فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُم مَّا أَنفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ »(ممتحنه / 10)

« ای مؤمنان! هنگامی که زنان مؤمن به سوی شما مهاجرت کردند، ایشان را بیازمائید - خداوند از ایمان آنان آگاه‌تر است (تا شما) - هرگاه ایشان را مؤمن یافتید، آنان را به سوی کافران برنگردانید. این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان حلال نیستند. آنچه را که همسران ایشان (به عنوان مهریه) خرج کرده‌اند، بدانان مسترد دارید. گناهی بر شما نخواهد بود اگر چنین زنانی را به ازدواج خود درآورید و مهریه ایشان را بپردازید».

و گفته است: « وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلاَ مُتَّخِذِی أَخْدَانٍ » (مائده آیه: 5)

«و (ازدواج با) زنان پاکدامن مؤمن، و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما، حلال است، هرگاه که مهریّه آنان را بپردازید و قصد ازدواج داشته باشید و منظورتان زناکاری یا انتخاب دوست نباشد».

و گفته است: « فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلاَ مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ »(نساء آیه: 25)

«لذا با اجازه صاحبان آنان با ایشان ازدواج کرده و مهریّه ایشان را زیبا و پسندیده و برابر عرف و عادت (به تمام و کمال) بپردازید. کنیزانی را برگزینید که با عفّت و پاکدامن باشند و برای خود دوستانی (نامشروع) برنگزینند».

چه چیزی کلمه‌ی (اجور) در آیه‌ی مذکور را به ازدواج (صیغه) تخصیص داده و به عنوان دلیلی بر آن قرار داده است، با وجود این‌که لفظ از مختصات آن نیست، و این به سبب ذکر

ketabton.com - The Digital Library

آن در آیاتی است که آن‌ها را بیان کردیم، که به ازدواج صیغه مربوط نمی‌شود، بلکه یا به ازدواج دائمی و یا به ازدواج با کنیزان (مربوط می‌شود)؟!
اجور در اینجا یعنی مهریه چون در عقد ازدواج در مقابل استمتاع از زن اجری قرار داده می‌شود تا زن از آن بهره ببرد الله متعال می‌فرماید: « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ» (احزاب آیه: 50) «ای پیامبر ما همسرانی را که مهریه‌شان را پرداخت کرده‌ای برایت حلال کردیم».
شیخ الطائفه طوسی کسانی را که می‌گویند منظور از اجور ازدواج متعه است سفیه می‌داند و می‌گوید: «بعضی از اصحاب ما گفته‌اند مراد از آیه ازدواج متعه است چون به مهریه اجر نمی‌گویند بلکه صدقه و نحله گفته می‌شود. اما این قول ضعیف است چون خداوند مهریه را اجر نامیده است و می‌فرماید: « فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» (النساء: 25). «آنها را با اجازه صاحبان آنان تزویج نمایید، و مهرشان را به خودشان بدهید».
« وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» (المائده: 5).
«و زنان پاکدامن از اهل کتاب، حلالند; هنگامی که مهر آنها را بپردازید». «مسیره التبیان» (166/3)
شریف مرتضی یکی از بزرگان شیعه و مشهورترین آنها در کتابش «الانتصار» می‌گوید: برخی از اصحاب ما استدلال کرده‌اند که لفظ «استمتعم» دال بر ازدواج موقت است نه ازدواج دائم، چون خداوند مالی را که به زن داده می‌شود اجر نامیده است در صورتی که خداوند مهریه ازدواج دائم را به این اسم بیان نکرده است بلکه به اسم نحله، صداق و فریضه آن را نام برده است. اما این استدلال مورد اعتماد نیست چون مهریه ازدواج دائم را نیز اجر نامیده است.
«وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ »: (ممتحنه آیه: 10) «و گناهی بر شما نیست که با آنها ازدواج کنید هرگاه مهرشان را به آنان بدهید». «الانتصار» شریف مرتضی (صفحه 113).
بنابراین استدلال به این آیه برای ازدواج موقت درست نیست چون استدلال به متشابه است.
و سیاق آیه از چند وجه آنرا ردّ می‌کند این آیات تنها دو نوع نکاح را نام برده‌اند نکاح دائم و ملک یمین که از نکاح دائم به لفظ استمتاع تعبیر شده است ولی اگر منظور از استمتاع نکاح متعه باشد این بدان معنی است که در این آیات ازدواج دائم ذکر نشده است. و این غیر معقول است پس باید لفظ را بر ازدواج دائم حمل کنیم نه چیز دیگر.
در آیه ابتدا نکاح مشکل وبعد نکاح آسان را بیان کرده است: « وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلاً أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِن مِّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم» (النساء: 25).«و آنها که توانایی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن باایمان را ندارند، می‌توانند با زنان پاکدامن از بردگان باایمانی که در اختیار دارید ازدواج کنند».
و مشکلتر از نکاح جاریه تنها ازدواج دائم است ولی نکاح متعه آسانترین انواع نکاح است پس مقصود آیه نکاح متعه نیست.
خداوند شروط نکاح را در این آیه بیان کرده است: « أَن تَبْتَغُواْ بِأَمْوَالِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ»: (النساء: 24). «برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید; در حالی که پاکدامن باشید و از زنا، خودداری نمایید».
غیر مسافحین یعنی زناکار نباشید. ولی مقصود از نکاح متعه تنها ریختن منی و ارضاء

ketabton.com - The Digital Library

شهوت است و در آن احصان و پاکدامنی و حفظ جسم و نفس زن یا مرد نیست و براستی این نص صریحی در رد ازدواج موقت است زیرا به اتفاق علماء در ازدواج موقت پاکدامنی و إحصان وجود ندارد.
استدلال به قرآن برای مشروعیت ازدواج موقت جائز نیست زیرا تنها جایی از قران که در این زمینه به آن استناد می‌شود لفظ متشابه بوده و دلالت آن قطعی نیست. و لذا دلالت آیه ی 24 سوره ی نساء نیز بر ازدواج موقت نبوده تا بگوییم بر طبق روایات واهی حکم آن نسخ شده باشد!
حلال‌کردن فروج در اسلام جداً مسئله مهمی است، تساهل در آن هرگز جائز نبوده و دلائل متشابه را برنمی‌تابد. در قرآن حتی یک نص صریح دالّ بر مشروعیت نکاح موقت وجود ندارد، پس ادعای مشروعیت آن باطل است زیرا پیروی از متشابهات است.

شأن نزول آیهٔ 24:

274- مسلم، ابوداود، ترمذی و نسائی از ابوسعید خدری (روایت کرده اند: در جنگ اوطاس عده‌ای از زنان شوهردار به اسارت ما درآمدند و چون شوهر داشتند از همبسترشدن با آن‌ها خودداری کردیم، و در این باره از پیامبر پرسیدیم. آنگاه خدای بزرگ « وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاء ذَلِكُمْ...»: را نازل کرد. کلام ربانی گویای این نکته است: ازدواج و آمیزش جنسی با زنان شوهردار حرام است، مگر زنانی که خدا غنیمت مسلمانان ساخته است. پس به این ترتیب آمیزش جنسی با آن‌ها را حلال شمردیم. (صحیح است، مسلم 1456، ابوداود 2155، ترمذی 1132، نسائی 6 / 110).
275- طبرانی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هنگامی که خدای متعال سپاة اسلام را در چنین فاتح و پیروز گرداند، مسلمانان عده‌ای از زنان شوهردار اهل کتاب را به اسارت گرفتند. هرگاه مسلمانی ارادهٔ آمیزش جنسی با یکی از آن‌ها را می‌کرد زن مورد نظر می‌گفت: من شوهردارم. پس در باره از رسول الله پرسیدند و در آن روز خدا (آیة وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء ...را نازل کرد. (نسائی در «تفسیر» 118 و طبرانی 12637 روایت کرده اند، اسناد آن حسن است، اما به اسارت‌افتادن زن‌های اهل کتاب در آن زمان غریب است و مشهور است که اهالی ثقیف مشرک و بت‌پرست بودند.)
276- ابن جریر از معتمر بن سلیمان از پدرش روایت کرده است: حضرمی می‌گفت: مردانی بودند که هنگام عقد برای همسران خود مهر تعیین می‌کردند، اما با گذشت روزگار به تنگدستی گرفتار می‌شدند. [و دیگر توان پرداخت مهر معین را نداشتند] به این سبب «وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعْدِ الْفَرِيضَةِ » نازل شد. (طبری 9046 به قسم مرسل از معتمر روایت کرده است.).

خوانندگان محترم!

در آیهٔ متبرکه (25) در باره شرایط ازدواج با کنیزان، مجازات آنان در صورت دست زدن به کارهای زشت، این آیه مکمل و پیرو آیه ی پیشین است. آیه ی پیشین، ازدواج با زنان بیگانه ی دارای شوهر را تبیین نمود. این آیه، حکم ازدواج با کنیزان و سزای گناهشان را بیان می فرماید و این که کدام یک از آنها به همسری برگزیده می شد و وقت مناسب این پیوند چه وقت و با چه شیوه ای جایز بوده است؟

ketabton.com - The Digital Library

«وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ » ﴿٢٥﴾

و هر کس از شما که از بابت مالی نمی تواند زنان (آزاد) پاکدامن با ایمان را به ازدواج (خود) درآورد پس با دختران جوانسال با ایمان شما که مالك آنان هستید (ازدواج کند) و خدا به ایمان شما داناتر است (همه) از یکدیگرید پس آنان را با اجازه خانواده شان به همسری (خود) درآورید و مهرشان را به طور پسندیده به آنان بپردازید (به شرط آنکه) پاکدامن باشند نه زناکار و دوستگیران پنهانی نباشند پس چون به ازدواج (شما) درآمدند اگر مرتکب فحشا شدند پس بر آنان نیمی از عذاب (=مجازات) زنان آزاد است این (پیشنهاد زناشویی با کنیزان) برای کسی از شماست که ازمرتکب گناه بیم دارد و صبر کردن برای شما بهتر است و خداوند آمرزنده مهربان است (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طَوْلًا»: دارا بودن، توانایی، بی نیازی، عطا، بخشش.«المحصنات»: جمع محصنه، در این جا؛ یعنی، زنان آزاد، پاک و پاکدامن.«فتیاتکم»: جمع فتات، دختران تازه رسیده، نوجوانان از میان کنیزان. بعضکم من بعض: همه از یکدیگرید و با آن کیزان در آفرینش یکسان می باشید.«باذن أهلهن»: با اجازه ی مالکشان، با اجازه ی صاحبانشان.

«مُحصنات»: پاکدامنان، عفیفان.«غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ»: نه زناکاران. «متخذات»: گیرندگان. «أخدان»: جمع خدن، رفیق، دوست پنهانی.«مُتخذات أخدان»: دوست گیران پنهانی برای کار نامشروع و ناصواب.«أُحْصِنَّ»: به ازدواج در آورده شدند، به شوهر داده شدند.

«فاحشة»: زنا. «الْعَنَتَ»: رنج و مشقت و تلاش، کار طاقت فرسا، در این جا؛ یعنی، زنا، گناه، زنا را «عنت» نام برده؛ چون سبب حد در دنیا و کیفر در آخرت است.

تفسیر:

«وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلًا أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ»: به هر یک از شما که قدرت و توانایی نداشت با زنان آزاد و با ایمان ازدواج کند،« فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ»: با کنیزی از کنیزان با ایمان ازدواج کند که در مالکیت افراد مؤمن هستند.

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُم»: جمله ایست معترضه و نشان می دهد که در ایمان معرفت ظاهری کافی است و خدا به اسرار آگاه است.« بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ»: یعنی عموم شما از فرزندان آدم و از یک اصل هستید، بنابراین از ازدواج با آنها (کنیزان) رو گردان نشوید؛ چون بسیاری از کنیزان از زن آزاد بهترند، در این بخش از آیه، خداوند متعال می خواهد مردان را به ازدواج با کنیزان تشویق کند، پس فضل و برتری ایمان معتبر است؛ نه فضل حسب و نسب.

«فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ»: با دستور و اجازه ی مالکان و موافقت مواليشان با آنان ازدواج کنید. «وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»: با طیب خاطر مهر آنها را بپردازید و به عنوان اینکه کنیزند، به آنها اهانت نکنید و حقی را از آنها ضایع نکنید. «مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ » عفیف و پاکدامن بوده نه به زناکاری مشهور باشند.« وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ »و نه آنان که با دوستان مرد خود در خفا مرتکب زنا می شوند.

ketabton.com - The Digital Library

ابن عباس (رض) فرموده است: خدن عبارت است از دوست زن که در خفا با او زنا می کند، پس الله متعال از تمام الوده شدن ها به گناه چه ظاهریباشد ویا باطن نهی بعمل أورده است. (البحر المحیط 222/3.)

« فَإِذا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ ما عَلَى اَلْمُحْصَناتِ مِنَ اَلْعَذابِ»: اگر به سبب ازدواج محصن شدند و سپس مرتکب زنا شدند، نصف مجازات وعقوبت زنای زنان آزاد بر آنان واجب است. «ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ اَلْعَنَتَ مِنْكُمْ »: یعنی عقد کنیز برای مردی مباح است که بترسد مرتکب زنا شود، اما «وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ»: صبر و تحمل و عفت جستن، از نکاح آنها بهتر است، تا فرزندتان برده به دنیا نیاید.

در حدیث است: (هرکس می خواهد پاک و پاکیزه خدا را ملاقات کند باید با زن آزاد ازدواج کند). (ابن ماجه آن را به صورت مرفوع از انس نقل کرده است.).

«وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (25)»: دایره ی عفو خدا وسیع و میدان مهر و رحمتش بیکران است.

ازدواج با کنیزان !

دراین آیه فوق پروردگار با عظمت ما مبحث، شرایط وموضوعات متعلق به ازدواج با کنیزان را بطور دقیق وهمه جانبه به بیان گرفته است ومی فرماید: «ومن لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات»: (آنعده از اشخاصی که قدرت وتوانمدی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن باایمان را ندارد می توانند با کنیزان با ایمان ازدواج نمایند).که مهر و سایر مخارج آن تقریباً سبکتر و اسانتر است.

یعنی: برای چنین کسی رواست که کنیز مسلمانی را که در ملک دیگری غیراز خود وی است به نکاح گیرد. اما اگر توانایی مالی ازدواج با زن آزادی را داشت، ازدواج با کنیز بر وی حرام است. نکاح کنیز کتابی نیز جایز نیست و این رأی جمهور فقهاست. اما رأی احناف ـ که در ادامه همین آیه ذکر می‌شود ـ بر جایز بودن آن است.

در تعقیب این حکم می فرماید: «والله اعلم بایمانکم». (خداوند به ایمان و عقیده شما آگاهتراست).

پس در صورت ضرورت، از ازدواج با کنیزان امتناع نورزید زیرا چه‌بسا که ایمان برخی از آنان، از ایمان برخی از زنان آزاد بهتر باشد. البته این قید، به این امر توجه می‌دهد که باید ظاهر ایمان آنان را پذیرفت.

و از آنجا که بعضی در مورد ازدواج با کنیزان کراهت داشتند، قرآن می گوید: شما همه از یک پدر و مادر به وجود آمده اید « و بعضی از بعض دیگرید» «بعضکم من بعض» بنابراین، شما نباید از ازدواج با آنها کراهت داشته باشید.

سپس شرایط این ازدواج را بیان میدارد ومیفرماید: « به یکی از شرایط این ازدواج اشاره کرده، می فرماید: « فانکحوهن باذن اهلهن» یعنی این ازدواج بایدبه اذن و اجازه مالک صورت گیرد، که البته بدون اجازه این نکاح باطل است.

ابن‌کثیر می‌فرماید: «این آیه دلیل بر آن است که مالک کنیز، ولی او می‌باشد و ازدواج کنیز بدون اجازه وی صحیح نیست».

در شرایط این ازادج نه تنها اجازه مالک را شرط گذاشته است بلکه به یک حق دیگر این ازدواج که مساله مهر است اشاره نموده می فرماید: « وآتوهن اجورهن بالمعروف » (و

ketabton.com - The Digital Library

مهرشان را به خودشان تادیه نماید.).
در این آیه مبارکه خاطر نشان می سازد که اولاً باید مهر متناسب و شایسته ای برای آنها معین کرد، در جنب اینکه این مهر معین میشود، باید این مهر باید بدسترس خودشان قرار گیرد. حکمت واضح در این آیه مبارکه اینست که: بردگان نیز می توانند مالک اموالی که از طرق مشروع بدست می اورند، شوند.
یکی دیگر از شرایط این ازدواج با کنیزان در این است که این کنیزان باید پاک دامن باشند، ومرتکب زنا بطور اشکار نشده باشند. « محصنات غیر مسافحات» و(نه دوست پنهانی بگیرند) «ولا متخذات اخدان».
ابن عباس (رض) فرموده است: خدن عبارت است از دوست زن که در خفا با او زنا می کند، پس خدا از تمام پلشتی های ظاهر و باطن نهی کرده است. (البحر المحیط 222/3.)

توضیحات تکمیلی:

این آیه به پاس احترام و ارزشی وجودی انسان، به جای کلمه «اماء» (کنیزان)؛ «فتیات» (دختران نورسیده) آورده است تا ما نیز به جای کلمه های «امة» و «عبد»، «فنات» و «فتی» را به کار بریم؛ چون قرآن فرهنگ جاهلی را در هم کوبیده تا اثری از آن در فرهنگ درست اسلامی باقی نماند.
باید گفت که: ازدواج با فتات (کنیز) دارای چهار شرط است:

1 - مرد نتواند برای زن آزاد، مهریه تدارک ببیند؛ اما از عهده ی مهریه ی فتات برآید.
2 - بیم زنا داشته باشد.
3 - این که آن فتات، مؤمن باشد نه کافر. [نور/۳۲].
4 - پاکدامن باشد.

یادداشت:

در این ایه مبارکه طوریکه ملاحظه می فرماید: « بعض کم من بعض...» خداوند، شان و منزلت این بندگان برده و کنیز را بالا برده و در ردیف اشخاص آزاد قرار داده است، تا همه متوجه شوند که فرقی با هم ندارند و انسانها همه یکی هستند و برخی احکام به تناسب نیاز جامعه متغیر است.
ومی فرماید: «فانکحوهن باذان اهلهن»: برخی از فقها گویند: مراد از «اهل» کسانی اند که حق ولایت عقد ازدواج فتیات را دارند، هرچند، مولا و مالک آنان نباشند، مانند: پدر و پدربزرگ؛ و در صورت یتیم بودن وصی و سرپرست...
یادداشت: فلسفه ی مجازات زنان برده که نصف مجازات و سزای زنان آزاد می باشد، این است که رسم مردمان دوران جاهلی این بود که این بی پناهان را برای کسب درآمد از طریق زنا، می خریدند و به آنان هیچ رحم نمی کردند. بنابراین، شارع مقدس به خاطر درماندگی و ضعیفی آنها - که از خود کمتر اختیاری داشتند – مجازات شان را تخفیف داده است. [نور/۳۳] اما زنان آزاد از این آسیب جبران ناپذیر شرم آور دور بودند و عللی برای ارتکاب زنا نداشتند. [منار]
ودر اخیر باید گفت: این آیه با دو نام بزرگ «غفور رحیم» پایان یافت؛ تا این احکام، برای بندگان خدا رحمت، کرامت و نیکویی آورد.پس، بر آنان تنگ نگرفته، بلکه الطافش بس فراوان است و این حدود، کفاره ی زدودن گناهان به شمار می آید. (تیسیرالکریم).

ketabton.com - The Digital Library

ازدواج با کنیز:

ازدواج با کنیز از جمله موضوعاتی است که در قرآن عظیم الشان در (آیه 6 سوره المؤمنون وآیه 30 سوره المعارج) با آن اشاره بعمل آمده است: «إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ»(المؤمنون: 6) و (المعارج: 30) یعنی: (مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست.) منظور از «ملک یمین»: آنان غلامان مورد تملک صاحبانشان هستند، چه مرد و چه زن.

همچنین منظور از هدایت پروردگار که می فرماید: «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» کنیزان «زن» می باشد، کنیزهایی که مالک آنان این حق را دارند که بدون عقد ازدواج، وجود شاهد و مهریه با آنان آمیزش نمایند و همسر به حساب نمی آیند و اگر با آن ها جماع انجام شود « سریه» نامیده می شوند.

نقطه توجه اینست که در عصر امروزی برده داری پایان یافته است و دیگر هیچ غلام و کنیزی بر اساس رویه ی معمول آن وجود ندارد.ولی بدین معنی نیست که حکم غلامی وکنیزی باطل گردیده است، که البته در صورت واقع شدن اسباب حکم آن پا بر چا است بطور مثال اگر جهاد بین مسلمانان و کفاربه وقوع بپیوندد، و اگر زنان کفار محارب اسیرمسلمانان می شوند بر آنان احکام بردگان و ملک یمین جاری می گردد و حتی اگر قوانین زمینیان آن را باطل کرده باشد. اما درصورت عدم وجود اسباب شرعی، اصل بر آزادی انسان ها است.

ابن قدامه در کتاب «المغنی» می نویسد: اصل درباره ی انسان ها آزادی است. چرا که خداوند متعال آدم و ذریه ی او را آزاد آفریده است. بردگی حالتی عارضی می باشد و اگر عارضه ی مذکور پیش نیاید حکم بر اصل (آزادی) است.

صاحب کتاب «فتح القدیر» می گوید: آزادی حقی خدایی است و کسی نمی تواند آن را مگر با حکم شرعی ابطال نماید. بنابراین ابطال این حق جایز نیست و بر همین اساس نمی توان فرد آزاد را حتی با رضایت خودش به بردگی درآورد.

بنابراین أصل در رابطه با انسان آزادی است و نه بردگی. تمام فقهاء بر اینکه کودک سر راهی که نسبش نامعلوم باشد آزاد شناخته می شود حتی اگر احتمال برده بودن وی در میان باشد.

ابن منذر رحمه الله می گوید: اهل علم اتفاق نظر دارند که اطفال سرراهی آزاد است.

صاحب «شرح الکبیر» بیان می کند: «فإن الأصل فی الآدمیین الحریة، فإن الله تعالی خلق آدم وذریته أحراراً، وإنما الرق لعارض، فإذا لم یعلم العارض، فله حکم الأصل.» یعنی: «اصل در مورد انسان ها بر آزادی است. چون خداوند متعال آدم و اولاد او را آزاد آفرید و بردگی بعداً پدید آمد و درصورت عدم وجود شرایط پیدایش بردگی، حکم اصلی برقرار است.».

بنابراین جاریه کنیزی است که بواسطه ی ملک یمین تحت تملک قرار می گیرد و یک انسان به سه دلیل ممکن است به عنوان ملک یمین شناخته شود:

1 - بردگی اسیران زن و مرد از دشمنان کافر. نمی توان از ابتدا مسلمانی را برده نمود، برای آنکه اسلام آغاز شدن بردگی را نمی پذیرد و به بردگی کشیدن به

ketabton.com - The Digital Library

عنوان مجازاتی یزای دشمنان کفار روی می دهد که از پرستش و بندگی خداوند متعال سرباز می زنند و مجازات ایشان بندگی بنده ای دیگر خواهد بود.

2 - کنیزی از کسی جز صاحبش طفل دار شود، آن طفل برده خواهد بود، پدرش آزاد باشد یا برده فرقی نمی کند.

3 - خریداری از کسی که بطور شرعی و از راه صحیح برده ای را در تملک داشته باشد یا بصورت هبه و وصیت و دیگر اشکال انتقال اموال از کسی به دیگری حتی اگر فروشنده یا هبه کننده کافر ذمی یا محارب نیز باشد اشکالی ندارد. چنانچه مقوقس دو کنیز را به پیامبر صلی الله علیه و سلم هدیه داد و ایشان یکی را به عنوان سریه پذیرفت و دیگری را به حسان بن ثابت رضی الله عنه بخشید.

بنابراین بهره بردن از جاریه (کنیز) بصورت نزدیکی یا مقدمات آن از لحاظ شرعی درست نیست مگر آنکه در تملک مردی آزاد و تملک آن بصورت کامل و تام باشد و شریکی در تملک آن نداشته باشد و شرط و اختیاراتی در مورد وی وجود نداشته باشد و نیز مشروط به اینکه به نسبت کنیز مانعی دال بر تحریم دربین نباشد؛ مثلاً خواهر شیری فرد بوده یا با خویشاوند فرع و اصل وی جماع نکرده باشد، شوهر نداشته باشد، خواهر شیری کنیز دیگری که وی با وا جماع می کند نباشد و یا اینکه مشرک و غیر اهل کتاب نباشد. چنانچه تمام شرایط فوق برقرار بود می تواند به عنوان ملک یمین و نه با عقد ازدواج با وی جماع کند، و هر تعداد ملک یمینی که باشد.

کنیزی که آقایش او را برای جماع اختیار می کند سریه نامیده می شود و اگر از آقایش آبستن گردید و پسری آورد- حتی در صورت سقط فرزند - با نام مادرش صدا می شود و نه پدر، و در این حالت کنیز پس از فوت آقایش آزاد می گردد.

سبب منع نکاح با کنیز و جاریه:

علت منع إزدواج با کنیز آن است که، فرزند به تبعیت مادرش برده و بنده می‌گردد. چون درباره آزادی، فرزند تابع مادر است. اگر مادر آزاد باشد فرزند آزاد و اگر برده و کنیز باشد فرزند برده می‌شود. و شارع حکیم خواهان برچیده شدن نظام بندگی و بردگی است. اگر کنیز مسلمان از آن کافری باشد، به هیچ وجه نکاح با وی جایز نیست تا این که کافر مالک فرزند مسلمان نشود و برخی گفته‌اند: جایز است چون خود کنیز مسلمان است، و در اسلام تابع مادرش می‌باشد.

باید دانست که فرزند کنیز نکاح شده ملک مالک آن کنیز است خواه شوهر حرّ و آزاد باشد یا عبد و مملوک.

کنیز وسرپرستی پیامبر اسلام:

کنیز ودایهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم، برکة، دختر ثعلبة بن عمرو بن حصن بن مالک بن سلمة بن عمرو بن نعمان حبشی نام دارد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم او را از پدرش إرث برده بود و أُم أیمن نیز پیوسته از رسول الله صلی الله علیه وسلم مراقبت می‌کرد تا ایشان بزرگ شدند. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرد، أُم أیمن را آزاد کرد و او را به إزدواج عبید بن حارث خزرجی درآورد.

أُم أیمن برای عبید فرزندی به دنیا آورد به نام أیمن، و أیمن هجرت و جهاد کرد و در روز جنگ حُنین به شهادت رسید.

ketabton.com - The Digital Library

پیامبر الله صلی الله علیه وسلم أُم أیمن را تکریم می‌کرد و او را مادر صدا می‌زد و می‌فرمود: این زن از أهل بیت من است، همچنین می‌فرمود: أُم أیمن پس از مادرم برای من مادری کرده است (حاکم آن را آورده است، (۴ / ۶۳) و عسقلانی در اصابة، (۸ / ۲۱۳) و ابن سعد در طبقات الکبری، (۸ / ۲۲۳).

ام أیمن به خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌پرداخت و به او مهربانی می‌کرد و پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از نبوت می‌فرمود: «اگر کسی بخواهد با زنی بهشتی ازدواج کند و شاد بشود، با ام ایمن ازدواج کند»(ابن سعد آن را آورده است، (۸ / ۲۲۴)، از طریق عبیدالله بن موسی از فضل بن مرزوق و رجالش مورد اعتماد هستند، اما منقطع می‌باشند، بنگرید به اصابة، (۸ / ۲۱۳).

سپس زید بن حارثه با او ازدواج کرد. و برای ام ایمن، اسامه بن زید را به دنیا آورد، که مورد محبت رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم بود.

هنگامی که خداوند به مسلمانان اذن داد که به مدینه هجرت کنند، ام ایمن هم از اولین اشخاصی مهاجران بود که در راه خدا هجرت کرد؛ در حالی که توشه‌ای نداشت و روز را روزه می‌گرفت. در آن هنگام هوا بسیار گرم بود و رنج تشنگی فراوان، او را ضعیف کرد. از آسمان سطلی با طناب سفید پر از آب آورده شد، که از آن نوشید. روایت کرده‌اند، که گفته بود: بر من تشنگی عارض شد و این تشنگی به خاطر روزه‌داری در ایام مهاجرت بود، اما پس از آن که از آن آب نوشیدم هرگز تشنه نشدم، حتی اگر یک روز گرم را تماماً روزه می‌گرفتم (ابن سعد در طبقات آورده است، (۸ / ۲۲۴) و از او حافظ عسقلانی در اصابة نقل کرده است، (۸ / ۲۱۳).

رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبت به او ملاطفت می‌نمود و با او، مانند یک مادر به شوخی و گفتگو می‌پرداخت. یکبار که ام ایمن آمد، به رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: ای رسول الله، مرا با خود ببرید. پیامبر رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم به شوخی فرمود: تو را تنها روی بچه شتر ماده می‌برم. حضرت رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم با ام ایمن مزاح می‌کرد ولی در این مزح ها جز حقیقت، مطلبی نمی‌فرمود، چرا که هر شتر پسر شتر است (بنگرید به طبقات کبری از ابن سعد، (۸ / ۲۲۴).

ام ایمن لَکْنَت زبان داشت؛ در روز جنگ حنین خواست، که برای مسلمانان دعایی کند و به سبب لکنت زبان جمله‌ای بر زبان آورد که نفرین‌آمیز بود؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم به او فرمود: ساکت باش ای ام ایمن، زیرا که تو لکنت‌زبان داری» طبقات کبری، (۸ / ۲۲۴ و ۲۲۵) . یک بار هم ام ایمن نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: سلام بر شما مباد (سلام لا علیکم) لذا رسول صلی الله علیه وسلم به او اجازه داد که تنها بگوید: «سلام» و سخنش را کوتاه سازد. (طبقات کبرای منبع، (۸ / ۲۲۴ و ۲۲۵).

او با همه این صفات پسندیده و با وجود سن زیادش، از حضور در جنگ با دشمنان الله متعال و اعتلای کلمة الله همراه شجاعان مسلمان امتناع نورزید و در جنگ احد حاضر شد و تا آنجا که می‌توانست سهمی را بر عهده گرفت. به رزم‌آوران آب می‌داد و مجروحان را مداوا می‌کرد و در جنگ خیبر با رسول صلی الله علیه وسلم همراه بود (طبقات، (۱ / ۲۲۵).

ketabton.com - The Digital Library

به هنگام رِحلَت رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر به عمر گفت: ما به دیدن ام ایمن می‌رویم، همانطور که رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیدن او می‌رفت.
هنگامی که نزد او رفتند، گریست. به او گفتند: برای چه گریه می‌کنی، آنچه نزد خداوند است برای رسولش بهتر است. ام ایمن گفت: نمی‌گریم از این که نمی‌دانم، آنچه نزد خداست برای رسولش بهتر است، اما می‌گریم که وحی منقطع گشته است. این حرف، بر آن دو نفر هم تأثیر گذاشت و آن‌ها هم با ام ایمن گریستند(امام مسلم در فضائل صحابه شماره: ۲۴۵۴، ابن ماجه در جنائز به شماره: ۱۶۳۵ و ابونعیم در حلیة، (۲ / ۶۸) آورده‌اند و طبقات، (۸ / ۲۲۶) و همگی آن‌ها از طریق سلیمان بن مغیره بن ثابت، از انس س این حدیث را نقل کرده‌اند.).
هنگامی که عمر بن خطاب به شهادت رسید، ام ایمن گریست و گفت: امروز اسلام سست شد (طبقات، (۸ / ۲۲۶) و سند آن صحیح است و از حافظ در اصابة، (۸ / ۲۱۴). ام ایمن در روزگار خلافت عثمان بن عفان پس از گذشت بیست روز از کشته‌شدن عمر (رض) وفات یافت.
رحمت خدا بر ام ایمن دایۀ سرور آدمیان پیامبر صلی الله علیه وسلم، روزه داری گرسنه و مهاجر و مسافری که از آسمان به او آب نوشاندند و این شراب آسمانی برای او، مایه شفا گشته بود.

خوانندگان محترم !

خداوند متعال، در آیات (26 الی 28) علل احکام پیشین را که وابسته به خانواده ها، ازدواج و حکمتهایی است که بدان جهت پایه گذاری شده، یاد آور می شود.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۲۶﴾

الله می‌خواهد برای شما (قواعدومقررات دین تان را بیان کند، و شما را به طریقه‌های (نیک) آنانی که پیش از شما بودند راهنمایی کند، و (می خواهد) توبۀ شما را که قبول کند، والله دانای باحکمت است. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُنَنَ ← طرائق»: جمع سنت، روش، طریقت، شریعت.«الذین من قبلکم»: پیامبران پیشین.

تفسیر:

به تعقیب أحکام مختلف در زمینه إزدواج که در آیات قبلی به توضیح آن پرداختیم، به نحوی از انحا بدین سؤال بر خواهیم خورد که هدف از همه این محدودیتها و قید و بندهای قانونی چیست؟ در این آیۀ مبارکه ودو آیات بعدی به توضیح این سؤالات دست می یابیم طوریکه می فرماید:
«يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ»: سنّت خداوند متعال، هدایت، بیان و إبلاغ است طوریکه می فرماید الله میخواهد: با إین دستورات شرایع و أحکام دین راههای خوشبختی و سعادت را، برای شما آشکار سازد.
«وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»: وانگهی شما در این برنامه تنها نیستید، و (خداوند می خواهد شما را) به راه و روش و سلوک پیامبران و صالحان پیشین هدایت کند. تا از آنان پیروی کنید. باید گفت که: أحکام و مقرّرات إسلام درباره‌ی إزدواج، همانند أحکام

ketabton.com - The Digital Library

سایر أدیان آسمانی گذشته است.
«وَ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ »: و نعمتهای خود را که بر اثر انحرافات شما قطع شده بار دیگر به شمابازگرداند و این در صورتی است که شما از آن راههای انحرافی که در زمان جاهلیت و قبل از اسلام داشتید، بازگردید.
همچنان به شما توفیق عطا فرماید تا از آن مخالفت‌هایی که داشتید، توبه کنید و از همین روست که به شما در ازدواج با کنیزان رخصت داد.
ونباید فراموش کرد: محدودیّت‌ها و قیودی که در ازدواج مطرح است، رمز لطف خدا به إنسان و جامعه‌ی بشری است.
« وَ اَللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (26)»: در پایان آیه مبارکه می فرماید: «خداوند دانا و حکیم است» ازاسرار احکام خود آگاه، و روی حکمت خود آنها را برای شما تشریع کرده است.
باید یادآور شد که:
مطلب از إرشاد این احکام آن است که حلال و حرام به شما معلوم باشد، و استقامت به طرق پیغمبران پیشین، مانند حضرت ابراهیم علیه السلام و سایر آنها، به شما نصیب گردد، و مورد آمرزش قرار یابید. مصالح و أحوال شما همه به الله متعال آشکار است؛ أحکام و تدابیر او مبنی بر حکمت می‌باشد؛ اگر شما از فرمان وی سر باززنید؛ از هدایت محروم؛ و از سنن پیغمبران سلف، مخالف، و از بخشایش و آمرزش الله بزرگ بی‌بهره می‌مانید.

یادداشت:

بیهقی از ابن عباس (رضی الله عنهما) نقل می کند که: در سوره ی نساء هشت آیه نازل شده که برای این امت از تمام دنیا بهتر است. آن آیات عبارتند از آیات: (26، 27، 28، 31، 40، 48، 110، 152).

وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا ﴿٢٧﴾

و الله می خواهد با رحمت و لطفش به شما توجه کند؛ (و به‌سوی رحمت خود باز گرداند)، و کسانی که از شهوات پیروی می‌کنند، می‌خواهند شما [در روابط جنسی از حدود و مقرّرات حق] به انحراف بزرگی دچار شوید. (و حق را کاملا ترک گوید). (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یَتُوبُ»: توبه کرد - بازگشت. **«أَنْ تَمِیلُوا»**: تاکه دور گردید، دستخوش إنحراف شوید.

تفسیر:

در این آیهٔ متبرکه تأکید دوباره می نماید ومی فرماید: «وَ اَللّٰهُ یُرِیدُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ » الله می خواهد شما رابخشد (و از آلودگی پاک نماید) و نعمتها و برکات را به شما بازگرداند. یعنی خدا به وسیله ی تشریع أحکام، دوست دارد شما را از گناهان ومفاسد پاک نماید. و خواستار توبه ی بنده می باشد تا آن را قبول نماید.
«وَ یُرِیدُ اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ اَلشَّهَواتِ أَنْ تَمِیلُوا مَیْلاً عَظِیماً (27)»: ولی شهوت پرستانی پیروان شیطان که در أمواج گناهان غرق هستند، می خواهند شما ازطریق سعادت بکلی منحرف شوید، و مانند آنها به جرگه ی فاسقان و گناهکاران درآیید. باید با تمام صراحت وقوت گفت که: أخلاق جنسی در إسلام، معتدل و دور از إفراط و تفریط است، ولی هوسبازان راه إفراطی را برای شما می‌خواهند. بنا باید در فکر شد که: محدودیت

ketabton.com - The Digital Library

آمیخته با سعادت و إفتخار برای شمابهتر است، یا این آزادی و بی بندو باری توأم با آلودگی و نَکبَت و إنحطاط؟!

شهوت: در لغت دارای مفهوم عامی است که به هرگونه خواهش نفس و میل و رغبت به لذات مادی اطلاق می شود; گاهی علاقه شدید به یک أمر مادی را نیز شهوت می گویند.

تـوّاب: ریشه اصلی کلمه « توّاب» از «ت ـ و ـ ب» گرفته شده است، توبه به معنای بازگشت یا هم بازگشت از ناخوشایند به خوشایند است.

مفهوم شهوت، علاوه بر مفهوم عام، در خصوص «شهوت جنسی » نیز به کار رفته است. کلمۀ «شهوت » در قرآن کریم هم به معنی عام کلمه آمده است و هم به معنی خاص آن. در این بحث، نظر ما بیشتر به معنای خاص آن است، زیرا آثار مخرب و زیانبار آن بیش از سایر کشش های مادی است.

شهوت: نقطه مقابل **«عفت »** است. «عفت » نیز دارای مفهوم عام و خاص است. مفهوم عام آن، خویشتن داری در برابر هر گونه تمایل افراطی نفسانی است و مفهوم خاص آن، خویشتن داری در برابر تمایلات بی بند و بار جنسی است.

عِفَت: یکی از فضایل مهم اخلاقی در رشد و پیشرفت و تکامل جوامع انسانی است ؛ اما شهوت که مقابل عفت قرار دارد، موجب سقوط شخص و جامعه می شود.

مطالعات وتحقیقات تأریخی نشان می دهد که أشخاص یا جوامعی که بهرۀ کافی از عفت داشته اند، از نیروهای خداداد خود، بالاترین استفاده را در راه پیشرفت خود و جامعه خویش برده و در سطح بالایی از آرامش و امنیت زیسته اند، اما افراد یا جوامعی که در «شهوت پرستی » غرق شده اند، نیروهای خود را از دست داده و در معرض سقوط قرار گرفته اند. بناً در مسیر شهوت رانان گام ننهید و از آنان تقلید نکنید، که دشمن شمایند.

خوانندۀ محترم !

در إنتخاب راه باید دقّت کنیم. در آیۀ متبرکه دوبار کلمۀ «یُرید» مورد استعمال قرار گرفته است؛ یك إراده از خدای علیم حکیم بربینا علم أزلی و أبدی اش و یك اراده از هوسبازان بدخواه و شیطان صفتان، بناً باید فکر کرد ودقیق تصمیم اتخاذ نماید که: به سراغ کدام اراده‌ها می‌روید؟

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴿٢٨﴾

الله می خواهد (با آسان کردن أحکام) کار را بر شما سبك کند، (زیرا) انسان، ضعیف آفریده شده (و در برابر طوفان غرایز، مقاومت او کم است). (٢٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَعِيفًا»: درمانده، ناتوان در برابر هوسهای نفسانی خود.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت الله متعال در این سه آیه‌ی أخیر، وبطور مسلسل گوشه‌ای از إلطاف وأحکام خداوند در أمر إزدواج رابطور مسلسل به بیان گرفت.

بطور مثال در آیۀ (26) فرمود: «لِيُبَيِّنَ لَكُمْ» و«يَهْدِيَكُمْ»: (الله می‌خواهد برای شما (قواعدومقررات دین تان را بیان ونشان دهد). ودر آیه (27) فرمود: « وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ »: (و الله می خواهد با رحمت و لطفش به شما توجه کند؛ (و به‌سوی رحمت خود باز گرداند)، ودر آیه: (28) فرمود: « يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»: (الله می خواهد مي

ketabton.com - The Digital Library

خواهد (با آسان کردن احکام) کار را بر شما سبك وآسان کند) و این همه به خاطر آن است که انسان در برابر طوفان غرایز، ناتوان، و قدرت صبر و خودداری او اندك است.
« يُرِيدُ اَللّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»: باید گفت که اساس، بنیاد وجوهردین مقدس اسلام، برآسانی است و بنبست اساساً در أحکام به چشم نمی خورد. وضع مسؤلیت ها و تکالیف دینی، برأساس توان وطاقت انسانی وضع گردیده است.
درآیهٔ مبارکه: « يُرِيدُ اَللّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»: هدایت به ازدواج با کنیزان و مانند داده شده است خداوند پاک میخواهد بدینترتیب کار را با شما سبک واسان بسازد. به همین جهت برای شما نکاح کنیزان و غیرآن از آسان گیری‌های دیگر را رخصت داده است. نباید فراموش کرد که: پیروی و پایبندی شما در احکام ازدواج، زمینه‌ی سبکباری و دورماندن جامعه از آفات و مشقات است.
الله متعال از فهم آیه مبارکه « يُرِيدُ اَللّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ » وجمله: «وَ خُلِقَ اَلْإِنْسانُ ضَعِيفاً (28) این واقعیت را می رساند که: (انسان، ضعیف آفریده شده). ودر برابر توفان غرایز گوناگون که از هر سو به او حمله ور می شود باید طرق مشروعی برای ارضای غرایز به او ارائه شود، ودر معرض خطرات وسوس گرانه شیطان قرار دارد، بتواند خود را از این وسواس ها وبصورت کل ازانحرافات حفظ ونگاه دارد. واقعیت امر اینست که: انسان از مخالفت با هوی و آرزوهایش ناتوان است، نمی تواند عدم پیروی از خواسته هایش را تحمل کند.
سیاق آیه کریمه می‌رساند که این ضعف، ناظر بر ضعف انسان در برابر زنان است، به همین جهت، حق تعالی دایره را برای وی در امر زنان فراخ گردانید.طوریکه میگویند: «در امر زنان، عقل مرد از سر وی می‌پرد».
«و خلق الانسان ضعیفا»، دلیل ضعف ناتوانی انسان چیست؟ چون که هوسها و آرزوهای نفسانی او را خم و اسیر خود می کند و از پای در می آورد و شهوت و نتیجه ی آن، خوار و زبونش می گرداند، از این رو، خداوند متعال می خواهد سبکبارش گرداند...
جالب اینست که: برخی از مردان بدون شناخت از خلقت، زنان را «ضایفه» (ضعیفه) مسمی وخطاب می نمانید، در حالیکه خالق مقتدر هر دو را آنرا«ضعیف» نام می برد.

خوانندگان محترم!

پس از بیان احکام برخی از برخوردها مانند: برخورد پسندیده با یتیمان، اعطای اموال به نزدیکانی که در مجلس تقسیم «ترکه» حضور دارند و وجوب پرداخت مهریه به زنان، اینک خداوند متعال در آیات (29 الی 30) قاعده ی تعامل و برخورد عمومی را در مورد اموال بیان می فرماید.
علت این قاعده ی خدایی واضح است که مال و ثروت به حیات آدمی بستگی دارد، پس تجاوز بر آن، دشمنی می آفریند، بلکه گاهی هم به مرحله ی جنایت کشانده می شود.
بنابراین، خداوند دست به دست گرداندن آن را از طریق توافق و تراضی واجب و از راه ستم و تجاوزگری، نارواپش شمرده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٢٩﴾

اي کسانی که ایمان آورده اید!أموال یکدیگر را در بین خودتان به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید، مگر اینکه تجارتی باشد که با رضایت شما انجام گیرد، و خودکشی

ketabton.com - The Digital Library

نکنید!بی‌گمان الله به شما همیشه مهربان است. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَأْكُلُوا»: مخورید، بردارید.«بالباطل»: به ناروا، به ناحق، از راه ناصواب مانند: ربا، قمار، غصب و... إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ: مگر این که داد و ستدی از روی رضایت یکدیگر أنجام پذیرفته باشد.« إلا »: مگر،« لكن »: أن: آن که.

« تَكُونَ»: باشد، ممکن گردد. « تجارة »: تجارتی، داد و ستدی، معامله ای.

« عَنْ تَرَاضٍ »: با رضایت، با طیب خاطر دو طرف.« وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ »: خودتان را مکشید، نافرمانی دستور خدا، شما را در هر دو جهان از پای در نیاورد، یکدیگر را مکشید؛ چون: بنی آدم اعضای یک پیکرند و کشتن هر کدام به منزله ی کشتن و خون ریختن همه ی بشریت است. دیگر این که قاتل در برابر جنایتی که مرتکب می شود، در واقع خود را به کشتن می دهد؛ چون از دست قصاص نمی رهد. خودکشی نکنید که گویا از غم و اندوه و فشار و سختی دنیا برهید و آسوده گردید، راه مسلمان، شکیبایی و امیدواری است، اضطراب و ناامیدی، صفت مسلمان نیست. (فرقان)

تفسیر:

در این آیۀ متبرکه دو موضوع اساسی مورد بحث قرار گرفته است: یکی توضیح معاملات ومبادلات مالی ودیگری توضحی اینکه عدم قتل نفس.

گفته میتوانیم که این آیه در واقع زیربنای قوانین إسلامی را در مسائل مربوط به: (معاملات ومبادلات مالی) تشکیل می دهد، و به همین دلیل فقهای اسلام در تمام أبواب معاملات به آن استدلال می کنند، آیه خطاب به اشخاصیکه با إیمان کرده ومی فرماید: «یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ»: ای کسانی که إیمان آورده اید!أموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع وناروا) نخورید). از سیاق آیۀ مبارکه بر می آید که: جامعه، دارای روح واحد و سرنوشت مشترك است. أموال دیگران را همچون أموال خودتان محترم بدانید.

بِالْباطِلِ: باطل عبارت است از هر طریقه و روشی که شرع آن را مباح نکرده است؛ از قبیل سرقت و خیانت و غصب، وبنابر، هرگونه تجاوز، تقلب، غش، معاملات ربوی، معاملاتی که حد وحدود آن کاملا مشخص نباشد، خرید و فروش أجناسی که فایده منطقی و عقلایی در آن نباشد، خرید و فروش وسایل فساد و گناه، وغیره وغیره، همه در تحت این قانون کلی قراردارد.

در جمله بعد به عنوان یک إستثنا می فرماید: « إِلاّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ»: جز آنچه صورت و طریقی شرعی دارد، از قبیل تجارتی که الله متعال آن را حلال کرده است. یعنی (تصرف شما درأموال دیگران از طریق) تجارتی طوریکه متذکر شدیم بطریق حلال ودر ضمن با رضایت شما أنجام می بگیرد.

طوریکه مفسرابن کثیر فرموده است: إستثناء مُنقَطِع است؛ یعنی وسایل حرام را در کسب مال عادت نکنید، اما معامله و خرید و فروش مشروع که با رضایت خریدار و فروشنده صورت می گیرد پیش گیرید و أنجام دهید. (مختصر ابن کثیر 378/1.).

تراضی: عبارت از آگاهی هریک از خریدار و فروشنده است از آنچه که می‌گیرد، بدون چل وفریب یا پنهان کردن عیب جنس یاپول ـ و سپس جدا شدن آنهاست بعد از معامله به توافق و رضایت. و قبل از جدا شدن آن دو خیار (اختیار) فسخ معامله پابرجاست که

ketabton.com - The Digital Library

اصطلاحاً آنرا «خِیارمجلس» می‌نامند. أما أحناف برآنند که: چون طرفین معامله، عقد را با توافق و رضایت بستند، آن معامله جایز است، هرچند که از محل عقد متفرق هم نشده باشند. همچنان از نظر أحناف؛ آیهٔ کریمه بر جواز دادوسُتُد دست به دست (بیع بەتعاطی) دلالت می‌کند، اما شافعی‌ها آن را جایز نمی‌دانند.

در پایان آیهٔ مبارکه، مردم را از قتل نفس باز می دارد و ظاهر آن به قرینهٔ آخرین جمله آیه نهی از خودکشی و إنتحار است، می فرماید: «وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ كانَ بِكُمْ رَحِيماً (29) »: خون یکدیگر را نریزید، تعبیر آن به قتل نفس برای مبالغه در منع از آن آمده است. یعنی: ای مسلمین!بعضی از شما بعضی دیگر را نکشید، مگر به سببی که شرع‌شریف آن را به رسمیت شناخته باشد و خودکشی نیز نکنید.

یا حمل بر ظاهر به معنی خودکشی می شود و آن هم از جمله ی مِهر و رحمت است نسبت به شما.

یعنی خدا خیرخواه شما است، خوبی و خیر شما را می خواهد و این لطف و مرحمت اوست که شما را از کارهایی که نابودی خودتان در آن نهفته است باز می دارد.

رمز اینکه نهی از قتل، «لا تَقْتُلُوا» بدنبال نهی از حرام‌خوری، «لا تَأْكُلُوا» آمده است، شاید آن باشد که سیستم اقتصادی ناسالم، زمینه‌ی قیام محرومان علیه زرأندوزان و بروزدرگیری‌ها و پیدایش قتل و هلاکت جامعه است.

شیخ مفسرنسفی در تفسیر این نهی، پنج مورد را ذکر کرده که همه آنها حرام أند: نکشید کسی را که از جنس شماست از مؤمنان؛ زیرا مؤمنان همه چون یک تن أند.

هیچ کس نباید خودکشی‌کند، یعنی نباید به وسیله‌ای از وسایل خودکشی إنتحار نماید.

نباید با ستم وظلم نمودن به یک‌دیگر در أموال، همدیگر را بکشید زیرا کسی‌که بر دیگری ستم می‌کند، چنان است که خودش را نابود می‌سازد.

از هواهای نفستان پیروی نکنید، که در آن صورت خود را به هلاکت افگنده‌اید.

مرتکب عملی نشوید که موجب قتل گردد.

در حدیث شریف آمده است: «هرکس خودش را با کارد و آهنی بکشد، روز قیامت کاردش در دست اوست و شکم خویش را در آتش جهنم با آن می‌درد ـ در آن جاودان و ابدی است و هرکس به وسیله سمی خودکشی کند، سم وی دردست وی است و آن را در آتش جهنم جرعه‌جرعه می‌نوشد ـ در آن جاودان و ابدی است و هرکس خود را از کوهی فرو افگند و بکشد، او در آتش جهنم فروافگنده شده است ـ در آن جاودان و ابدی است».

همچنین در حدیث شریف آمده‌است: «هرکس خود را به چیزی بکشد، به وسیله همان چیز در روز قیامت عذاب‌می‌شود».

در حقیقت قرآن عظیم الشأن با ذکر این دو حکم پشت سر هم اشاره به یک نکته مهم اجتماعی کرده است و آن این که اگر روابط مالی مردم براساس صحیح استوار نباشدو اقتصاد جامعه به صورت سالم پیش نرود و در اموال یکدیگر به ناحق تصرف کنند، جامعه گرفتار یک نوع خودکشی و انتحار خواهد شد، وعلاوه بر این که انتحارهای شخصی افزایش خواهد یافت، إنتحار إجتماعی هم از آثار ضمنی آن است.

از رفاعه بن رافع رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: « إِنَّ التُّجَّارَ يُبعَثُونَ يَومَ القِيَامَةِ فُجَّارًا، إِلَّا مَن اتَّقَى اللَّهَ وَبَرَّ وَصَدَقَ»: یعنی: «همانا تاجران در روز قیامت همچون انسانهای فاجر برانگیخته می شوند، من آنکسی که

ketabton.com - The Digital Library

از خدا بترسد و درستکار و راستگوباشد». این حدیث را ترمذی (1210) و دارمی (247/2) وابن ماجه (2146) وابن حبان (276/11) روایت کرده اند، و ترمذی گفته: حسن صحیح است. و حاکم گفته: اسناد آن صحیح است و امام ذهبی با او موافقت کرده است، و علامه البانی نیز در "السلسلة الصحيحة" (994) صحیح دانسته است.

علامه مبارکفوری در شرح آن آورده: « (جز کسی که از خدا بترسد) یعنی مرتکب گناه کبیره و صغیره نشود، مثل تقلب و خیانت و فریبکاری، یعنی در تجارتش با مردم به خوبی و درستی معامله کند، و یا طاعت و عبادت خداوند را برپا دارد، (و راستگو باشد) یعنی در سوگندش و سایر سخنانش صادق باشد.

قاضی گفته: از آنجائیکه از جمله عادت و خوی تجار؛ تدلیس (پوشاندن عیب جنس) و نیرنگ در معاملات است، و سخت در تلاشند تا کالای خود را از هر راهی که برایشان ممکن است مثل سوگند دروغ و غیره بفروشند، لذا حکم به فاجر بودنشان داده شده، و تنها کسانی که از حرامها پرهیز می کنند و در سوگندش راست و در کلامش صادق است از آن مستثناء شده اند.

شارحین حدیث هم بر همین نظر هستند، و فاجر بودن را بر لغو گویی و سوگند (دروغ) حمل کرده اند» «تحفة الأحوذی» (336/4).

چنانچه بر طبق أحادیث صحیح دیگر؛ سبب توصف تجار به فجور به دلیل پوشاندن حقیقت بوسیله سوگند دروغ و خلف وعده است.

از عبدالرحمن بن شبل رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ التُّجَّارَ هُمُ الفُجَّارَ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ أَوَ لَيسَ قَد أَحَلَّ اللَّهُ البَيعَ؟ قَالَ: بَلَى، وَلِكِنَّهُم يُحَدِّثُونَ فَيَكذِبُونَ، وَيَحلِفُونَ فَيَأثَمُونَ». یعنی: «همانا تجار فاجرند، گفته شد: ای رسول خدا!مگر خداوند معامله و تجارت را حلال نکرده است؟ فرمود: آری، اما آنها سخن دروغ می گویند و (به دروغ) سوگند یاد می کنند و بخاطر آن گناهکارند». به روایت مسنی أحمد (428/3) و حاکم (8/2) و گفته: صحیح الإسناد است، و البانی در «السلسلة الصحيحة» (366).

پس تجارت و بازرگانی از أفضل مکاسب است، البته برای کسی که أهل صداقت و درستکاری است، چرا که تاجر راستگو و درستکار و أمانت دار اجر و ثواب زیادی دارد، چنانکه ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: « التَّاجِرُ الصَّدُوقُ الأَمِينُ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ». یعنی: «تاجر راستگو و أمانت دار و درستکار همراه پیامبران و صدیقان و شهداء هستند» ترمذی (1209) و گفته: حدیث حسن. و إبن تیمیة در «المستدرک علی مجموع الفتاوی» (163/1) گفته: أسناد آن نیک است.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾

و هر کس این عمل را از روی تجاوز و ظلم انجام دهد، بزودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت و این کار برای خدا آسان است. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عُدْوَانًا وَظُلْمًا»: ظالمانه، تجاوزگرانه، از روی ستم.«نصلي» (صلي): به آتش در می آوریم، به آتش می سوزانیم، طعمه ی آتش می گردانیم. «يَسِيرًا»: سهل و آسان.

ketabton.com - The Digital Library

تفسیر:
در این آیه مبارکه اشاره به مجازات آنعده از أشخاصی بعمل آمده است که، از قوانین الهی سرپیچی بعمل می آورند طوریکه می فرماید: «وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِکَ عُدْواناً وَ ظُلْماً»: و هر کس این عمل را از روی سرکشی، تجاوز وظلم انجام دهد نه از طریق اشتباه و سهو. و خود را آلوده خوردن أموال دیگران به ناحق سازد،«فَسَوْفَ نُصْلِيهِ ناراً» نه تنها به آتش این جهان می سوزد بلکه در آتش قهر و غضب پروردگار (نیز) خواهدسوخت).
« وَ كانَ ذلِکَ عَلَى اَللهِ يَسِيراً (30)»: این امر برای خدا آسان و بدون زحمت است و هیچ زحمتی در آن نیست؛ چون هیچچیز او را ناتوان نمی کند.
از فحوای آیات متبرکه (29 و30) بر می آید که: خداوند متعال، همه ی مؤمنان را از خوردن ناحق مال این و آن و نیز خوردن مال شخص خود از راه باطل، منع کرده است.
«أموالکم»: در آیه، هم مال دیگران را در بر می گیرد و هم مال خود انسان را شامل می گردد؛ چون همه ی اموال یک جامعه ی سالم با احترام و رعایت حفظ مالکیت خصوصی - شخصی به تمام ملت تعلق دارد که آن ملت به منزله ی مجموعه ی یک خانواده است.
پس هزینه کردن این اموال همگانی از راه گناه و نافرمانی حق در واقع، به آن ملت زیان می رساند. «المؤمنون کالنفس الواحدة»... و کلمه أنفسکم، در آیه ی «و لا تقتلوا أنفسکم» هم در مفهوم خود شخص و هم در مفهوم دیگران است و سبب آمدن این آیه در مبحث معاملات مالی این که: چون مال، دوست،پرستاروخدمتگار روح (شقیق الروح) به شمار می آید و سبب قِوام و صَلاح آن می باشد. بنابراین بهتر است توصیه به حفظ مال و توصیه به نگهداشت نفس آدمی در کنار هم قرار گیرند.
بلی!خوردن به ناحق أموال از راه ربا، خیانت، قمار، چل وفریب زدن، إحتکار، نیرنگ بازی، رشوه، دزدی و إختلاس، ناموس فروشی، پیمان شکنی و أخلاق و خصوصاً دین فروشی در هر عصر و دوره ای، ضربه ی جبران ناپذیری بر پیکر امت و جامعه است و فرجامش نابودی و چشیدن عذاب پروردگار خواهد بود.... (سوره نور: آیه 37).

خوانندگان محترم!
در آیهٔ مبارکه (31) در بارهٔ مکافات دوری از گناهان مورد بحث قرار گرفته است.
خداوند، إنسان را در آیات متبرکه قبلی، از خوردن به ناحق اموال مردم و از خونریزی و خودکشی منع و بدکاران را به آتش دوزخ هشدار داد. در این آیه نیز به طور عموم از هر گونه گناه بزرگی، برحذر می دارد و نیکوکاران فروتن را به بهشت همیشگی بشارت می دهد.

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾
اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی می شوید دوری کنید، گناهان کوچکتان را از شما محو می کنیم، و شما را در جای عزت و کرامت داخل می‌کنیم. (٣١)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«إِنْ تَجْتَنِبُوا» (جنب): اگر بپرهیزید، دوری گزینید، ترک نمایید!«كَبَائِرَ»: جمع کبیره، گناهان بزرگ. « نُكَفِّرْ»: پاک می کنیم، می زداییم، محو می گردانیم.«سيئات»: جمع سیئه، گناهان ریز، خورد و کوچک. «مُدخَلاً»: جایگاه منزل و مکان.«كَرِيمًا»: زرگوار، پرمایه، با فضل و کرم، ارجمند.

ketabton.com - The Digital Library

تفسیر:

مکافات کسانی که گناهان بزرگ را ترك می‌کنند، آن است که خداوند از گناهان کوچکشان بگذرد. طوریکه می فرماید: « إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ»: ای مؤمنان!اگر گناهان کبیره را ترک نمایید که الله متعال از آنها نهی فرموده است، گناهان صغیره ی شما را به فضل و رحمت خود پاک خواهیم کرد.

از این آیه مبارکه استفاده می‌شود که گناهان، دو نوع اند: **صغیره و کبیره**. که در آیه‌ی 49 سوره‌ی کهف نیز می‌خوانیم که مجرمان در قیامت، با دیدن دوسیهٔ أعمال خود می‌گویند: این چه نامه‌ی عملی است که هیچ گناه کوچك و بزرگی را فروگذار نکرده است. «لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً».

«وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَرِيماً (31)»: و شما را وارد بهشت یعنی منزلگاه کرامت و پذیرایی پرنعمت خواهیم کرد. به جایگاهی شایسته، نیکو و دلخواه، که بهشت برین است.نعمت هایی در آن قرار دارد که چشم آن را ندیده و گوش آن را نشنیده و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است.

مطمین باشید تا از گناهان کبیره و صغیره پاك نشویم، به بهشت نخواهیم رفت.

خاطرنشان می‌شود که أحادیث در باب گناهان کبیره بسیار است، که بعضی از این احادیث آنها را به هفت گناه و بعضی به کمتر از آن محدود ساخته اند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «از هفت چیز هلاک کننده بپرهیزید»، در این اثنا از ایشان سؤال شد که این هفت چیز هلاک کننده چیست؟ فرمودند: «الشرك بالله، وقتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، والسحر، وأكل الربا، وأكل مال اليتيم، والتولي يوم الزحف، وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات». «این هفت چیز عبارتند از: شرک به الله متعال، کشتن نفسی که خداوند متعال کشتن آن را حرام گردانیده است ـ جز به حق ـ خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن در روز جنگ و تهمت زدن به زنان پاکدامن مؤمنی که از آن اتهام به دور و بی‌خبرند». (این گناهان، «مهلکات» یا «موبقات» نام دارند.)

لیکن ابن‌عباس (رض) می فرماید: «گناهان کبیره از هفت به هفتاد نزدیک‌تر است». هم او می‌گوید: «گناه کبیره هر گناهی است که خداوند أ آن را به آتش، یا غضب، یا لعنت، یا عذاب خویش ختم کرده باشد». امام شمس‌الدین ذهبی نیز در باب کبائر کتابی نوشته و در آن هفتاد گناه کبیره را بر شمرده است.

همچنان ابن عباس (رض) فرموده است: گناه کبیره آن است که خدا به دنبال آن، آتش، غضب، لعنت یا عذاب آورده است.

سعید بن جبیر آورده است که یک نفر به ابن عباس گفت: آیا گناهان کبیره هفت می باشند؟ ابن عباس (رض) فرموده: به هفت صد نزدیک ترند تا هفت. اما با استغفار، گناهان کبیره هم بخشوده شده و در صورت اصرار بر گناهان صغیره، آنها هم تبدیل به گناهان کبیره می شوند. شیخ قرطبی آن را ذکر کرده است.

گنـاه:

«گناه» که در لغت عرب به «اثم» و «عصیان» گفته می‌شود، به معنای؛سرپیچی، خطا، لغزش و مخالفت با امر و نهی الهی.هکذا کناه به معنای ویران ساختن و خراب کردن می‌باشد؛ در اصطلاح اخلاق اسلامی هرگونه ارتکاب مناهی و سرپیچی از فرمان الهی

ketabton.com - The Digital Library

گناه محسوب می شود.مبحث گناه که در برخی کتاب‌های اخلاقی تحت عنوان «مهلکات »آمده است، از جمله مهم‌ترین و از مبنایی‌ترین مباحث دینی بشمار می آید.
کلمات که در قرآن در مورد گناه آمده است، عبارتند از: ذنب، معصیت، اثم، سیئه، جرم، حرام، خطیئه، فسق، فساد، فجور، منکر، فاحشه، حنث، شر وغیره.
گناهان در یك تقسیم بندی به صغیره و کبیره تقسیم می‌شوند و می‌توان آن را به بدنی و غیر بدنی نیز تقسیم کرد؛ البته هر نافرمانی و گناهی که در مقابل شخص بزرگ صورت گیرد، بزرگ است. یعنی گناه (اگر چه کوچك باشد) چون نافرمانی از خداوند محسوب می شود، بزرگ است. لیکن منافات ندارد برخی از گناهان نسبت به بعضی دیگر بزرگ و کوچك باشند.
الله متعال (سوره کهف، ایه 49)از قول گناهکاران بیان می‌دارد: «... و یقولون یا ویلنا مالِ هذا الکتاب لایغادر صغیرة و لا کبیرة الاّ احصاها؛باو می‌گویند: ای وای بر ما!این چه نامه‌ای است که هیچ[کار] کوچك و بزرگی را فرو نگذاشته، جز این که همه را به حساب آورده است».
گناهان بدنی و جسمی، گناهانی هستند که انسان با یکی از اعضای بدن آن را انجام می‌دهد. مثل: غیبت، زنا، دزدی، فحاشی و... و گناهان غیر بدنی آنهایی هستند که انسان در دل و ضمیر خود آنها را انجام می‌دهد. مثل: حسد، کینه، بخل وغیره.

خوانندگان گرامی !

در آیهٔ مبارکه (32) در باره نهی الهی از حسد توأم با آرزو، آرزو کردن فضل الهی به بحث گرفته میشود.
خداوند متعال، مؤمنان را از أفعال قلبی، از جمله: حسد و کینه ورزی، باز می دارد تا درونشان پاک از گناه، زینت وصیقل یابد. این فرمان، پس از نهی از خوردن أموال از روی باطل و ریختن خون ناحق صادر گشت. این دو از أفعال ظاهری جوارح انسان به شمار می آید که خودداری از آنها بیرون را چون درون می زداید و پاکیزه نگه می دارد.

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٣٢﴾

برتریهایی را که خداوند نسبت به بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید (این تفاوتهای طبیعی و حقوقی براي حفظ نظام اجتماع شما و طبق اصل عدالت است ولی با این حال) مردان نصیبی از آنچه به دست مي‌آورند دارند و زنان نصیبی؛ (و نباید حقوق هیچیك پایمال گردد) و از فضل (و رحمت و برکت) خدا بخواهید و خداوند به هر چیز دانا است. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَا تَتَمَنَّوْا» (مني): آرزو نکنید.«مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ»: آن چه را که خدا به سبب آن برخی از شما را بر برخی دیگر برتری داده است، مبادا به حسد و کینه مبدل شود. «فضل»: برتری داد، فزونی داد. «نَصِيبٌ»: بهره، سهم و قسمت.«إكتسبوا»: با تلاش خود به دست آوردند، به زحمت کسب کردند.

شأن نزول آیه 32:

277- حاکم از ام سلمه ل روایت کرده است که آن بزرگوار فرمود: مردان به جهاد می

ketabton.com - The Digital Library

روند و زنان به جهاد نمی‌روند و سهم ما از میراث نصف سهم مردان است. پس خدای حکیم وَلاَ تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ اللهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ و آیة إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ... (أحزاب: 35) را دراین مورد نازل کرد. (ترمذی 3022، حاکم 2 / 305، واحدی در اسباب نزول 306 طبری 9237 از چندین طریق از ابن ابونجیح از مجاهد روایت کرده اند.).

278- ابن أبوحاتم از ابن عباس ب روایت کرده است: زنی خدمت رسول الله (آمد و گفت: ای پیغمبر خدا بهرة مردان [از میراث] دوبرابر سهم زنان است و گواهی یک مرد حکم گواهی دو زن را دارد، آیا اعمال ما هم چنین است، یعنی اگر زنی یک کار نیک انجام بدهد، برایش نصف یک حسنه پاداش منظور خواهد شد؟ پس خدای متعال آیة وَلاَ تَتَمَنَّوْاْ... را نازل کرد. (ترمذی این حدیث را مرسل گفته است. اما حاکم می‌گوید: اگر مجاهد از ام سلمه شنیده باشد به شرط شیخین صحیح است).

تفسیر:

«وَ لا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اَللّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ»: ای گروه مؤمنان!هیچیک از شما نباید با دیگری حسادت کند و آرزوی به دست آوردن فضلی را بنماید که حق‌تعالی به برادرش ارزانی داشته؛ زیرا تمام ارزاق تقسیم شده است و این خداست که برای هر کسی که بخواهد مطابق حکمت و علم خود چیزی را می‌بخشد.

پس حسادت با دیگران در آنچه خدای‌تعالی به آنان از قبیل مال، فرزند، مقام و منصب یا صحت و سلامتی داده کار مناسبی نیست.

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: آنها از جانب خدا، از حسادت ورزیدن بر آنچه که خداوند برخی را بر برخی دیگر برتری داده است منع و نهی شده اند؛ چون این برتری، قسمت و نصیبی است از جانب خدا که مطابق حکمت و تدبیر و آگاهی او به احوال بندگان صورت گرفته است.

« لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمَّا اِكْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمَّا اِكْتَسَبْنَ»: پس خداوند متعال به حسب اقتضای إراده و حکمت خویش، برای هریک از دو گروه بهره‌ای از کار و کردارشان قرار داده‌است که آنان را در برابرآن جزای مناسب می‌دهد.

مفسرطبری فرموده است است: هرکس پاداش و جزای عمل خود را می یابد، اگر خیر باشد پاداش خیر می گیرد و اگر شر باشد کیفر بد می گیرد.

«وَ سْئَلُوا اَللّهَ مِنْ فَضْلِهِ»: از خدا فضل و کرمش را طلب کنید، به شما عطا خواهد کرد که خدا کریم و بخشنده است یعنی: بجای اینکه به تمنا و آرزوی نعمت و مقام این و آن مشغول شوید، خود کار و تلاش کنید و از خداوند أ خواهان خیر و فضل وی گردید زیرا فضل او گسترده و فراگیراست و از آن به شما ارزانی می‌دارد.

در حدیث شریف به روایت ابن‌مسعود (رض) آمده‌است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سلوا الله من فضله، فإن الله يحب أن يسأل، وإن أفضل العبادة انتظار الفرج».

«از فضل خداوند درخواست کنید زیرا حق تعالی دوست دارد که مورد درخواست قرار بگیرد و بهترین عبادت انتظار گشایش است».

« إِنَّ اَللّهَ كانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً (32)»: الله به همه چیز آگاه است و به همین سبب مردم را به طبقات مختلف تقسیم کرده و مقام و درجه ی بعضی را بالا برده است. پس فضل و بخشش وی از روی علم است و چون مورد درخواست قرارگیرد، آن را می‌داند، لذا بر

ketabton.com - The Digital Library

خدای سبحان درکار، یا حکمی از افعال و احکام وی اعتراض نکنید.
مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل آیه مبارکه می نویسد: در این جا یک دستور اخلاقی بسیار مهمی داده شده است که اگر رعایت شود بشر امنیت بسیار زیادی در زندگی اجتماعی به دست می آورد. الله همه ی انسان ها را یکسان نیافریده است بلکه از جهات مختلف در میان آنان تفاوت هایی نهاده است. یکی خوش قیافه است و دیگری بدقیافه. یکی خوش صدا است و دیگری بد صدا. یکی توانمند است و دیگری ناتوان یکی اعضای سالمی دارد و دیگری نقص عضو مادر زادی دارد. به یکی از برخی توانایی ها و استعدادهای جسمی و ذهنی، بیشتر داده شده است و به دیگری فلان توانایی بیشتر داده شده است. یکی در شرایط خوبی به دنیا آمده و دیگری در شرایط بدی. به کسی امکانات بیشتری داده شده است و به دیگری امکانات کمتری. همه ی گوناگونی تمدن بشری بر همین تفاوت و امتیاز استوار است و این غیر همسان بودن عین مقتضای حکمت است. در هر جایی که بشر بخواهد این تفاوت را از اندازه ی فطری و طبیعی آن با امتیازات مصنوعی خود افزایش دهد در آنجا یک نوع فسادی ایجاد می شود و در هر جایی که برای از بین بردن این تفاوت از بیخ و بن به جنگ فطرت برود در آن جا یک نوع فساد دیگری پدید می آید. این ذهنیت انسان که هر کسی را از هر حیثی برتر از خودش ببیند نگران شود، ریشه ی رشک، حسادت، رقابت، عداوت، مزاحمت و کشمکش است و نتیجه ی آن این است که فضل و برتری ای را که به روش های مشروع نمی تواند به دست بیاورد، سعی کند آن را از روش های نامشروع به دست بیاورد. الله متعال در این آیه دستور پرهیز از همین ذهنیت را می دهد. منظور این ارشاد این است که فضل و برتری ای را که الله به دیگران داده تمنا و آرزو نکنید. البته از خدا فضل و توانایی مسئلت کنید. او هر فضل و توانایی را که با علم و حکمتش مناسب شما بداند به شما عطا می فرماید. و این ارشاد که «آنچه را مردان کسب کرده اند، آنان را طبق آن سهمی است و آنچه را زنان کسب کرده اند، آنان را طبق آن سهمی است».
مفسرتفسیر نور می نویسد: عدالت، غیر از تساوی است. عدالت همه جا ارزش است، ولی تساوی گاهی ارزش وگاهی ظلم است. مثلًا اگر طبیب به همه مریض‌ها يك نوع دوا بدهد، یا معلّم به همه شاگردان يك نوع نمره بدهد، تساوی هست، امّا عدالت نیست.
عدالت، آن است که به هرکس بر اساس استحقاقش بدهیم، گرچه تفاوت باشد، زیرا تفاوت گذاشتن بر اساس لیاقت‌ها و کمالات حقّ است، امّا تبعیض باطل است. تبعیض آن است که بدون دلیل و براساس هوای نفس یکی را بر دیگری ترجیح دهیم، ولی تفاوت آن است که بر اساس معیارها یکی را بردیگری ترجیح دهیم. بنابراین باید آرزوی عدالت داشت، ولی تمنّای یکسان بودن همه چیز و همه کس نابجاست. اعضای يك بدن و اجزای يك ماشین از نظر جنس و شکل و کارایی متفاوتند، امّا تفاوت آنها حکیمانه است. اگر الله، همه را یکسان نیافریده، طبق حکمت اوست. بنابراین در اموری که به دست ما نیست، مثل جنسیّت، زیبایی، استعداد، بیان، هوش، عمر و... باید به تقسیم و تقدیر الهی راضی بود. ما که الله را عادل و حکیم می‌دانیم، اگر در جایی هم دلیل و حکمت چیزی را نفهمیدیم نباید قضاوت عجولانه و جاهلانه همراه با سوءظن یا توقّع نابجا به خداوند حکیم داشته باشیم و یا بر دارندگان این نعمت‌ها حسد ورزیم، چرا که با فزونی هر نعمتی، مسئولیّت بیشتر می‌شود و آمدن هر نعمتی، با غم از دست دادنش همراه است.

ketabton.com - The Digital Library

بلی!خداوند متعال این برتری را از روی حکمت و تدبیر و آگاهی به احوال بندگان خود، عطا فرموده است باید همه کس به قسمت خود - که مصلحتی در آن نهفته است - خشنود و قانع باشد، بسا اگر بر خلاف آن رزق و روزی خدادادی، آرزو کند، موجب تباهی وی خواهد بود. (بلکه بگوید: اللهم اعطی مایکون صلاحافی دینی و دنیای و معادی و معاشی.) بنابراین، نباید کسی را مورد کینه و حسد قرار دهد. هرکس باید آن چه در توان دارد به کار گیرد و در عمل کوشد. در این صورت برتری، همان ثمره ی جدّ و جهد است.

باید زن و مرد، توان و تلاش خود را وارد میدان عمل کنند تا برتری را از روی کردار به دست آورند. هیچ گاه آرزوی اموال دیگران را در سر نداشته باشند و حسد نورزند؛ بلکه فضل و احسان بیکران الهی را بجویند. (نساء/54).

بی تردید، هر ثروتی که بدون کار و کوشش و تلاش مداوم بدست آید، از آن تو نیست و آرزوی آن را از سر به در کن.

خوانندگان محترم!

در آیهٔ متبرکه قبلی بحث در باره نگهداری ثروت، قاعده ای عمومی از راه کسب و تلاش مقرر را به بیان گرفت.

در آیهٔ (33) بحث درمورد اعطای حق خویشاوندان و وارثان وبحث بشکل دیگراز از صیانت أموالی که از راه ارث به دست می آید، راهنمایی می کند.

وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٣٣﴾

و برای هریک از والدین و خویشان و آنانی که با ایشان پیمان بسته اید، در چیزی که از خود بجا می‌گذارند، ورثه و حقدار قرار داده‌ایم، پس سهم آنها را (از ارث) بدهید، زیرا الله بر هر چیز گواه است. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا»: یعنی، لکل أخد جعلنا یا لکل شیء، برای همه یا برای هر چیز وارثانی قرار داده ایم.«مَوالِيَ»: مولی آن است که از دیگری پیروی کند. مولی (مولا)هم بر برده و هم بر ارباب إطلاق می شود؛ زیرا از یکدیگر پیروی می کنند.

بصورت کل باید گفت: مولی، سرپرستان، در إینجا، مراد وارثان است که می توانند در سهم الارث خود دخالت کنند. یعنی إستحقاق دریافت ترکه و إستیلاء بر آن را دارند.

«الذین عقدت أیمانکم»: کسانی که شما با آنان پیمان بسته اید، پیمان زناشویی، پیمان سوگند... ایمان: جمع یمین، سوگندها، پیمانها و قول و تعهدها، شهیدا: گوام، حاضر و ناظر.

تفسیر:

در این آیهٔ متبرکه پروردگار با عظمت یکبار دیگر موضوع إرث را به بیان گرفته ومی فرماید: «وَ لِكُلٍّ جَعَلْنا مَوالِيَ مِمّا تَرَکَ اَلْوالِدانِ وَ اَلْأَقْرَبُونَ»: برای هر انسانی (اعم از زن و مرد) (عصبه) وارثانی قرار دادیم قرار دادیم که مالش را به إرث می برند، و از آنچه والدین (پدر و مادر) و اقارب (نزدیکان) به جا می گذارند ارث می برند.

موالی: نزدیکان ارثبر انسان هستند که به میراث وی نزدیک شده آن را مالک می‌شوند.

در ادامه این آیه می افزاید: « وَ اَلَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ»: سهم میراث را به

ketabton.com - The Digital Library

أشخاصی بدهید که در عهد جاهلیت با آنان پیمان «نصرت» و «إرث» را بسته اید. در آغاز إسلام وضع چنین بود که به اساس أُخوت إسلامی إرث میبردند ولی بعد از مدت کوتاه إرث خونی و قرابتی شد وحکم این آیه فسخ و نسخ شد.
حسن گفته است: مردی با دیگری که هیچگونه پیوند نسبی با هم نداشتند، پیمان می بستند و از یکدیگر إرث می بردند أما به دستور خدا نَسخ شد که فرموده است: « وَ أُولُوا اَلْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ» در جاهلیت رسم برآن بود که هم‌پیمانان از یکدیگر إرث می‌بردند، بدینترتیب که مردی با مرد دیگری پیمان دوستی می‌بست و به‌او می‌گفت: تو از من میراث می‌بری و من از تو!این رسم کهن، در دوران جاهلیت و در آغاز إسلام نیز پابرجا بود، سپس با آیه: «وَأُوْلُواْ ٱلْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (الأنفال: 75).
«خویشاوندان نسبت به یکدیگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارترند». منسوخ گردید و برای هم‌پیمان فقط وصیت و نیکوکاری باقی ماند، به دلیل این فرموده حق تعالی: «إِلَّآ أَن تَفْعَلُوٓاْ إِلَىٰٓ أَوْلِيَآئِكُم مَّعْرُوفًا» (الأحزاب: 6). «مگر آن که بخواهید به دوستان خود (وصیت یا) احسانی بکنید».
همچنان إبن عباس (رض) طی روایتی فرموده است: وقتی مهاجرین وارد مدینه شدند، پیامبر صلّی الله علیه و سلّم بین آنان پیوند برادری برقرار کرد، مهاجرین از أنصار إرث می بردند، نه ذوی الأرحام، که از پیوند اخوتی که پیامبر صلّی الله علیه و سلّم برقرار ساخته بود، به وجود آمده بودند. اما وقتی آیه «وَ لِكُلٍّ جَعَلْنا مَوالِيَ» نازل شد، آن حکم نسخ گردید. (مختصر بن کثیر 384/1).
ولی در نزد أحناف، حکم این آیه منسوخ نیست و اگر کسی با دیگری عقد «موالاه» بست، از وی میراث می‌برد، اما بعد از صاحبان فروض (سهم بران) وبعد از عصبه و ذوی‌الارحام. پس تفسیر آیه کریمه نیز از نظر احناف چنین‌است: چون مرد یا زنی مسلمان شد و وارثی نداشت، از قوم عرب نبود و برده‌آزاد شده هم نبود، می‌تواند به شخص مسلمان عربی بگوید که: با تو براین شرط پیمان دوستی می‌بندم که اگر جنایت کردم، بجای من دیه بدهی و اگر مردم از من‌میراث بری!و آن دیگری هم بگوید: پذیرفتم!پس در این صورت عقد «موالاه» منعقد گردیده و آن شخص عرب از هم‌پیمان خود میراث می‌برد؛ در صورتی که کسی از اصحاب فروض، عصبه، یا خویشاوندان شخص هم‌پیمانش که از او در ارث ذی‌حق‌ترند، وجود نداشت.
ودر اخیر آیه میفرماید: «إِنَّ اَللّهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (33)»: قبل از همه باید گفت: إیمان به حضور خداوند، رمز تقوا و هشدار به کسانی است که وفادار به پیمان‌های خود نیستند خداوند از همه چیز باخبر است والله متعال شاهد و ناظر برهر کار و هر چیزی می باشد. بر عقدها و معاملات شما نیز گواه است،پس به تعهدات خود در قبال همدیگر وفا کنید.واگراحیاناً در دادن سهام صاحبان ارث کوتاهی کنید ویا حق آنها را کاملا ادا نمایید در هر حال خدا آگاه است. این فرموده حق تعالی بلیغترین مژده و هشداری است زیرا وقتی خداوند أ بر پیمانهای ما گواه باشد، ما را در برابر وفا به آنها پاداش داده و در برابر پیمان‌شکنی مجازات می‌کند.

خوانندگان محترم !

درآیات متبرکه قبلی بحث درمورد پیمان میان زن و شوهر و سهم هر یک از آنها در أمور مالی (مهر وارث) بود.

ketabton.com - The Digital Library

اینک در آیات (34 الی 35) بحث درمورد تنظیم و سر و سامان بخشیدن به امور خانواده، زندگی زناشویی، تقسیم کارها، تعیین وظایف، بیان مقررات، حفظ و نگهداری کانون خانواده از طوفانهای سرکش ویرانگر و خانمانسوز و ناسازگاریها و پرهیز از هرگونه عنصر زیان آفرین و نابود کننده، بعمل می آید.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا ﴿٣٤﴾

مردان، سرپرست و خدمتگزار زنان آند، (صاحب اداره و حاکم اند) از آن جهت که الله بعضی (مردان) را بر بعضی دیگر (زنان) برتری داده است (از نگاه قدرت بدنی و اراده محکم)، و اینکه ازمال‌های خود (بر زنان) انفاق می‌کنند، پس زنان نیکو کار، فرمانبردار شوهران خود می‌باشند، و حقوق و اسرار شوهران خود را در غیاب آنها محافظت می کنند، به سبب اینکه الله آنها را به وسیله شوهرها محافظت می‌کند.و زنانی که از نافرمانی آنها می‌ترسید پس؛ **(اولا)** آنها را نصیحت کنید، و **(ثانیا:** اگر مؤثر نشد) در خوابگاه از آنها دوری کنید، و **(ثالثا:** اگر پند و جدایی فایده نکرد) پس آنها را بزنید، پس اگر از شما اطاعت کردند، باز بهانه ای برای ظلم و ستم بر آنها مجویید؛ بی‌گمان الله بلندمرتبه (و) بسیار بزرگ است. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قوامون»: جمع **«قَوّام»** به کسی گفته می‌شود که تدبیر و اصلاح دیگری را بر عهده دارد. یعنی، کسانی که همواره در فکر صیانت و نگهداری، تدارک زندگانی و صلاح و دستگیری خانواده ی خود باشند. **قوام**، صیغه ی مبالغه، بسیار قیام کننده به امور. قوامت: مدیریت و نظارت بر امور زندگانی به شیوه ی درست و پسندیده.

«قانتات»: جمع قانته، خاشعان، خاکساران، فروتنان، مطیعان. واقعیت امر اینست که: نشانه‌ی شایستگی زن، اطاعت و تواضع او نسبت به شوهر خویش است.

«حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ»: رازداران شوهران، امانتداران راز و اموال. بما حفظ الله: بدان جهت که خدا به حفظ آن امر کرده است.

برای جمله «حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ» آیهٔ مبارکه معانی مختلفی را نگاشته آند:

الف: زنان، آنچه را خدا خواهان حفظ آن است، حفظ نمایند.

ب: زنان، حقوق شوهران را حفظ کنند، همان‌گونه که خدا حقوق زنان را در سایه تکالیفی که بر مرد نهاده، حفظ کرده است.

ج: زنان حافظ هستند، ولی این توفیق را از حفظ الهی دارند.

«نشوز»: از «نشز» به معنای زمین بلند است و به سرکشی، نافرمانی، سرپیچی وبلندپروازی نیز گفته می‌شود. **«فاهجروا»:** دوری گزینید. **«مضاجع»:** جمع مضجع (ضجع): خوابگاهها، بسترهای خواب. **«فلا تبغوا»:** خواستار نشوید. آنان را سرنش نکنید.

تفسیر:

در حقوق خانواده اولین أصل که مبنا و پایه بسیاری از موضوعات دیگر را تشکیل میدهد، موضوع سرپرستی، رهبریت و ریاست در یک خانوده است.

ketabton.com - The Digital Library

در این هیچ جای شکی نیست که هر اجتماع باید رئیسی داشته باشد، که بتواند امور محوله جامعه را، رهبری، سازماندهی و هماهنگ سازد، و در صورت بروز اختلاف، نظر وفیصله قاطع ابراز بدار. بناً نظام خانواده نیز از این قاعده مستثنا نیست. اگر یک خانواده رئیس وبه اصطلاح سرپرستی نداشته باشد و زن و مرد در اداره‌ی امور آن برابر باشند، ناچار باید برای حل اختلاف خود در هر مورد به محکمه باید روجوع، وهمین وضع است که در نهایت نظام خانوادگی وفضای صلح و صفای خانواده را برهم می زند.

ریاست خانواده بیشتر یک وظیفه‌ی اجتماعی است که برای تأمین سعادت خانواده به مرد محول گردیده و او نمی تواند از آن سوء استفاده کند و بر خلاف مصلحت خانواده آن را به کار ببرد.

قرآن عظیم الشان با تمام صراحت حکم میکند: «اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی اَلنِّساءِ»: یعنی مردان به امر و نهی آنان می پردازند، و خرج و توجیه آنان را به عهده می گیرند. همان طور که حاکم به امر رعیت خود می پردازد.قابل دقت وتذکر است که: هدف از این تعبیر را نباید به استبداد و إجحاف و تعدی تعبیر وتفسیر نمود، بلکه هدف ازآن رهبریت سالم، واحد ومنظم با توجه به مسؤولیتها و مشورتهای لازم است.

«بِما فَضَّلَ اَللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ»: (این سرپرستی به خاطر برتریهایی است که (از نظر نظام اجتماع) خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است.) به سبب عقل و تدبیری که خدا به آنها عطا کرده است و نیز به خاطر این که کسب و انفاق را به آنان اختصاص داده است. پس آنان محافظت و رعایت و اداره نمودن زنان به عهده می گیرند. برتری مرد در کمال عقل و حسن تدبیر و نظر محکم و ازدیاد نیرو است، از این رو نبوت، امامت، ولایت، گواهی، جهاد و غیره به آنان اختصاص یافته است. (ارشاد العقل السلیم 339/1).

در ضمن قابل یادآوری که: شرط سرپرستی و مدیریّت، لیاقت تأمین و اداره زندگی است و به این جهت، مردان نه تنها در امور خانواده، بلکه در امور اجتماعی، قضاوت و جنگ نیز بر زنان مقدّمند، بِما فَضَّلَ اللّهُ... وَ بِما أَنْفَقُوا و به این خاطر نفرمود: «قوّامون علی ازواجهم»، زیرا که مسئله‌ی زوجیّت مخصوص زناشویی است و خدا این برتری را مخصوص خانه قرار نداده است.

گرچه برخی زنان، در توان بدنی یا درآمد مالی برترند، ولی در قانون و برنامه، باید عموم را مراعات کرد، نه افراد نادر را.

بعد از ذکر این حکمت می افزاید: که زنان در برابر وظایفی که در خانواده به عهده دارند به دو دسته تقسیم میگردند:

«فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اَللّهُ »: دسته اول: نوعی صالح و مطیع، و دسته ای دوم نافرمان و گردنکشند.

به یاد داشته باشید که تواضع زن، ضعف نیست، بلکه یک ارزش است، طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: زنان صالح، زنانی هستند که متواضع اند و در غیاب (همسرخود) حفظ اسرار و حقوق او را در مقابل حقوقی که الله متعال برای آنان قرار داده،می کنند، یعنی مرتکب خیانت چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر حفظشخصیت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی شوند، و وظایف و مسؤولیتهای خود را به

ketabton.com - The Digital Library

خوبی درک وانجام می دهند. واقعاً نشانه‌ی همسر شایسته، رازداری، حفظ مال و آبرو و ناموس شوهر در غیاب‌اوست.
در حدیث شریف آمده است که رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهترین زنان، زنی است که چون به‌سوی وی بنگری، تو را شاد سازد و چون به‌وی دستور دهی، از تو فرمان برد و چون از وی غایب شوی، تو را حفظ کند درنفس خویش و مال تو».
بلی!زنان شایسته نگهدارنده این امورند.
همچنان در حدیث آمده است: بدترین مقام و منزلت در روز قیامت و در پیشگاه خدا از آن زن مردی است که با هم نزدیکی نموده اند آنگاه راز یکدیگر را فاش می کنند.
«وَ اَللاّتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ»:
دسته دوم: زنانی هستند که از وظایف محوله خویش نشوز وسرپیچی می کنند و نشانه های ناسازگاری در آنها دیده می شود،یعنی آنان که افاده و تکبر دارند، و خود را بالاتر از اطاعت شوهر می دانند. در این اینجا است که: علاج واقعه رابابد قبل از وقوع آن بعمل اریم یعنی قبل از اینکه زن ناشزه شود، چاره‌ای بیندیشید.
نشوز: سرکشی و نافرمانی و برتری‌جویی بر شوهر است. اعراب می‌گویند: «نشزت المرأه»: «زن بر شوهرش گردنکشی کرد»، یعنی از امرش اطاعت نکرد، از تمکین (مباشرت جنسی) در برابر وی بدون عذری سر باز زد، بدون اجازه شوهرش ازخانه بیرون رفت و مانند این از امور
«پس» مردان در برخورد با چنین زنان ناشزه‌ای، وظایفی دارند که بایدمرحله به مرحله اجرا گردد، در مرحله اول می فرماید: « زنانی را که از طغیان وسرکشی آنها می ترسید پند و اندرز دهید» که البته بر شما واجب است راه و طریق اصلاح را نسبت به آنان پیش بگیرید. یعنی: آنچه را که الله متعال بر عهده آنان نهاده‌است؛ از اطاعت شوهر، حسن معاشرت و دیگر واجبات ذمه آنان رابه یادشان آورید و نصیحتشان کرده به پذیرش این امور ترغیب و از عواقب سرکشی و نشوزت بیمشان دهید. و این اولین راه حل است.
در حدیث شریف آمده است: «اگر من کسی را دستوردهنده می‌بودم که برای کسی سجده کند، بی‌گمان زن را دستور می‌دادم که برای شوهرش سجده کند ـ به سبب حق بزرگی که شوهر بر ذمه وی دارد».
در مرحله دوم می فرماید: «در صورتی که پند ونصحیت فایده نرساند، دربستر از آنها دوری کنید. » طوریکه می فرماید:
« فَعِظُوهُنَّ وَ اُهْجُرُوهُنَّ فِی اَلْمَضاجِعِ وَ اِضْرِبُوهُنَّ »: آنان را در خوابگاهها ترک کنید (یعنی: از خوابگاههایشان دوری کنید وآنان را در زیر (لحاف خویش جای ندهید)**.**، با آنها صحبت نکنید و به آنها نزدیک نشوید.
حکمت دین مقدس اسلام به ما حکم می کند واین فهم عالی را برای ما می آموزاند که: برخورد با منکرات باید گام به گام و مرحله به مرحله صورت گیرد. همانا (موعظه، قهرو تنبیه) تا زمانیکه موعظه مؤثر باشد، قهر و خشونت ممنوع است، و تا قهر و جدایی موقت اثر کند، تنبیه بدنی ممنوع است.به یاد داشته باشد که: برخورد خشن و تنبیه، تنها برای انجام وظیفه است، نه انتقام و کینه و بهانه.
ابن عباس (رض) فرموده است: «هجر» یعنی با او نزدیکی نکند، با او همبستر بشود

ketabton.com - The Digital Library

اما به او پشت کند. (کشاف 393/1، طبری نیز این را اختیار کرده است.).
و در مرحلـه سوم: در صورتی که سرکشی وبغاوت در برابر وظایف ومسولیت ها ادامه یابد واز حد ومرز تعیین شده بگزرد، ووضع به قانون شکنی قانوان خانواده منجر شود وعلاج ها ونسخه های سه گانه فوق ذکر تاثیر گزار نباشد، وراهی جز «شدت عمل» باقی نماند « آنها را تنبیه بدنی کنید» «وأضربوهن». یعنی آنان را بزنید.
زدن باید آهسته و بدون أذیت که از بی احترامی، إهانت و اساء ه ی ادب، دور باشد؛ چنین زدنی، برای چاره اندیشی و جلوگیری از بلندپروازی بیهوده و آشفتگی، خرد کردن خودخواهی و بزرگ بینی و بیرون راندن وسوسه ها از سر آنان است و دیگر این که: زن احساس کند که محبوبیت خود را از دست می دهد.
درضمن منظور این نیست که هر سه کار هم زمان صورت بگیرند، بلکه مراد این است که در حالت نشوز و نافرمانی می توان از این سه تدبیر استفاده کرد. اما نحوه ی استفاده از این تدابیر؛ پرواضح است که باید در میان کوتاهی زن و مجازات تناسب وجود داشته باشد و در جایی که از تدبیر سبک تر اصلاح امکان پذیر است نباید از تدبیر سخت تر استفاده کرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگاه به زدن زن اجازه داده با اکراه اجازه داده و باز هم آن را پسند نفرموده است. اما هستند زنانی که اصلاح آنان بدون زدن ممکن نیست. در این حالت رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور داده اند که بر صورت زده نشود، با بی رحمی زده نشود و با چیزی یا وسیله ای که بر جسم اثری از خودش به جای بگذارد زده نشود.
«فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا»: (پس) اگر اطاعت کنند، تجسس مکنید بر ایشان راه الزام را؛ یعنی اگر زنان به پند؛ و بعد فراش؛ و ضرب؛ از بدخوئی و نافرمانی بازآیند، و ظاهراً به شما مطیع شوند؛ شما نیز بس کنید، و گناه آنها را به دل مگیرید.
درضمن قابل یادآوری است که: سه مرحله موعظه، ترك همخوابی وتنبیه، برای مطیع کردن زن بیا ن گردید ه است. پس اگر زن احیاناً از راه دیگری مطیع می‌شود، در این صورت مرد حقّ برخورد ندارد. زیرا جملهی «فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ» نشانه آن است که هدف اطاعت است، ولو که به سایر طروق دیگر ی صورت گیرد.
«إِنَّ اَللّٰهَ كانَ عَلِيًّا كَبِيراً (34) »: الله بالاتر از توان شما قرار دارد و از شما بزرگتر است، همو ولی و سرپرست زنان است و هرکس که به آنها ستم ورزد و تجاوز کند، از وی انتقام می گیرد. نگاه کنید و ببینید خدا به ما می آموزد چگونه زنان خود را تأدیب کنیم!به ترتیب بندی عقوبات و کیفرها بنگرید که اول دستور پند و اندرز را به ما داده است و آنگاه فرمان ترک و هجر و در آخر، دستور زدن غیر «مبرح» را داده است.
(ضربا غیر مبرّح؛ این بخشی است از حدیث پیامبر صلّی الله علیه و سلّم که یکی از سه راه جلوگیری از «نشوز» زن است. اما همچنان که مشاهده می کنید، ضرب، مطلق نیست بلکه مقید است و قید «غیر مبرح» را دارد؛ یعنی زدنی که سخت و شدید و دردآور نباشد. مردان نباید این حدیث را مستمسکی برای خشونت و تندخویی خود قرار دهند؛ چرا که پیامبر ما، پیامبر رحمت و برکت و مهربانی بوده است، پیامبری که حتی به حال حیوانات نیز ترحم نموده است. و در حدیث دیگری آمده است که خطاب به یکی از همسرانش فرمود: اگر ترس عقوبت را نداشتم، شما را با این مسواک می زدم!
سپس آیه با اشاره به صفت علو و عظمت الله متعال خاتمه یافته است تا به بندگان نشان

ketabton.com - The Digital Library

دهد که قدرت الله بالاتر از قدرت شوهر قرار دارد، و خدا یاور ضعیفان و پناهگاه مظلومان است.

تنبه بدنی وتأدیب:

تنبه بدنی وتأدیب باید برای اصلاح زن باشد، نه زدنی سخت و گزنده و آزاردهنده. قابل تذکر است که: سنت رسول‌اکرم صلی الله علیه و سلم این زدن را مقید به آن نموده است که با نرمی و ملایمت باشد، به طوری که به نقص عضوی در وی نینجامد و اثری از خود بر جای نگذارد، مانند زدن زن با جوب مسواک بطور آهسته، که فقط نشاندهنده تنبیه باشد.

و پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد کسانی که به زنانشان میزنند فرمود: « لقد أطاف بآل محمد نساء کثیر یشکون أزواجهن لیس أولئک بخیارکم» (صحیح – روایت ابوداود)، یعنی: (بسیاری از زنان نزد آل محمد از شوهرانشان شکایت کرده اند، آنها (یعنی آن شوهران) از بهترین شماها نیستند.).

و فرمودند: «أما یستحی أحدکم أن یضرب امرأته کما یضرب العبد، یضربها أول النهار ثم یضاجعها آخره). یعنی: (آیا یکی از شماها شرم و حیاء نمیکند از اینکه زنش را مانند برده در اول روز میزند، و سپس آخر روز (یعنی در شب) با او نزدیکی میکند؟!)

و فرمودند: « رفقا بالقواریر » یعنی: (با زنان با نرمی رفتار کنید.) (صحیح بخاری) قواریر یعنی شیشه، و در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم زنان را به شکنندگی و لطفات شیشه تشبیه کرده است، زیرا مانند شیشه حساس هستند و عاطفه شان مانند شیشه شکننده است.

و فرمودند: « فاتقوا الله فی النساء فإنهن عوان عندکم» (صحیح مسلم)یعنی(از خداوند در مورد رفتار با زنان بترسید، زیرا آنها نزد شما أسیر هستند.).

ولی اگر زن و شوهر با هم به هیچ وجه نشود صلح کنند و به هم سازگاری نداشته باشند خداوند متعال راه طلاق را بیان فرموده آنهم پس از اینکه سعی کنند با هم صلح کنند، و اگر چاره ای نشد سپس طلاق راه حل نهائیست و آنهم با آرامی، خداوند میفرماید:

«... فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ...»(البقرة: 231) (یا آنان را به نیکی نگاه دارید، یا به نیکی رهایشان کنید).

بنابراین شما باید هم حق خداوند را اداء کنید و هم حق زنتان، پس اولا باید إستغفار و توبه کنید و این حق خداوند هست و خداوند متعال غفور و رحیم هست و توبه کنندان را دوست دارد، و دیگر اینکه باید از زنتان حلال بود بطلبید و او را راضی کنید تا شما را ببخشد.

شیخ محمد قطب مفسر مشهور جهان إسلام درجواب سوالی که چرا دین إسلام برای مرد این حق را داده است که زن خویش را بزند فرموده است: می دانیم که بنا به آیهٔ 34 از سوره نساء، خدای متعال سرپرستی خانواده را به مرد سپرده است. یکی از جزئیات سرپرستی مرد بر زن این است که در صورت تخلف زن از وظایف همسری‌اش مرد می‌تواند او را تأدیب کند. از سیاق آیه 34 سوره النسا دریافتیم که این آیه ابزارهای تأدیب زن را به ترتیب بیان کرده تا در پایان به مسأله‌ی تنبیه ملایم زنان می‌رسد. در این‌جا ما در صدد سخن‌گفتن درباره‌ی مواردی نیستیم که از این حق سوء استفاده می‌شود و جز با تربیت اخلاقی و بالابردن شأن و جایگاه انسان‌ها نمی‌توان از آن جلوگیری کرد و این

ketabton.com - The Digital Library

مسأله‌ای‌ست که اسلام نسبت به آن بی‌توجه نبوده است. بلکه می‌خواهیم درباره‌ی مشروع‌بودن این حق و ضرورت وجود آن برای حفظ کانون خانواده و جلوگیری از نابودی و از هم‌پاشیدن آن سخن بگوییم.
هر قانون یا نظامی در دنیا باید لزوماً دارای سلطه‌ای باشد که به وسیله‌ی آن افرادی را که برخلاف قانون رفتار می‌کنند تنبیه و مجازات کند در غیر این صورت فقط نوشته‌ی بی‌ارزشی خواهد بود و هدفی که برای آن وضع شده است تحقق نخواهد یافت.
نظام خانوادگی و زندگی زناشویی با هدف سودمندی برای جامعه و زوجین برپا شده است و انتظار می‌رود بیشترین منافع را برای همگان در بر داشته باشد. زمانی که دوستی و محبت بر کانون آن حکم‌فرما باشد؛ بدون دخالت قانون همه‌ی منافع و مزایای آن تحقق خواهد یافت. اما زمانی که اختلاف به وجود می‌آید زیان آن فقط به زوجین محدود نمی‌شود، بلکه فرزندان را نیز – که جوانه‌های فردای جامعه هستند و باید با بهترین ابزارهای تربیت و رشد از آن‌ها مراقبت کرد – در بر خواهد گرفت.
زمانی که زن عامل به وجودآمدن چنین زیانی باشد چه کسی باید او را به راه درست بازگرداند؟ آیا دادگاه می‌تواند چنین کاری کند؟ دخالت دادگاه در روابط خصوصی میان زوجین به گسترش دایره‌ی اختلافات – که ممکن است ساده و گذرا باشد – و نابودی این رابطه می‌انجامد. زیرا این امر باعث تحقیر یکی از طرفین می‌شود و غرورش باعث کشیده‌شدن او به سوی گناه شود و در نتیجه ممکن است بر موضعش پافشاری کند.
بنابراین، صحیح آن است که دادگاه فقط در مسائل مهمی دخالت کند که هر تلاشی برای حل آن‌ها دچار شکست می‌شود.
علاوه بر این پناه‌بردن به دادگاه در رویدادهای کم‌اهمیتِ زندگی روزمره که هر لحظه تکرار می‌شود و پس از مدت کوتاهی پایان می‌یابد اشتباهی‌ست که خردمندان بدان دچار نخواهند شد. همچنین این کار برپایی یک دادگاه در هر خانواده را می‌طلبد تا شبانه‌روز به فعالیت بپردازد!
بنابراین، باید یک نیروی داخلی برای این تأدیب وجود داشته باشد که همان سرپرستی و تسلط مرد بر زن است. زیرا در اصل او سرپرست اصلی خانواده است و مسئولیت تحمل پیامدهای این زندگی به عهده‌ی اوست. مرد به آرامی و با روشی پسندیده به‌گونه‌ای که طرف مقابل را به راه صواب بازگرداند و احساساتش را جریحه‌دار نکند خطاب به همسرش اقدام به نصیحت و اندرزهای خیرخواهانه می‌کند. چنانچه این امر نتیجه داد که بسیار مطلوب است. درغیر این صورت مرد از روش دیگر که کمی شدیدتر است استفاده می‌کند که همان خودداری از همبسترشدن با همسرش است. این عمل توجه روحی و عاطفی شدید اسلام به سرشت زن را نشان می‌دهد که همواره به زیبایی خودش می‌بالد به حدی که این امر گاهی به غرور زن و تخلف از وظایف همسری می‌انجامد. خودداری شوهر از همبسترشدن با زن در واقع به معنای سر فرود نیاوردن در برابر این، به خود بالیدن و فخرفروشی اوست و باعث می‌شود زن از این کار دست بردارد و به راه درست بازگردد.
اما چنانچه هیچ‌کدام از این روش‌ها مؤثر واقع نشد، در حقیقت ما در مقابل سرکشی شدیدی قرار گرفته‌ایم که هیچ چیز جز یک برخورد خشونت‌آمیز یعنی تنبیه نمی‌تواند با آن مقابله کند. البته تنبیه باید نه با هدف آزار رساندن بلکه با قصد تأدیب (و بازگرداندن

ketabton.com - The Digital Library

زن به مسیر عادی زندگی زناشویی) انجام شود. به همین دلیل در اسلام تصریح شده است که تنبیه زن نباید شدید یا آزاردهنده باشد.
در این‌جا شبهه‌ای مطرح می‌شود که اسلام با روا دانستن تنبیه بدنی زن در حقیقت به غرور زن اهانت کرده و با او به خشونت رفتار کرده است. اما باید متذکر شد که از یک طرف اسلحه‌ی پنهانی فقط زمانی به کار برده می‌شود که هیچ راه مسالمت‌آمیزی به نتیجه نرسد و از سوی دیگر در برخی موارد انحراف روحی روانی، هیچ ابزاری جز این روش مؤثر نخواهد بود.
اما در موارد عادی که شدت آن به درجه‌ی مریضی نمی‌رسد، نیازی به تنبیه نیست. این امر جز یک سلاح بازدارنده چیز دیگری نیست. و در موارد غیر ضروری نباید از آن استفاده کرد یا به عنوان اولین راه حل بدان اندیشید. زیرا ترتیب درجات و مراحل در آیه‌ی مورد بحث به صراحت به این امر اشاره می‌کند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم مردان را از استفاده از این حق – جز در نیاز و ضرورت بسیار شدیدی که هیچ چیز جز آن مؤثر نخواهد بود – نهی می‌کند و در سرزنش آنان می‌فرماید: «لاَ يَجْلِدُ أَحَدُكُمُ امْرَأَتَهُ جَلْدَ الْعِبْدِ، ثُمَّ يُجَامِعُهَا فِي آخِرِ الْيَوْمِ». بخاری (5204). یعنی: «شما نباید همسرتان را به شدت کتک بزنید. سپس شب هنگام با او هم‌بستر شوید». پایان سخن استاد محمد قطب برگرفته از کتاب: شبهاتی برعلیه اسلام.

نشوز:

نظام خانوادگی در دین مقدس اسلام ازأهمیت وارزشی خاصی برخوردار است، اما یکی از مسائل پُرإبهام درباره حقوق زنان در إسلام، مسأله نشوز و تمکین زوج و زوجه است. در مورد نشوز و تمکین، گاه این تلقی وجود دارد که تنها زن در مقابل مرد تکلیف دارد و مرد عاری از مسئولیت است و کلمه تمکین و نشوز صرفاً در مورد زوجه استفاده شده است؛ و برخی نیز از این سخنان، در جهت محدودیت حقوق زنان در اسلام و ترویج فرهنگ مردسالاری استفاده می‌کنند.

معنا و مفهوم نشوز:

موضوع تمکین و نشوز از جمله مباحث مهم حقوق خانواده به‌شمار می‌رود. تمکین به‌صورت مطلق، به معنای اداء حقوق زوجیت طرفین نسبت به یکدیگر است و نشوز در مقابل این مفهوم، به معنای خروج و إمتناع از اداء این وظایف است. از جمله وظایف زن می‌توان به تمکین جنسی و إذن خروج از منزل إشاره کرد و از وظایف مرد به پرداخت نفقه، مهریه، رعایت حق قسم و حق مواقعه إشاره داشت.
در آثار فقهی و حقوقی، تمکین و نشوز بیشتر درباره زن به کار رفته است، اما در مورد نشوز، در آثار متعدد فقهی این کلمه به مردان نیز نسبت داده شده است. کلمه «نشوز» در لغت به معنای ارتفاع (آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی- فارسی، تهران، نشر نی، چاپ دهم، ۱۳۸۸) و بلندی و برجستگی است که از نَشَز به معنای قسمت‌های بلند زمین گرفته شده است. بنابراین حالت ارتفاع در معنای آن (هر چه باشد) نهفته است (ابن منظور، محمّد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صار، ۱۴۱۴ق؛ و نیز قم، نشر ادب حوزه، محرم ۱۴۰۵، ج۵.). همچنین به کسی که نشسته است و بلند می‌شود «نشز» گفته می‌شود.
این لغت به معنای بلندشدن و تغییر موقعیت است. حال زمانی که مرد و یا زن از وظیفه

ketabton.com - The Digital Library

خود تعدی می‌کند و آن را قبول نمی‌کند، ناشز و ناشزه گفته می‌شود؛ چون با انجام‌ندادن وظیفه، از آن‌چه خدا بر او واجب کرد، حرکت کرده و قبول نکرده است. نشوز در معنای اصطلاحی به خروج از طاعت تعبیر شده است و این شبیه معنای لغوی و ارتفاع از مسئولیت است (اسدي حلي، جمال‌الدين بن فهد(ابن فهد). براین اساس بسیاری از فقها، نشوز را به معنای خروج از طاعت دانسته‌اند (الاصفهاني، بهاءالدين محمّد بن حسن (فاضل هندي) و معتقدند «نشوز به معنای سرکشی هر یک از زن و مرد از فرمان دیگری در اموری که اطاعت در آن واجب است، است» (تبریزی، میرزا جواد). پس نشوز به معنای عصیان، سرکشی و امتناع هر یک از زوجین از انجام تکالیف زناشویی خود است.

قابل یادآوری است که: کلمه نشوز که در قران کریم، در دو آیه به آن اشاره شده است: آیه 34 و128 سوره النساء.

أسباب نزول آیهٔ 34:

280- ابن أبوحاتم از حسن (روایت کرده است: زنی که شوهرش او را سیلی زده بود حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و از پیامبر درخواست کرد به حال او رسیدگی شود. رسول الله (دستور داد: شوهر این زن متناسب با گناهی که مرتکب شده است جزا داده شود. پس خدای بزرگ آیه « الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء ...» را نازل کرد. آن زن بدون این که شوهرش جزا داده شود برگشت (این حدیث مرسل است).

281- ابن جریر از چندین طریق از حسن (روایت کرده و در برخی از این روایات آمده است: شخصی از انصار همسر خود را سیلی زد و آن زن حضور رسول الله آمد و درخواست کرد که شوهرش به کیفر عمل خود برسد، پیامبر (حکم کرد مرد باید جزا داده شود. پس خدای عزوجل «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» (طه: 114) «و در [خواندن] قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو انجام پذیرد، شتاب مکن». (مراجعه شود به أسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی)

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ﴿٣٥﴾

و اگر و اگر (شما اولیای امور) از جدایي و شکاف میان زن وشوهر بیم داشته باشید، صلاح کاری (داوری) از خانواده شوهر، وصلاح کاری (داوری) از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند) اگر این دو داور(صلاح کاران) اصلاح را بخواهند الله میان آن دو (زن و شوهر) موافقت (و الفت) پیدا می‌کند؛ بی‌گمان الله دانای باخبر است. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَإِنْ خِفْتُمْ»: ای علمتم: اگر دانستید، متوجه شدید.«شقاق»: اختلاف، جدایی.

«فابعثوا»: بفرستید، برگزینید.«کما»: داور، مردی دادگر و توانا.

تفسیر:

دین مقدس اسلام باتمام قوت وصلابت وفهم عالی مصحلتی برای زن وشوهر هدایت می فرماید که در صورت بروز خطر وترس در نزاع طرفین وجود داشت وامکان صلح وسازش در بین طرفین به مرحله ناخوشایند رسید، نباید باعجله دست به کدام عمل نابخیردانه بزنید بلکه دراین مورد نقش محکمه خانوادگی را نباید فراموش کرد.

ketabton.com - The Digital Library

طوریکه می فرماید: « وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها»: ای اولیای امور و ای قضات و حکام شرع!و اگرازجدایی و شکاف وازخراب شدن روابط زن و شوهری بیم داشتید، یک حکمی از از خویشاوندان شوهر، و حکمی از خویشاوندان زن تعیین کنید. تا با هم اجتماع و جلسه ای داشته باشند و در امر زن و شوهر دقت نمایند. و هرچه را مصلحت بدانند انجام بدهند.

باید گفت که: امکان صلح و آشتی در هر اختلافی وجود دارد، به شرطی که طرفین خواهان صلح و آشتی باشند و کسانی که إقدام به داوری می کنند نیز خواستار آن باشند که در میان دو طرف به گونه ای صلح و آشتی ایجاد شود.

علماء إجماع دارند بر اینکه فیصله داوران یعنی حکمی در أمر جمع‌نمودن میان زن و شوهر نافذ است. ولی فیصله آنها در تفریق و جدایی‌افگندن، به نزد جمهور علماء نافذ، اما از نظر أحناف نافذ نیست زیرا أحناف برآنند که داوران صلاحیت جمع‌کردن را دارند، نه صلاحیت جدایی‌افگندن را و در صورتی که قادر به جمع‌کردن و ایجاد سازش و تفاهم میان آن دو نبودند، قضیه را به قاضی إرجاع دهند، لذا تفریق میان آن دو، جز به حکم قاضی أنجام نمی‌گیرد.

مفسر تفهیم القرآن می نویسد: درمورد اینکه این داوران یعنی حکم چه إختیاراتی دارند إختلاف نظر وجود دارد. گروهی از فقیهان می گویند داوران حق تصمیم گیری ندارند، آنان هر راه حلی را که مناسب بدانند، فقط می توانند پیشنهاد بدهند، پذیرفتن و یا نپذیرفتن آن در إختیار زوجین است. البته اگر زوجین به آنان وکالت طلاق، خلع و یا هر تصمیم مناسب دیگری را داده باشند، در آن صورت پذیرفتن تصمیم و داوری آنان بر زوجین لازم است. این قول و مذهب فقیهان حنفی و شافعی است. گروهی دیگر از فقیهان می گویند داورها تنها حق تصمیم گیری درباره ی حل إختلافات را دارند، حق تصمیم گیری درباره ی جدایی را ندارند. این قول حسن بصری، قتاده و برخی فقیهان دیگر است. گروهی دیگر می گویند داورها درباره ی جدا کردن و یا نکردن زوجین اختیار کامل دارند. ابن عباس، سعید بن جبیر، ابراهیم نخعی، شعبی، محمد بن سیرین و برخی دیگر همین قول را برگزیده اند.

وبعض میفرماید: «إِنْ يُرِيدا إِصْلاحاً يُوَفِّقِ اَللّهُ بَيْنَهُما » اگر این دو حکم (با حسن نیت و دلسوزی وارد عمل شوند و) هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، و به خاطر خدا اندرزگو باشند، یا در میانی آنها مبارک خواهد بود و خدا سازش و الفت را در قلب زن و شوهر ایجاد کرده و مهر و محبت را در نهان آنها قرار خواهد داد. اما اگر داوران در کار داوریشان با یک‌دیگر اختلاف کردند، حکم آنها ـ به اجماع علما ـ نافذ نیست و برای این که به داوران هشدار دهد که حسن نیت به خرج دهند در پایان آیه می فرماید: « إِنَّ اَللّهَ كانَ عَلِيماً خَبِيراً (35)»همانا خداوند به اوضاع و احوال بندگان آگاه و در قانونی که برای آنان وضع نموده است حکیم است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی آغاز از بدو سوره درباره ی تنظیم و سازماندهی روابط خانواده، آزمودن یتیمان، بازپس ندادن اموال به کم خردان واسرافگران و چگونگی برخورد درست و نیکو با زنان بود.

اینک در آیات (36 الی 39) در باره برخی ازحقوق همگانی، پیوند ارزنده ی خویشاوندی، همسایگی و راستگویی مورد بحث قرار داده میشود، و این که انفاق و

ketabton.com - The Digital Library

احسان به شیوه ی پاکدلانه و دور از ریا و خودخواهی انجام گیرد. بلی!سرآغاز این دستور با «واعبدوا الله»، شروع می شود؛ چون بندگی حق، اساس همه چیز است.
درضمن قابل توجه ودقت میدانم که: این ایه مبارکه ؛ از حقّ الله «وَ اعْبُدُوا اللَّهَ» تا حقّ بردگان «مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ» را به بیان گرفته نشانگر جامعیّت دین مقدس اسلام است.

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ﴿٣٦﴾

والله را عبادت کنید، و چیزی را شریک او قرار ندهید، و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان ونادران و همسایه نزدیک و همسایه دور و همنشینان و همراهان در پهلو نشسته وبا مسافران و با کنیزان نیکی واحسان کنید؛ بی‌گمان الله کسی را که متکبر و فخرفروش است، (و از اداي حقوق ديگران سرباز مي‌زند،) دوست نمي‌دارد. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذي القربى»: خویشاوندان.«الجار ذي القربى»: همسایه ی نزدیک.«ألجار الجنب»: همسایه ی دور و بیگانه. «الجنب»: دور. «الصاحب بالجنب»: همنشین، همراه، همکار، همسفر، ندیم و همدم، خدمتگزار، دوست. «إبن السبيل»: در راه مانده، مسافر، مهمان.
«ما ملكت ايمانكم»: بردگان، کنیزان خود. (النساء24). «مختالا»: خودخواه و متکبر.
«فخوراً»: خیالاتی، فخرفروش، کسی که در مورد خود دچار توهم است، خودستا.

تفسیر:

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم در این آیۀ مبارکه یک سلسله از حقوق اعم از حق الله و بندگان و آداب معاشرت با مردم بیان شده است، و روی هم رفته ده دستور از آن استفاده می شود.

«وَ أُعْبُدُوا اَللهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً »:

1 - از مردم دعوت به عبادت و بندگی پروردگار و ترک شرک وبت پرستی که ریشه اصلی تمام برنامه های اسلامی است می کند، دعوت به توحیدو یگانه پرستی روح را پاک، و نیت را خالص، و اراده را قوی، وتصمیم را برای انجام هر برنامه مفیدی محکم می سازد، و از آنجا که آیه بیان یک رشته از حقوق اسلامی است، قبل از هر چیز اشاره به حق خداوند بر مردم کرده، می گوید: الله را یگانه و یکتا و با عظمت بدانید، هیچچیز را شریک او قرار ندهید، اعم از بت و غیره. و با پدر و مادر به نیکی عمل کنید و احترام آنان را به جای آورید.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به معاذبن جبل س فرمودند: «آیا می‌دانی که حق الله تعالی بربندگان چیست؟ معاذ گفت: خدا و رسولش داناترند. فرمودند: اینکه او رابپرستند و چیزی را با او شریک نیاورند. سپس فرمودند: آیا می‌دانی که اگر اینکار را کردند، حق بندگان بر الله متعال چیست؟ حق آنان این است که ایشان راعذاب نکند». پس اولین امر و اولین فریضه؛ همانا معرفت خداوند متعال، خواندن وی بەیگانگی، طاعت وی، وعدم شرک آوردن به وی درشأن الوهیت و ربوبیت وی است.

«وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»:

2 - سپس می فرماید و با پدر و مادر به نیکی عمل کنید،در سخن و عمل و انفاق بر آنان در هنگام نیازشان. حق پدر و مادر از مسائلی است که در قرآن مجید زیاد

ketabton.com - The Digital Library

روی آن تکیه شده وکمتر موضوعی است که این قدر مورد تاکید واقع شده باشد، و در چهار مورد ازقرآن، بعد از توحید قرار گرفته است.

«وَبِذِی اَلْقُرْبَی»:

3 - همچنین به خویشاوندان نیکی کنید. این موضوع نیز از مسائلی است که در قرآن تاکید فراوان در باره آن شده است، گاهی به عنوان «صله رحم »، و گاهی به عنوان «احسان و نیکی به خویشاوندان».

«وَالْیَتَامَی»:

4 - یتیمان، اشاره به حقوق «ایتام» بعمل آمده است، واشخاصی با ایمان را توصیه به نیکی درحق «یتیمان» می کند (والیتامی) زیرا درهر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون همیشه کودکان یتیمی وجود دارند که فراموش کردن آنها نه فقط وضع آنان را به خطرمی افکند، بلکه وضع اجتماع را نیز به خطر می اندازد.

«وَالْمَسَاکِینِ»:

5 - رعایت حقوق درماندگان و بیچارگان (والمساکین).زیرا در هر اجتماعی افرادی معلول و از کار افتاده و مانند آن وجود دارند که فراموش کردن آنها برخلاف تمام اصول انسانی است.

«وَ اَلْجارِ ذِی اَلْقُرْبی»:

6 - توصیه به نیکی در حق همسایگان نزدیک.که دو حق بر تو دارد: یکی حق همسایگی و دیگری حق خویشاوندی، پس با او نیک باش.

«وَ اَلْجارِ اَلْجُنُبِ»:

7 - یعنی همسایگان دور که با شما خویشاوندی ندارد. پس به هراندازه که منزلش دورتر باشد؛ حق وی هم ضعیفتر می‌شود و به هراندازه که منزلش نزدیکتر باشد، حق وی هم قوی‌تر می‌شود. در حدیث شریف آمده است که رسول‌اکرم ص درباره حق همسایه فرمودند: «جبرئیل پیوسته به من درباره همسایه سفارش می‌کرد تا بدانجا که گمان بردم؛ همسایه از همسایه ارث می‌برد».

«وَ اَلصّاحِبِ بِالْجَنْبِ»:

8 - سپس قرآن در باره کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند، توصیه می کرده، می فرماید: «و به دوست و همنشین» نیکی کنید.

ابن عباس گفته است: «صاحب بالجنب» عبارت است از رفیق سفر، و زمخشری گفته است: عبارت است از آن که با تو هم صحبت است، فرق نمی کند که در سفر رفیق تو باشد، یا همسایه ی دیوار به دیوارت باشد، یا همصنفی و رفیق دوران تحصیل شما باشد، یا در مجلس در کنارت بنشیند. خلاصه هرکس که کمترین انس و الفتی با تو داشته باشد لازم است چنان حقی را در حق او رعایت کرده و آن را فراموش نکنید. بنا به قول ضعیفی؛ «صاحب بالجنب» عبارت است از همسر.

«وَ اِبْنِ اَلسَّبِیلِ»:

9 - یعنی مسافرغریب که از وطن و کس و کارش بریده باشد. یعنی: به مسافری که به‌طور گذرا از نزد شما می‌گذرد، پس بر مقیم است تا به مسافر احسان کند. سبیل: یعنی: راه. بعضی‌گفته‌اند: مراد از آن، مسافر در راه‌مانده‌ای است که توشه راهش تمام شده باشد. به قولی دیگر: مراد از آن میهمان است.

ketabton.com - The Digital Library

«وَ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ»:

10 - در آخرین مرحله توصیه به نیکی کردن نسبت به عبد و کنیزان. و ایشان غلامان و کنیزان اند، چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم دستورفرموده اند که به غلامان و کنیزان باید از همان غذایی اطعام شوند که مالک آنان می‌خورد و از همان لباسی پوشانده شوند که مالک آنان می‌پوشد. همچنین در حدیث شریف‌آمده است: «برده مستحق غذا و پوشاک خویش است و از کار جز به حد توان خود مکلف ساخته نشود»

توجه فرماید که: آیه مبارکه با حق الله متعال آغاز شد، وبا حقوق غلامان وکنیزان خاتمه یافت. تنهااین آیه نیست که در آن در باره غلامان وکنیزان توصیه شده، بلکه در آیات مختلف دیگر نیزدر این زمینه بحث شده است.

«إِنَّ اَللّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالاً فَخُوراً (36)»:

در پایان آیه هشدار می دهد و می گوید: همانا الله دوست ندارد کسی را که متکبر و بی‌پروا و بی‌ملاحظه باشد، و به عنوان افتخار، بر خویشاوندان و همسایگان گردن فرازی نماید و به مردم فخر بفروشد و خود را بالاتر بگیرد و خود را از آنان برتر بداند.

فخر: خود ستایی، برشمردن مناقب و افتخارات خویش و گردن‌فرازی و خود بزرگ‌نمایی است.

«مختال»: کسی است که در دنیای خیال، خود را بزرگ می‌پندارد و تکبر می‌کند. طوریکه به اسب هم «خیل» می‌گویند چون متکبّرانه راه می‌رود.

ولی اگر کسی نعمت‌های حق تعالی را بر خود به منظور اعتراف به فضل وی، برشمرد، او شکرگزار است و به واجب شکر حق تعالی قیام ورزیده، لذا سزاوار نکوهش نیست.

به این ترتیب هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبر، از رعایت حقوق خویشاوندان، پدر و مادر، یتیمان، مسکینان، ابن السبیل و دوستان سر باززند محبوب خدا و مورد لطف او نیست و هر کس که مشمول لطف او نباشد از هرخیر و سعادتی محروم است.

بصورت کلی باید بعرض رسانید که بی‌توجّهی به والدین و بستگان و یتیمان و محرومان جامعه، نشانه تکبّر و فخر فروشی است.

این آیه دستوروهدایت جامع است که انسان را بر اتخاذ طریق نیکو و در پیش گرفتن اخلاق پسندیده، تشویق و ترغیب می کند و هرکس نیک در آن بیندیشد از اندرز رسانه های سخنوران و شیوا سخنان بی نیاز و از پند حکیمان مستغنی می شود.

الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿٣٧﴾

آنها کساني هستند که بخل مي ورزند، و مردم را نيز به بخل دعوت مي کنند و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده مي‌پوشانند (اين عمل آنها در حقيقت از کفرشان سرچشمه گرفته؛) و ما براي کافران، عذاب خوار کننده اي آماده کرده ايم. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یبخلون»: بُخل می ورزند. (بُخل، علاوه بر بخل ورزیدن در أموال و نبخشیدن به دیگران، شامل بُخل نسبت به علم، آبرو، قدرت وإمکانات نیز می‌شود).

ketabton.com - The Digital Library

«هینا»: خوار کننده.

تفسیر:

در این آیۀ مبارکه اشاره واضح واشکارا به آنعده از إنسانهای متکبر وخود خواه است: «الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ»: همچنان خداوند متعال دوست ندارد: کسانی را بخل می ورزند: (آنها کسانی هستند که نه تنها خودشان از نیکی کردن به مردم) بخل می ورزند، بلکه مردم را نیز به ترک إنفاق أمر می کنند.

قابل یادآوری است که: أمراض روانی إنسان، گسترش یافتنی است. إنسانهای بخیل، دوست دارند دیگران هم بخیل باشند.

آیه درباره ی یهود نازل شد که جمعی از آنها به أنصار می گفتند: أموال خود را در راه جهاد و صدقات خرج نکنید، اما با وجود این آیه عام است.

واضح است که: بخل یکی از رذائل اخلاقی است که انسان را از خرج کردن آنچه در تحت اختیار اوست، منع می‌کند؛ خواه از حقوق الهی باشد، مانند: زکات، صدقه، انفاق برای عیال و خویشان و همسایگان.

قابل تذکر میدانم که: انسانهای بخیل باید مطمین باشیند که ازمحبّت الهی محروم هستند.

« وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ»: سعی میدارند: آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنان داده کتمان کنند، وخوف دارند که: مبادا افراد اجتماع از آنها توقعی پیدا کنند. یعنی أموال و ثروت خود را پنهان می دارند، و اوصاف پیامبر صلی الله علیه وسلم را که در تورات آمده است کتمان می کنند. (تفسیرکشاف 395/1.).

درحدیث شریف آمده است: «الله متعال چون بر بنده‌ای نعمتی می‌دهد، دوست دارد که اثر آن نعمت بر وی هویدا گردد».

مفسر تفهیم القران در ذیل آیۀ مبارکه: « وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»: می نویسد: پنهان داشتن فضل الله این است که انسان به گونه ای زندگی کند که گویا خدا هیچ فضلی بر او نکرده است. به طور مثال خدا به کسی دارایی داده و او پایین تر از سطح خود زندگی کند. نه بر اهل و عیال خود خرج کند، نه بندگان خدا را کمک کند و نه در کارهای خیر سهم بگیرد. اگر مردم او را ببینند فکر کنند که بیچاره بسیار درمانده و تهیدست است. این کار ناسپاسی شدید خداست. در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: (ان الله إذا أنعم نعمة على عبد أحب أن يظهر أثرها عليه) «اگر خدا به بنده ای نعمتی داده باشد دوست دارد اثر آن را بر او ببیند. یعنی از خوردن و نوشیدن، لباس و مسکن و نحوه ی زندگی و بذل و بخشش او این نعمت خدا اظهار شود.) «وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً (37) » برای آنان که نعمت خدا را انکار می کنند، آزاری دردناک همراه با خفت و خواری آماده کرده ایم.

شاید سر تعبیر به «کافرین»آن باشد که «بخل» غالباً از کفر سرچشمه می گیرد، زیرا انسانها ی بخیل، در واقع ایمان کامل به مواهب بی پایان پروردگار نسبت به نیکوکاران ندارند، و این که می گوید: «عذاب آنها خوارکننده است» برای این است که جزای «تکبر» و «خود برتربینی» را از این راه ببینند.

اسباب نزول آیات 37 – 39:

284- ابن أبوحاتم از سعید بن جُبَیر روایت کرده است: علمای بنی اسرائیل از بیان دانش خود بخیلی می‌کردند. پس آیه: « الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ... » نازل شد.

ketabton.com - The Digital Library

285- ابن جریر از طریق ابن إسحاق از محمد بن ابومحمد از عکرمه یا سعید از ابن عباس (رض) روایت کرده است: گَرْدَم بن زید با کعب بن شراف، اسامه بن حبیب، رافع بن ابورافع، بحری بن عمرو، حیی بن اخطب و رفاعه بن زید بن تابوت همپیمان شده بود، اینها نزد عده‌ای از انصار می‌آمدند و چهره‌ای خیرخواهانه به خود می‌گرفتند و به آن‌ها می‌گفتند: مال و دارایی خود را خرج نکنید، زیرا بیم آن می‌رود که با انفاق مال تنگدست و فقیر شوید [اگر به این کار میل فراوان دارید] در مصرف شتاب نکنید چون معلوم نیست آینده چه می‌شود. پس در باره آن‌ها « الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُّهِيناً (37) وَالَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَـاء النَّاسِ وَلاَ يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِيناً فَسَاء قَرِيناً (38) وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُواْ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقَهُمُ اللهُ وَكَانَ اللهُ بِهِم عَلِيماً (39) نازل شد. (طبری 9503 از ابن اسحاق روایت کرده).

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿٣٨﴾

و کسانی که اموالشان را برای نشان‌دادن به مردم (نمایش) انفاق می کنند و (در حقیقت) به الله و به روز آخرت ایمان ندارند (در واقع شیطان همدم آنها است) و هر کس که شیطان همنشین او باشد، پس وی چه بد همنشینی است. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رئاء الناس»: تظاهر و نشان دادن به مردم. آن این است که کار خوبی أنجام دهد و قصدش تظاهر باشد نه برای الله. «قرینا»: همدم، رفیق، دوست، هم سخن.

تفسیر:

هم بُخل وترك إنفاق بد است، هم إنفاق ریایی. در آیه‌ی قبلی از بخل مزمت ونکوهش بعمل آمده است. در آین آیهٔ مبارکه از بخشش‌های ریاکارانه، که عامل ریا، همانا عدم إیمان واقعی به خدا و قیامت است. طوریکه می فرماید:

«وَ اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ رِئاءَ اَلنّاسِ»: و آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم (و کسب شهرت و مقام) انفاق می کنند، نه در راه رضایت الله متعال، قابل تذکر است که: هدف از انفاق، تنها سیر کردن گرسنگان نیست، چون این هدف با ریاکاری هم تأمین می‌شود. بلکه هدف، رشد معنوی انفاق کننده نیز می‌باشد.

ازین آیه مبارکه معلوم گردید که همچنانکه خود بخل در راه الله متعال مذموم می‌باشد؛ خرج برای ریا و نمایش به مردم هم مذموم است؛ کسانی مرتکب این اعمال می‌شوند که شیطان رفیقشان است، و آنها را به این کار مستعدّ می‌گرداند.

در حدیث شریف آمده است: «صاحب مالی که مالش را بەخاطر آن انفاق و صدقه می‌کند تا به او گفته شود که: فلان فردی بخشنده است، در زمره اولین سه تنی است که آتش در روز قیامت برآنان شعله‌ور می‌شود».

«وَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ لا بِالْيَوْمِ اَلْآخِرِ»: ایمانی درست به الله و روز آخرت ندارند. آیه درباره ی منافقین نازل شده است.

«وَ مَنْ يَكُنِ اَلشَّيْطانُ لَهُ قَرِيناً فَساءَ قَرِيناً (38)»: هرکس شیطان دوست و رفیقش باشد و دستور آن را اجرا کند این دوستی و رفاقت و هم صحبتی امری زشت و ناپسند است. آنها شیطان را دوست و رفیق خود انتخاب کردند (و کسی که شیطان قرین اوست بدقرینی

ketabton.com - The Digital Library

برای خود انتخاب کرده) و سرنوشتی بهتر از این نخواهد داشت.
شیطان، گاهی از دور چیزی را به انسان القا و وسوسه می‌کند و گاهی از نزدیك همدم آنان‌می‌شود. مؤمنان از وسوسه‌ها و القائات شیطان می‌گریزند، طوریکه در (آیه‌ی 36 سوره‌ی زخرف) آمده است: «مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»: هرکه از یاد وذکرالله رویگردانید،شیطانی برای او برمی‌انگیزیم تا یار و همنشین دائمی او باشد.
از این آیه استفاده می شود که رابطه «متکبران» با «شیطان و اعمال شیطانی» یک رابطه مستمر است نه موقت و گاهگاهی.

وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ﴿٣٩﴾

و بر آنان چه زیانی بود اگر به الله و روز قیامت ایمان می آوردند، و از آنچه خدا به آنان داده انفاق می کردند؟ والله متعال از (اعمال و نیات) آنها آگاه است. (٣٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ما ذاعليهم»: چه زیانی برای آنان داشت، چه می شد؟

تفسیر:

در این آیه به عنوان إظهار تأسف به حال این عده می فرماید: «وَ ما ذا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقَهُمُ اَللهُ » چه می شد اگر آنها (از این بیراهه ها باز می گشتند و) ایمان به الله و روز رستاخیزمی آوردند و از مواهبی که خداوند در اختیار آنها گذاشته با اخلاص نیت و فکر پاک به بندگان الله می دادند) و از این راه برای خود کسب سعادت و خوشبختی دنیا وآخرت را کمایی می کردند.
« وَ كانَ اَللهُ بِهِمْ عَلِيماً (39)»: انسانهای بخیل، یا ریاکار باید بدانند که زیر نظر خداوند متعال قرار دارند، ودر همه أحوال الله متعال از نیات و اعمال آنها باخبر است، و بر طبق آن به آنهاجزا و مجازات می دهد.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (40 الی 42) موضوعاتی درباره ترغیب و تشویقی است از جانب خدای بزرگی برای امتثال دستورات و حذر و خویشتنداری از منهیات (کارهای ناروا) که در آیات قبلی تذکری از آن بعمل آمد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾

البته الله (حتی) به اندازه سنگینی ذرهٔ (بر کسی) ظلم نمی‌کند، و اگر آن (ذره) نیکی باشد، (الله) دو چندانش می‌کند، و از نزد خود (صاحب آن را) ثواب بزرگ میدهد.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مثقال»: وزن، مقدار، اندازه، سنگینی.«ذرّة»: جزئی بسیار کوچک، کمترین ماده، کمترین چیز، مقیاسی معادل یکصدم جو، ذرات معلق در هوا، دانه ای از نوع گرد و غبار که در وقت تابش آفتاب از روزنه به درون می تابد و در میان نور آفتاب دیده می شود.«مثقال ذرة»: کمترین و سبکترین وزن، هموزن ذره ای همتای ذره ای.
«من لدنه»: از نزد خود، از جانب خود.

ketabton.com - The Digital Library

تفسير:
خداوند متعال از كمال عدل و فضل خويش و مبرا بودنش ازظلم و ستم كم و فراوانی كه با عدل و فضل او منافات دارد، خبر داد و می‌فرمايد: «إِنَّ اَللهَ لا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ»: خداوند حتی به اندازه سنگينی ذره ای ظلم نمی كند وبه قدر يك ذرّه حقوق كسی را ضايع نمی‌گرداند واز عمل هيچكس چيزی نمی كاهد هرچند يک ذره هم باشد. همانطور كه فرموده است: «فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُۥ ٨-»: (الزلزلة: 7-8). «هر كس ذره‌ای كار خوب انجام دهد پاداش آن را می‌بيند و هركس ذره‌ای كار بد انجام دهد پاداش آن را می‌بيند».«وَإِن تَكُ حَسَنَةٗ يُضَٰعِفۡهَا»: واگر كار نيكی أنجام شود خداوند برحسب حالت أنجام دهنده و إخلاص و محبت او، پاداش آن را ده برابر و يا بيشتر می‌نمايد. «وَيُؤۡتِ مِن لَّدُنۡهُ أَجۡرًا عَظِيمٗا»: و خداوند از جانب خود اضافه بر پاداش كار نيكش، او را پاداش می‌دهد. از قبيل اينكه او را به انجام كارهای نيک ديگری توفيق می‌دهد و نيكی فراوان و خير زياد به او می‌بخشد.
«ذره»: در اصل به معنی مورچه های بسيار كوچكی است كه به زحمت ديده می شود، ولی تدريجاً به هر چيز كوچكی ذره گفته شده است، و امروز به « اتم » كه كوچكترين جز اجسام است نيز ذره گفته می شود و از آنجا كه «مثقال» به معنی «سنگينی» است، تعبير« مثقال ذره» به معنی سنگينی يک جسم فوق العاده كوچک می باشد.
در حديث شريف طولانی شفاعت آمده است: «... آنگاه خداوند متعال خطاب به‌فرشتگان می‌فرمايد: برگرديد و كسی را كه در قلب وی به اندازه همسنگ دانه‌سپندی از ايمان يافتيد، از دوزخ بيرون آوريد». در روايت ديگری آمده است: «به مقدار پايين‌ترين پايين‌ترين پايين‌ترين هموزن ذره‌ای از ايمان... پس فرشتگان خلقی بسيار را از دوزخ بيرون می‌آورند». آنگاه راوی حديث فرمود: اگر می‌خواهيد آيه: «إِنَّ اَللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» را بخوانيد.
سپس إضافه می كند: «وَ إِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضاعِفْها»: خداوند نه تنها ظلم نمی كند، بلكه اگر كار نيكی انجام شود آن را مضاعف مـی نـمايد، و پاداش عظيم از طرف خود در برابر آن می دهد، يعنی اگر آن نيكی يک ذره باشد خدا آن را افزايش می دهد و آن را چند برابر اضافه می كند.
در ضمن بايد گفت كه: خداوند عادل است ومجازات‌های او عكس‌العمل كردارهای خودماست.
«وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِيماً (40)»: يعنی از جانب خود علاوه بر پاداش و اجر عمل، ثوابی عظيم می دهد كه عبارت است از بهشت مملو از نعمت.

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾

پس حال آنها چگونه است، آن روزي كه از هر امتي،و گواهي (بر اعمالشان) مي‌آوريم، و تو را (نيز ای محمد) بر آنان (امت مسلمان) گواه بياوريم. (۴۱)

تشريح لغات و اصطلاحات:
«كيف»: چگونه؟ «شهيداً»: گواه.

تفسير:
در تـعقيب آيات گذشته كه در مورد مجازاتها و مكافات بدكاران و نيكوكاران سخن مـی گـفـت، ايـن آيه مباركه اشاره به مساله شهود و گواهان روز قيامت وآخرت كرده، می

ketabton.com - The Digital Library

فرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا»: حال این افراد چگونه خواهد بود آن روز که برای هر امتی شاهد براعمال آنها می آوریم و تو را شاهد بر آنان خواهیم آورد یعنی: ای محمد صلی الله علیه وسلم!تو رابر کسانی که پیام الهی را به آنان ابلاغ کرده‌ای، گواه می‌آوریم تا بر مؤمنان به‌ایمانشان، بر کافران به کفرشان و بر منافقان به نفاقشان گواهی دهی.

در حدیث شریف به روایت ابن‌مسعود (رض) آمده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم به من فرمودند: «برمن قرآن بخوان!گفتم: یا رسول الله، من بر شما قرآن بخوانم درحالی‌که قرآن برشما نازل شده است؟ فرمودند: آری!من دوست دارم که قرآن را از دیگران‌بشنوم. پس سورۀ «نساء» را خواندم تا چون به این آیه رسیدم: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا-٤١»: فرمودند: دیگر کافی است. در این اثنا متوجه شدم که چشمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اشک لبریز شده است».

حکمت وفلسفه مطرح کردن موضوع شهادت در روز جزا این است که انسانها به اعمال نیک مبادرات نمایند واز اعمال بد وخلاف شرع وخلاف مقام إنسان وإنسانیت إمتناع ودست بردارند، وإیجاد این احساس در وجود إنسانها موجب سرأفرازی و سربلندی نیکان و سرشکستگی و إفتضاح بَدان تأثیر بسزای دارد ودر نتیجه در ترغیب به أنجام حسنات و بازداشتن از سیئات و گناهان تأثیر مثبت بجا ء می گزارد.

يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ﴿٤٢﴾

در آن روزکسانی که کافر شدند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم بمخالفت برخاستند، آرزو می‌کنند که ای کاش زمین بر آنها هموار گردد (در زمین فرو روند) و نمی‌توانند هیچ سخنی را از الله پنهان کنند. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ»: ای کاش با خاک یکسان می شدند!ای کاش هم چون زمین، خاک می بودند!ای کاش زمین بر آنها هموار و صاف می شد. تسوی (سوي): یکسان و هموار می شود.«حدیثا»: سخنی، گفته ای.

تفسیر:

«يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَوُا اَلرَّسُولَ»: در آن روز هولناک، نابکاران که یگانگی خدا را انکار کرده اند و از فرمان پیامبرصلی الله علیه وسلم سر باز زده اند، آرزو می کنند.

«لَوْ تُسَوّى بِهِمُ اَلْأَرْضُ»: که در زمین دفن گردند و مانند مردگان با خاک یکسان شوند. یا ای کاش!زمین دهن باز کند و آنان را فرو بلعیده و خاک شوند. خداوند در جای دیگری می فرماید: يَوْمَ يَنْظُرُ اَلْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ يَداهُ وَ يَقُولُ اَلْكافِرُ يا لَيْتَنِي كُنْتُ تُراباً: در آن روز انسان به آنچه با دست خود از پیش فرستاده است می نگرد و کافر می گوید: ای کاش!خاک می شدم؛ چون آنها حالت های هول انگیز روز قیامت را مشاهده می کنند.

«وَ لا يَكْتُمُونَ اَللّٰهَ حَدِيثاً (42)»: نمی توانند هیچ سخنی را از الله پنهان کنند؛ چون اعضایشان بر اعمالشان گواهی می دهد. بلکه رازهایشان همه بر وی آشکار و ارائه شده است و سخنانی که در میان خویش ردوبدل کرده‌اند، به نزد وی معلوم است و بر نهان کردن آن از آن رو توانا نیستند که اندامهایشان بر ضدشان گواهی‌می‌دهد.

ketabton.com - The Digital Library

خوانندگان محترم !

موضوع مطروحه در آیۀ مبارکه (43) عبارت است:

برخی از شروط نماز، رخصت تیمم.خداوند متعال در آیات قبلی مردم را از شرک منع کرد، به امتثال امر حق تشویق نمود و از کار ناروا بازداشت.

اینک در آیه (43) موضوع اینکه درحال مستی و جنابت از نمازی که نشان بندگی خدای یگانه ی بی نیاز است، منع می کند. این خطاب پیش از تحریم قطعی و همیشگی شراب برای مسلمانان بود.

قابل یادآوری است که: این دومین حکم درباره ی شراب است. اولین حکم در این باره همان بود که در (آیه ی 219 سوره ی بقره) به بیان گرفته شده است. در آین آیه مبارکه تنها به گفتن این اکتفا شده بود که شراب چیز بدی است و مورد پسند خدا نیست. چنان که گروهی از همان زمان نوشیدن شراب را رها کردند. اما گروهی دیگر طبق معمول به نوشیدن آن ادامه می دادند و حتی گاهی در همان حال مستی به نماز می ایستادند و در قرائت کلمات قرآن را جابه جا می خواندند. به احتمال قوی در آغاز سال چهارم هجری دومین حکم درباره ی شراب آمد و از خواندن نماز در حال مستی ممانعت به عمل آمد. در اثر این مردم اوقات نوشیدن شرابشان را تغییر دادند و از نوشیدن آن در زمان هایی که امکان آن می رفت وقت نماز در حال مستی فرا رسد پرهیز کردند. مدتی پس از آن حکم قطعی حرمت شراب که در (آیه های 91-90 سوره ی مائده) قرار دارد نازل شد.

در ضمن قابل تذکر که در آیه کلمه «سکر» یعنی نشئه و مستی به کار رفته است. از این رو این حکم مخصوص شراب نبوده بلکه شامل هر چیز نشئه آوری هم می شود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٤٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، در حال مستی و نشه به نماز نزدیک مشوید، تا وقتی که بدانید چه می‌گویید، و در حال جنابت به نماز نزدیک مشوید (در حال جنابت در مسجد داخل نشوید) مگر اینکه عبور نماید (از مسجد) تا آن که غسل کنید و اگر مریض باشید، و یا مسافر باشید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمد، یا با زنان هم بستری کرده باشید و آب نیافتید پس تیمم کنید بر زمین (خاک) پاک، پس مسح کنید به آن روی‌ها و دست‌های خود را، بی‌گمان الله عفو کننده (و) آمرزنده است. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ»: نزدیک نماز نشوید، نماز مخوانید.«أَنْتُمْ سُكَارَى»: جمع سکران، درحال مستی، مستان، هوش از دست دادگان.«و لا جنبا»: ای لا تُصلّوا جنباً، درحال جنابت نماز مخوانید.«عابري السبيل»: مگر عبوری یا مسافر باشید که در وقت نبودن آب، تیمم کنید. عابری ← عابرین: جمع عابر، عبور کنندگان. برخی گویند: لا تقربوا مواضع الصلوة، اي المساجد: در وقت جنابت وارد مسجد نشوید، مگر نیاز باشد، آنگاه عبور کنید. «مرضى»: جمع مریض،مریضان.«الغائط»: قضای حاجت، زمین پست، گود و هموار.«لامستم النساء»: با زنان نزدیکی کردید و همبستر شدید، لمس کردن در

ketabton.com - The Digital Library

این آیه، کنایه از همخوابگی است.«صعیداً»: روی زمین، زمین مرتفع، سطح زمین، گرد و خاک.«عفواً»: بسیار محو و پاک کننده، کسی که چشم پوشی و صرف نظر کند.
«غفورا»: بسیار آمرزنده، در گذرنده، بخشنده. (فرقان)

شأن نزول آیهٔ مبارکه:

ترمذی از حضرت علی کرم الله وجهه روایت کرده است وی گفت: عبد الرحمن بن عوف برای ما ضیافتی ترتیب کرده بود و ما را دعوت نمود و به ما شراب داد. مست شدیم وقت نماز فرارسید، إمامت نماز را به من وادار شدند، من هم چنین خواندم: «قُلْ یا أَیُّهَا اَلْکافِرُونَ أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ *و نحن نعبد ما تعبدون» آنگاه آیه ی« یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا اَلصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاری» از جانب خدا نازل شد. (ترمذی گفته است: این حدیث حسن صحیح است.).

تفسیر:

«یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا اَلصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاری حَتّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ»: در حالت مستی نماز نخوانید؛ چون درچنین حالتی خشوع و خضوع فراهم نمی شود. یعنی: درحال مستی نماز نخوانید، یا در این حال به مساجد داخل نشوید.
تا زمانیکه اثر سکر و مستی از شما برطرف شود و بدانید که چه می‌گویید زیرا شخص مست نمی‌داند که چه می‌گوید. این خود می‌رساند که هدف عبادت، فقط با آن عبادتی برآورده می‌شود که عبادتی خاشعانه باشد. خاطرنشان می‌شود که این آیه ناظر بر مرحله سوم از مراحل تحریم شراب است، سپس در چهارمین مرحله (در سوره مائده) هرگونه شراب مستی‌آوری به کلی حرام گردید،« وَ لا جُنُباً إِلاّ عابِرِی سَبِیلٍ حَتَّی تَغْتَسِلُوا » یعنی در حالت جنابت نماز نخوانید.
جنب: کسی است که به وی جنابت رسیده است وجنابت، اثر هر مقاربت جنسی، یا انزالی است، چه همراه با احتلام باشد، یا بدون آن مگر این که مسافر باشید و آب فراهم نشود، در این صورت با تیمم نماز را بخوانید.
مفسر«تفسیر انوار القرآن» می نویسد: البته این‌تفسیر، ناظر بر نحوه فهم احناف از آیه کریمه است. اما بعضی گفته‌اند: معنی این‌است که در حال جنابت به مواضع نماز، یعنی به مساجد نزدیک نشوید، مگر اینکه از یک سوی مسجد به‌سوی دیگر آن درحال گذر باشید زیرا در نزد جمهورفقها (أبوحنیفه، مالک و شافعی رحمت الله علیهما جمیعا) جنب (کسیکه بروی غسل لازم باشد.) می‌تواند از مسجد گذر کند، اما نمی‌تواند در آن بنشیند زیرا درنگ‌کردن وی در مسجد حرام است تا آن که غسل نموده یا در صورت عدم وجود آب، تیمم کند. أما إمام أحمدبن‌حنبل درنگ نمودن جنب در مسجد را در صورتی که با وضوء باشد، جایز می‌داند.
« وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضی أَوْ عَلی سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ اَلْغائِطِ»: یعنی اگر مریض باشید واستعمال آب برایتان زیان بخش باشد یا در سفر باشید یا به سبب ادرار یا مدفوع و أمثال آنها حدث عارض (وضوء بشکند) شود و آب نیافتید،«أَوْ عَلی سَفَرٍ »این قید مفید معنی جواز تیمم برای هرکسی است که إطلاق إسم مسافر بر وی صادق است و این شرط نیست که سفر، سفر قصر (کوتاه کننده نماز) باشد. بعضی گفته‌اند: در صورت عدم وجود آب، فرد مقیم نیز می‌تواند تیمم کند.
«أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ اَلْغائِطِ »: کنایه از ادرار و مدفوعی است که از انسان خارج می‌شود

ketabton.com - The Digital Library

«أَوْ لامَسْتُمُ اَلنِّساءَ » ابن عباس (رض) است: «لمس» عبارت است از عمل نزدیکی. با بوسیدن و دست‌مالی، یا تماس‌دادن غیر آن از بدن آنان با هدف برآوردن شهوت وبهره گیری و لذت‌جویی جنسی.

مذهب إمام أبوحنیفه (رح) این است که مراد از آن فقط جماع (مقاربت) است.

ابن جریر طبری می‌فرماید: «این رأی به صواب اولی است، به دلیل صحت این خبر وارده از رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم که ایشان بعضی از زنان خویش را می‌بوسیدند و سپس نماز می‌خواندند، بی‌آن که وضو بگیرند». ابن‌کثیر نیز این رأی را ترجیح داده است.

«فَلَمْ تَجِدُوا ماءً »برای پاک نمودن خود آب نیافتید، در نزدیکی خود بعد از جستجوی‌آن، یا اینکه استعمال آب برای شما زیان داشت، یا مانعی دیگر چون دشمن، یا درنده، یا مریضی، یا عدم وجود ابزار آب‌کشی، شما را از دسترسی به آب بازمی داشت،«فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ»: آنگاه در موقع نیافتن آب، خاک پاک را بیابید و خود را با آن پاک نمایید. صورت و دست ها را با آن خاک مسح کنید.

«برصعید پاک» صعید: روی زمین است، چه بر آن خاکی باشد، یا نباشد. به سطح زمین صعید گفتند زیرا سطح زمین آخرین قسمتی از آن است که بر آن صعود می‌کند. و این مذهب مالک است. ولی شافعی و احمدبن حنبل بر آنند که: صعید فقط خاک است، پس تیمم جز بر خاک بر چیز دیگری روا نیست، لذا تیمم بر صخره سنگ و سنگریزه جایز نیست. اما ابوحنیفه می‌گوید: تیمم بر هر چیزی صحیح است که از جنس خاک باشد، مانند سنگریزه، آهک و زرنیخ.

معذوریت از استعمال آب به سه صورت توضیح شده: (1) مریضی که آب به آن زیان رساند؛ (2) در حال سفر، که آنقدر آب داشته باشد که اگر وضو نماید، اندیشه هلاکت از تشنگی باشد، و تا مسافه‌ای دراز آب میسّر نشود؛ (3) در حالیکه آب قطعا موجود نباشد، با فقدان آب، دو نوع طهارت بیان شده است: کسی که بعد از قضای حاجت به وضو ضرورت دارد؛ و کسی که بعد از مباشرت با زوجه‌اش به غسل ضرورت دارد.

کیفیت تیمم این است که: شخص هردو کف دست خویش را به زمین زده، آنگاه آنها را طوری بر روی خود بکشد که تمام روی وی را در بر گیرد و بار دوم هردو کف دست خویش را به زمین زده و با دست راست، دست چپ خویش را از سر انگشتان تا انتهای آرنج مسح کند و باز با دست چپ، دست راست خود را همین‌گونه مسح نماید، طوری که هیچ بخشی از دستان وی تا آرنج بدون مسح باقی نماند.

«إِنَّ اَللهَ كانَ عَفُوًّا غَفُوراً (43)»: چنان‌که بر شما عفو کرد و کوتاهی و تقصیر شما را در این موارد آمرزید و با رخصت دادن در تیمم و فراخ ساختن عرصهٔ تکلیف، بر شما رحم نمود بنابراین، شما می‌توانید در هنگام وجود عذر، بدون وضوء یا غسل نماز بخوانید.

در حدیث شریف آمده است که رسول‌اکرم ص فرمودند: «بر اُمتهای دیگر به سه‌چیز برتری داده شده‌ایم: اول اینکه صفوف ما در نماز مانند صفوف فرشتگان گردانیده شد. دوم اینکه همه عرصه زمین برای ما مسجد گردانیده شد. و سوم اینکه خاک زمین برای ما پاک‌کننده گردانیده شد ـ هرگاه که آب نیافتیم».

ketabton.com - The Digital Library

شأن نزول مشروعیت تیمم:

بخاری از عائشه (رض) روایت کرده است که فرمود: «با رسول الله صلی الله علیه وسلم در سفری بیرون رفتیم و چون به بیابان، یا به «ذات‌الجیش» رسیدیم، گردن‌بند من پاره شد، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم درنگ کردند تا گردن‌بند من پیدا شود، مردم نیز همراهشان درنگ کردند و در آن بیابان نه آبی بود و نه هم با ما آبی وجود داشت، در این هنگام مردم نزد أبوبکر پدرم رفتند وگفتند: آیا نمی‌بینی که عائشه چه کرد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم و مردم را معطل ساخت، در حالی‌که در اینجا نه آبی است و نه مردم آبی به همراه دارند؟!پس درحالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم سرشان را بر زانویم نهاده و به خواب رفته بودند، أبوبکر (رض) آمد و سر زنش‌کنان به من گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم و مردم را معطل ساخته‌ای درحالی‌که نه در اینجا آبی است و نه آنها آبی به همراه دارند؟!و همین‌گونه به سرزنشم ادامه می‌داد و می‌گفت آنچه خدا خواسته بود که بگوید، آن‌گاه شروع به زدن در پشت من کرد و چیزی جز خواب رسول الله صلی الله علیه وسلم بر روی زانویم مرا از تحرک بازنمی‌داشت. در این اثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم از خواب برخاستند و حق تعالی آیه تیمم را نازل کرد و مسلمانان همه تیمم کردند. هم در این وقت اسیدبن حضیر گفت: ای خانواده ابوبکر!این اولین برکت شما نیست. آنگاه شتری را که من سوار آن بودم از جا به حرکت درآوردم و گردن‌بند خود را در زیر آن یافتم».

سایر روایت در شأن نزول این آیه مبارکه:

286- ک: فریابی، ابن ابوحاتم و ابن منذر از علی (روایت کرده اند: این کلام خدا جُنُباً در مورد مسافری که جنب شده است نازل گردیده مسافر در آن حالت باید تیمم کند و نماز را أداء نماید.

287- ابن مردویه از أسلع بن شریک (روایت کرده است: من شتر پیامبر (را آماده می‌کردم. در یک شب سرد من جنب شدم. ترسیدم اگر با آب سرد غسل نمایم بمیرم و یا مریض شوم جریان را برای پیامبرصلی الله علیه وسلم گفتم. پس الله متعال آیه: « لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُكَارَى» را تا آخر آیه نازل کرد.

288- ک: طبرانی از اسلع (روایت کرده است: من خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم (را انجام می‌دادم و شترش را آماده می‌کردم. یک روز فرمود: ای اسلع برخیز شتر مرا آماده کن، گفتم: ای رسول الله!برای من جنابت پیش آمده است. رسول خدا سکوت اختیار کرد. پس جبرئیل امین آیه صعید را فرود آورد. رسول الله فرمود: ای اسلع اینک برخیز و تیمم کن، پس تیمم را به من آموخت، من برخاستم و تیمم کردم، و شتر مبارک را آماده ساختم(طبری 9642 و 9643، بیهقی 1 / 6، طبرانی 7959 از اسلع روایت کرده اند.).

289- ابن جریر از یزید بن أبوحبیب روایت کرده است: در خانه جمعی از أنصار به مسجد گشوده می‌شد. هرگاه جنابت برایشان پیش می‌آمد و نزدشان آب موجود نبود، برای دستیابی به آب به جز مسجد راه دیگری نداشتند. پس «وَلاَ جُنُباً إِلاَّ عَابِرِي سَبِيلٍ» نازل شد(طبری 9569).

290- ابن ابوحاتم از مجاهد روایت کرده است: مردی از أنصار مریض شد و توان إیستادن و وضوء کردن نداشت. خدمتکار هم نداشت که به او آب بدهد. جریان را به

ketabton.com - The Digital Library

گوش رسول الله رساند. پس خدای بزرگ « وَإِن كُنتُم مَّرْضَى» را نازل کرد.
291- ابن جریر از إبراهیم نخعی روایت کرده است: تعدادی از أصحاب رسول الله به شدت زخمی شدند و در این حال به آن‌ها جنابت دست داد. جریان را برای رسول الله گفتند. پس « وَإِن كُنتُم مَّرْضَى....» تا آخر آیه نازل شد(طبری 9639 به قسم مرسل روایت کرده است.). (بنقل از کتاب أسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی)

أحکام مندرج فقهی درآیه متبرکه:

اولین فهم فقهی که از این آیهٔ متبرکه بدست می آید، تحریم خواندن و نزدیک شدن به نماز در حال سکران است.
معنای سکر درسه قاموس عربی چنین توضیح یافته است: «سکر: أصل واحد یدل علی حیره: مقاییس اللغه»،«السکر: حاله تعرض بین المرء و عقله و اکثر ما یستعمل ذلک فی الشراب، مفردات القران»،«والسُّكْرُ: نقيض الصَّحْوِ. والسُّكْرُ ثلاثة: سُكْرُ الشَّبابِ وسُكْرُ المالِ وسُكْرُ السُّلطانِ، لسان العرب»همان طور که مفردات قرآن إشاره کرده، سکر هر حالتی است که ارتباط بین عقل وانسان قطع شود وچون إین أمر معمولاً در هنگام مستی شراب إتفاق می أفتد، اکثرا به سکر شراب إطلاق میشود.
دراین حکم قرآنی هوشیاری و تسلط عقل بر بدن در زمان إقامه نماز است تا شخص متوجه آنچه میگوید باشد، در مواقع مستی، شوک، إسترس، عصبیت یا هیجان شدید و سایر حالاتی که شخص متوجه گفتار و رفتار خود نیست، نباید به نماز نزدیک شد و باید صبر کرد تا بدن حالت طبیعی خود را بازیابد.
حکمت وفلسفه آن معلوم است، نماز گفتگوی بنده وراز ونیاز با الله است، إین إتصال وراز ونیاز باید در هوشیاری کامل صورت گیرد، وانسان که در حال سکران باشد، نمیشود که به هدف وجوهر حقیقی دست یافت.
«لا تقربوا الصلاة» دو قرب و نزدیکی به نماز است: 1- خود نماز 2- جایگاه ومقام بخصوص نماز، که در صورت مستی تا حدی که نمی دانید در محضر حق چه می گوئید، نه تنها حق نزدیك شدن و ورود به نماز را ندارید، بلکه حق وارد شدن در مسجد را نیز ندارید.
« حتی تعلموا ما تقولون» تا اینکه بدانید چه می گوئید، سخنانتان از اذکار نماز است، یا غیر نماز، که نمازگزار باید بداند الفاظ نماز را درست ادا می کند، و لازم نیست معانی آنها را هم بداند، زیرا در اینصورت باید می فرمود« حتی تعلموا معانی ماتقولون» و بسیاری از مسلمانان غیر عرب معانی الفاظ نماز را نمی دانند. و نمازشان درُست است در این آیه متبرکه بر نسخ خمر حکم گردیده است، اگرچه مفسر شهیر اسلام ابن عباس حرم بودن خمر را از آیه (6 سوره مائده) وقتاده ومجاهد این آیه تحریم خمر دانسته اند.
برخی مفسرین بدین عقیده که هدف ومقصود این آیه حرام بودن خمر در وقت نماز است ولی فهم این آیه حرم بودن خمر را در خارج نماز را نمی رساند، تا إینکه حکم قطعی حرام بودن خمر صادر شد، ولی این استدلال شان قابل دقت وبحث است.
ممنوع بودن خَمر در اوقات پنجگانه نماز است، اگر دقت نمایم در خواهیم یافت که زمان او قات پنجگانه نماز، فاصله ای چندان ندراد، که در این اوقات باید از نوشیدن مشروبات الکهولی باید صرف نظر شود، به علیت اینکه مستی مشروب تا وقت نماز ادامه می یابد، بناً حکم کرده میتوانیم که فحوای این آیه بر تحریم همیشگی ومتداوما حکم نموده است.

ketabton.com - The Digital Library

دوهمین حکم در این آیۀ متبرکه همان با طل بودن نماز در حال جنابت است، که درجمله « وَلَا جُنُبًا» بیان شده است.

فقهاء در مُوجِبات غُسل مینویسند:

- (انزال)، خروج منی همراه با شهوت چه در بیداری و چه در خواب.
- (جماع)، آمیزش جنسی با همسر، کسی که با همسرش آمیزش جنسی کند غسل بر او واجب می‌شود، زیرا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم فرموده است: «اَلْماءُ مِنَ ألْماءِ». مسلم (343).«غسل در أثر إنزال واجب است».
- همچنین اگر کسی آلهی تناسلی‌اش را در آلهی تناسلی زن داخل کند، بگونه‌ای که قسمت ختنه شده (یا بیشتر از آن) در فرج زن فرو رود، غسل (بر هر دو) واجب می‌شود، حتی اگر إنزال صورت نگیرد، چون پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم فرموده است: «إذا جَلَسَ بَيْنَ شُعَبِهَا الأرْبَع ثُمَّ جَهَدَهَا فَقَدْ وَجَبَ ألْغُسْلُ».مسلم (348).«با آمیزش غسل واجب می‌شود؛ (اگر چه منی خارج نشود)».

غسل جنابت بر دو صورت است: صورتی که انجام آن کفایت می کند، صورتی که کامل تر است.

صورتی که انجام آن کفایت می کند: مضمضه (آب در دهان انداختن) و استنشاق (آب در بینی انداختن) کند، و بر کل بدنش آب بریزد هرچند که تنها یکبار باشد، و یا آنکه به درون آب عمیقی فرو رود.

و اما صورتی که کامل تر است: ابتدا شرمگاهش و آثار جنابت که بر بدنش مانده بشوید، سپس وضوء کاملی بگیرد، سپس سه بار بر سرش آب بریزد تا جائیکه مطمئن شده آب به پوست سرش رسیده، سپس طرف راست بدنش را بشوید و آنگاه طرف چپش را بشوید». (إعلام المسافرين ببعض آداب وأحكام السفر وما يخص الملاحين الجويين، شيخ محمد بن صالح العثيمين صفحه 11.)

سومین حکم فقهی در این آیۀ مبارکه: بیان یک حکم استثنایی که به جمله « إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ » بیان شده است مگر اینکه مسافر باشید. همچنان در این آیه مبارکه بیان حکم تیم برای معذورین است.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال، پاداش بزرگ به کسی می دهد که احکام شرعی را با دیده ی منت بپذیرد، به آن کس که مخالفت ورزد، سخت هشدار می دهد.

اینک در آیات متبرکه (44 الی 46) برخی از أهل کِتاب را که برخی أحکام را ترک کرده و کتاب خدا را دگرگون و تحریف نموده و گمراهی را به جای راهیابی خریده اند، یاد آور می شود تا مؤمنان را برای أنجام فرمانش بیدار کند و از کیفر آخرت بر حذرشان دارد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ ﴿٤٤﴾

آیا به کسانی که بهره ای اندک از علم کتابِ [تورات و انجیل] به آنان داده شده ندیدی [که با پنهان داشتن حقایق کتاب و تحریف آیاتش] گمراهی را (در بدل هدایت)می خرند، و [از روی حسادت و دشمنی] می خواهند شما هم از راه مستقیم گمراه شوید. (۴۴)

ketabton.com - The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:
«ألم تر»: مگر ندیدی؟ مگر نگاه نکردی؟ مگر خبر نداشتی؟ مگر نگریستی؟
«أن تضلوا السبیل»: این که راه گم کنید.
تفسیر:
«أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ اَلْكِتابِ»: در این آیه مبارکه خداوند متعال با تعبیری حاکی از تعجب به پیامبر خود،خطاب می کند که: آیا ندیدی جمعیتی که بهره ای از کتاب آسمانی را در اختیارداشتند، (اما به جای این که با آن، هدایت و سعادت برای خود و دیگران بخرند)هم برای خود گمراهی خریدند هم می خواهند شما گمراه شوید). باید گفت که علم به کتاب آسمانی، به تنهایی برای هدایت کافی نیست.
«يَشْتَرُونَ اَلضَّلالَةَ»: گمراهی را بر هدایت ترجیح می دهند و کفر را بر ایمان برتری می دهند.
از سیاق جمله «نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يَشْتَرُونَ الضَّلالَةَ»: در می یابیم که: آگاهی علمای اهل کتاب از تعالیم الهی ناقص است و همین نقص زمینه‌ی انحراف می‌شود.
«وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا اَلسَّبِيلَ (44)»: می خواهند ای اهل ایمان!شما از راه حق منحرف و گمراه و مانند آنها بشوید. یعنی: آنان به گمراهی خودشان اکتفا نکرده بلکه می‌خواهند که با کتمان و إنکار حق و با نیرنگ‌های دیگر، شما مؤمنان را نیز از راه حق بدر برند تا به محمد صلی الله علیه وسلم کفر ورزید.
و به این ترتیب آنچه وسیله هدایت خود و دیگران بود بر اثر سؤنیاتشان تبدیل به وسیله گمراه شدن و گمراه کردن گشت، چرا که آنها هیچ گاه دنبال حقیقت نبودند، بلکه به همه چیز با عینک سیاه نفاق و حسد و مادیگری می نگریستند.
در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: دانشمندان منحرف، از علم و مقام خود سوء استفاده کرده و در کمین إنحراف و گمراهی دیگرانند.
شأن نزول آیۀ 44:
292- ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رفاعه بن زید بن تابوت از بزرگان یهود بود و هرگاه با رسول الله (صحبت می‌کرد زبانش را می‌پیچاند و می‌گفت: ارعنا سمعک یا محمد حتی نفهمک. [معنی این جمله در زبان عرب به این مفهوم است: به آرامی سخن بگو تا مطالبت را خوب درک کنیم و درست گوش بده و متوجه سخنان ما باش تا سؤالات خود را بهتر مطرح نماییم. اما لفظ راعنا در زبان یهود به معنی دشنام و سخن إستهزاء آمیز است]. و اینگونه گستاخانه به اسلام طعنه می‌زد. پس خداوند متعال در باره او «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيباً مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلاَلَةَ»: را نازل کرد(طبری 9694). (بنقل از کتاب أسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی)
وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ﴿۴۵﴾
و (ای مؤمنان) الله از دشمنان شما داناتر است؛ (ولی آنها به شما زیان نمي‌رسانند.) و کافي است که الله ولي شما باشد؛ و کافي است که خدا یاور شما باشد. (۴۵)
تشریح لغات و اصطلاحات:
«کفی بالله نصیرا»: خدا یاورتان باشد، بس است.
تفسیر:
دراین آیه مبارکه پروردگار با عظمت مابه موضوع مهمی که همان دشمن شناسی است

ketabton.com - The Digital Library

اشاره بعمل آورده است، در این آیه به انسان یاد می دهد که: باید دشمن را شناخت وراه مقاله را به آن یاد گرفت طوریکه میفرماید: « وَ اَللّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدائِكُمْ » خدا از دشمنی و کینه ورزی یهودیان گمراه آگاهتر است، پس شما از آنان برحذر باشید!یعنی اینکه اگرچه آنها در لباس دوست، خود را برای شما معرفی میکند ولی در حقیقت دشمنان سرخت شما هستند.

«وَ كَفى بِاللهِ وَلِيًّا وَ كَفى بِاللهِ نَصِيراً(45)»: ولی شما هیچ وخت از دشمنی وعداوت آنها در خوف وحراس نباشد، زیر شما تنها نیستید، خداوند عزوجل ولی، نگهدارویاور شما می باشد.پس فقط به او اطمینان و اعتماد کنید، و همو در مقابل نیرنگ و حیله ی آنها شما را کفایت می کند.

قرآن عظیم الشأن در تعلیمات خویش هردونوع دشمن (دشمن درونی وبیرونی) را به تمام دقت وجزئیات آن معرفی داشته است.ودر هدایت اسلامی تاکید گردیده است که دشمن درونی، از جمله بدترین دشمنان انسان می باشد، چرا که انسان از آن غافل می‌شود و از نقشه‌های او کمتر آگاه می‌گردد؛ دشمن خانگی ضربات مهلك‌تری را به ما وارد می‌کند، لذا ابتدا باید دشمن درون را شناخته و از نقشه‌های او آگاهی پیدا کنیم و پس از سرکوبی او، بر دشمن بیرون به مبارزه بر خیزیم. مهمترین دشمنان درونی انسان، نفس اماره و شیطان می‌باشند.

دشمنان بیرونی که عداوت خود را اظهار می‌کنند، از ضعیف‌ترین دشمنان هستند، چرا که شناسایی آنان آسان و در مبارزه و رویارویی با آنان، همیشه مؤمنان پیروز خواهند بود.

ای مسلمانان ممکن است ما در شناخت دشمن اشتباه کنیم، ولی خداوند دشمنان واقعی ما را خوبتر وبهتر می‌شناسد. امّا شما از معرفت آنها قاصر و عاجزید. به فرمان الله متعال اطمینان کنید، و از آنها حذر نمائید؛ خداوند بزرگ برای نفع و نگهبانی شما از نقص و زحمت کافی است. از دشمنان هیچ‌گونه خوف و هراس نداشته باشید ؛ و به دین خویش قایم واستوار باشید.

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۴۶﴾

برخی از آنان که یهودی اند کلمات را از جاهای خود برمی گردانند (یعنی تحریف می کنند وتغییر می دهند) و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین [اسلام با درآمیختن عبری به عربی] می گویند شنیدیم و نافرمانی کردیم و بشنو [که کاش] ناشنوا گردی و [نیز از روی استهزاء می گویند] راعنا [که در عربی یعنی به ما إلتفات کن ولی در عبری یعنی خبیث ما] و اگر آنان می گفتند شنیدیم و فرمان بردیم و بشنو و به ما بنگر قطعاً برای آنان بهتر و درست تر بود ولی الله آنان را به علت کفرشان لعنت کرد در نتیجه جز [گروهی] اندك ایمان نمی آورند. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هادوا»: یهودی شدند، یهودیان.«الكلم»: جمع کلمه، سخن، کلمات.«غير مسمع»: ناشنوا گشتن، گوش فرا ندادن. « راعنا»: ای أنظرنا؛ در عربی؛ یعنی، به ما توجه کن، ما را

ketabton.com - The Digital Library

نگاه کن، در عبری؛ یعنی، شر و بدی.«لیا»: پیچانیدن، تحریف کردن، پیچ دادن.
« طعنا »: طعنه زدن. « أَقْوَمَ »: درست تر، دادگرانه تر، محکم تر.

تفسیر:

در این آیۀ مبارکه خداوند متعال یکبار دیگر به تعریف دشمن پرداخته از جمله میخواهد اعمال یهود وبرخی از أعمال دشمنانه آن را غرض شناخت بهتری وبیشتر به معرفی میگیرد ومی میفرماید: «مِنَ اَلَّذِينَ هادُوا يُحَرِّفُونَ اَلْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ»: تعدادی از یهودیان سخنان را از محل خود تحریف می نمایند، یعنی در میان یهودیان تعدادی هستند که سخنان خدا را در تورات تغییر داده اند و آن را از روی قصد وعمد به عکس منظور الله تفسیر می کنند، آنان اوصاف محمد صلّی الله علیه و سلّم و احکام رجم و غیره را تغییر داده اند.

قرآن عظیم الشأن این تحریف را شامل حال همه تحریف ها میداند، فرق نمی کند که این تحریف ممکن است جنبه لفظی داشته باشد و یا جنبه معنوی و عملی ولی درآیه ذیل این مطلب را بوضاحت بیان میدارد که این همان تحریف لفظی وتغییر عبارت است زیرا آنها می گویند: « وَ يَقُولُونَ سَمِعْنا وَ عَصَيْنا »: (ما شنیدیم و مخالفت کردیم). یعنی، به جای این که بگویند: «سمعنا واطعنا»(شنیدیم و فرمانبرداریم) می گویند شنیدیم و مخالفیم. یعنی وقتی که تو آنها را به ایمان دعوت می کنی می گویند: سخنانت را شنیدیم و از فرمانت سر باززدیم.

مجاهد فرموده است: ای محمد!آنچه را که بیان کردی شنیدیم، اما از تو اطاعت نمی کنیم. و این بیانگر اوج کفر و عناد آنها است.

و بعد اشاره به قسمت دیگری از سخنان عداوت آمیز و آمیخته با جسارت و بی ادبی آنها کرده، می گوید: «وَ اِسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ »: آنها می گویند: «بشنو که هرگز نشنوی» یعنی آنچه ما می گوییم آن را بشنو تا شنوا شوی. سخن دو پهلو است هم احتمال نیکی و خیر را می دهد هم بدی و شر را. در اصل برای خیر است؛ یعنی بد را نشنوی، اما یهودیان ناپاک از آن دعای شر پیامبر صلّی الله علیه و سلّم را کرده اند؛ یعنی الله تو را ناشنوا کند، دعای کر شدن یا مرگ است.

علاوه بر این از روی سخریه می گفتند: **« وَ راعِنا »** و در اثناء سخن می گویند: **راعِنا**، کلمه ای است برای سب به معنی حماقت و أبلهی است.

توضیح این که: مسلمانان راستین در آغاز دعوت پیامبرصلی الله علیه وسلم برای این که بهترسخنان او را بشنوند و به دل بسپارند در برابر پیامبرصلی الله علیه وسلم این جمله را می گفتند: راعنا; یعنی، ما را مراعات کن و به ما مهلت بده!

ولی این تعداد از یهود این جمله را دستاویز قرار داده و آن را مقابل حضرت تکرار می کردند و منظورشان معنی عبری این جمله که «بشنو که هرگز نشنوی» بود ویا معنی دیگر عربی آن را یعنی « ما را تحمیق کن»!اراده می کردند.

از این رو الله متعال فرمود: « لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْناً فِي اَلدِّينِ»: تمام اینها به منظور آن بود که «با زبان خود حقایق را از محور اصلی بگردانندو دردین حق طعن زنند».

ابن عطیه گفته است: همین امر امروزه نیز در میان یهودیان موجود است، دیدم آنان فرزندان کوچک خود را چنان بار می آورند، و آنان را وادار می کنند مطالبی را در گفتگو با مسلمانان حفظ کنند که به ظاهر احترام آمیز باشد و در باطن تحقیرآمیز.

ketabton.com - The Digital Library

« وَ لَوْ أَنَّهُمْ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا»: اگر به عوض گفتن «سمعنا وعصینا»: می گفتند: «سمعنا و أطعنا».
«وَ اِسْمَعْ وَ اُنْظُرْنا»: و به جای گفتن «غیر مسمع و راعنا»، اگر یهود می گفتند: «و اسمع و انظرنا». و اگر به عوض آن سخنان زشت، گفتاری لطیف و نرم به زبان می آوردند، «لَکانَ خَیْراً لَهُمْ وَأَقْوَمَ » چنان سخنانی در نزد خدا برای آنان بهتر و عادلانه تر بود.« وَ لکِنْ لَعَنَهُمُ اَللهُ بِکُفْرِهِمْ فَلا یُؤْمِنُونَ إِلاّ قَلِیلاً (46) »«اما آنها بر اثر کفر و سرکشی و طغیان از رحمت خدا به دور افتاده اند (ودلهای آنها آن چنان مرده است که به این زودی در برابر حق، زنده و بیدار نمی گردد)فقط دسته کوچکی از آنها افراد پاکدلی هستند که آمادگی پذیرش حقایق را دارند وسخنان حق را می شنوند و ایمان می آورند».
مفسر جار الله زمخشری فرموده است: «فلا یؤمنون إلاّ قلیلا» یعنی ایمانی ضعیف و ناتوان و بی اهمیت که عبارت است از ایمان آنها به بعضی از کتب و بعضی از پیامبران. سپس خدای تعالی آنان را تهدید کرده است که چشمانشان را کور و حواسشان را نابود می کند.

خوانندگان محترم!

در آیهٔ مبارکه (47) مبحث هشدار به أهل کتاب بیان یافته است.

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ کَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿۴۷﴾

ای کسانی که به شما کتاب آسمانی داده شده!به آنچه [بر پیامبر اسلام] نازل کردیم که تصدیق کننده تورات و انجیلی است که با شماست ایمان آورید، پیش از آنکه چهره هایی را [از شکل و شخصیت انسانی] محو کنیم، و [به سزای تکبّر در برابر پیامبر اسلام و قرآن] به کفر و گمراهی بازگردانیم، یا چنان که اصحاب سبت(روزشنبه) را لعنت کردیم، لعنت کنیم؛ و امر و اراده الله در هر حال شدنی (و یقینی) است. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نطمس»: محو می کنیم، برمی داریم، مراد محو آثار ظاهر انسانیت در صورت آدمی، مانند: چشم، بینی و ابروست.«وجوه»: جمع وجه، صورتها و چهره ها، همان صورت معروف و مشخص، ابن عباس گوید: طمس، به معنای کور و بی بصر گردانیدن است.
«فنردها علی ادبارها»: آن چهره ها را برمی گردانیم؛ یعنی، چهره ها را همچون پشت گردن، صاف و بی چشم و بینی و آبرو می گردانیم و نیز کاربردش در محسوسات مانند: شکست خوردن و فرار از نبرد است یا در معنویات، به معنای بازگشت به سوی کفر است. (محمد/ ۲۵). «نلعنهم»: نابودشان می کنیم، طردشان می نماییم.«أصحاب السبت»: یاران شنبه، یهودیانی که برخلاف فرمان الله در روزهای شنبه، ماهی می گرفتند و مورد خشم او واقع گشتند. (فرقان)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که این آیه با آیات قبلی پیوند دارد و فتح بابی است در جهت آرزوی اهل کتاب که پس از گمراهی به سوی راه درست باز آیند و به کتابهای آسمانی بگروند.

ketabton.com - The Digital Library

طوریکه دراین آیهٔ متبرکه خطاب به أهل کتاب می فرماید: «یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلْنا مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ»: (ای کسانی که کتاب آسمانی به شما داده شده است ایمان بیاورید به آنچه نازل کردیم (آیات قرآن مجید) که هماهنگ است با نشانه هایی که در کتب شما در باره آن وارد شده است.).
أهل کتاب مطابق تعریف قرآن عظیم الشأن وسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم عبارتند از یهود و نصاری.
همچنان باید گفت که: أهل کتاب اصطلاحی است قرآنی و منظور از آن پیروان مذاهب و ادیانی است که پیامبر آنان دارای کتاب بوده است که از سوی خداوند برای هدایت انسان‌ها به او وحی شده باشد.
در آیات ذیل پروردگار ما تهدید میکند ومیفرماید قبل از اینکه گرفتار یکی از دو عقوبت وعذاب شوید در برابر حق تسلیم شوید: اول اینکه:
«مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أَدْبارِها»: یعنی قبل از اینکه صورتهای شما را بکلی محو کرده (و تمام اعضایی که به وسیله آن حقایق را می بینید و می شنوید و درک می کنید ازمیان برده) سپس صورتهای شما را به پشت سر بازگردانیم)
یعنی: بعد از محو کردن علائم صورت، آنها را به موضع قفا باز پس گردانیم، بدین‌گونه که صورتهایتان را از طرف پشتهایتان بگردانیم که به قهقرا راه روید و چشمانتان را ازپشت گردنتان بیرون آوریم. یا چهره‌هایتان را به پایین بدنتان و پایین بدنتان را به بالای بدنتان آوریم، طوری که سر و صورتتان بر زمین و پاهایتان رو به هوا باشد. که این خود، بر عذاب سخت و سهمگین بودن مجازاتشان دلالت می‌کند و بنا به گفته ی ابن عباس (رض) این توصیف، به هم زدن برازندگی انسان را به صورتی عظیم نشان می دهد. (طبری نیز همین نظر را قبول کرده است؛ چرا که می گوید: یعنی قبل از این که چشمانشان را کور کنیم و آثار آنان را از بین ببریم و چشمانشان را در پشت سرشان قرار دهیم در نتیجه به عقب برگردند.).

یادداشت:

طمس وجوه؛ یعنی، برداشتن چشم و گوش و بینی و سایر مشخصات انسانی و ردِّ وجوه؛ یعنی، برگرداندن چهره ها و دگرگون کردنشان. این تهدید سخت هم جنبه ی ظاهری و مادی دارد که آنها از مرحله ی انسانی به مرتبه ی حیوانی سقوط می کنند و هم جنبه ی معنوی دارد که آنها مورد نفرین و خشم الله قرار خواهند گرفت. این هر دو صورت، تهدید بسیار سخت و تند است و آنان ازمجازات الهی نجات نخواهد یافت. (سوره یونس آیه 88)، (سوره یس آیه: 66).
تهدید دوم آن عبارت است از: « أَوْ نَلْعَنَهُمْ کَما لَعَنّا أَصْحابَ اَلسَّبْتِ » (آنها را از رحمت خود دور می سازیم همان طور که اصحاب سبت را دور ساختیم)
«اصحاب السبت» عبارتند از آنان که در روز شنبه از حدود خدا تجاوز کردند و در نتیجه خدا آنان را به صورت میمون و گراز درآورد.
«وَ کانَ أَمْرُ اَللّهِ مَفْعُولاً (47)»: در اخیر این آیه مبارکه می فرماید: (فیصله الله در هر همه حال انجام می شود) یعنی: فرمان وی خواه ناخواه تحقق یافتنی است، در هر زمانی که او تحقق آن را اراده نماید. یعنی اگر فرمانی صادر کند قطعا و بدون چون و چرا اجرا می شود.روایت شده است که این آیه، سبب‌مسلمان‌شدن کعب احبار گردید..«تفسیر

ketabton.com - The Digital Library

أنوار القرآن».

شأن نزول آیه 47:

ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت می کند که: پیامبرصلی الله علیه وسلم به سران و علمای یهود، مانند عبدالله پسر صوریا و کعب پسر اسد گفت: «از خدا بترسید و ایمان بیاورید. قسم به الله!!قطعاً می دانید آن چه را نزد شما آورده ام، حق است.» گفتند: ای محمد!ما چیزی را نمی شناسیم و آن حقیقت را انکار کردند و بر سر کفر پای فشردند. خداوند نیز این آیه را فروفرستاد. (فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیه (48) مبحث اینکه آنچه آمرزیده می شود و آن چه که مورد آمرزش قرار نخواهد گرفت مورد بحث قرار میگیرد.

پس از آن که خداوند، به خاطر کفر، اهل کتاب را تهدید کرد و به صراحت اعلان نمود که این تهدید انجام شدنی است، این آیه هم همان تهدید را تأیید و قطعی می گرداند؛ اما سایر گناهان - غیر از شرک و کفر- امید آمرزش و بخشش را خواهد داشت.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٤٨﴾

مسلماً الله (هرگز) نمی‌بخشد این را که با او چیزی شریک قرار داده شود، و غیر از آن (شرک) را، برای کسی بخواهد می‌بخشد، و هر کس که (چیزی را) با الله شریک گرداند، پس در حقیقت به الله گناه بزرگي مرتکب شده است. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یغفر»: می بخشد، می آمرزد.«مادون»: کمتر از، جدا از، غیر از.«افتری»: دروغ بافیده، مرتکب شده، إفتراء زده، به ناحق تهمت زده.

تفسیر:

«إِنَّ ٱللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشاءُ»: قبل از همه باید گفت که: این آیه مبارکه امیدبخش ترین آیات قرآن می باشد.در این آیه پرودگار با عظمت ما اعلان میدارد که: همه گناهان ممکن است مورد عفو وبخشش قرار گیرد، ولی شرک به الله تعالی در هیچ صورت مورد عفو قرار داده نمیشود.ولی کمتر از آن رابرای هرکس بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد آنرا موردبخشش قرار میدهد.

در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است: «دیوانهای اعمال در نزدالله متعال سه دیوان است: دیوانی است که حق تعالی به آن اهمیتی نمی‌دهد و دیوانی است که‌حق تعالی چیزی از آن‌را فروگذار نمی‌کند و دیوانی است که حق تعالی آن را نمی‌آمرزد. اما دیوانی که حق تعالی آن را نمی‌آمرزد، دیوان شرک ورزیدن به اوست، الله متعال فرموده است: «إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ...»، و فرموده است: «إِنَّهُۥ مَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ ٱلْجَنَّةَ وَمَأْوَىٰهُ ٱلنَّارُ»(المائدة: 72). «در حقیقت هرکس به خداوند شرک ورزد، خداوند بر او بهشت را حرام گردانیده است». اما دیوانی‌که به آن اهمیت نمی‌دهد؛ دیوان ظلم وستم بنده بر خود در میان خود و خدای خویش است ـ از روزه یا نمازی که آن را ترک کرده ـ زیرا خدای متعال این رانمی‌آمرزد، ولی اگر بخواهد از آن در می‌گذرد. و اما دیوانی که الله متعال چیزی از آن را فرو نمی‌گذارد؛ دیوان ظلم و ستم بندگان بر یک‌دیگر است، که خواه‌نخواه قصاص دارد».

ketabton.com - The Digital Library

«وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ يَشاءُ» و غير از آن (شرک) را، برای کسی بخواهد می‌بخشد، وَ مَنْ يُشْرِکْ بِاللهِ فَقَدِ اِفْتَری إِثْماً عَظِيماً (48): هرکس برای الله شريکی قائل شود گناه بزرگی مرتکب شده است.

طبری فرموده است: اين آيه نشان می دهد که مرتکب گناه کبيره در اختيار الله است اگر بخواهد او را می بخشد و اگر بخواهد او را مجازات می دهد، امّا شرک بخشودنی نيست... (طبری 8/45).

يادداشت توضيحی:

قبل از همه بايد گفت: شرك، منفورترين گناه ومانع غفران وبخشايش الهی است. شرك، ادّعايی بی‌دليل و دروغی بزرگ است.طوريکه موضوع شرك، صدها بار در قرآن عظيم الشأن مطرح بحث قرار گرفته است، و از هر گونه توجّه به غيرالله، تحت هرعنوان (بت‌پرستی، رياکاری، گرايش‌های غيرالهی، مادّه‌گرايی و...) انتقاد سختی بعمل آمده است.

بايد يادآور شدکه: مضمون ومحتوای آين آيه مبارکه، عيناً در آيه 116 همين سوره تکرار شده وتکرار، عامل هدايت است. از آنجا که شرك، خروج از مدار حقّ و بريدن از الله متعال و پيوستن به ديگری است، بدون توبه آمرزيده نمی‌شود، ولی اگر مشرك، دست از شرك بردارد و توبه‌ی واقعی کند، خداوند متعال آنرا آمرزد. در آيه 54 سوره‌ی زمر، می‌فرمايد: خداوند، همه گناهان را می‌آمرزد، پس از رحمت او مأيوس نباشيد و به درگاهش توبه کنيد.

شرک دو نوع است:

1 - شرک در اُلوهيت، اين که: کسی يا چيزی را در فرمانروايی و تدبير اُمور در هستی با الله شريک و همتا گردانيدن.

2 - شرک در رَبوبيت، اين که: در قانونگذاری و تبيين أحکام حلال و حرام، کسی را با خدا (ج) شريک ساختن. (سوره توبه 31).

در اين آيهٔ مبارکه إشاره بعمل آمده است که: از ديد أهل کتاب، عُزَير و مسيح در تأليه (پرستش و خدايی) و عالمان و راهبانشان در تحليل و تحريم، با خدا شريک و توانا و همکارند.

توحيد، موجب عزت نفس، آزادگی انسان از بند بندگی همنوع خود يا هر چيز ديگر، رفعت منزلت انسانی، تَوَکُل بر خداوند متعال و إخلاص به ساحت پاک اوست. همه ی انيها نيز سبب آرامش روان، اطمينان قلب، پاکيزگی روح، آگاهی و بصيرت درخشان، ظفر و پيروزی بر امور زندگی، پذيرش دعوت فطرت و... است.

شأن نزول آيه:

ابن ابی حاتم و طبرانی از أبوأيوب أنصاری نقل می کنند که: مردی شکايت برادرزاده اش را پيش پيامبر برد که او از کار حرام دست نمی کشد. امام فخر رازی مورد نزول آيه را به ماجرای وحشی نسبت می دهد... (فرقان)

خوانندگان محترم!

در آيات متبرکه (49 الی 55) نمونه های ديگر از کِردار و رفتار أهل کِتاب ومجازات شان مورد بحث قرار داده ميشود.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٤٩﴾

ketabton.com - The Digital Library

آیا به کسانی که خود را به پاکی می ستایند، ننگریستی؟ [این خودستایی هیچ ارزشی و اعتباری ندارد] بلکه خداست که هر که را بخواهد [بر اساس ملاک های تعیین شده از سوی خود] می ستاید، و [گروهی که به ناحق، خود را می ستایند در کیفر و مجازات] به اندازه فتیلی(رشتهٔ در وسط هسته خرما) مورد ظلم قرار نمی گیرند. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یزکون أنفسهم»: (زکو زکاء): خود را پاک و بی عیب می دانند، خود را می ستایند. [نجم/ ۳۲].«فتیلا»: نخ هسته ی خرما، رشته مانندی که در شکاف هسته ی خرماست که عرب هرچیز کم و محقر را بدان مثل می زنند، همان گونه «مثقال ذره» در مورد فراوان، ضرب المثل است.

تفسیر:

«أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ»: آیا خبر آنهایی را که از خود تمجید می کنند و خود را به طاعت و پرهیزگاری توصیف می کنند به تو نرسیده است!

قتاده می فرماید: همان دشمنان خدا یعنی یهود خود را پاک معرفی می کردند و می گفتند: ما فرزندان و دوستان خدا هستیم و می گفتند: گناهی نداریم. (طبری 8/452.).

باید گفت که: خودستایی که برخاسته از غرور وبزرگ‌بینی است، درشرع جایز نیست.بناً تزکیه‌ای ارزش دارد که بر اساس دستورات الهی باشد، نه ارشادات بشری.

«نَحْنُ أَبْناءُ اَللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ»: ما پسران و دوستان خدا هستیم.

برخی از مفسران فرموده آند: مراد آیه کریمه، ستایش بعضی مردم از بعضی‌دیگر است. البته این هشداری است عام برای هر کسی که‌خود را تزکیه می‌کند، می‌ستاید و پاکیزه و بی عیب می‌شناسد. حق تعالی‌می‌فرماید: چنین نیست

« بَلِ اَللّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشاءُ» یعنی با خود پاک نشان دادن پاکیزه نمی شوند بلکه پاکیزگی از جانب خدا است و او به حقایق امور نهان آگاهتر است. پس بندگان باید تزکیه خود را ـ با هدف برتری‌طلبی و تفاخر برهمدیگر ـ فروگذاشته و یک‌دیگر را مورد مدح و ستایش قرار ندهند.

درحدیث شریف به روایت مقدادبن‌اسود (رض) آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم به ما دستوردادند که بر روی مداحان خاک بپاشیم».

در روایت ابی‌بکره (رض) آمده‌است: «... اگر یکی از شما خواسته یا نخواسته، رفیقش را مدح کرد، باید بگوید: احسبه کذلک ولا ازکی علی الله احدا: او را چنین... می‌پندارم و کسی را بر خدا تزکیه نمی‌کنم».

«وَ لا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً (49)»: یعنی به اندازه ی فتیل به آنها ظلم نمی شود.

فتیل: نَخ رشته‌مانند روی هسته‌خرماست. معنی این است: این گروهی که خود را تزکیه می‌کنند، به‌اندازه گناه تزکیه خویش عذاب می‌شوند و أفزون برآن ـ ولو به أندازه رشته روی هسته‌خرمایی ـ مورد ستم قرار نمی‌گیرند و از ثوابی نیز که مستحق آن باشند، به مقدار رشته روی هسته خرمایی کم نمی‌شود.

شأن نزول آیه ی 49:

کلبی می گوید: این آیه در مورد مردانی از یهود نازل شد که کودکان خود را پیش پیامبر می بردند و می گفتند: قسم به الله!ما هم چون این کودکانیم. هر گناهی که در روز مرتکب شویم، در شب ـ به جای ما ـ کفاره ی آن داده می شود و هر گناهی که در شب مرتکب

ketabton.com - The Digital Library

می شویم، در روز - به جای ما – کفاره اش داده می شود. این است که قرآن می فرماید: آنان خود را از گناه و پلیدی پاک می شمارند.

انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُبِينًا ﴿٥٠﴾

ببين چگونه به الله دروغ وافترا مي بندند!و همين گناه آشكار، (براي مجازات آنان) كافي است. (٥٠)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«يفترون»: إفتراء دروغسازی و جعل چیزی از خود. از ماده فری به معنی بریدن و شکافتن. «کفی به»: آن دروغ و بهتان بس است.

تفسير:

پروردگار با عظمت مادر این آیه متبرکه برتری طلبیها را یک نوع افترا و دروغ به الله بستن و گناه بزرگ و آشکار معرفی داشته ومی فرماید:

«اُنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اَللهِ اَلْكَذِبَ وَ كَفى بِهِ إِثْماً مُبِيناً (50)»: ای محمد!ببین این جمعیت چگونه با ساختن فضائل دروغین و نسبت دادن آنها به پروردگار خویش دروغ می بندند، آنها اگر گناهی جز همین گناه نداشته باشند، برای مجازات آنان کافی است.»

تزکیه‌ی نابجای نفس و خود را مقرّب درگاه الله دانستن، افترا بر الله و مانع رشد است.

کلمه «اثم» در لغت به چیزی گفته می‌شود که انسان را از صلاح و ثواب باز دارد.

خودبرتربینی یهود- که خود را نژاد برتر و فرزندان و محبوبان خدا می‌دانستند.

بزرگ‌ترین افترا بر خداست، چون خداوند هیچ کسی را فرزند خویش قرار نداده و همه در نزد او برابرند و امتیاز، برای ایمان و تقوا است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا ﴿٥١﴾

آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از علم کتاب (الله) به آنان داده شده، (با این حال)، به «جبت» و «طاغوت» (بت و بت پرستان) إيمان مي‌آورند، و به مشركان مي‌گويند: «آنها، از كساني كه إيمان آورده اند، هدايت يافته ترند؟!(٥١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

« اَلْجِبْتِ»: هر چیز پست و بی ارزشی، بتها و دنباله هایشان از أوهام و خرافات.

«الطاغوت»: بسیار نافرمان، هر معبودی غیر از خدا، هر چیزی که فرمانش سبب دوری از حق گردد.«جبت و طاغوت»: نام دو بُت قریش بوده اند.

تفسير:

«أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ اَلْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ اَلطّاغُوتِ»: آیا آنان را که از کتاب آسمانی بهره یافته اند، ندیده ای [و از رفتارشان در شگفت نیستی] که به بتهای «جبت» و «طاغوت» ایمان دارند؟

جبت: سحراست. و **طاغوت:** کاهن و هرآنچه که بجز الله متعال مورد پرستش قرار گیرد و هر معبودی بجز خداوند متعال که به پرستش خویش راضی باشد، یا در نافرمانی الله مورد إطاعت قرار گیرد. «تفسیر أنوار القرآن».

مفسیر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: «جبت» در أصل بر هر چیز بی أساس، بی فایده و بدون حقیقت إطلاق می شود. در إصطلاح اسلام از جادو، کهانت و غیب گویی، فال گیری و رَمالی، تعویذ و مهره و طلسم و نگاه به ستاره ها برای کشف أیام نحس و

ketabton.com - The Digital Library

مبارک و همه ی کارها و باورهای خرافی دیگر به عنوان «جبت» یاد شده است. در حدیثی آمده است: (ان النیاقة والطرق و التطیر من الجبت) یعنی «فال گرفتن به وسیله ی صدای حیوانات، آثار قدم های آنان و به وسیله ی کشیدن خط بر زمین و همه ی انواع فال گیری دیگر «جبت» به شمار می روند.» پس «جبت» در أصل بر چیزهایی اطلاق می شود که ما از آن ها به عنوان خرافات یاد می کنیم.

« وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلاً (51) » یعنی یهود به کفار قریش می گویند: راه و طریقه ی شما از راه محمد و یارانش بهتر است.

ابن کثیر فرموده است: به سبب نادانی وضعف دین و طغیان کفرشان، کفار را بر مسلمانان ترجیح می دهند؛ چون به کتاب خدا که در دست دارند کافرند. (مختصر ابن کثیر 403/1). از همین رو بود که یهودیان در جنگ احزاب با مشرکان همدست شدند.

جِبْتِ و طاغوت چیست؟

مفسران در بارۀ این دو کلمه تفاسیری وتعریف های مختلفی ارائه داشته اند که از جمله شیطان، کاهن، ساحر، انسانها و جنیان متمرّد، بتها و هر آنچه به جای الله متعال پرستش شود واشخاصیکه راه و وسایل را برای بت پرستی و گمراه کردن مردم هموار ومساعد سازند.

برخی از مفسران بدین عقیده اند که « جبت » به معنی« بت» و« طاغوت » بمعنی « بت پرستان » میباشد.

برخی از مفسرین در تفاسیر خویش می نویسند که اینها نام دوبت اند که یهودان به همرای مشرکان قریش به آنها سجده می کردند. یا اینکه جبت، حُیَیّ بن اَخطَب است و طاغوت، کَعب بن اشرف یهودی است؛ یا اینکه جبت، سحر است و طاغوت، شیطان است.

از تَعَدُد معانی ومفاهیم مختلفی که از کلمه طاغوت بدست می اید، طوری فهمیده میشود که این معنی عام دارد که بر اشخاصی و اشیای مختلفی صدق می کند، بناً مفسران در معنای آن گفته اند که طاغوت به هر طغیانگر و متجاوز از حدود اطلاق می شود. پس همۀ ساحران، کاهنان و مانعان راه خیر، بتها، شیاطین و یا اَجنّه‌ای که عبادت می‌شوند، انسانهای گمراه کنندۀ مردم و همۀ کسانی که بدون رضایت خداوند متعال فرمانبری می شوند، طاغوت هستند.

کلمۀ « جبت » صرف یک بار در قرآن عظیم الشان بکار رفته است وکلمه « طاغوت» هشت بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته وصیغه مبالغه از مادۀ « طغیان» به معنی تعدی وتجاوز از حد ومرز است.

ابن جریر طبری در تفسیر خویش (جلد ۳ صفحۀ ۲۱) مینویسد: طاغوت هر چیزی است که بر الله طغیان و سرکشی کند و به جای او عبادت شود، که این عبادت یا با إجبار عبادت کنندگان و یا از روی طاعت آنان باشد. فرقی نمی‌کند که این معبود انسان باشد یا شیطان یا بت یا هر چیزی دیگر و همچنین می‌گوید: اصل کلمه‌ی طاغوت (تجاوزگری و گذر کردن از حد) از اینجا گرفته شده که وقتی کسی از حد خود گذر کند می‌گویند: فلانی طغیان کرد.

اما پیامبران، علماء، فقها وسایر اولیای خداوند متعال، مردم را به عبادت خود مجبور نکرده‌اند و نه از آنان خواسته‌اند که در این امر از آنان اطاعت نمایند، بلکه برعکس،

ketabton.com - The Digital Library

آنان را به شدت از این کار برحذرومنع فرموده اند. هدف از فرستادن پیامبران به سوی مردم، دعوت آنان به توحید الله و کفر به هرکس و هر چیز جز ذات اوتعالی است،چنانکه الله متعال می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِی کُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ » (سوره نحل آیه 36) (و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم (تا بگوید) الله را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید).

حضرت ابن عباس، ابن جبیر و ابوالعالیه رضی الله عنهم می‌گویند: « جِبت» در لغت حبش به ساحر گفته میشود و مراد از «طاغوت» کاهن است.

حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرماید: مراد از « جِبت »، سحر و مراد از طاغوت، شیطان است. از مالك بن انس رحمه الله منقول است که هر چه غیر از خدا عبادت شود، طاغوت گفته میشود.

امام قرطبی میفرماید: قول مالك بن انس پسندیده‌تر است؛ زیرا آن از قرآن ثابت است: « أَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (سوره نحل آیه ۳۶). اما در این اقوال متعدد تعارضی نیست؛ زیرا می‌توان همه را مراد گرفت به این شکل که در اصل جِبت نام بتی بوده، اما بعداً در همه‌ی آن‌چه غیر از خدا عبادت کرده می‌شد، استعمال گردید)(روح المعانی).

شأن نزول:

از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت شده است که پس از جنگ اُحد سردار یهود، حیی بن اخطب، به همراه کعب بن اشرف و تعدادی دیگر به مکۀ مکرمه رفتند. سردار قریش، ابوسفیان، به نزد حیی بن اخطب و کعب بن اشرف آمد و با آنان در باره همکاری با یکدیگر علیه پیامبر اسلام محمّد صلی الله علیه وسلم معاهده‌ای برقرار کردد. اهل مکه به کعب گفتند: شما قومی فریبکار هستید؛ اگر واقعاً راست می گویید، پس به این دو بت ما، جبت و طاغوت، سجده کنید. آنان به خاطر اطمینان دادن به قریش، سجده کردند. بعد از آن کعب به قریش گفت که سی نفر از شما و سی نفر از ما با هم ملاقات کنند تا که با ربّ کعبه با هم بر این متعهد باشند که همه‌ی ما با هم یکی شده و بر خلاف محمّد صلی الله علیه وسلم بجنگیم.

قریشیان این پیشنهاد کعب را پذیرفتند و به این ترتیب علیه مسلمانان یك اتحاد برقرار کردند. سپس ابوسفیان به کعب گفت: شما دانشمند و اهل علم هستید و به نزد شما کتاب خدا وجود دارد، اما ما کاملاً نادانیم، بنابراین شما در حق ما بگویید که آیا ما بر حق هستیم یا محمّد؟

کعب پرسید: دین شما چیست؟

أبوسفیان گفت: ما شتران خود را برای حجاج نحر می کنیم و به آنان شیر می دهیم و از مهمانان پذیرایی کرده، صله‌ی رحمی برقرار می کنیم و بیت الله را طواف کرده و عمره به جا می‌آوریم، اما محمّد بر خلاف این، دین آبایی خود را گذاشته و از خویشاوندان جدا گشته و بر خلاف دین قدیمی ما دین جدیدی ساخته است.

کعب با شنیدن این سخنان گفت: شما بر حق هستید؛ محمّد (العیاذ باللهِ) گمراه شده است. برای این بود که خداوند متعال این آیات را نازل فرموده، مکر و فریب آن‌ها را مذمت کرد) (روح المعانی).

کعب بن أشرف:

مؤرخین مینویسند که کَعْب بن اَشرف یکی از برجسته ترین علمای یهودی بود، واز جمله

ketabton.com - The Digital Library

تاجران مشهور یهود هم به شمار میرفت. کعب شاعر معروف ونطاق قوی بودی اوعقیده به توحید ویگانه پرستی داشت. او اشعار متعددی علیه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم وزنان مسلمان سروده است. کعب بن اشرف علاوه بر فعالیتهای تبلیغاتی بر ضد مسلمانان، درکمپیان تعزیرات اقتصادی و تجاری علیه مسلمانان نقش اساسی را بازی نموده است. طوریکه یاد آور شدیم او خدا پرست بود ولی بخاطر منافع وخواهشات نفسانی ومادی با مشرکین دست تعاون داد وبا کفار قریش همدست وهم پیمان شد. وی در شرایطی که کفار قریش مکه در دوستی وهمکاری با وی در میان گذاشت که: باید پیش بتان ایشان سجده کند و او هم این پیشنهاد را با پیشانی بازمی پذیرد وحاضر میشود با دشمنی با مسلمانان ورسول الله صلی الله علیه وسلم از وحدانیت الهی وعقیده خویش هم إنکار کند.

از این داستان آموزندۀ کعب اشرف یهودی چنین نتیجه باید گرفت که صرف عالم بودن، شاعر بودن، سخنور بودن ویا هم متخصص بودن دین برای انسان نافع نمی باشد، بلکه زمانی انسان سعادتمند است که توفیق عمل به عقیدۀ دینی خویش را داشته باشد.

کعب أشرف یهودی عالم وارِد به کتب یهودی (تورات) هم بود، ولی توفیق عمل بدان را نداشت و در نهایت امر در زندگی اش روزی رسید که در مخالفت به اصول آن قرار گرفت وباخاطر منافع دینوی از خدا پرستی به بت پرستی قدم گذاشت ودرنهایت ازاصول دینی خویش هم انکار کرد.

قرآن عظیم الشان در (آیۀ ۵ سورۀ جمعه) با زیبای خاص می فرماید: «**مَثَّل الَّذینَ حُمِّلُوا التّوراةِ ثمّ لم یَحمِلوها کَمَثَل الحِمارِ یَحمل اَسفاراً**»(مثال کسانی که به دستورات تورات، مکلف شدند، ولی حق آن را اداء ننمودند، همانند خر هستند که کتاب هایی با خود حمل کند (و از کتاب ها بهره ای نبرد جز سنگینی بار آن!)

پروردگار با عظمت ما در (آیه ۵ سورۀ جمعه) خطاب به قوم از خود راضی یهود را که تنها به نام تورات یا تلاوت آن قناعت می کردند، بی آنکه در محتوای آن اندیشه کنند و عمل نمایند، به خر تشبیه کرده که کتاب هایی برپشت،دارند، اما از آن چیزی جز سنگینی احساس نمی کند.

قرآن عظیم الشأن به صراحت تام به یهودان گفته است: چه فایده؟ که هدایات ودساتیر تورات را می خوانید واز تطبیق هدایات آن درشؤن زندگی خویش سر باز می زنید. این مثال خوبی است برای ما مسلمانان که به دستورات کتاب عظیم خویش قرآن عظیم الشأن باید عمل نمایم. قرآن کتاب زندگی ما است، کتاب سعادت دارین ما است، رهنمود همه عرصه زندگی ما است. قوانین ودساتیر قرآن کریم باید در همه عرصه های زندگی ما جریان داشته باشد. گذاشتن قرآن کریم در جلدهای نفیس، در الماری های مفشن خود برای تَبَرُک وبه اصطلاح آنرا صرف برای چشم بد دور ویا هم از زیر ان بگزریم که سفر میرویم، ویا هم برای شگوم نیک یک جا با آینه به خانه نو با خود ببریم ویا هم در حین آئینه مصاف عروس وداماد مورد استفاده قرار دهیم و یا هم در روز فاتحه آنر تلاوت کنیم و به معنی ومفهوم آن إهتمام وتوجه بعمل نیاریم، استعمال بس محدود و در موارد بدعتی هم است. استعمال قرآن کریم به این نوع و بخاط منافع مادی ودینوی وحتی بخاطر منافع سیاسی و عدم رفتن به عُمق معانی، تفسیر و احکام آن و بدون گرفتن، پند و عبرت از قصص آن کاری است بس خطاء، کابل مواخذه وبازپرسي.

ketabton.com - The Digital Library

هست و بودند مردمانیکه عوض مراجعه به محتوی دین، عقیده و نصوص مقدس وارزش های راستین دینی خویش به دامن دشمن پناه بردند، اصول و اساسات دین را به طورنمایشی و تفننی استفاده کرده و عهد و میثاق به الله تعالی إعتناء نه کردند، از آخرت ترس و خوفی نداشتند و از فرصت توبه استفاده نه کردند، سبب گمراهی خویش گردیده و در واقعیت دارین خویش را به خسران و ضرر واقعی مواجه ساختند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾

این گروه کسانی‌اند که الله آنها را لعنت کرده است، و کسی را که الله لعنت کند، پس برای او هیچ مددگاری نخواهی یافت. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعَنَهُمُ»: لعنت.**«نصیرا»**: مددکار، یار و یاور.

تفسیر:

«أُولئِکَ اَلَّذِینَ لَعَنَهُمُ اَللّٰهُ»: اینان گروهی هستند که الله متعال آنان را از رحمت خود رانده و دور کرده است. وَ مَنْ یَلْعَنِ اَللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیراً (52)

هرکس الله او را از رحمت خود براند، چه کسی در مورد رهایی از عذاب خدا او را یاور و معین است و آثار نفرین یعنی عذاب را از او منع می کند؟

دروس حاصله:

ـ از فهم عالی این آیه «لَعَنَهُمُ اللَّهُ» نتیجۀ ثمربخشی وآموزنده بدست می آید که هر اتحاد وإتفاق که علیه حق باشد ملعون بوده، و زوال پذیر است. معاهدات و پیمان های نامقدس علیه حق « فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا » به نتیجۀ مطلوب نمی رسد، واین پیمان ها در برابر ارادۀ الهی سودی ندارد، منفور خداوندمتعال، همیشه مغلوب خواهد بود.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ﴿٥٣﴾

آیا برای آنان (یهودیان) نصیبی از حکومت است؟ که در آن هنگام ذرّه‌ای به مردم نمی‌دادند. (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أم»: آیا، بلکه.**«مُلك»**: قدرت وحکومت و سلطنت.**«نقیرا»**: چیز بی ارزش به اندازه ی نقطه ای در پشت هسته ی خرما. گودی سوراخ مانندی در پشت هسته ی خرما که جوانه زدن و رویش درخت از آن نقطه شروع می شود. معمولا مردم عرب، چیز کم و کم ارزش را به آن مثل می زنند. (النسا 124).

تفسیر:

یهود به خیال خود، پیغمبری و سیادت مذهبی را بمثابۀ میراث خویش بحساب می آوردند، و تنها خود را سزاوار آن می‌دانستند؛ اتّباع پیغمبر عرب را عار می‌شمردند؛ و می‌گفتند: اگر چندی پادشاهی دیگران را باشد، باك ندارد؛ آخر از آن ما است؛ این آیه مبارکه در آن‌باره نازل شد:

«أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ اَلْمُلْكِ»: قبل از همه باید گفت: از قضاوت‌های نابجای دیگران درباره‌ی دینتان نگران نباشید. پروردگار با عظمت ما درجمله « نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ» آیه مبارکه میخواهد برای ما انسانها به فهمند که در این قدرت ها و مناصب که همین حالا در اختیار آنها است ویا هم در آن قرار دارند، این مناصب و قدرت مندی دنیوی مؤقتی و گذرا بوده، قدرت وحکومت واقعی ونامحدود بدست پروردگار با عظمت است. هر فرد و

ketabton.com - The Digital Library

قومی گوشه‌ای از حکومت را آن هم برای چند روزی بدست می‌گیرد.
«فَإِذاً لاَّ يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيراً (53) »: و در جملهٔ « لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا » انظار وهوشداری است که بیدار وهوشیار باشد که اگر دشمنان شما صاحب قدرت وحکومت وصلاحیت شوند، شمارا به کلی نادیده و نابود خواهند ساخت.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿٥٤﴾

یا اینکه (یهودیان) نسبت به مردمان (مسلمان) بخاطر اینکه الله به آنها از فضل خود (کتاب) داده است، حسد می‌ورزند؟ یقینا ما به اولاد ابراهیم (شما بنی اسرائیل) کتاب و حکمت و بادشاهی بزرگ را دادیم. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ»: یا به مردم رشک می ورزند.«بل يحسدون النبي»: بلکه به پیامبر رشک می برند. حسد: آرزوی نابودی نعمت دیگران. الحكمة: شناخت نهانیهای شریعت و رموز اشیاء، رازهای کتاب آسمانی، پیامبری.

تفسیر:

دکترعایض بن عبدالله القرني در تفسیر خویش «تفسیر المیسّر» در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: اینان در کنار بخلی که دارند حسود نیز هستند زیرا به مؤمنان در اینکه حق‌تعالی آنان را با ارسال محمد صلی الله علیه وسلم و نازل نمودند قرآن گرامی داشته حسادت می‌ورزدند. چرا اینان با بندگان الله متعال بر کتاب خداوند بزرگ و پیامبرش حسادت می‌ورزند در حالی که خدای‌تعالی بر خود آن‌ها کتاب‌های بسیار و پیامبران متعددی را فرستاده است مانند إبراهیم علیه السلام و سایر پیامبرانی که بعد از ایشان آمده أند همچون: اسماعیل، اسحاق و یعقوب که برگزیده شده‌های خداوند اند و حق‌تعالی به آنان نبوّت و کتاب را ارزانی داشته است. یعقوب اسرائیل نیز پدرشان است که خداوند در میان اولادش نبوّت و پیامبری قرار دارد. ای کاش اینان قدر این نعمت‌ها را می‌دانستند و طاعت خدا و شکرش را به شایستگی بر جای می‌آوردند. همچنان ما به آن‌ها پادشاهی بزرگ نیز مانند پادشاهی داود و سلیمان دادیم ولی با همهٔ این نعمت‌ها اینان شکر خدا أ را برجای نیاورده و حتی پیامبران را کشتند و به پیامبری کافر شدند و در کتاب آسمانی دست به إلحاد زدند.

همچنان مفسر مشهور جهان اسلام ابن عباس در تفسیر این آیه مبارکه می فرماید: در نبوت به پیامبر صلّی الله علیه و سلّم حسادت می ورزیدند که از ایمان برخوردار شده اند، و به یاران پیامبر حسادت می ورزیدند که از ایمان برخوردار شده اند؛ یعنی به پیامبر صلّی الله علیه و سلّم حسادت می ورزیدند که فضل و نبوت از جانب خدا به او عطا شده و مایه ی شرف اعراب است و به مسلمانان حسادت می ورزند که عزت و وقار و استقرارشان در حال رشد و ازدیاد است؟

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿٥٥﴾

پس برخی از آنان [که اهل کتاب اند] به او [که پیامبر اسلام و والاترین فرد از خاندان ابراهیم است] ایمان آوردند، و گروهی از او روی گردانیده اند، و دوزخ که آتشی سوزان و برافروخته است، برای آنان کافی است. (۵۵)

ketabton.com - The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَدَّ عَنْهُ»: از آن روی گردانید، پشت نمود، از آن جلوگیری کرد.«سعیرا»: آتش سوزان و شعله ور. مراد، آتش دوزخ است.

تفسیر:

«فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ»: از یهودیان تعداد قلیلی به رسالت محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورده و کتابش را تصدیق نمودند در حالی که اکثرشان از پیامبر صلی الله علیه وسلم روی گردانیده به رسالتشان استهزا نمودند و به این ترتیب بین بخل در اموال، حسادت در نفس و ممانعت از راه الله متعال و کفر به رسالت پیامبر اسلام جمع نمودند.

طوریکه در آیه ذیل می فرماید: « فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ. وَ كَفى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً (55)» برای مجازات، عناد و کفرشان همین آتش افروخته ی جهنم بس است.

خوانندگان محترم!

درآیات متبرکه (56 الی 57) مبحث مورد مجازات کافران و مکافات مؤمنان مورد بحث قرار داده میشود:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٥٦﴾

یقیناً کسانی که به آیات ما کافر شدند به زودی آنان را به آتشی [شکنجه آور و سوزان] در خواهیم آورد، هرگاه پوست (بدن) شان بریان شود(و بسوزد) پوستهای دیگری به جاي آن قرار میدهیم تا عذاب را بچشند؛ یقیناً خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (و روي حساب سزا میدهد). (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُصْلِيهِمْ نَارًا»: آنان را به آتشی سوزان در می آوریم.«نَضِجَتْ»: بریان شد، سوخت.

«حکیماً»: هر چیزی را در جای مناسب قرار می دهد و بر مبنای حکمت، همه چیز را می سنجد.

تفسیر:

«إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ ناراً»: برای کفار از اهل کتاب و مشرکان عرب در پیشگاه خدایتعالی آتشی بس عظیم است که اجسام آن‌ها را می‌سوزاند و پوست‌های‌شان را کباب می‌نماید،«كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا اَلْعَذابَ»: هرگاه این پوست که محل آزار و اذیت در جسم است بسوزد، حق‌تعالی به جای آن پوستی دیگر قرار می‌دهد تا عذاب‌شان همچنان دوامدار باشد.

از اینکه آنان هر لحظه، لجاجت می‌کنند پس باید هر لحظه با پوست جدید مجازات شوند. ویا اینکه در عذاب کفّار تخفیف و انقطاعی نیاید؛ چون یك پوست آنها بسوزد، پوست دیگر تبدیل می‌شود.

برخی از مفسران در تفسیر آیه مبارکه می نویسند: معنی این است که حق تعالی همان پوست اولی را دوباره به تنشان باز می‌گرداند **« تا عذاب را بچشند »** یعنی: از آنجا که‌پوست سوخته احساس درد و الم را ازدست می‌دهد، پوستشان را از نو بازمی‌گردانیم تا هرگز احساس درد و الم از آنان قطع نشده و همیشه برآنان دوام واستمرار داشته باشد. در روایتی از عمر (رض) آمده است: «در هر ساعت صدبار پوست بدنشان عوض می‌شود»

ketabton.com - The Digital Library

مفسرحسن فرموده است: در هر روز آتش هفتاد هزار مرتبه آنها را می سوزاند. هر بار که آنها را می سوزاند به آنان گفته می شود: إعاده شوید. پس به حالت قبل برگردانده می شوند. و ربیع گفته است: پوست هریک از آنها به چهل ذرع می رسد، و اگر کوهی را در شکمش جا بدهند گنجایش آن را دارد. و هر وقت آتش پوست آنها را کباب کند، به پوستی دیگر تبدیل می شود.

در حدیث آمده است: أهل عذاب در آتش به حدی بزرگ و ضخیم می شوند که فاصله ی بین لاله گوش و گردن هریک از آنها به مسیر هفت صد سال می رسد و ضخامت پوستشان به هفتاد ذراع می رسد و دندانشان به اندازه ی کوه احد بزرگ می شود. (امام احمد آن را در مسند خویش اخراج نموده است.).

«إِنَّ اَللّهَ كانَ عَزِيزاً حَكِيماً (56)»: یعنی خدا با قدرت است که هیچچیز از دایره ی اقتدارش خارج نمی شود و جز به عدالت، کسی را آزار و عذاب نمی دهد.

در ضمن قابل یادآوری است که: عذاب کردن دائمی کفّار حکیمانه است و هیچ نیروئی قادر بر جلوگیری از قهر الهی در دوزخ نیست.

این آیه از آیات معجز علمی قرآن کریم است زیرا این حقیقت علمی که احساس درد مستقیما با پوست بدن رابطه داشته و اعصاب حسی در پوست بدن قرار دارد، حقیقتی است که علم طب اخیرا به کشف آن قادر شده‌است.

حکمت تبدیل وتجدید شدن پوست بدن کافران:

سبب این أمر آن است که أعصاب حس درد، در طبقه ی جلدی (پوست ظاهری) بدن قرار دارد؛ ولی احساس نسجها و أعضا و عضلات داخلی بدن، ضعیف است. این است اطبامی داند که سوختن ساده و سطحی که از پوست تجاوز نکند، درد شدیدی خواهد داشت، بر خلاف سوختن سختی که از پوست به نسجها تجاوز کند؛ زیرا با وجود شدت سوختن و خطری که دارد، درد کمتری خواهد داشت. از این رو، خداوند می فرماید: هر بار آتش، پوست بدن را - که اعصاب در آن جای دارد - بسوزاند، پوست دیگری جایگزین آن می کنیم تا چشیدن درد، همیشگی و مستمر باشد. و خدا را شکر که هر چه زمان می گذرد، حکمت کارهای پروردگار، بر بندگان، بیشتر آشکار و آشکارتر می گردد. [اسلام وطب جدید، دکتر عبدالعزیز اسماعیل پاشا، با اندکی تصرف (مراغی)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ﴿٥٧﴾

و به زودی کسانی را که إیمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، البته آنها را به زودی در باغهای که در زیر آنها نهرها جاری است، داخل می‌کنیم، آنان برای همیشه در آن می‌باشند، برای آنها در آنجا زنان پاکیزه است و آنها را در سایه دوامدار درمی آریم. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مطهرة»: پاکیزه از عیبها وازخصوصیت های زنانه.«ظلا»: سایه، نعمت پایدار.

«ظلیلا»: سایه دار، سایه ی گسترده، همیشگی.«ظل ظلیلا»: نعمت فراوان و بی شمار.

تفسیر:

«وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً»: اما مؤمنان صادق آنانی که اعمال خوب بسیار انجام دادند و از امور بد دوری

ketabton.com - The Digital Library

گزیدند پس تو آنان را به بهشت بشارت ده، بهشتی که در آن جوی‌هایی از عسل، شراب و شیر است. در بهشت سخن بی‌هوده نمی‌شنوند. این نعمت برای آن‌ها ماندگار و برای همیشه است و هیچگاه از آنان قطع نمی‌شود. آن‌ها دچار پیری، مریضی و عدم نیز نمی‌شوند.

«لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ»: در بهشت برای‌شان همسرانی پاک از هرگونه پلیدی و کثافات است. این همسران هرگز دچار آنچه بر زن‌ها صورت می‌گیرد مانند عادت ماهوار و بیماری ولادت و از این قبیل نمی‌شوند.

مجاهد گفته است: از ادرار و حیض و خلط بزاق و منی و زادن پاک اند.

«وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلاً ظَلِيلاً (57)»: همچنان حق‌تعالی این مؤمنان را در بهشت در سایهٔ دائمی و همیشگی داخل می‌کند. اینان هیچگاه در آن آفتاب و «زمهریر/ مکانی سرد» نمی‌یابند بلکه در مقامی امن و آسایشی مرفه و زندگی سعادتمند و شادمانی چشم و دل قرار دارند.

مفسرحسن فرموده است: خداوند آنان را داخل «ظلیل» می کند؛ چون آنچه داخل سایه ی دنیا می شود، داخل آن نمی شود؛ یعنی گرما و باد گرم در آنجا نیست.

ودرحدیث شریف به روایت ابوهریره س آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «همانا در بهشت درختی است که سوار در سایه‌سار آن صد سال راه می‌پیماید، اما آن رابه‌پایان نمی‌رساند ـ این درخت، شجره‌الخلد (درخت جاویدان) است». (اخراج از شیخان).

إیمان وعمل صالح:

درآیهٔ متبرکه: «آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ»: مبحث ایمان و عمل صالح بعمل آمده وآن هر دو شرط اساسی برای داخل شدن به جنت معرفی گردیده است.

بصورت کل باید گفت که: در قرآن عظیم الشأن تقریباً إضافتر از شصت بار، موضوع ایمان و عمل صالح قرین با هم ذکر شده‌اند و ازهردو آن به عنوان دو بال برای رسیدن به سعادت و حیات جاویدان درجنت نام برده شده است. با درنظرداشت اینکه هر یک از دو کلمه عمل صالح و ایمان در فهم عرفی معانی روشن و واضحی دارند، ولی ایمان مطلوب از دیدگاه شرع مقدّس اسلام، اجزاء و شرائط خاصی دارد، همانگونه که عمل صالح نیز برای تأمین سعادت و رستگاری باید دارایی اهمیت خاصی است.

ایمان در لغت از ریشه **«امن»** بوده و به معانی متعددی از جمله، تصدیق، امنیت، تسلیم و پذیرفتن به کار رفته است. امّا معنای اصطلاحی آن از دیدگاه متکلمان، فلاسفه و عرفا متفاوت است.

کلمه «عمل»

«عمل» اگرچه از لحاظ مفهومی شامل مطلق رفتار و فعل می‌شود، امّا در معنایی خاص به رفتارهای ارادی که با اختیار و آگاهی انجام می‌گیرد، اطلاق می‌گردد، از همین روست که بعضی أهل لغت کلمه إراده را در مفهوم این لفظ لحاظ کرده و «عمل» را اینگونه تعریف کرده‌اند: «هر کاری (فعلی) را که حیوان از روی قصد أنجام می‌دهد، عمل نامیده می‌شود.». (راغب اصفهانی در مفردات الفاظ قرآن کریم).

کلمه «صالح» نیز از ریشه صلاح بوده و به معنای ضد «فساد» است. (راغب اصفهانی در مفردات الفاظ قرآن) در آیات قرآنی نیز این واژه در همین معنا به کار رفته و دو واژه‌ی «صلاح» و «فساد» در معنای مقابل هم به کار رفته. مانند آیه‌ی «الذین یفسدون فی الارض و لایصلحون» (شعرا: 152)

ketabton.com - The Digital Library

با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت «عمل صالح، عملی است که در شرع به عنوان واجب یا مستحب معرفی شده و سالک از طریق أنجام آن می‌تواند سیر و سلوک کند و به مقام قرب نائل گردد.» راغب أصفهانی در مفردات الفاظ قرآن).
«عمل صالح در حقیقت میوه درخت ایمان است و دو رکن اساسی دارد. یکی نیت پاک و دیگری کارمفید. بنابراین عمل صالح منحصر در نماز و روزه، حج و زکات و... نیست، بلکه هر کار مفیدی که با نیت پاک انجام پذیرد. عمل صالح شمرده می‌شود، هر چند اندک و ناچیز باشد و آنچه در عمل صالح مهم است، قصد قربت و تقرّب به پروردگاربا عظمت است.»

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (58 الی 50) در باره راه و روش ادای أمانت، حکم به دادگری، پیروی از فرمان خدا و پیغمبر و أهل حل و عقد، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٨﴾

الله به شما أمر می کند که امانت‌ها را به أهل آن (أصحاب آن) بسپارید و هرگاه میان مردم فیصله کردید، پس به عدل و إنصاف حکم کنید، بی‌گمان الله شما را به آنچه نیک است پند و نصیحت می‌دهد؛ یقینا الله (به فیصله‌های شما) شنوا و بیناست. (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«امانات»: أمانت: چیزی که شخص را برای آن امین دانسته و به او داده أند. إین کلمه مصدر است به معنی مفعول (أمانت: ما أوتمن علیه)، امانات جمع آنست.«حکمتم»: مراد از حکم در آیه قضاوت است. «نعما»: آن در اصل «نعم شیئا هو» است. یعنی: خوب چیزی است آنچه خدا شما را با آن موعظه می کند.

تفسیر:

امانتداری و رفتار عادلانه و دور از تبعیض، از نشانه‌های مهم ایمان است، چنانکه خیانت به امانت، علامت نفاق است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است:
«إِنَّ اَللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اَلْأَماناتِ إِلى أَهْلِها»: ای مؤمنان!حق‌تعالی شما را امر می‌کند تا امانت‌ها را به صاحب آن بسپارید. هم امانتی که بین شما و خدای‌تان مبنی بر اطاعت از أوامر و إجتناب از نواهی است و هم امانتی که در بین شما و مردم در خصوص ادای سپرده‌ها و سایر حقوق مالی و عهد و پیمان‌ها و نقض نکردن سوگندهاست.
مفسرزمخشری در این مورد فرموده است: خطاب عام است همه کس و هر امانتی دربر می گیرد. (تفسیرکشاف 405/1.). معنی آیه چنین است: ای مؤمنان!خدا به شما دستور می دهد که امانت ها را به صاحبانشان مسترد دارید. ابن کثیر گفته است: خدای عز و جل دستور داده است که امانت به صاحبش مسترد گردد.
در حدیث شریف‌آمده است: «به کسی‌که تو را امین گردانیده، امانت را بسپار و بر آن کس که به توخیانت کرده، خیانت نکن».
واقعیت أمرهمین است که: هر أمانتی صاحبی دارد وهرکس لیاقت واستعداد کار ومقامی را دارد. در أدای امانت و حَکمیت در منازعات، إیمان شرط نیست. باید حکم نسبت به همه‌ی مردم أمین وعادل باشد. طوریکه می فرماید: «وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ اَلنّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» و هرگاه وظیفهٔ حکمیت در منازعات یا صلح در بین بندگان الله به شما واگذار

ketabton.com - The Digital Library

شد بر شما لازم است تا انصاف و عدالت را همواره رعایت کنید و در این مورد از الله متعال خود بترسید و هیچکس نباید بر دیگری ظلمی روا دارد و یا خیانتی کند و یا از حق عدول نماید.

مراد از عدالت در اینجا این است که: حاکم یا قاضی، به‌سوی یکی از طرفین دعوی گرایش نیابد و بنابراین، هیچ کس را به‌خاطر قرابت وی، یا جاه و مقام، یا مصلحت و منفعتی که از او تمنا دارد، یا هر غرض هوس‌آلود دیگری بر خصمش برتری ندهد، بلکه باید مطابق آنچه که قرآن عظیم و سنت نبوی کریم برای وی روشن ساخته است، فقط به نفع همان کسی حکم کند که حق از آن وی است. آری!حاکم باید در میان مردم براساس مساوات حکم کند، بی‌آن که یکی را بر دیگری برتری دهد، مگر اینکه کسی واقعاً صاحب این فضل و برتری باشد، مثلا در عمل صالح سخت‌کوش بوده، یا از اهل خبره، یاعلم، یا نیرومندی در جهاد، یا نظایر اینها باشد،« إِنَّ اَللّهَ نِعِمّا يَعِظُكُمْ بِهِ» الله چه نیکو شما را اندرز می دهد.

«إِنَّ اَللّهَ كانَ سَمِيعاً بَصِيراً (58)»: شامل وعد و وعید است؛ یعنی همانا خداوند أقوال شما را می شنود و اعمال شما را می بیند.

کسانی چنین تعاملی می‌نماید که از الله متعال خوف وترس داشته باشند و تقوای إلهی را رعایت می‌نماید و خود را به ملاقات او آماده می‌سازند و امید رحمتش را دارند و از عذابش می‌هراسند. تمام این امور نیک منتج به خیر دنیا مانند عزّت و سربلندی و وحدت کلمه می‌شود. باید توجه داشت که عاقبت برتر و نیکو نزد خدای‌تعالی است که پاداش و نعمت ماندگار و بزرگ دارد.

در حدیث شریف آمده است: «الله متعال همراه حاکم است تا آنگاه که ستم نکند، پس چون ستم کرد، او را به خودش وامی‌گذارد».

یادداشت:

قابل تذکر است که تعداد کثیری از مفسران بر این باور أند که: حکم این آیه عام است و شامل همه مردم میگردد. ولی هستند برخی از مفسران که فرموده اند: این آیه مبارکه فقط در مورد حکام و زمامداران جامعه اسلامی نازل شده است.

شأن نزول آیۀ 58:

301- ابن مردویه از طریق کلبی از أبوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: زمانی که رسول الله مکه را فتح کرد عثمان بن طلحه را خواست. چون به خدمت ایشان آمد. پیامبرصلی الله علیه وسلم گفت: کلید کعبه کجاست؟ عثمان کلید را آورد، چون دست خود را به سوی رسول الله دراز کرد [تا کلید را بدهد] عباس (رض) برخاست و گفت: ای رسول خدا!پدر و مادرم به فدایت علاوه به آب‌رسانیدن به حاجیان، دربانی کعبه را نیز به من بسپار، عثمان دست خود را بازگرداند. پیامبرصلی الله علیه وسلم گفت: ای عثمان، کلید را به من بده، عثمان گفت: بگیر اما بدان که این امانت خداست. پیامبر برخاست و در کعبه را باز کرد، پس از آن بیرون آمد و طواف نمود. سپس جبرئیل علیه السلام با دستور برگردانیدن کلید فرود آمد. پیغمبر خدا عثمان بن طلحه را خواست و کلید را به او سپرد. و این کلام عزیز« إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا »را تا آخر تلاوت کرد. سیوطی صاحب می‌گوید: ظاهر حدیث نشان می‌دهد که این آیه در میان کعبه نازل گردیده است. (أسباب نزول قرآن کریم: جلال الدین سیوطی)

ketabton.com - The Digital Library

دروس حاصله:

دراین آیۀ متبرکه أمر شده که امورجامعه به أهل کار وقضات عادل سپرده شود،که در کلمه «أَهْلِها » بیان شده است،یعنی این بدین معنی است که هر امانتی صاحبی دارد وهرکس که لیاقت واستعداد کار ومقامی را دار باشد، باید شئون کار با آن سپرده شود. قاضی وحکام باید عادل باشد وحکم به عدالت نماید «تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»، اگر خواستار تشکیل حکومت الهی در روی زمین باشید مقتضی این امر است که مسئولیت امور به اهل کار سپرده شود.تا فهم عالی« تُؤَدُّوا الْأَماناتِ... تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»: صورت بپذیرد توجه باید کرد که اگر احیاناً مردم یک جامعه خیانت در امانت یا ظلم در قضاوت را نفهمند، اگاه وبیدار باشید که خداوند متعال بینا و شنواست. «إِنَّ اللَّهَ كانَ سَمِيعاً بَصِيراً» هکذا در این آیه عمل صالح از نشانه ایمان می باشد.

إطاعت ازأمیر در کارهای خلاف شرع جایز نیست!

«إن الله يأمركم أن تؤدوا الأمنات إلى أهلها – الاية»: در این آیه، الله تعالی به این کار دستور داد که هر گاه لازم آمد که شما در میان مردم قضاوت کنید، به عدل و انصاف قضاوت نمایید. قبل از این، به اطاعت اولی الامر تعلیم داده شد؛ در آیه فوق اشاره به این است که اگر امیر به عدالت، پایدار باشد، اطاعت او واجب است و اگر او عدل و انصاف را گذاشته، بر خلاف شرع، احکام صادر کند، اطاعت از او جایز نیست. چنانکه حضوراکرم فرمود: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»: که اطاعت مخلوق در چنین کارهایی که نافرمانی خالق را به دنبال آورد، جایز نیست.

وإذا حكمتم بين الناس أن تحكموا بالعدل، الله تعالی در این آیه فرمود که هر گاه شما در میان مردم قضاوت کردید، منصفانه قضاوت کنید. از آیه فوق این نکته معلوم شد که هرگاه کسی در امر قضاوت، توانایی و شایستگی و دیگر شرایط ممکن را نداشته باشد، نباید به این کار مهم منصوب گردد؛ زیرا حکم بالعدل، أمانت به شمار می آید و هر فرد ضعیف و ناتوان و اصولا فاقد شرایط قضاوت. قادر به انجام چنین مسئولیت مهمی نیست؛ چنانکه وقتی که حضرت ابوذر از آن حضرت، به تقاضا کرد که مرا جای حاکم مقرر کن، آن حضرت در جواب او فرمود: «يا اباذر انک ضعيف، و أنا أمانة و انها يوم القيمة خزی و ندامة، الامن أخذ بحقها وادي الذي عليه فيها، (رواه مسلم بحواله مظهری) ای ابوذر شما ناتوانید و این یک امانت است که به سبب آن در قیامت ذلت و پشیمانی پیش می آید؛ به غیر از آن کسی که حق این امانت را ادا کند. یعنی او از ذلت نجات می یابد.(تفسیر معارف القران)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید الله را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را، و اگر در چیزی اختلاف کردید پس آن را به الله و رسول او (قرآن وسنت) برگردانید، اگر به الله و روز آخرت ایمان دارید، این (برای شما در دنیا) بهتر است و از نگاه عاقبت (آخرت) نیکوتر است. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اولی الامر»: صاحبان دستور. سرپرستان.« تَأْوِيلًا»: مراد از تأویل در اینجا عاقبت و

ketabton.com - The Digital Library

نتیجه است. تأویل در اصل به معنی برگشت دادن از «اول» به معنی برگشت است.

تفسیر:

در آیهٔ مبارکه قبلی، بیان وظایف حاکمان بود که باید عادل و امانتدار باشند، در آیه مبارکه هذا به وظیفهی مردم در برابر الله و پیامبراش اشاره میکند. با وجود سه مرجع «الله»، «پیامبر» و «اولی الامر» هرگز مردم در بنبست قرار نمیگیرند. آمدن این سه مرجع برای اطاعت، با توحید قرآنی منافات ندارد، چون اطاعت از پیامبر و اولی الامر نیز، شعاعی از اطاعت الله و در طول آن است، نه در عرض آن و به فرمان خداوند اطاعت از این دو لازم است.

شأن نزول آیهٔ 59:

مناقشه خالدبن ولید و عماربن یاسر در یکی از سریهها (گروههای اعزامی برای جنگ) بود زیرا عمار به فردی از مشرکان امان داد، ولیخالد که امیر گروه بود، امان دادن وی را نمیپذیرفت و وقتی آنها نزد رسول خدا ص آمدند؛ رسول خدا ص در عین حالیکه امان دادن عمار را نافذ ساختند، ولی او را از اینکه در آینده به رغم خواسته امیر به کسی امان بدهد، نهی کردند، آنگاه آیه کریمه نازل شد. بنابراین، از سبب نزول نیز بر میآید که اطاعت اُمَرا واجب است.

«یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اَللهَ وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِی اَلْأَمْرِ مِنْکُمْ »: ای آنانی که به من و پیامبرم ایمان آوردهاید!از من، از پیامبرم و از کسانی که متولی امور شمایند و در بین شما مطابق حق و عدالت و شریعت الله متعال حکومت میکنند اطاعت کنید.

باید گفت که آین آیه اساس همه ی نظام مذهبی، فرهنگی و سیاسی اسلام و اولین ماده ی قانون اساسی حکومت اسلامی است و در آن اصول زیر پایه ریزی شده اند.

اول در نظام اسلامی فرمان روا و مطاع واقعی الله است. یک مسلمان در وهله ی اول بنده ی الله است و جز آن هرچه هست پس از آن است.

دومین پایه ی نظام اسلامی اطاعت پیامبر است. اطاعت پیامبر اطاعت جداگانه و مستقلی نیست، بلکه تنها راه ممکن اطاعت خداست. پیامبر بدین جهت مطاع است که تنها وسیله ی قابل اطمینان و مستند برای رسیدن احکام و فرامین خدا به بندگانش است. ما تنها از طریق اطاعت پیامبر می توانیم خدا را اطاعت کنیم. هیچ اطاعت خدایی بدون سند پیامبر اعتبار ندارد و روی گردانی از اطاعت پیامبر شورش علیه پروردگار با عظمت است.

پیامبر صلی الله علیه وسلم این مطلب را در حدیثی اینگونه بیان می فرمایند: «من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله» «هر کس از من اطاعت کرد از الله اطاعت کرده است و هر کس مرا نافرمانی کرد خدا را نافرمانی کرده است.» این مطلب را قرآن در ادامه با وضوح بیشتری بیان می کند.

اطاعت **سومی** که پس از دو اطاعت مذکور در نظام اسلامی بر مسلمانان واجب است، همانا اطاعت «صاحبان امر»ی است که از خود آنان باشند.

« أُولِی اَلْأَمْرِ مِنْکُمْ »: «اولی الامر را از جنس خویش » اطاعت از حاکمی واجب است که مؤمن و از خود مردم با ایمان باشد، یعنی: **اولیالامر**، فرمانروایان مسلمان باشند و أحکام و شریعت الله را رعایت کنند، فرمان آنان را اطاعت کنید؛ زیرا اطاعت از مخلوق در معصیت جایز نیست. طوریکه در حدیث متبرکه آمده است: «لاطاعة لمخلوق في معصية الخالق» «در نافرمانی خدا هیچ مخلوقی را حق اطاعت نیست.).

ketabton.com - The Digital Library

(السمع والطاعة على المرء المسلم في ما أحب وكره مالم يؤمر بمعصية فإذا أمر بمعصية فلا سمع ولا طاعة): (بخاری و مسلم)«حرف شنوی و اطاعت از صاحب امر بر هر مسلمانی در آن چه دوست دارد و آنچه دوست ندارد لازم است، مادامی که به گناهی امر نشده است. و هرگاه به گناهی أمر شد نباید حرف شنوی و اطاعت کند.».

و گفته ی **مِنْكُمْ** بیانگر این است: حکامی که اطاعتشان واجب است و حتماً باید از آنها اطاعت نمود، باید در ظاهر و باطن مسلمان باشند نه مسلمان ظاهری و شکلی.

باید گفت که آطاعت ازحاکم غیر مسلمان نه بر مسلمان ولایتی دارد و نه طاعتی. فرمان اطاعت از الله و رسول بر فرمان اطاعت از حکام از آن رو مقدم است که اگر حاکم یا قاضی یا غیرآنان، حکمی مخالف با حکم خداو رسول وی صادر نمایند، حکمشان مردود است. و (اولی‌الامر) عبارت‌اند از: سلاطین و قضات و کلیه کسانی که دارای ولایت شرعی می‌باشند نه ولایت طاغوتی. البته مراد آیه؛ اطاعت آنان در اوامر و نواهی ایشان تا آن‌گاه است که‌این اوامر و نواهی متضمن معصیت الهی نباشد زیرا برای هیچ مخلوقی در معصیت‌الله أ اطاعتی نیست، چنان‌که این حکم در احادیث بسیاری از رسول خدا ص نیز ثابت شده است.

اولوالامر، چه کسانی اند؟

اولوالامر، در لغت به کسانی گفته می شود که نظام و انتظام چیزی در دستشان باشد. از اینجاست که مفسران قرآن، حضرت ابن عباس، مجاهد،حسن بصری و غیره (رض)، علما و فقها را مصداق اولی الامر قرار داده اند که نایبان رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشند و نظام دین در دست آنان است. و گروه دیگری از مفسرین که حضرت ابوهریرة من نیز شامل آنها است، فرموده اند که مراد از اولی الامر حکام و امرا می باشند که نظام حکومت در دست ایشان است. (معارف القرآن)

مفسرین در بیان اینکه منظور از « اولی‌الامر» چه کسانی هستند چند قول دارند؛ برخی گفته اند که منظور از اولی‌الامر در حقیقت امرا و حکام مسلمین هستند و برخی گفته اند که منظور علمای مسلمانان هستند و در عوض عده ای از علمای مفسر قرآن فرموده اند که « اولی‌الامر» شامل هر دو گروه یعنی هم حاکمان اسلامی و هم علما را دربرمی گیرد.

امام ابن کثیر رحمه الله صاحب کتاب «تفسیر قرآن العظیم» می نویسد: « روشن است که معنای اولی‌الامر در آیه‌کریمه عام است و علما و امرا هر دو را شامل می‌شود ـ والله اعلم».

مفسر تفسیر منار می فرماید: «امام محمد عبده (رحمه الله) پس از تفکر و اندیشه ای طولانی چنین بیان فرود که: «اولوالأمر»؛ یعنی، جماعت اهل «حل و عقد» از میان مسلمانان که آنان عبارتند از: امیران، فرمانروایان، دانشمندان رشته ها و علوم مختلف، فرماندهان، سایر رؤسا و رهبرانی که مردم نیازمندیها و مصالح همگانی خود را پیش آنان می برند. اگر همه ی اینها بر سر امری یا حکمی اتفاق نظر کنند، اطاعتشان واجب می گردد به شرط این که پایبند احکام قرآن باشند و آن حکم، مخالف فرمان خدا و سنت راستین پیام آورش نباشد و این که در گفتگو و تبادل نظر و اتفاق در آن، مختار باشند و آن چیز مورد اتفاق نیز در جهت مصالح همگانی مردم به شمار آید و این شورای حل و عقد بر آن مسلط و آگاه گردد.

ketabton.com - The Digital Library

پس اهل حل و عقد از میان مؤمنان اگر بر سر امری از مصالح امت، اجماع کنند که از سوی شارع نصی نداشته و کسی به زور و اکراه به این اجماع حکم نکرده باشد، اطاعتشان واجب است و اگر به اینها در این اجماع، معصوم [از خطا] گفته شود، درست است.» [پایان دیدگاه شیخ عبده، منار، ج۵، ص ۱۸۱].

در تفسیر أنوار آمده: (اولی‌الامر) عبارت اند از: سلاطین و قضات و کلیه کسانی که دارای ولایت شرعی می‌باشند نه ولایت طاغوتی. البته مراد آیه؛ اطاعت آنان در اوامر و نواهی ایشان تا آن‌گاه است که‌این اوامر و نواهی متضمن معصیت الهی نباشد زیرا برای هیچ مخلوقی در معصیت‌الله اطاعتی نیست، چنان‌که این حکم در احادیث بسیاری از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز ثابت شده است. بعضی گفته‌اند: اولی‌الامر؛ اهل قرآن و فقاهت اند، یعنی: آنان که به حق امر می‌کنند و به حق فتوی می‌دهند درحالی که به آن علم دارند.

علامه عبدالرحمن سعدی از بزرگترین مفسرین دنیای معاصردر تفسیر خویش «الأساس فی‌التفسیر» خویش می نویسد: « آنها کسانی اند که مسئول و فرمانروای مردم هستند، از قبیل امرا و حکام و مفتی ها، زیر امور دینی و دنیوی مردم سامان نمی پذیرد، مگر اینکه از اینها اطاعت شده، و تسلیم فرمان آنها گردند تا از این رهگذر از خدا اطاعت کرده باشند، و پاداش الهی را بدست آورند. اما به شرطی که اولیای امور به نافرمانی خدا دستور ندهند، پس اگر به نافرمانی خدا فرمان دهند باید از آنها اطاعت نکرد. و در مبحث اطاعت از اولی الامر فعل « أطیعوا» حذف شده، اما در هنگام بیان اطاعت از پیامبر ذکر شده است، این شاید بدین جهت است که پیامبر جز به اطاعت خدا فرمان نمی دهد، و هرکس که از پیامبر پیروی کند از خدا پیروی کرده ا ست. و اما مسئولین و فرمانروایان زمانی به فرمان بردن از آنها دستور داده می شود که فرمان آنها گناه نباشد.» بنابراین بنظر می رسد بهترین قول همان قول امام ابن کثیر رحمه الله باشد که منظور از« اولی‌الامر» شامل هر دو گروه یعنی حاکمان اسلامی و علما و فقهای دین هستند.

والله أعلم بالصواب

اما در اینجا مناسب است که در مسئله ای دقت کنیم:

اگردر این آیۀ مبارکه دقت کنیم متوجه خواهیم شد که کلمه « أَطِيعُواْ » (یعنی: اطاعت کنید) فقط برای الله و رسولش استفاده شده است ولی برای «اولی الامر» بکاربرده نشده!یعنی نفرموده: « أَطِيعُواْ أُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ»، و لذا علما فرموده اند این بدان سبب است که ممکن است علما یا حکما در اقوال یا اوامر خود خطا کنند و بر همین اساس اطاعت از آنها (یعنی حکما و علما)همیشه واجب نیست مگر زمانی که اقوال خود را به الله و رسول مستند نمایند زیرا اگر اقوال خود را به الله و رسولش ربط دهند، اینبار امر آنها واجب الاطاعت خواهد شد.

یعنی بر اساس این آیه مرجع اختلاف، فقط کلام الله و رسول او است و تبعیت از اولی الامر زمانی جایز است که گفته ی خود را مستند به آن دو نماید و به همین علت می بینیم که از لفظ «اطیعوا» برای اولی الامر استفاده نشده است.

بنابراین اهل سنت و جماعت؛ الله و رسولش را مصادر و مراجع تشریع می دانند و تبعیت را جز برای آنها لازم نمی دانند و هیچ حکم شرعی را بدون استناد به آنها قبول ندارند و مهم نیست که چه کسی چه دیدگاهی داشته است مادامیکه رای و نظر خودش

ketabton.com - The Digital Library

باشد جزو شرع نیست و نباید آنرا دین دانست زیرا ممکن است شخص مجتهد خطا کند و خطای مجتهد دین نیست و برای احدی جایز نیست که از رای خطای آن مجتهد تقلید کند.
خلاصه اینکه؛ در عقیده اهل سنت و جماعت بر خلاف اهل بدعت، تقلید از یک عالم یا شخص معین بگونه ایکه در تمامی امورات فقهی از او تقلید شود، مورد ذم و لوم است لذا آنچه که بر مسلمانی واجب است؛ تقلید بدون چون و چرا از پیامبر صلی الله علیه وسلم است و بغیر از ایشان کسی دیگر چنین لیاقتی ندارد. و بقیه علماء زمانی پیروی و تقلید می شوند که اقوال وآرای فقهی یا عقیدتی خود را به گفته ی الله و رسول بازگردانند.
«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اَللّٰهِ وَ اَلرَّسُولِ»: و هرگاه با آنان در امری از امور دچار اختلاف شدید آن را بر کتاب خدا و سنّت پیامبرش عرضه بدارید؛ زیرا در این دو منبع، فیصلۀ آنچه در آن اختلاف دارید وجود دارد.
قایل دقت وتوجه میدانم که در آیه مبارکه ؛ اطاعت از اولی‌الامر آمده، ولی به هنگام نزاع، مراجعه به آنان مطرح نشده، بلکه تنها مرجع حلّ نزاع، همانا الله و رسول معرفی شده‌اند.
«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ»: نشانه‌ی ایمان واقعی، مراجعه به الله و رسول، هنگام تنازع و بالا گرفتن درگیری‌هاست و اطاعت در شرایط عادّی کار مهمّی نیست.
(عرضه داشتن به سوی خدا؛ همانا إرجاع دادن أمر مورد إختلاف به کتاب حکیم وی است و عرضه داشتن به‌سوی پیامبر؛ ارجاع دادن آن امر به‌سوی ایشان است در حیاتشان با سؤال نمودن از ایشان و عرضه داشتن آن است بر سنت مطهره ایشان بعد از وفاتشان، باید این‌چنین کنید) «اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارید» (پس این عرضه داشتن و بازگشت دادن امور مورد اختلاف به کتاب و سنت، بر اختلاف‌کنندگان امری حتمی و الزامی بوده و از شأن کسانی است که به خدا و روز آخرت ایمان دارند زیرا بازگشت به کتاب و سنت در حالت نزاع وکشمکش، مقتضای طاعت است) «این» (بازگشت دادن امر اختلافی به مراجع یاد شده) «بهتر» است برای شما در کوتاه مدت) «و نیکوتر است به اعتبار تأویل» (یعنی: این امر به اعتبار عاقبت و انجام کار نیز برای شما بهتر از تأویلی است که‌خود در هنگام اختلاف و نزاع به آن دست می‌یابید ـ چنانچه امر مورد اختلاف را به غیر خدا و رسول وی برگردانید.)

«فَرُدُّوهُ إِلَى اللّٰهِ وَ الرَّسُولِ»:

از سیاق آیه مبارکه بر می اید که: قبولی وپذیرش فرمان از حکومت‌های غیر الهی و طاغوت، حرام است.
«إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ»: یعنی اگر مؤمن واقعی هستید. این جمله شرط است و جواب آن به قرینه ی ماسبق حذف شده، که عبارت است از: «فردوه إلی الله و الرسول»، و غرض از آن این است که مسلمانان را تشویق و تحریک کند که به کتاب خدا چنگ بزنند و از سنت رسول اکرم صلّی الله علیه و سلّم پیروی کنند. یعنی اگر چنین کنید این کار نشانۀ ایمان شما به الله متعال و روز آخرت است و به شما نیز بهتر خواهد بود؛ زیرا با آن به سوی حق و عدالت رهیاب می‌شوید و از اختلافی که منجر به تنازع، کشمکش و گمراهی است شما را بازمی‌دارد.
«إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُون» مخالفان با احکام الله و رسول و رهبران الهی، باید در ایمان خود شك کنند.

ketabton.com - The Digital Library

«ذلِکَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً (59) »: یعنی رجوع به کتاب خدا و سنت پیامبر صلّی الله علیه و سلّم و پیروی از آنها، برای شما بهتر و به صلاح نزدیکتر و عاقبت و أنجامش نیکوتر است.

خوانندۀ محترم!

آیه ی 59 بیانگر أُصول دین و شریعت در حکومت اسلامی است که چهار أصل دارد:

اصل اول: قرآن حکیم است که عمل به آن، اطاعت از خدا به شمار می آید.

اصل دوم: سنت پیام آور اوست که عمل به آن، اطاعت از پیامبر خدا خواهد بود.

اصل سوم: إجماع أولی الأمر یا همان اهل حل و عقد مورد اعتماد جامعه است که عبارتند از: دانشمندان متعدد در علوم مختلف روز، رؤسا، فرماندهان و آشنایان به مصالح عمومی، همچون بازرگانان، صنعت کاران، فناوران، کشاورزان، مدیران انتشارات، نویسندگان مختلف که اطاعت از اتفاق نظر و رأي جمعی آنان نیز، اطاعت از اولی الأمر است که در دایره ی شورای اهل حل و عقد قرار دارند.

اصل چهارم قیاس: بررسی مسائل مختلف فیه و مورد نزاع بر مبنا و قواعد و احکام عمومی معلوم و بدون ابهام در قرآن و سنت: «فإن تنازعتم في شيء فردوه إلى الله و الرسول»، که این اصل در حقیقت به وسیله ای است در دست اولی الأمر.

بی گمان، این چهار اصل، مصادر و محل اتفاق شریعت به شمار می رود و باید جمعی در جامعه آماده شوند و مسایل مورد اختلاف را بر کتاب و سنت عرضه کنند، که خواه آن جمع أولو الأمر باشند یعنی: برگزیدگان امت، یا از کسانی که به دستور اولي الأمر، برگزیده شده باشند.... [منار، ج۵، ص ۱۸۷]

اما مصادر تبعی (فرعی) مانند: «استحسان» نزد حنفیه، «مصالح مرسله» نزد مالکیه و «استصحاب» نزد شافعیه در حقیقت،با همان مصادر اصلی چهارگانه پیوند دارند. (منیر).

یادآوری: خداوند حکیم و فرزانه، در قرآن، اصلی مقرر فرمود، تا امت بر مبنای آن متحد و یکپارچه بمانند و متفرق نشوند. اولین منبع و اصل و سرچشمه ی حکم در شریعت اسلام، قرآن است: «أطيعوا الله»، دومین اصل، سنت مسلم پیامبر خداست: «و أطيعوا الرسول» و اصل سوم پس از فوت رسول خدا «اجماع اولي الأمر» امت است: «و اولي الأمر منكم»، که در آیه ی ۸۳ همین سوره آمده است و دلیل تکرار نشدن لفظ «و اطيعوا» در اولی الامر، این است که حکم و دستور آنان، تابع کتاب و سنت است، تا تنازع پیش نیاید.

سه صورت عملی حکم و اطاعت:

اول: آنکه خداوند متعال حکم آن را خود صراحتا در قرآن نازل فرموده است و نیازی به تفصیل و تشریح ندارد؛ مانند بالا ترین جرم قرار گرفتن کفر و شرک و چگونگی عبادت خدای یگانه، یقین کردن بر آخرت و قیامت، إقرار بر رسالت و ختم نبوت آن حضرت، فرض و واجب بودن نماز، روزه، حج، زکات، اینها از جمله احکامی اند، که با انجام این احکام ربانی، راه راست و راه سعادت ترسیم می گردد که عمل بدانها مستقیما اطاعت از حق تعالی است.

قسم دوم احکام، عبارت اند که نیاز به تفصیل و تشریح دارد که بیشتر، قرآن در آن حکم مجمل و مبهم صادر می کند، و تفصیل و تشریح آن به نبی کریم محول می باشد و آن

ketabton.com - The Digital Library

تفصیل و تشریح که نبئ کریم با احادیث خویش بیان می فرماید آن هم یک نوع وحی می باشد، و اگر در این تفصیل و تشریح از حیث اجتهاد ناقص بماند، به وسیله وحی اصلاح کرده می شود و بالآخره قول و عمل آن حضرت با خود، بیانگر حکم الهی اند.
اطاعت دراین گونه احکام، اگر چه در حقیقت اطاعت الله تعالی است. اما از روی اعتبار ظاهر، چون صراحتاً این أحکام در قرآن نیستند، بلکه از زبان رسول خدا به اُمت ابلاغ شده اند؛ لذا اطاعت آنها به ظاهر اطاعت رسول گفته می شود، که در حقیقت با وجود اتحاد با اطاعت الهی از نظر ظاهر، حیثیت اطاعت مستقل را دارد. بنابر این در تمام قرآن با حکم اطاعت خدا، حکم اطاعت رسول، جداگانه مذکور است.
قسم سوم احکام، آن است که صراحتا آنها، نه در قرآن مذکوراند و نه در احادیث. یا اینکه در احادیث نسبت به آن روایات ضد و نقیض به دست می آید؛ در چنین احکامی علمای مجتهدین در منصوصات قرآن و سنت و نظایر مسئله مورد بحث با فکر و اندیشه قیاس را به کار برده، حکم آنها را جستجو می کنند. اگر چه اطاعت این احکام هم در حقیقت از این وجه که از قرآن و سنت مستفاد می شوند، یک جزء از اطاعت خداوند است؛ اما از نظر ظاهر، فتاوای فقهی گفته می شوند و به طرف علما منسوب اند.
در نوع سوم، احکامی وجود دارد که در آنها از روی قرآن و سنت هیچ نوع کنترل عاید نمی شود، بلکه عامل در آن مختار است هر چه می خواهد بکند که در اصطلاح به آنها «مباحات» گفته می شود. در چنین احکامی، عمل انتظامی به حکام و امرا محول است که آنان با در نظر گرفتن اوضاع و احوال و مصالح جامعه قانون تدوین کنند. آنها را با قانون تطبیق بدهند؛ مثلا چند کلانتری و چند پستخانه در شهر مورد نیاز است. یا نظام راه آهن باید چگونه باشد؟ آبادانی و مسکن منطبق و موافق با چه شرایط و قانونی تدوین و اجرا شود؛ انجام همه اینها، مباحات اند که هیچ قسمت از آن نه واجب است و نه حرام؛ بلکه در اختیار آدمی است؛ اما اگر این اختیار به عوام الناس تفویض شود، هیچ نظامی بر قرار نمی ماند؛ لذا مسئولیت نظام بر دولت است.
مراد از إطاعت اولی الامر در آیه مذکور، اطاعت علما و حکام هر دو است. بنابراین، طبق آیه مذکور، اطاعت فقها در تحقیقات فقهی و اطاعت حکام و امرا در امور انتظامی واجب است. این اطاعت هم در حقیقت اطاعت احکام الهی است، اما به اعتبار ظاهر این احکام نه در قرآن موجوداند و نه در سنت؛ بلکه بیان آنها یا از طرف علماست یا از طرف حکام. بنابراین، قسم سوم، جداگانه قرار داده شده، به نام «اطاعت اولی الامر» موسوم گشت. و همان گونه که در منصوصات قرآن پیروی از قرآن و در منصوصات رسولة، پیروی از رسول لازم و واجب است، همچنین در اشیای غیر منصوص، پیروی از فقها و در امور انتظامی پیروی از حکام و امرا واجب است و همین است مفهوم اطاعت اولی الامر.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی به پیروی از الله و پیامبر و صاحبان امر دستور داد.
اینک در ایات متبرکه (60 الی 63) موقعیت و بینش منافقان را - که به حکم خدا و پیامبر خشنود نیستند - آشکار می کند و به مردم می نمایاند که انسان منافق کسی است که به حکم کاهنی چون ابو برزه ی اسلمی و دشمنی چون کعب، تن در می دهد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ

ketabton.com - The Digital Library

أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾

آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتب آسمانی) بر تو و بر پیشینیان نازل شده ایمان آورده اند ولی میخواهند فیصله قضایای خود را پیش طاغوت ببرند؟ در حالیکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کفر بورزند (حکم طاغوت را قبول نکند) و شیطان می‌خواهد آنها را به گمراهی دور (از حق) دچار کند. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« يَزْعُمُونَ »: زعم: گمان باطل ودروغ یعنی دروغ می گویند، بر این اندیشه اند، چنان تصور می کنند. «أَنْ يَتَحَاكَمُوا»: تحاکم: محاکمه و مخاصمه را پیش کسی بردن (عدالت خواستن). «الطَّاغُوتِ»: بسیار سرکش، بسیار نافرمان، دور از حق.«ضَلَالًا بَعِيدًا»: در گمراهی دور. (قاموس قرآن)

تفسیر:

« أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ»: تعجب از وضع انسانی است که ادعای ایمان می کند اما به حکم خدا راضی نیست؛ یعنی ای محمد!آیا از این منافقان در تعجب نیستی؟!آنانی که از مشرکان بدتر و از کفار گمراه‌تر اند، اینان در ظاهر می‌گویند به الله متعال وپیامبر صلی الله علیه وسلم و به آنچه از کتاب‌ها و پیامبران که پیش از وی نازل شده ایمان داریم ولی هرگاه دچار خصومتی شوند نزد بزرگان کفر و رهبران طاغوت که به غیر آنچه الله متعال نازل نموده حکم می‌کنند می‌روند تا در بین‌شان فیصله صورت گیرد.

«يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى اَلطّاغُوتِ »: یعنی: چگونه می‌خواهند داوری میان‌خود را به‌سوی طاغوت ببرند. ابن عباس فرموده است: طاغوت عبارت است از: (کعب بن اشرف) که به سبب افراطش در طغیان و گردنکشی و عداوتش با پیامبر صلّی الله علیه وسلّم به طاغوت موسوم شد.

« وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»: درحالی‌که کتاب‌های آسمانی به آنان چنین دستور فرموده است ؛ به هرکسی که به دین و پیام الله متعال حکم نمی‌کند، کفر ورزند،(حکم طاغوت را قبول نکند) « فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللهِ فَقَدِ اِسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ اَلْوُثْقى»: هرکس به طاغوت کافر شود و به الله ایمان بیاورد، به دست آویز محکم و ناگسستنی دست یافته است، که گسستنی برای آن نیست.

واقعیت امر اینست تازمانیکه طاغوت‌ها محو نشوند، توحید جلوه نمی‌کند. اوّل کفر به طاغوت، بعد ایمان به الله متعال.

قابل تذکر است که: کفر به طاغوت و ایمان به الله متعال باید دائمی باشد. «یکفر، یؤمن» فعل مضارع نشانه‌ی تداوم را بیان میدارد.

به یاد داشته باشید که: محکم بودن ریسمان الهی کافی نیست، محکم گرفتن هم شرط است.

«وَ يُرِيدُ اَلشَّيْطانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعِيداً (60)»

شیطان از خلال همهٔ این‌ها اراده دارد تا در سرکشی و دوری‌شان از الله متعال و در کفرشان بیفزاید زیرا او متولی امور و پیشوای‌شان است

طاغوت چیست؟

علماء درمعنای عام طاغوت فرموده أند: هر آنچه که به غیر از الله تعالی عبادت شود، او

ketabton.com - The Digital Library

طاغوت است، چه بوسیلهی نماز، یا روزه، یا نذر، یا ذبح، یا پناه بردن به او دراموری که به الله تعالی اختصاص دارد مانند: دفع ضرر یا جلب منفعت یا بجای قرآن و سنت در إختلافات او را حکم و داور قرار دهند و مانند اینها... (همه طاغوت هستند). منظور از طاغوت در آیه ی فوق به هر چیزی جز قرآن و سنت گفته می شود که برای فیصله و قضاوت به آن مراجعه کنند، (که شامل) قوانین و برنامه های ساخته وپرداختهی بشر است. یا رسم و رسوم ارثی و یا سران قبایل است (که طبق رای و نظر خود) بین مردم فیصله میکنند. یا هرچه رهبر یک حزب و گروه تشخیص دهد و اعلام بدارد و یا یکی از کاهنان و فالگیران اظهارکند.

«طاغوت» (جمع آن طواغیت): در لغت از مادّۀ طَغَی یَطغَی است و به کسی که در شرّ ومعصیت فراتر از حد خود قدم بردارد، طاغی و طاغوت گفته شده است. مصدر این کلمه، طُغیان، نیز به معنای تجاوز از حد و اندازۀ خود است.

کلمۀ « طاغوت » هشت بار در قرآن عظیم الشأن ذکر یافته، (محمد فؤاد عبدالباقی، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، ذیل «طغی»، استانبول ۱۹۸۴/۱۴۰۴.) درقرآن عظیم الشأن پیروی ومتابعت از طاغوت در مقابل عبادت وپیروی از از الله تعالی است. (سوره بقره آیه 256). وحتی کفر ورزیدن به آن مقدّم بر یمان به الله است. (سوره بقره آیه 256) و دعوت به خدا پرستی با دعوت به اجتناب از طاغوت همراه بوده است .(سوره نحل آیه 16) در قرآن عظیم الشأن، طاغوتپرستان بدتر از فاسقان اهل کتاب، و حتی بدترین و گمراهترین انسانها وملعون ومغضوب پروردگار معرفی شده اند. (سوره مائده آیه 59 و60) و رزمندگان در راه الله در مقابل جنگکنندگان در راه طاغوت قرار گرفتهاند .(سوره النساء ایه 74) همچنین در قرآن عظیم الشان ذکر شده که پیروان طاغوت در آتش جهنم جاودان خواهند بود. (سوره بقره آیه 257)

مفسران برای کلمۀ طاغوت معانی متعددی را بیان داشته أند: از جمله شیطان، کاهن، ساحر، انسانها و جنیان متمرّد، بتها و هرآنچه به جای الله پرستش شود وکسانی که راه را برای بتپرستی و گمراه کردن مردم هموار کنند (مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح، بیروت.).

- در این آیه متبرکه سازش با طاغوت، حرام اعلام داشته است. «أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»
- رهنمود اساسی این که دراین آیه متبرکه برآن تاکید شده است، نشان دادن راه حق است وهمچنان ونفی وباطل شمردن راه باطل است.« فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ... يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ»

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که راه طاغوت راه مردود وشیطانی است، حتّی فکر درباره راه طاغوت مورد نقد وانتقاد قرار گرفته است.

- در این آیۀ متبرکه با زیبایخاصی بیان شده است که شیطان زمانی خود را کامیاب وموافق احساس میکند که مردم از طاغوت، إطاعت وجانبداری بعمل أرند.
- از فحوای کلی این آیه متبرکه این فهم با تمام وضاحت معلوم واشکارا میشود که: منافق، طاغوت و شیطان در یك جبهه در برابر خط وجبهه پیامبران قرار دارند.
- درس عالی که میتوان از این آیه متبرکه بدست اورد همانا کفر ورزیدن به طاغوت وحرام بودن مراجعه به محاکم طاغوتی، در دستور وفرمان همه ادیان آسمانی قرار دارد.

ketabton.com - The Digital Library

و نباید فراموش کرد که منافقان در تحت سیطره وفرمان شیطان بوده، وآنان را بمثابه ادوات ووسایل خود مورد استفاده قرار میدهند.«يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ » بدین أساس باید گفت که مراجعه وپناه جستن به طاغوت، سقوط به کودال ضلالت وگمراهی می باشد.

چه وخت میتوانیم شخص راملقب به طاغوت نمایم:

هر زمانیکه یک شخص کسی را به شرک ویا بسوی عبادت بخود فرابخواند ویا در چیزی ادعای علم غیب نماید، یا بطور قصدی به غیر ما انزل الله حکم کند و غیره موارد، میتوان این شخص را طاغوت نامید.

مفسر مشهور جهان اسلام محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریز زرعی دمشقی معروف به ابن قیم الجوزیه (۷۵۱-۶۹۱ هجری قمری) در إعلام الموقعین (50/1) مینویسد: طاغوت عبارت است از زیاده روی و افراط شخص در عبادت معبود و همچنین در اطاعت و پیروی از صاحب امر. (که در اینصورت اگر معبود یا صاحب امر راضی به این کار باشد به آن طاغوت گویند.)

شأن نزول آیات 60 – 62:

305- ابن ابوحاتم و طبرانی به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: ابوبرزة أسلمی أُمور یهودیان را اداره می‌کرد و مراسم ذبح و قربانی انجام می‌داد و بین یهود در اختلافات و دعواهایی که به او عرضه می‌داشتند قضاوت می‌کرد، تعدادی از مسلمانان هم اختلافات بین‌شان را جهت فیصله نزد موصوف مطرح کردند. خدای متعال آیات « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُواْ إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُواْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلاَلاً بَعِيداً (60) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَى مَا أَنزَلَ اللّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُوداً (61) فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَآؤُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلاَّ إِحْسَاناً وَتَوْفِيقاً (62) را نازل کرد(حسن است، طبرانی 11 / 12045 و واحدی در اسباب نزول 328 از ابن عباس روایت کرده اند، اسناد آن حسن است، حافظ ابن حجر عسقلانی، در اصابه 4 / 9 اسناد این حدیث را جید گفته است.).

306- ابن ابوحاتم از طریق عکرمه یا سعید از ابن عباس (رض) روایت کرده است: جلاس بن صامت، معتب بن قشیر، رافع بن زید و بشر دعوای اسلامیت داشتند، در بین این‌ها و گروهی از مسلمانان قبیله‌شان دشمنی به وجود آمده بود، این‌ها از جلاس و دوستانش دعوت کردند که دعوا را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم حل و فصل نمایند، اما جلاس و رفقایش خواستند که به نزد کاهنانی که در دوران جاهلیت حاکم بودند، بروند و موضوع را حل و فصل نمایند. پس الله متعال در باره آن‌ها آیه: « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ...» را نازل کرد.

307- ابن جریر از شعبی (رض) روایت کرده است: بین یک نفر از یهود و فردی از منافقان دشمنی پیش آمد. یهود گفت: تو را نزد اهل دینت می‌برم تا بین ما فیصله کند و یا گفت: به نزد پیغمبر می‌برمت. زیرا او خوب می‌دانست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچگاه برای فیصلة قضایا و صدور حکم رشوه نمی‌گیرد، اما منافق مخالفت کرد. بالآخره موافقت کردند که به نزد کاهنی در قبیلة جهینه بروند. پس این آیه نازل گردید(طبری 9896 – 9898 از شعبی به قسم مرسل روایت کرده به معنی این حدیث

ketabton.com - The Digital Library

شواهد است که با آن تقویه می‌شود و از آن جمله است حدیثی که پیشتر گذشت. برای معلومات بیشتر در «احکام القرآن» ابن عربی 515 مراجعه فرماید.)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ﴿٦١﴾

و هنگامی که به آنها گفته مي شود بیایید به طرف آنچه الله نازل کرده است، و (بیایید) به طرف رسول، منافقان را می‌بینی از تو سخت روی می‌گردانند. (۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَعَالَوْا»: بیاید. «صدوداً»: بازداشتن، جلوگیری کردن، إعراض کردن، مانع شدن.

تفسیر:

«وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى ما أَنْزَلَ اَللّٰهُ وَ إِلَى اَلرَّسُولِ»: وهنگامی که برای منافقان گفته شود بیائید تا کتاب الله و سنّت پیامبرش را هنگام اختلاف و در خصومت‌ها داور و حَکَم قرار دهیم، آن‌ها از این امر روی می‌گردانند و اظهار نفرت می‌کنند؛ زیرا در دل‌های آن‌ها مریضی نفاق و بد بردن از شریعت و دین قرار دارد، « رَأَيْتَ اَلْمُنافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْکَ صُدُوداً (61)»: از این‌روی نظر به خباثت و دشمنیی که دارند به هیچ وجه حاضر نیستند تا الله متعال و شریعتش را داوروحکم بگیرند و پیامبرش را به عنوان قانونگذار بپذیرند.

از کلمه «يَصُدُّونَ»: آیه مبارکه بر می آید که: مراجعه به طاغوت و قضاوت خواهی از بیگانگان، خصلت و روحیّه‌ی منافقان است که با رهبر آسمانی مخالفت و از راه حقّ اعراض کنند. (کلمه «يَصُدُّونَ» نشانه‌ی خصلت و استمرار است)

در ضمن قابل یاددهانی است که: منافق، علاوه بر اعراض خود، مانع دیگران نیز می‌شود.

قابل دقت وتذکر است که: منافقان، حساسیّتی نسبت به ایمان قلبی مردم به الله متعال ندارند،خفگان وناقراری عمده واساسی آنها اجتماع مردم برگرد رهبر آسمانی است.

خواننده محترم !

در این آیهٔ متبرکه در باره فعالیت منافقین که مانع مردم از أحکام إلهی وسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم میگردد،ذکری بعمل آمده است. « منافقین » بدون شک از جمله کافران هستند، وذره از ایمانی در قلب شان نمی باشد، ولی غرض فریب نقاب مسلمانی را بر روخ خود می کشند، این عده خود را در ظاهر مسلمانان مسمی می نمایند، ودر جامعه خود را مسلمانان معرفی میدارند، در حالی که نسبت به همه یا برخی از ارکان ایمان در قلب خود کافر میباشد. مبحث منافق در آیات متعددی از قران عظیم اشلان مورد بحث قرار گرفته است، از آنجمله طوریکه در سوره بقره با زیبای خاصی بیان یافته است، طوریکه می فرماید: «وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللهِ وَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ اللهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنفُسَهُم وَ مَا يَشْعُرُونَ» (آیات 8 ـ 9) (تعدادی از مردم کسانی هستند که میگویند: به الله و روز رستاخیز ایمان آوردهایم، و حال آنکه ایمان ندارند. میخواهند) با این کار خدا و مؤمنان را فریب دهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمیدهند; ولی نمیفهمند.

راغب أصفهانی در تعریف «نفاق» مینویسد: «نفاق» وارد شدن در اسلام از یک طرف و بیرون رفتن از آن از طرف دیگر است. (راغب أصفهانی، مفردات، ماده «نفق»)

ketabton.com - The Digital Library

منافق به معنای مذکور، کلمه است که در أدبیات اسلامی ایجاد شده و در میان عرب پیش از اسلام بدین معنا به کار نمیرفت. «منافق» از ماده «نافقاء» و «النُفقه» گرفته شده است.

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ﴿٦٢﴾

پس چگونه موقعی که بر أثر أعمالشان گرفتار مصیبتي مي‌شوند، باز (بخاطر رهایی از آن) نزد تو می‌آیند و به الله قسم می‌خورند که (هدف ما از داوری نزد طاغوت) جز نیکی و موافقت (بین دو طرف در گیر) نبود. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَحْلِفُونَ»: قسم یاد می کنند. حلف (بفتح اوّل و کسر آن) به معنی سوگند و سوگند یاد کردن است. «احسانا»: خیراندیشی و نیکوکاری در میان طرفین مخالف.

«توفیقا»: موافقت و آشتی ایجاد کردن، اتحاد و همبستگی.

تفسیر:

«فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»: پس، چگونه است حالت آنها وقتی که به سزایی کردارشان، به مصیبتی گرفتار می شوند،یعنی: حال‌شان چگونه خواهد بود و چه خواهند کرد آن‌گاه که به‌سبب گناهانی که‌مرتکب شده‌اند و از جمله؛ بردن قضایای خویش به سوی طاغوت، گرفتار مصیبت سنگینی گردند؟ بلی!یقین است که آنان در چنین حالتی، از دفع آن مصیبت‌ناتوان أند.

«ثُمَّ جاؤُکَ یَحْلِفُونَ بِاللهِ إِنْ أَرَدْنا إِلاّ إِحْساناً وَ تَوْفِیقاً (62)»: سپس همان منافقان نزد تو آمده و از ارتکاب گناه معذرت خواستند، و به الله قسم یاد می کنند که از بردن حکم وفیصله به نزد غیر تو جز صلح و آشتی قصدی نداشتیم، پس قطعا هدف ما ستیز ومخالفت با تو نبوده است و به صحت آن داوری هرگز إعتقاد نداشته ایم!

در این آیه متبرکه اولین درس وعبرت که ازسیاق جمله.«مُصِيبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» بر می آید، اینست که: عامل خطای در کار خود انسان می باشد.

مراد از مصیبتی که به انسان میرسد، مقصد آن همانا مصیبت دنیا و آخرت است، چون لازمه إعراض از حق، با کفر و فسق ورزیدن، مواخذه الهی است، هم در دنیا و هم در آخرت.

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ﴿٦٣﴾

آنها کسانی هستند که الله آنچه در دل (پنهان) دارند می‌داند، پس از (انتقام) آنها در گذر و آنها را وعظ و اندرز ده و به آنها سخنی بگو که به دل‌های آنها بنشیند، و مناسب حال‌شان باشد. (۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أعرض عنهم»: از آنان روی بگردان، به آنان التفات مکن.

«قَوْلًا بَلِيغًا»: سخنی اثربخش، شیوا و ارزنده در درون آن.

تفسیر:

«أُولئِکَ اَلَّذِینَ یَعْلَمُ اَللهُ ما فِی قُلُوبِهِمْ»: این منافقان در آنچه می‌گویند صادق نیستند،

ketabton.com - The Digital Library

خداوند متعال می‌داند که آن‌ها غیر شریعت را حَکَم و داور ساختند چون از شریعت بَد می‌برند و نسبت به پیروان آن کینه و خشم دارند.
«فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ»: تو به خاطر رعایت برخی مصالح شرعی نباید آن‌ها راسزا دهی!یعنی ازمجازات دادن و مجازات آنها دوری کن و آگاهی خودت را در مورد آنچه که در باطن آنها قرار دارد ابراز مدار، و رازشان را برملا مساز، تا در حالت بیم و حذر باقی بمانند.
«وَعِظْهُمْ»: بلکه بر تو لازم است تا آنان را نصیحت کنی و باز داری و با سخن بترسانی به امید اینکه از این اعمال بد و زشت دست بردارند.
«وَ قُلْ لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغاً (63)»: به این اساس در تعامل با آن‌ها نباید از شمشیر و شلّاق کار گرفته شود بلکه بهتر آنست تا با سخن مفید و مؤثر آنان را به راه آوری.
« قَوْلاً بَلِیغاً» یعنی‌سخنی رسا و بلیغ را که در امر پنددهی آنان، راه به مقصود برد و در آنان مؤثرتمام شود، مثلا آنان را به ریختن خونها و سلب اموال‌شان بیم ده، یا سخنی به آنان بگوکه در دل‌هایشان مؤثر افتد و آنان را به بدی و انحراف راه و روش‌شان باورمند گرداند.

یادداشت توضیحی:

خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم در رفتاربا منافقان چنین دستور فرموده است:

1 - با آنان به گرمی، گشاده رویی و تکریم استقبال مکن.
2 - آنان را از دورویی، کینه توزی، نیرنگ و دروغ گویی بازدار و راه نیک و سودمند را به آنان نشان ده که شاید دلهایشان رام و پاکیزه و آرام گردد و از ستیزه جویی دست بدارند.
3 - با گفتار شیوا و مؤثر و رسا و تشویق به راه الله با آنان از در سخن در آی و گاه گاهی هم به هشدارهای تند اشاره کن.

شأن نزول آیه:

آین آیات مبارکه دربارهٔ مردی از أنصار و مردی‌از یهود نازل شد که با هم در قضیه‌ای دعوا و مرافعه داشتند، یهودی می‌گفت: میان من و تو محمد صلی الله علیه وسلم حکم باشد!اما انصاری می‌گفت: میان من و تو کعب‌بن‌اشرف حکم باشد!ابن‌کثیر بعد از آن که روایات دیگر در بیان شأن نزول این آیات را نیز نقل می‌کند، چنین می‌گوید: «آیات عام‌تر از همه اینهاست زیرادر مورد نکوهش هر کسی است که از کتاب و سنت عدول کرده و به داوری باطل‌تن در دهد. مراد از طاغوت در این آیات نیز هر باطلی است». (فرقان)

خوانندگان محترم!

درآیات متبرکه قبلی در باره منافقان که از حکم وقضاوت پیامبر و یاران او روی برمی گشتاندند وحکم وقضاوت طاغوت را برتر ازآن میدانستند، به بیان گرفت.
اینک درآیات (64 الی 65) الله متعال می خواهد فصلی عمومی را بیان بدارد که: پیروی از راه پیامبران به خیر و صلاح همه ی بندگان بوده وازجمله واجبات است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿۶۴﴾

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر به این منظور که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود، و اگر آنها وقتی به جان خویش ظلم کردند نزد تو می‌آمدند، و از الله مغفرت می‌خواستند

ketabton.com - The Digital Library

و پیغمبر هم برای آنها طلب مغفرت می‌کرد، البته الله را توبه پذیر (و) بسیار مهربان می‌یافتند. (۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِإِذْنِ اللَّهِ»: به أمر خدا، به توفیق الهی.«جاءوك»: [توبه کنان] نزد تو می آیند.

«أستغفر لهم الرسول»: پیامبر برایشان آمرزش می طلبید، إلتفات از مخاطب به غایب به خاطر أرزش منزلت والای پیامبر است.

تفسیر:

«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاّ لِيُطاعَ بِإِذْنِ اَللّهِ»: خداوند متعال پیامبران خود را نفرستاد مگر اینکه مؤمنان از آن‌ها در أنجام آنچه أمر می‌کنند و در ترک آنچه نهی می‌کنند به توفیق الله متعال اطاعت کنند. پس اطاعت از پیامبر، اطاعت از خداست و نافرمانی از او نافرمانی از الله است.

جمله «لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»: این فهم را می رساند که: اطاعت مخصوص الله است. حتّی اطاعت از پیامبران هم باید با اذن الله باشد درغیر آن شرک است.

« وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اَللّهَ»: اگر این منافقان روزی که در نفاق واقع شدند پشیمان می‌شدند و از عملکرد خود توبه می‌نمودند و نزد تو می‌آمدند،یعنی از نفاق توبه کرده و از خدا طلب بخشودگی گناهان می کردند و به خطای خود اعتراف می کردند،«وَ اِسْتَغْفَرَ لَهُمُ اَلرَّسُولُ»و تو ای محمد!طلب بخشودگی آنان را می کردی و از خدای متعال می خواستی از سرگناهان آنان درگذرد،« لَوَجَدُوا اَللّهَ تَوّاباً رَحِيماً (64)»: پی می برند که دایره ی پذیرش توبه از جانب الله و رحمت و مهرش نسبت به بندگانش وسیع است. و برای کسی که توبه و استغفار کند رحیم و مهربان است و او توبه کنندگان را دوست می‌دارد.

واقعاً گناه، حجابی میان انسان و رحمت الهی است و همین که آن حجاب برطرف شد، رحمت دریافت می‌شود.

خطاکار، ابتدا باید پشیمان شود و به سوی حقّ برگردد، سپس برای استحکام رابطه با پروردگار با عظمت، از مقام رسالت کمك بگیرد.

یادداشت:

این آیه به شیوه ی التفات از مخاطب به غایب، می فرماید: «و استغفر لهم الرسول»: پیامبر برای آنان آمرزش خواست؛ نفرمود: «استغفرت لهم»: تا شأن و مقام والای پیامبر را بیشتر نشان دهد و در عین حال، آنان را با این عبارات پر از لطف و رأفت، یاد کند.

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿۶۵﴾

ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملا سر تسلیم فرود آورند (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَجَرَ»: کشمکش کرد، در گرفت، إختلاف پیش آمد. مانند ساقه های باریک درخت، که در تندبادها به هم می زنند و... **«حَرَجًا»:** دلتنگی، دشواری، شک و تردید، ناراحتی.

«قضیت»: داوری کردی، حکم دادی.

ketabton.com - The Digital Library

تفسیر:

«فَلَا وَرَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ»: قسم به پروردگارت ای محمد که ایمان صادقانه وارد قلب‌های آن‌ها نمی‌شود و آن‌ها هرگز حلاوت ایمان را نمی‌چشند مگر اینکه به حُکم تو که در بین خصومت‌های‌شان مطابق شریعت الله متعال أنجام می‌دهی راضی و تسلیم شوند،« ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً (65)» و در نهاد خویش هیچگونه بیزاری و احساس خستگی نکنند و از تو در نهان و آشکار اطاعت کنند.

بدینترتیب ملاحظه میداریم که حق تعالی ایمان را که سرمایه حقیقی بندگان صالح الله متعال است، از منافقان نفی کرد تا آنگاه که مقصد ومرامشان داور قرار دادن رسول الله صلی الله علیه وسلم نباشد. طوریکه در حدیث شریف نیز آمده‌است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، یکی از شما ایمان‌نمی‌آورد تا آن که هوس و خواسته‌اش پیرو آن چیزی باشد که من آورده‌ام».

ممیزات ومشخصات ایمان راستین:

قبل از همه باید گفت که: حقیقت إیمان عبارت است از: فروتنی و تسلیم شدن در مقابل خدا و رسول او و پذیرفتن حکم دین.در آیه متبرکه فوق ممیزات ومشخصات ایمان راستین را سه چیز تعیین نمود:

الف: به جای طاغوت، حکم وداوری را نزد پیامبر بردن. «یُحَکِّمُوكَ»

ب: نسبت به قضاوت پیامبر، سوءظن نداشتن. «لا یَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً»

ج: فرمان پیامبر را با دلگرمی پذیرفتن و تسلیم بودن. «وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً»

هکذا از سیاق جمله: «لا یَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً» بر می آید که اسلام، علاوه بر تسلیم ظاهری، به ابعاد روحی و تسلیم قلبی توجّه کامل دارد.

شأن نزول آیه 65:

308- ائمۀ ششگانه (بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی، ابوداود و ابن ماجه.) از عبدالله بن زبیر (روایت کرده اند: مردی از أنصار در بارۀ تقسیم آب برای زراعت خویش با زُبیر اختلاف داشت. پیامبر به زبیر گفت: اول زمین خود را آبیاری کن و بعد آب را به سوی زمین همسایه‌ات جاری نما. مرد انصاری گفت: ای رسول الله!چون زبیر پسر عمه شماست، اینگونه حکم کردید، پیامبرصلی الله علیه وسلم از شنیدن این سخن متأثر شد و رنگش تغییر کرد و گفت: ای زبیر زمینت را آبیاری کن و آب را تا رسیدن به ریشه درختان در بین آن روان نما و بعد به طرف همسایه‌ات جاری بساز. پیامبر در این حال حق زبیر را کاملاً داد و در حکم اول، طوری بین آن‌ها قضاوت کرد که حاصل آن برای طرفین وسعت و آسایش بود. زبیر گفته است: گمان نمی‌کنم آیه: « فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ... » به جز این مسأله، به سبب دیگری نازل شده باشد(صحیح است، بخاری 2359 و 2361 و 2708 و 2585، مسلم 2357 ابوداود 2637، ترمذی 1363، نسائی 8 / 245 و در تفسیر 130 ابن ماجه 15 و 2480، احمد 4 / 5 و 165، ابن حبان 24، ابن جارود 1021، طبری 9917 و 9918 بیهقی 6 / 153 و 154 و 10 / 106، واحدی در «اسباب نزول» 333، بغوی 2187).

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه پرورد گار با عظمت بیان فرمود که: مؤمن راستین کسی است که داوری

ketabton.com - The Digital Library

پیامبر را در اختلاف في مابین بپذیرد، اینک در آیات متبرکه (66 الی 70) از تقصیرات برخی ازمردم در این باره - که ایمان ضعیفی دارند - سخن می گوید و این که: پاداش طاعت، آرزوی والایی است که روانها بدان چشم امید می دوزند. و همان خوبان خدا، یعنی؛ سابقین، مهاجرین و انصار، از همین «منعم علیهم»اند که در حیات تاریخی بشر، ستارگان درخشان آسمان بشریت اند.

وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا ﴿٦٦﴾

و اگر ما به آنها (منافقین) دستور می‌دادیم که خودکشی کنید، یا از دیار و کاشانه خود بیرون روید، مگر عدد کم از آنها این امر (الله) را بجا نمی‌آوردند، و اگر آنها به آنچه پند داده می‌شوند عمل می‌کردند، البته برایشان بهتر می‌بود و در ثابت قدمی آنها بر ایمان محکمتر می‌بود. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَتَبْنَا»: نوشتیم، مقرر داشتیم، واجب نمودیم.« أُقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ»: خودکشی کنید. مراد این که در راه خدا جهاد کنید و خود را به کشتن دهید ودشمنان همنوع خود را بکشید.

«تَثْبِيتاً»: پابرجا و استوار کردن.

تفسیر:

«وَ لَوْ أَنّا كَتَبْنا عَلَيْهِمْ أَنِ اُقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اُخْرُجُوا مِنْ دِيارِكُمْ»: و اگر بر این منافقان لازم می‌گردانیدیم تا خویشتن را به عنوان کفاره بکشند درست همانگونه که بر یهودیان هنگامی که گوساله را پرستیدند لازم گردانیدیم یا بر آن‌ها الزام می‌آوردیم تا به منظور هجرت و جهاد یا تعزیر و تأدیب از خانه و کاشانهٔ خویش بیرون شوند،

« ما فَعَلُوهُ إِلاّ قَلِيلٌ مِنْهُمْ » به سبب ضعف ایمان، جز گروه اندکی از آنان این امر اطاعت نمی‌کردند و اکثرشان سرکش باقی می‌ماندند.

ملاحظه میداریم که: هنگام إمتحان، کمترین اشخاص یافت میشود که ازعهده‌ی انجام تکلیف و اثبات ادعا برایند.

« وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما يُوعَظُونَ بِهِ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِيتاً (66)»: اگر آن‌ها اوامر را می‌پذیرفتند برکت بزرگ در دنیا توأم با نصرت و عزّت و در آخرت با رستگاری به بهشت برای آن‌ها می‌بود و ایمان در قلب‌های‌شان ثابت می‌ماند و نفاق رخت برمی‌بست.

باید گفت: هرچه که انسان در راه الله متعال گام بردارد، ثبات قدم و ایمان اش بیشتر وقوی میگردد.

وواضح است عمل، در نفس و روح انسان اثر دارد. این بدین معنی است که: عمل به احکام، سبب پایداری ایمان است.

تکالیف الهی هرچند به ظاهر ناخوشایند و سخت می باشد، ولی مطمین باشد که در نهایت به خیر و صلاح انسان تمام میشود.

شان نزول آیهٔ 66:

313- ک: ابن جریر از سدی روایت کرده است: هنگامی که آیهٔ 66 سورهٔ نساء نازل شد، ثابت بن قیس بن شماس و فردی از یهود به مکارم و خوبی‌های خود فخر کردند، یهودی گفت: به خدا سوگند!خدا به ما دستور داد همدیگر را بکشید و ما هم بی‌درنگ این کار را کردیم. ثابت گفت: به خدا قسم!اگر پروردگار به ما هم امر کند که یکدیگر را

ketabton.com - The Digital Library

بکشید، بدون تردید ما هم یکدیگر را خواهیم کشت. پس خدای متعال را نازل کرد. (طبری 9925 به قسم مرسل آورد.).

وَإِذًا لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۶۷﴾

و البته در آن صورت به آنها از نزد خود ثواب بزرگ می‌دادیم. **(۶۷)**

تشریح لغات و اصطلاحات:

«من لدنا»: از سوی ما.

تفسیر:

«وَ إِذاً لَآتَيْناهُمْ مِنْ لَدُنّا أَجْراً عَظِيماً (67)»: و اگر آن‌ها امر ما را استجابت می‌کردند و از پیامبر ج اطاعت و به حکم ایشان راضی می‌شدند حتماً برای آن‌ها در آخرت ثواب بسیار از طریق سکونت در بهشت و رسیدن به درجات بلند و گرامیداشتی عظیم می‌بخشیدیم.

وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿۶۸﴾

و بی تردید آنان را به راهی راست راهنمایی می کردیم. (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

تفسیر:

آنگاه آنان را به راه راست هدایت می کردیم که به بهشت منتهی می شود.باید گفت: انسان در مسیر هدایت هرلحظه ممکن است دچار لغزش و إنحراف شود، بناً انسان باید همیشه خود را به پروردگار با عظمت خود بسپارد و تقاضا بعمل أرد که اورا به راه راست هدایت ودر این راه ثابت نگاه دارد.

از ایات متعددی قرآن عظیم الشأن این مفهوم به وضاحت تام معلوم میشود که، تنها راه رسیدن به صراط مستقیم، پیوند و ارتباط قوی انسان با خالق خویش، و توکل و تکیه بر ذات لایزال او است.

دراین سوره پروردگار با عظمت برای ماانسانها می اموزاند که قدم برداشتن در راه خیر وثابت ماندن در راه خیر، سبب آن میشود که انسان به بالاترین وبیشترین پیشرفت ها دست یابد، انسان ثابت قدم در پهلوی اینکه موجب اجر ثواب میشود در زندگی خویش همیشه سر فرارز می باشد.

طوریکه خدای تعالی درباره ی ثبات می فرماید: «يُثَبِّتُ اللهُ الَّذينَ آمَنُوا بالقَولِ الثابِتِ فِي الحَيوهِ الدُّنيا وَ فِي الاخِرَهِ» (سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۷) (خداوند مومنان را با قول ثابت در زندگی دنیا و آخرت تثبیت می کند.).

ثبات حالتی است که تا با ایمان همراه نگردد اطمینان نفس و در نتیجه طلب کمال میسر نمی شود، زیرا هر کس که در عقاید خود متزلزل باشد نمی‌تواند طالب کمال باشد، و ثبات ایمان عبارت است از حصول قطع به اینکه کامل و کمالی وجود دارد، و تا این قطع حاصل نشود طلب کمال وجود نمی گیرد، و تا تصمیم بر طلب کمال و ثبات در راه آن به دست نیاید سیر و سلوک ممکن نیست، و کسی که تصمیم دارد ولی ثبات نداشته باشد مصداق این آیه است که خداوند می فرماید: « كَالَّذِي استَهوَتهُ الشَّياطينُ فِي الأَرضِ حَيران» (سوره ی انعام، آیه ی ۷۱) (مانند کسی است که شیاطین او را در زمین افکنده و حیران است.).

انسان در حیطه‌ی زندگی ناگزیر است در مسیر زندگی‌اش، اهدافی برای خود ترسیم

ketabton.com - The Digital Library

نماید. و قبل از این که بخواهد، به آن بپردازد، با بررسی جوانب آن، و موانعی که احتمالی که با آن مواجه می شود مورد تدقیق ومطالعه قرار می دهد. بعد از این که دریافت، هدف مورد نظر قابل دست یابی است، بعد از این مرحله باید تمام سعی و کوشش خود را جهت به فعلیت رساندن هدف مد نظرش به کار بگیرد. یکی از راه‌های کلّیدی که بتواند، انسان را به اهداف مد نظر برساند، ثابت قدم بودن وتمرکز بر اهداف است.ت قدم بودن احتمالا یکی از قابل تحسین ترین خصوصیاتی است که یک فرد می تواند داشته باشد. ثابت قدم بودن توانایی انجام کار و یا رسیدن به هر چیزی صرفنظر از هر گونه مانع می باشد .این ویژگی متمایز کسانی است که در زندگی موفق می شوند در برابر کسانی که ثابت قدم نیستند و موفق نمی شوند.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾

و کسي که از الله و رسول اطاعت کند؛ پس این گروه (در روز قیامت) با آنانی همراه خواهند بود که الله به آنها نعمت‌ها بخشیده است، مانند پیامبران و صادقان و شهیدان و نیکان، و این گروه چه رفقای خوبی‌اند. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصِّدِّيقِينَ»: راستان، راستروان. «الصَّالِحِينَ»: شایستگان، کسانی که خود را پرورش داده اند و خوبیهایشان بر بدیها چیره گشته است. «وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»: آنان چه نیکو یارانی اند!

تفسیر:

قرار گرفتن در راه أنبیاء و شهدا و داشتن رفقای خوب، جز با إطاعت از فرمان الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم به دست نمی‌آید. طوریکه می فرماید: «وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِکَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم»: وکسانیکه دستورات و أوامر الله متعال و پیامبر را اطاعت وعملی کند و از منهیات إجتناب ورزد، خدای توانا، او را در منزلگاه شرف و کرامت مستقر خواهد کرد، آن منزلگاه أبدی که همراه نزدیکان بارگاه است، حق برای همیشه در آن خواهد ماند.

درجمله «وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ، فَأُولئِكَ...»: آیهٔ مبارکه برای ما می آموزند که قرار گرفتن در راه أنبیاء، جز با إطاعت از فرمان إلهی یعنی کتاب الله وسنت رسول الله صلی الله علیه السلام به دست نمی‌آید.

«مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ»: یعنی با دارندگان مقام و منزلت عالی در آخر است که عبارتند از: پیامبران پاک طینت و صدیقین که یاران بافضیلت پیامبران می باشند و شهیدان نیکو سیرت که عبارتند از: افرادی که در کنار پیامبر صلی الله علیه وسلّم در راه خدا جنگیدند و جان باختند، و بالاخره با بقیه ی بندگان صالح خدا.

«وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِيقاً (69)»« واینان نیک رفیقانی » یعنی: همرهان و همدمانی «هستند» مفسر ابن‌کثیرمی فرماید: «معنای این حدیث شریف که آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم به هنگام رحلتشان فرمودند، نیز همین است: «اللهم الرفیق الأعلی».

«بارخدایا!رفیق والاتر و برتر را إنتخاب می‌کنم». همان‌گونه که از أحادیث دیگر نیز بر می‌آید؛ هیچ پیامبری نیست، جز اینکه در مریضی وفات خویش، میان دنیا وآخرت مخیر ساخته شده است.

ketabton.com - The Digital Library

همچنان در حدیثی به روایت حضرت عایشه رضی الله عنها آمده است: از پیامبر صلّی الله علیه و سلّم شنیدم که در حال احتضار این آیه را می خواند: « مَعَ اَلَّذِينَ أَنْعَمَ اَللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ اَلنَّبِيِّينَ وَ اَلصِّدِّيقِينَ وَ اَلشُّهَداءِ وَ اَلصّالِحِينَ » پس دریافتم که همان خیر است. (مختصر ابن کثیر 411/1.).

تعریف اصطلاحات وارده درآیۀ مبارکه:

«نبیّ»: آن است که وحی الهی بر وی فرود آید، و فرشته پیغام اللعه متعال را آشکارا به او باز گوید؛ «الصدیقین»: جمع صدیق، کسی است که به درستکاری و راستگویی مشهور گردد، فطرتش پاک و سالم، وضعیت جسمانی و روحانی اش متعادل و نهانیهایش آراسته و شایسته باشد، تا حق و باطل و خوب و بد را به آسانی از هم باز شناسد. [تفسیر منار، جلد 5 صفحه 244).

«وَٱلشُّهَدَآءِ»: معنای واقعی (شهید) گواه است و مراد از آن هر آن کسی است که همه ی زندگی او بر صداقت او در ایمان شهادت دهد. طوریکه گفتیم: و شهیدان کسانی هستند که در راه الله و برای اعلای کلمه «الله» جنگیده و کشته شده‌اند. هکذا به این دلیل شهید نامیده می شود که با فدا کردن جانش ثابت می کند که آن چیزی را که به آن ایمان آورده بود، واقعا از ته قلب حق می پنداشت و آن را آنقدر عزیز می داشت که حتی از فدای جان و زندگی اش برای آن دریغ نکرد. همچنین افراد صادقی را که به قدری مورد اعتماد باشند که اگر بر درست و حق بودن چیزی شهادت دهند، درست و حق بودن آن بدون درنگ و تردید پذیرفته شود، نیز شهید می گویند.

«الصالحین»: جمع صالح، صالح کسی است که درون و کردارش را اصلاح گرداند؛ هرچند گاه گاهی، خطا و گناه از او سرزند، اما هرگز بر گناه، پافشاری نمی کند. این چهار دسته، از برگزیدگان و پاکان از میان بندگان خدایند و شهید و صدیق و صالح تا روز قیامت در میان همه ی امتها وجود دارند.

شأن نزول آیۀ 69:

314- طبرانی و ابن مردویه از عایشه (رض) روایت کرده أند: مردی حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای فرستاده خدا تو نزد من از جان شیرین عزیزتر و از فرزندانم محبوبتری، اگر در خانه‌ام نشسته باشم و تو را به یاد بیاورم، تا نیایم و ترا نبینم قرار وآرامش نخواهم یافت. امروز هنگامی که به مرگ خود و رحلت شما اندیشیدم، یقین پیدا کردم که چون داخل بهشت شوی با انبیاء به جایگاۀ بلند قرب الهی مشرف خواهی شد و من چون به بهشت وارد شدم می‌ترسم که ترا نبینم. رسول الله چیزی نگفت تا جبرئیل امین با آیه: « وَمَن يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ» فرود آمد.

315- ابن أبوحاتم از مسروق روایت کرده است: اصحاب گفتند: ای رسول الله!سزاوار نیست که ما از تو جدا شویم و اگر رحلت فرمایی بالاتر از ما قرار می‌گیری و ما دیگر تو را نخواهیم دید. پس خدا آیه: « وَمَن يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ... » را نازل فرمود. لذا این آیه برای تسلی او و امثالش از مؤمنان نازل شد.

درتفسیر فرقان در مورد شأن نزول این آیه مبارکه آمده است: جوانی نزد پیامبر آمد و گفت: «ای فرستاده ی خدا!در دنیا فرصت دیدار تو را داریم؛ اما روز قیامت تو را نخواهیم دید؛ چون درجات بسیار بالای بهشت از آن توست». سپس این آیات، شرف نزول یافت. پیامبر نیز به او فرمود: «ان شاء الله، تو در بهشت با من هستی.» و...

ketabton.com - The Digital Library

ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾

این موهبتی از نزد الله خداست. و کافي است که او، (از حال بندگان و نیات و اعمال آنها) آگاه است. (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الفضل»: بخشایش، تفضل.

تفسیر:

«ذلِکَ اَلْفَضْلُ مِنَ اَللّهِ»: این، موهبتی وبخشش الهی است.یعنی اجر و پاداش عظیمی که به مطیعان عطا می شود، فقط از سرچشمه ی فضل و کرم الله متعال نشأت می گیرد.

« وَ کَفی بِاللهِ عَلِیماً (70) » و کافی است که حق‌تعالی می‌داند چه کسی مستحق این گرامیداشت و نعمت بزرگ است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی خواندیم که: خداوند متعال مسلمانان را از رفتارخبیث،کثیف، شریر وناپاک منافقان بر حذر نمود و به اطاعت از خدا و پیامبر دستورفرموده است.

اینک در آیات (71 الی 76) بندگان راستین را به جهاد در راه الله، اعلای کلمه ی حق، بالابردن منزلت دین وحذر واحتیاط از حمله ی ناگهانی دشمن وا می دارد و حال منافقانی را که از جهاد، امتناع می ورزیدند، تبیین می نماید که این، انتقال از میدان داخلی به سوی میدان بیرونی و انتقال از سیاست اجتماعی در برخورد و تعامل به سوی سیاست رزم و میدان داری است.یعنی بصورت کل در این ایات متبرکه سیاست (خط مشی) و قواعد نبرد در إسلام به بحث گرفته میشود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا ﴿٧١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، هوشیار و بیدار باشید و آمادگی تان را (برای رویارویی با دشمن) بگیرید، پس (برای جهاد) دسته دسته یا همه یکجا بیرون شوید. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خُذُوا حِذْرَكُمْ»: آماده باشید، بیدار شوید، اسلحه ووسایل بر گیرید.« حِذْر »: آماده باش بودن و برحذر بودن، پرهیز کردن، بیدار شدن.«إنفروا»: بیرون روید، به راه افتید.

«ثبات» جمع ثبة: دسته ها، جماعات.

تفسیر:

در آیه‌ی قبلی، درباره اطاعت ازالله وپیامبر بحث بعمل امد ودر این آیه، ضرورت هوشیاری و آمادگی رزمی وجنگی برای امّت اسلامی و رهبری حقّ مطرح است.

«یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ»: ای مؤمنان!مراقب، هوشیار، بیدار و مترصد دشمنان کافر خویش باشید و برای مقابله وجنگ با آن‌ها آمادگی بگیرید و همیشه« بر حذرباشید » از اینکه دشمنان دین، شما را غافلگیر نموده و ریشه‌کن سازند، لذا مسلمانان باید در هر حال آماده، بیداروهوشیار باشند، و از طرحها، نفرات، نوع اسلحه، روحیّه، همکاری داخلی و خارجی دشمنان آگاه باشند و متناسب با آنها پلان های خود را با تمام هوشیاری طرح وبا تمام دقت عملی سازند. ودر نهایت امادگی عام وتام در مقابله به شمن خویش داشته باشند. البته نباید فراموش کرد که: آمادگی رزمی وجنگی در سایه ایمان دارای از ارزش واهیمت خاصی برخوردار است.

« فَانْفِرُوا ثُباتٍ أَوِ اِنْفِرُوا جَمِیعاً (71)»: مسلمانان باید از تاکتیک‌های مختلف، برای

ketabton.com - The Digital Library

مقابله با دشمن استفاده کنند و جهت جنگ با آن‌ها گروه و یا در لشکری قوی و هولناک بیرون شوید و هیچگاه هیچیک از شما نباید تنها به سوی آن‌ها بیرون شود و یا مسلح نباشد.
به هر حال؛ حقیقتی که نباید هیچگاه از آن غفلت کنید این است که: خطر کفر جز با جهاد دفع نمی‌شود. چنان‌که از وقتی مسلمانان فریضه جهاد را فراموش کردند، دشمن بر سرزمین‌هایشان مسلط شد و هر طماعی به داشته‌هایشان چشم طمع دوخت بنابراین، میزان بازگشت به اسلام؛ همانا جهاد در راه الله متعال است.
این آیه دلالت بر اخذ به اسباب و وسایل و جمع بین توکل و آماده گیری و مراقب بودن از دشمن می‌کند.

شأن نزول آیه مبارکه:

مفسر تفسیر کابلی درتفسیر خویش مینویسد: منقول است که در آغاز اسلام، چندین افراد ضعیف الاسلام ودعوت اسلام را پذیرفته بودند؛ هنگامی که جهاد فرض گردید، بعضی دعوت اسلام را پذیرفته بودند؛ هنگامی که جهاد فرض گردید، بعضی متزلزل شدند، و برخی با کافران همزبان گردیدند، و به مخالفت پیغمبرصلی الله علیه وسلم برخاستند؛ این آیه در باره ایناشخاص نازل شده است.
مطلب این است که: ای مسلمانان، کیفیّت منافقان از اوّل به شما معلوم شده؛ خیر شما در این است که هر نوع إحتیاط را در نظر داشته باشید، فرق نمی کند که این إحتیاط؛ به سلاح باشد، یا به علم ودانش و تدبیر، یا به تجهیز؛ در قبال و قتال دشمن از خانه برآئید؛ چه دسته‌دسته، و چه یکجا، چنانکه مقتضای موقع ووضعیت باشد.
مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: این آیه مبارکه زمانی نازل شده بود که به خاطر شکست مسلمانان در جنگ احد روحیه ی قبایل پیرامون مدینه افزایش یافته بود و مسلمانان از هر سو در محاصره ی خطرات افتاده بودند. هر روز خبر می رسید که رفتار فلان قبیله دگرگون شده است، فلان قبیله آماده ی دشمنی است و در فلان مقام برای حمله آماده می شوند. با مسلمانان پشت سر هم پیمان شکنی می کردند. مبلغان آنان را از روی نیرنگ دعوت می کردند و سپس می کشتند. امنیت مالی و جانی آنان بیرون از محدوده ی مدینه از بین رفته بود. در این شرایط بقای حرکت اسلامی نیازمند سعی و تلاش طاقت فرسا و فداکاری زیاد مسلمانان بود.

وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ﴿٧٢﴾

یقیناً در میان شما اشخاصی (منافق) هستند که (در بیرون شدن برای جهاد) سستی و تأخیر می‌کند، پس اگر مصیبتی به شما برسد (در آن وقت) می‌گوید: الله بر من احسان و نعمت (خود را ارزانی کرد) که با آنها (در وقت جنگ) حاضر نبودم. (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَيُبَطِّئَنَّ» (بطء): کندی و سستی نشان می دهد. مانند عبدالله پسر ابی منافق و دوستانش که سعی می کردند دیگران را از جنگ سست و کند نمایند.«يبطيء»: کندی می کند و بر دیگری اثر می گذارد.«شَهِيدًا»: حاضر، ناظر.

تفسیر:

در آیه قبلی، خطر دشمنان خارجی مطرح بود، اینجا خطر دشمنان داخلی و عوامل

ketabton.com - The Digital Library

نفوذی و منافق مطرح بحث است. طوریکه می فرماید: «وَ إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ»: ای مؤمنان!در میان شما برخی ازافرادی نفوذی‌های منافق وجود دارند که نظر به نفاقی که دارند به جهاد بیرون نمی‌شوند و جهاد را سخت می دانند و از آن تخلف می ورزند.
منظور از آنها منافقان است که به ظاهر و به خیال خود، خود را مؤمن جا زده بودند.
واقعیت امر اینست که صحنه‌های جنگ، وجهاد وسیله‌ی خوبی برای شناخت انسانهای ضعیف الایمان، منافقان وفرصت طلب می باشد.
«فَإِنْ أَصابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ»: اگر با کشته شدن یا شکست مواجه شدید،«قالَ قَدْ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً (72)»: آن‌ها این امر را که با شما بیرون نشدند از جملهٔ کرامات قلمداد می‌کنند به این حجّت که گویا الله متعال آن‌ها را از طریق مخالفت با شما سالم نگهداشته از این‌روی خوشحال اند که با شما شاهد معرکه نبودند.ملاحظه میداریم که: منافقان، عدم شرکت در جنگ، فرار از جبهه و نجات از مرگ را رمز موفّقیت و سعادت خویش قلمداد میکنند.ولی به یاد داشته باشید که: هر رفاهی، مصون ماندنی و لطف و نعمت خدا نیست.
این است منطق و دیدگاه منافقان که به امور از زاویه منافع شخصی خود نگاه می‌کنند، نه از زاویه تکلیف و واجب الهی و همه امور را به مقیاس و معیار سود و زیان دنیوی‌شان می‌سنجند، نه به مقیاس طاعت الله و در عین حال شناختشان از حق تعالی بسیار ناقص و قاصر است زیرا تصور می‌کنند که تخلف و سرپیچی از دستور الهی به همراه نجات از مصایب، دلیل رضای الهی است، در حالی‌که واقعیت چنین نیست.
باید متذکر شد که: جهاد وجنگیدن در راه الله به هیچ وجه کار انسان های دنیاطلب نیست. این تنها کار کسانی است که هدفشان تنها به دست آوردن رضایت الله است و به الله و آخرت ایمان و اعتماد کامل دارند و حاضراند تمام موفقیت ها و خوشبختی ها و لذایذ و منافع دنیوی ممکن خود را به این امید فدا کنند که ربّشان از آنان خوشنود خواهد شد و اگر فداکاری هایشان در دنیا برایشان دستاوردی نداشته باشد، در آخرت به طور قطع و یقین برایشان دستاوردی خواهد داشت و مثمر ثمر واقع خواهد شد. اما کسانی که مهم ترین چیز برایشان منافع دنیوی شان است، در حقیقت این راه به هیچ وجه برای آنان نیست.
باید گفت که: چشیدن سختی‌ها در کنار مؤمنان، نعمت است، امّا رفاه جدا از مؤمنان نعمت نیست.

وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٣﴾

و اگر بخشش و فضلی از سوی الله به شما برسد، البته (این منافق) می‌گوید: چنانکه گویا در بین شما و او هیچ دوستی نبود، ای کاش با ایشان (مسلمانان) بودم تا به کامیابی بزرگي نائل میشدیم!(۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فضل من الله»: رحمت و پیروزی و غنیمت خدا.

تفسیر:

«وَ لَئِنْ أَصابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اَللّٰهِ»: یعنی ای مؤمنان!اگر به شما پیروزی و یا بهره‌ای از غنیمت از سوی الله به شما برسد.

ketabton.com - The Digital Library

توجه بفرماید که در جمله « فَضْلٌ مِنَ اَللهِ » در رسیدن فضل و غنیمت، نام الله مطرح است، ولی در برخورد با سختی‌ها که در آیه قبل بود،«أَصابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ» نامی از الله در میان،گویا اشاره به این واقعیت است که: از خداوند، جز فضل و رحمت، چیزی دیگری به ما نمی‌رسد.

« لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً (73)»: همین منافقان را می‌بینی که بر عدم اشتراک خود در جهاد اظهار تأسف وپشیمانی می‌کنند و به خاطر به دست آوردن بهرهٔ خویش از دنیا نزد مؤمنان حاضر می‌شوند و از طریق یادآوری دوستی و قرابت‌های خویش، تلاش می‌کنند قلب‌های مؤمنان را نسبت به خود نرم سازند تا به این بهره برسند و در نهایت اشتیاق می‌گویند: ای‌کاش در این معرکه حاضر می‌شدیم و حصهٔ خویش را از غنیمت به دست می‌آوردیم.باتأسف باید گفت: به خاطر منافع دنیوی، منافقان عاطفه را از دست می‌دهند،ولی با آنهم آرزوهای منافق، صادقانه نیست.معروف است که: منافق، نان به نرخ روز می‌خورد. در وقت شکست می گویند شکر الله متعال را که ما نبودیم. «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ» و هنگام فتح و غنیمت باز می گویند «يا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ» ای کاش ما می بودیم.واقعیت اینست: آنکه در غم مؤمنان شریك نیست، ولی می‌خواهد در غنایم شریک و سهیم باشد، خصلتی از منافقان رادارد.

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٧٤﴾

کسانی که زندگیِ زودگذرِ دنیا را با سرای جاویدان آخرت مبادله می کنند، در راه الله باید بجنگند. و هرکه در راه الله بجنگد، پس کشته یا (بر دشمن) غالب شود، پس به زودی ثوابی بزرگ به او خواهیم داد. (۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ»: زندگی دنیا را به آخرت می فروشند و نعمت آخرت را عوض زندگی دنیا می گیرند.

تفسیر:

«فَلْيُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اَللهِ اَلَّذِينَ يَشْرُونَ اَلْحَياةَ اَلدُّنْيا بِالْآخِرَةِ»: پس هرگاه منافقان از جهاد سر باز زدند باید که دوستان الله از اهل ایمان، با دشمنانش از اهل کفر جهاد کنند؛ زیرا مؤمنان صادق ومخلص جان و مال خود را در راه الله فدا می کنند و دنیای فانی و ناپایدار را در مقابل دست یافتن به آخرت جاویدان می دهند.

فحوای جمله «فِي سَبِيلِ اللهِ» این فهم را می رساند که: هدف از جنگ در اسلام، فقط الله است، نه اشغال کشور ها، نه استثمار ونه انتقام.

«وَ مَنْ يُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اَللهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً (74)»: این وعده ایست مبنی بر پاداش بزرگ از جانب الله برای کسی که به منظور اعلای کلمهٔ الله جهاد کند و کشته شود چنین کسی در پیشگاه حق‌تعالی شهید خواهد بود و اگر بر دشمنان پیروز گردد به عزت، سربلندی و سیادت می‌رسد بنابراین چنین شخصی بین دو حسنه قرار دارد: یکی پیروزی آنی و دیگری ثواب و پاداشی که در آینده و در پَی خواهد آمد.یعنی پیروزی دنیا و نعمت آخرت.

در حدیث آمده است: خداوند تضمین کرده و گفته است: کسی که به جهاد در راه خدا بپردازد و به من ایمان داشته باشد و پیامبران مرا تصدیق کند، او را وارد بهشت می کنم

ketabton.com - The Digital Library

یا او را با اجر و پاداش اخروی و غنیمت جنگی به محل سکونتش بازگردانم. (مسلم آن را اخراج کرده است.).

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

شما را چه شده که در راه الله و در راه نجات ضعیفان نمی‌جنگید؟ (که اعم) از مردان و زنان و کودکان‌اند، آنانی که می‌گویند: ای پروردگار ما!ما را از این قریه ای که اهل آن ظالم‌اند بیرون کن، و برای ما از جانب خود کار سازی مقرر کن، و برای ما از از طرف خود یار و یاوري تعیین فرما. (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا لَكُمْ»: شما را چه شده است؟ کی برازنده ی شماست؟«المستضعفين»: ضعیف شدگان، آنان که بر اثر ظلم از هر جهت، ناتوان شده باشند. «الْوِلْدَانِ»: جمع ولید، کودکان، نوزادان، آنان که کفار مکه از هجرتشان به مدینه جلو گیری می کردند و آزار شان می دادند. ابن عباس می گوید: من و مادرم از جمله ی آنان بودیم.«الْقَرْيَةِ»: مکه، اما به طور عام هر گونه شهر و روستایی.«الظَّالِمِ أَهْلُهَا»: مردم ستمگر آن قریه.

«وَلِيًّا»: سرپرست، حمایتگر، دوست و حامی. «نَصِيرًا»: یار و پشتیبان، یاور. خداوند دعای این مستضعفان را اجابت فرمود و برخی از آنان از مکه بیرون رفتند؛ اما بقیه تا فتح مکه ماندند و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم «عتاب پسر اُسید» را سرپرست آنان قرار داد که داد ستمدیده ی آنان را را از ستمگر بستانند. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«وَ ما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ اَلْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ اَلرِّجالِ وَ اَلنِّساءِ وَ اَلْوِلْدانِ مِنَ اَلرِّجالِ وَ اَلنِّساءِ وَ اَلْوِلْدانِ»: إستفهام برای تشویق و تحریک بر جهاد است؛ یعنی ای مؤمنان!چه چیزی شما را از جهاد در راه الله و در راستای شکستن زنجیرهای اسارت مستضعفان و کسانی که تحت قهر و جبروت کفّار مکه اعم از کهن سالان، زنان و کودکان قرار دارند، بازمی‌دارد؟ کسانی که شب و روز دعا می‌کنند تا پروردگار آنان را از شر کفّار مکه نجات دهد و صحیح و سالم بیرون کند،

«اَلَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ اَلْقَرْیَةِ»: کسانی که از پیشگاه پروردگار خود التماس می کنندکه به آنان دوستی را بدهد که به حمایت‌شان بپردازد و بر دشمنان‌شان یاری دهد.

«اَلظّالِمِ أَهْلُها» به سبب کفر، ساکنانش ظالم بودند. اشاره ای است به مردان، زنان و أطفال مظلومی که در مکه و در میان قبایل دیگر عرب اسلام را پذیرفته بودند، اما نه می توانستند هجرت کنند و نه می توانستند خود را از ظلم و ستم کافران حفظ کنند. این درماندگان دچار شکنجه های گوناگون می شدند و از خدا به فریاد می خواستند که کسی پیدا شود و آنان را از این ظلم و ستم نجات دهد.

«وَ اِجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اِجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیراً(75)»: این بود که خدای‌تعالی متولی امور آن‌ها شد، دعای آنان را مستجاب نمود که بهترین سرپرست و یار و یاور یعنی حضرت محمد صلّی الله علیه و سلّم را در موقع فتح مکه برای آنان قرار داد. و زمانی که حضرت محمد صلّی الله علیه و سلّم از مکه بیرون آمد «عتّاب بن اسید» را بر آنان گماشت که حق مظلوم را از ظالم گرفت.

ketabton.com - The Digital Library

ازفحوای آیه کریمه چنین بر می‌آید که: نجات‌دادن مستضعفان از زیر یوغ ظلم، ستم و اسارت مستکبران ظالمین، از بزرگ‌ترین و بارزترین وجوه جهاد در راه الله است زیرا «راه خدا» مفهوم عام و کلی‌ای است که شامل هر امر خیری می‌شود.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾

آنها که ایمان دارند در راه الله می جنگند و آنها که کافرند در راه طاغوت (و افراد طغیانگر) پس(ای مؤمنان) با دوستان شیطان بجنگید، (و از آنها نترسید) زیرا نقشه شیطان (همانند قدرتش) ضعیف است. (۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طاغوت»: طغیانگر. این شامل حکمرانان ظالم وستمگر، مکتبهای باطل و معبودهای باطل است.«اولیاء»: پیروان. دوستان.«کید»: حلیه. تدبیر.

تفسیر:

«اَلَّذِينَ آمَنُوا يُقاتِلُونَ فِی سَبِيلِ اللهِ»: از جمله صفات مؤمنان این است که به منظور اعلای کلمۀ الله جهاد می‌کنند، یعنی مؤمنان به خاطر هدفی والا و مقصودی شریف یعنی نصرت دین خدا و اعتلای آیین او و برای کسب و جلب رضایتش به جهاد و قتال می پردازند.

«وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا يُقاتِلُونَ فِی سَبِيلِ اَلطّاغُوتِ»: و از جمله صفات کافران این است که در راه شیطان، طغیان و بت‌ها سعی و تلاش می‌کنند.یعنی: در راه شیطان و آنچه‌که او در دل‌های مردم می‌افگند«می جنگند»: و بر سر این راه با هم کارزار می‌کنند. چون جنگیدن برای نمایش غیرت و فخرفروشی، طلب پیروزی به ناروا، برتری‌جویی بر دیگران، چپاول اموال مردم، انتقامگیری به ناحق، افتخاربه عصبیتها و قومیتها ووسایر اعمال واهداف شیطانی.

«فَقاتِلُوا أَوْلِياءَ اَلشَّيْطانِ»: پس ای مؤمنان!با کفر و اهل کفر و با شیطان و حزبش بجنگید، که حتما بر آنان غلبه خواهید کرد، کسی که در راه خدا و اعتلای فرمان او می جنگد با آن که در راه شیطان می جنگد بسی تفاوت دارد، پس آن که در راه خدا می جنگد همو غالب و پیروز است؛ زیرا یاور و ناصر او خداست، و آن که در راه طاغوت می جنگد همو خوار و مغلوب است، لذا گفته است:

«إِنَّ كَيْدَ اَلشَّيْطانِ كانَ ضَعِيفاً(76)»: تلاش و کوشش شیطان بسیار ضعیف است تا چه رسد به مقایسه ی آن با قدرت الهی!زیرا این نیرنگ، برپایه غروری میان تهی مبتنی است که هیچ حاصلی ندارد و نیز نیرنگ شیطان از آن جهت ضعیف و بی بنیاد است که در مقابل نصرت الله متعال برای مؤمنان قرار دارد.به یاد داشته باشید که: پایان خط وپلان طاغوت و راه شیطان، ناکامی است.

مفسرجارالله زمخشری فرموده: است: حیله و نیرنگ شیطان در رابطه با اهل ایمان در مقایسه با مکر خدا در خصوص کافران، بسیار ضعیف و ناچیز است. (تفسیر کشاف 414/1.).

این آیه حقانیت هدفی را ترسیم می کند که مؤمنان راستین برای رسیدن به آن، جد و جهد بلیغ نشان می دهند و صادقانه می کوشند و از طرفی دیگر، هدف باطل و بی اساس ناسپاسان را ترسیم می کند که بدون سند برای رسیدن به آن تلاش می کنند.

ketabton.com - The Digital Library

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه قبلی، آلله به مسلمانان هدایت ودستور فرمود که ساز و برگ جنگ را تدارک ببینند و هوشیار باشند و خدا از حال انسانهای سست و تنبل و نبرد در راه حق و تلاش در جهت نجات و رهایی ناتوانان و ضعیف شدگان، خبر داد.

اینک در آیات (77 الی 79) نیز از حال و وضع جمعی که می خواستند در مکه با مشرکان بجنگند، خبر می دهد. و چون فریضه جهاد با دشمن بر آنان مقرر گشت، منافقان کوردل و شماری از مسلمانان ضعیف، آن را خوش نداشتند و سخت ترسیدند(سوره محمد، آیهٔ: 20) وخدا هم به خاطر این تناقض گویی و موقعیت دوگانهی آنان، ملامتشان کرد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٧﴾

آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد (فعلا) دست [از جنگ] بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید، پس چون بر آنها جنگ فرض شد ناگهان گروهی از آنها، از مردم (کفار) می‌ترسند؛ مانند ترس‌شان از الله، بلکه سخت‌تر از آن، و گفتند: ای پروردگار ما!چرا بر ما جنگ را (حالا فرض کردی؟ چرا جنگ را تا مدتی کوتاه تأخیر نکردی؟ بگو: که بهره مندی دنیا کم است، (ولی کامیابی) آخرت برای کسی که تقوا پیشه کند، بهتر است. و بر شما به اندازهٔ رشتهٔ پشت خستهٔ خرما هم ظلم نخواهد شد. (۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فوا أيديكم» (كف): دست بدارید، دست نگهدارید.«كتب عليهم»: بر آنان واجب شد. «فريق»: گروهی عده ای.«يخشون» (خشي): می ترسند.«كخشية الله»: همانند بیم از کیفر الله.«لولا ← هلا»: چرا نباید؟ چه می شد؟ «أجل»: مدت.« فتيلا»: نخک، نخ هسته ی خرما، رشته مانندی که در شکاف هسته ی خرماست. (نساء: 49). (فرقان).

تفسیر:

«أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا اَلصَّلاةَ وَ آتُوا اَلزَّكاةَ»: ای محمد!آیا تعجب نمی کنی از گروهی که در مکه در صدر اسلام درخواست قتال می کردند اما به آنها گفته شد: دست نگه دارید و از جنگ با کفار خودداری کنید؛ چرا که هنوز زمانش فرا نرسیده است و با اقامه ی نماز و ادای زکات، خود را آماده کنید. یعنی به تزکیه نفس وتربیه بپردازید.

آنان أصحاب پیامبرصلی الله علیه وسلم بودند که به ترک جنگ در مکه مأمور شدند، اما در برابر اذیت و آزاری که از مشرکان می‌دیدند، بی‌تاب گشته و از پیامبر صلی الله علیه وسلم اجازه می‌خواستند تا دست به شمشیر برده و شر مشرکان را از خود بازدارند و نزد آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم رفته می‌گفتند: هنگامی که ما مشرک بودیم، عزت و شوکتی داشتیم، اما چون ایمان آوردیم، خوار و درمانده شدیم!پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ایشان را به صبر وتحمل فراخوانده و می‌فرمودند: «به من دستور داده شده تا با گذشت و مدارا عمل‌کنم، پس [فعلاً] با اینان درگیر جنگ نشوید». و یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم به پیروی از دستور ایشان، دندان بر روی جگر گذاشته خویشتن‌داری می‌کردند.

ketabton.com - The Digital Library

«فَلَمّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ اَلْقِتالُ إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ اَلنّاسَ كَخَشْيَةِ اَللهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً»: ولی زمانی که به مدینه هجرت کردند و به جنگ با کفار امر شدند حالت تعداد از مسلمانان ضعیف شان متغیر شد و دچار بزدلی و جبن شده و محبت زندگی دنیا وارد دل‌های آن‌ها شد، بدین سبب از کفار به گونه‌ای ترسیدند که از خدای ملک جبّار می‌ترسیدند و حتی بیشتر از آن، چون به سرای دنیا علاقمند شدند.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: مؤمنان زمانی که در مکه بودند به اقامه ی نماز و ادای زکات و صبر و شکیبایی در مقابل آزار مشرکان مأمور شدند اما آنان خواهان جنگ بودند و می گفتند: ای کاش!به ما دستور جنگ داده می شد، تا کینه ای که در دل دارند، بر سر دشمنان دین خالی کنند. اما وقتی به آنها دستور داده شد که به آرزوی خود جامه ی عمل بپوشانند، بعضی از آنها ترسیدند و از روبرو شدن با مردم سخت ترسیدند. (مختصر ابن کثیر 413/1.).

«وَ قالُوا رَبَّنا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا اَلْقِتالَ»: ای پروردگار ما!کاش جنگ را بر ما فرض نمی نمودی تا به اجل خود می‌مردیم.ملاحظه میشود که سرچشمه اعتراض به‌فرمان جهاد، ترس است.

«لَوْ لا أَخَّرْتَنا إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ»: لولا برای تشویق است و به معنی هلا آمده است؛ یعنی چرا فرصت بیشتر به ما ندادی تا ما به اجل خود بمیریم و کشته نشویم که دشمنان از آن مسرور و شادمان گردند!

«قُلْ مَتاعُ اَلدُّنْيا قَلِيلٌ وَ اَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اِتَّقى»: باید گفت: عامل مهم ترك جبهه و جهاد، در تعداد ازانسانها همانا دلبستگی‌های دنیوی ودر آمد های مادی است، طوریکه می فرماید: پس تو ای محمد صلی الله علیه وسلم به آنان خبر بده که دنیا دارای عمری کوتاه است و تمام بهره‌اش ناچیز، حقیر و زائل شدنی است، آنچه باقی می‌ماند آخرت است که برای پرهیزگاران باقی‌تر و بهتر است، چون اهل تقوا در جایگاه راستی و محلی امن و سرای رضوان و رشنی چشم و سرور دل قرار دارند در حالی که تمام اعمال‌شان در پیشگاه خدای‌تعالی محفوظ است و براساس آن جزا و پاداش دریافت دارید.

«وَ لا تُظْلَمُونَ فَتِيلاً (77)»: پس در بدی‌های خود چیزی نیفزائید و از حسنات خود چیزی ولو به اندازۀ (فتیل: رشته باریکی در پشت هسته خرما است). نکاهید و چون تمام اعمال و تلاش‌ها محفوظ و ذخیره شده است بنابراین بر شما لازم است تا همواره احسان و نیکی کنید و این احسان موجب سنگینی میزان اعمال خوب‌تان گردد.

در التسهیل آمده است: این آیه در مورد جمعی از یاران نازل شده است که به آنها امر شده بود به قتال متوسّل نشوند ولی آنها آرزو می کردند که دستور جهاد صادر شود. اما وقتی به آن مأمور شدند، ناخرسند گشتند. اما نه به خاطر شک و تردید در دینشان، بلکه به خاطر ترس و هراس از مرگ. عده ای می گویند: درباره ی منافقین نازل شده است که با سیاق کلام سازگارتر است. (التسهیل لعلوم النزیل 148/1. قرطبی و ابن حیان نیز این گفته را انتخاب کرده اند و قول ارجح نیز همان است. در بحر آمده است: ظاهرا گویندگان این سخن عبارتند از: منافقین؛ چون خدا وقتی به چیزی فرمان می دهد، کسی که از ایمان خالصی برخوردار باشد از علت آن سؤال نمی کند. به همین جهت بعد از آن می گوید: «وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ»: و چنین کاری جز از منافق صادر نمی شود. البحر 928/31.).

ketabton.com - The Digital Library

إصلاح نفس از إصلاح مُلک مقدم است!

در آیهٔ مبارکه خواندیم: «و اقیموالصلوة و أتوا الزکوة » اگر در آیهٔ مبارکه نظر به أندازیم در خواهیم یافت که: الله تعالی اول أحکام نماز و زکات را بیان فرمود که همانا سبب إصلاح نفس اند و بعد از آن به جهاد أمر فرمود که سبب إصلاح مملکت است یعنی به وسیله آن ظلم وستم ریشه کن شده، در مملکت امنیت و آسایش برقرار می گردد. از فحوای آیه مبارکه معلوم شد که مردم باید قبل از اصلاح دیگران خود را اصلاح کنند؛ چنان که به اعتبار درجه هم، حکم. اول فرض عین است و حکم دوم فرض کفایه؛ که از آن اهمیت ومقدم بودن اصلاح نفس ظاهر است. (مظهری)

فرق میان نعمتهای دنیا و آخرت:

در آیهٔ متبرکه فوق الذکر، نعمتهای آخرت در مقایسه با نعمتهای دنیا افضل و بهتر گفته شده اند بنابر دلایل زیر:

1 - نعمتهای دنیا قلیل و نعمتهای آخرت کثیرأند.
2 - نعمتهای دنیا فانی و نعمتهای آخرت باقی و پایداراند.
3 - نعمتهای دنیوی با پریشانی توأم أند؛ حال آنکه نعمتهای آخرت، از هر نوع پریشانی و کدورتها بدوراند.
4 - حصول نعمتهای دنیا یقینی نیست و حصول نعمتهای آخرت برای مؤمن متقی، یقینی است. (تفسیر کبیر).

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴿٧٨﴾

هر کجا باشید هر چند در قلعه های مرتفع و استوار، مرگ به سراغ تان می‌آید. و اگر به آنها (منافقان) خوبی و پیروزی برسداز اینکه [سست ایمان و منافق اند] می‌گویند: این از طرف الله است، و اگر خساره و بدیی به آنها برسد می‌گویند: این از طرف تو است، بگو: که همه از طرف الله است. این گروه را چه شده که نمی خواهند [معارف الهیّه وحقایق را] بفهمند؟!(۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَيْنَمَا»: هر کجا. «بروج»: جمع برج، باروها، برجها، سنگرها، آپارتمانها، قصرها، قلعه ها و.... (بروج/ ۱) «مُشَيَّدَةٍ»: بلند، استوار. «بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ»: قلعه ها وسنگر های محکم نظامی که در آن خود را از حمله ی دشمن پناه می دهند.«الحسنة»: چیز نیکو از دید شخص مانند: نعمت فراوان، پیروزی و غنایم.«سيئة»: صدمه، خشکسالی، شکست، زخم و کشته شدن.«مالهؤلاء»: آنان را چه شده است؟ «لا يكادون يفقهون حديثا»: سخنی را درست نمی فهمند.

تفسیر:

این آیهٔ مبارکه، هم تشویقی به جهاد و نترسیدن از مرگ در جبههی درگیری است و هم پاسخی به فال بد زدنهای منافقان است، که بجای بررسی و فهم درست مسائل، تلخی‌ها و شکست‌ها را به گردن پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌اندازند.

خداوند متعال در جهت تشویق و برأنگیختن آن عده از مسلمانانی که از بیم مرگ دست

ketabton.com - The Digital Library

از جهاد کشیده‌اند و در بیان فساد جُبن و ترسی که درون آنها را پرکرده و در روان آنها درآمیخته است، می‌فرماید: «أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ اَلْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ » در هر جا که باشید بدون شک مرگ، دامن شما را به زودی می گیرد و شما را غافلگیر می کند. ولو در بُروج جهایی محکم و بلند وسر به فلک داخل شوید بازهم مرگ به شما می‌رسد و ارواح شما را می‌گیرد، بنابراین هیچ حیله و مکری برای نجات از مرگ نیست و هیچ دارویی هم وجود ندارد تا مرگ را از انسان دور کند. مرگ خواه‌ناخواه آمدنی است و هرکه با شمشیر نمیرد، به‌غیرآن از اسباب دیگر می‌میرد و این امری قطعی است،مرگ هر انسان مقدّر و معیّن است، و در وقت مقرّر خود ضرور فرا می‌رسد. اگر به جهاد شامل نشوید نیز از مرگ نمیتوانید نجات یابید!از ثواب جهاد گریختن، و از مرگ ترسیدن، و از مقاتله کافران در خوف بودن، سراسر نادانی و دالّ بر فتور ایمان است.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: حق تعالی نفرت از جنگ را با دو نسخه تداوی ومعالجه می‌کند: یکی شناساندن حقیقت دنیا نسبت به آخرت. و دیگری فهماندن این حقیقت که مرگ پس و پیش نمی‌شود و برای آن میعادی است معین.

«وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ»: سپس خبر بده که منافقان هرگاه در زندگی خود پیروزی‌ها و بهره‌هایی از اموال و فرزندان و غنائم به دست آورند می‌گویند این به سبب این است که ما در پیشگاه خدای‌تعالی منزلتی عالی و بلند داریم و این اوست که ما را با این نعمت‌ها بخصوصی بخشیده است، « وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِكَ»: و اگر بدی و مصیبتی از قبیل شکست و گرسنگی و أمثال آن نصیب آنان بشود، می گویند: به سبب پیروی کردن از محمد، او چنین مصایب و بلایایی به ما روی آورده است. همان طور که خدا درباره ی قوم فرعون گفته است: اگر با بدی ومریضی مواجه شوند آن را به حساب شومی موسی و پیروانش می گذارند.

با تمام صراحت گفت که: پیروزی و شکست، مرگ و حیات، تلخی‌ها وشیرینی‌ها همه در مدار مقدرات حکیمانه خداست.

« قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ »: پیامبر صلّی الله علیه و سلّم دستور یافت که گمان نادرست آنها را رد کند، با بیان این که خیر و شر عموما از جانب الله و به تقدیر او می باشد و جلو اشتباه آنان را بگیرد؛ یعنی ای محمد!به آن ابلهان نادان بگو: نیکی و بدی و زحمت و نعمت از جانب خدا است و جز او خالقی نیست. پس فقط او است که نفع و ضرر می رساند و از اراده ی اوست که تمام کائنات به عرصه ی هستی آمده است.

«فَمالِ هؤُلاءِ اَلْقَوْمِ لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً (78)»: این قوم را چه شده است که سخن مرا نمی فهمند و نمی دانند که تمام اشیاء در قبضه ی قدرت او قرار دارد؟ این بخش از کلام خدا بیانگر این است که منافق همواره دارای دانش کمی از دین و در فهم و درک شریعت پروردگارمریض است. مطمین باشید کسیکه توحید و محوریّت الله متعال را درك نکند، هیچ یك از معارف را درك کرده نمیتوانند.

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾

(ای انسان) آنچه از نیکی به تو برسد، از سوی (فضل) الله است و آنچه از بدی به تو رسد، از سوی خود توست.و (ای پیغمبر، تو مسؤل نیکی و بدی آنها نیستی) چون ما تو

ketabton.com - The Digital Library

را پیغام رسان رسالت خود به مردم فرستاده‌ایم، و گواهی بودن الله [بر پیامبریِ تو] کافی است. (۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اصاب»: رسید، وارد شد.«کفی»: بس است، کافی است. شهیداً: گواه، شاهد و ناظر.

تفسیر:

«ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اَللهِ وَ ما أَصابَکَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ»: ای انسان!هر نعمتی واحسانی که به تو می‌رسد مطابق قضا و قدری از جانب پروردگار توست، و این إحسان و إمتنان، إمتحانی است از طرف او، و هر مصیبت و بلایی که به تو برسد از جانب خودت می باشد؛ چون خودت سبب و باعث هستی، و نتیجه ی عملی است که خود مرتکب آن شده و به دست خودت آن را أنجام داده ای:

«وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَيْدِيکُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ کَثِيرٍ»: و هر بلایی ومصیبتی که دریافت می‌داری به سبب گناهانی است که مرتکب می‌شوی.

پس‌اشتباه منافقان دراین است که به جای آن که به‌سوی الله متعال باز گردند و به طورکلی به او التجا کنند تا خشم و عذاب خویش را از آنان بر دارد، رسول الله صلی الله علیه وسلم را سبب این مصیبت‌ها معرفی می‌کنند، در حالی‌که رسول خدا ص رحمتی برای‌جهانیان است.

«وَ أَرْسَلْناکَ لِلنّاسِ رَسُولاً وَ کَفی بِاللهِ شَهِيداً (79) »: سپس حق‌تعالی خبر داد که رسالت محمد صلی الله علیه وسلم جهانی و برای تمام امت‌هاست و هیچ قومی مخصوص به آن نیست. برای همه مردم وسیله‌ی خیر هستند.همینقدر کافی است که خدای‌تعالی بر صحّت نبوت و عموم رسالت اوتعالی شاهد است.

در آیهٔ مبارکه خداوند متعال إلزام منافقان را از پیامبر صلی الله علیه وسلم برداشته، إرشاد می‌کند که ما ترا بسوی مردم پیغمبر گردانیده‌ایم؛ ما به هر چیز آگاهیم، و سزای کردار هرکه را می‌دهیم؛ تو به الزام و انکار بیهوده کس اعتنائی مکن، و وظیفه رسالت را إدامه بده.

خوانندهٔ محترم!

باید گفت که: در بینش الهی، همه چیز مخلوق الله متعال است: «اللَّهُ خالِقُ کُلِّ شَيْءٍ» (زمر آیهٔ 63) و خداوند، همه چیز را نیك آفریده است. «أَحْسَنَ کُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (سجده آیه 7) آنچه به الله عزوجل مربوط است، آفرینش است که از حُسن جدا نیست و ناگواری‌ها و گرفتاری‌های ما، اوّلًا فقدان آن کمالات است که مخلوق خدا نیست، ثانیاً آنچه سبب محرومیّت از خیرات الهی است، کردار فرد یا جامعه است.

به تعبیر یکی از علماء، زمین که به دور آفتاب می چرخد، همواره قسمتی که رو به آفتاب است، روشن است و اگر طرف دیگر تاریك است، چون پشت به آفتاب کرده وگرنه آفتاب، همواره نور می‌دهد. بنابراین می‌توان به زمین گفت: ای زمین هر کجای تو روشن است از آفتاب است و هر کجای تو تاریك است از خودت می‌باشد. در این آیه مبارکه نیز به انسان خطاب شده که هر نیکی به تو رسد از جانب الله متعال است و هر بدی به تو رسد از خودت است.

یادداشت:

در بین «قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اَللهِ » یعنی هر حسنه و سیئه ای از جانب خداست، و بین «وَ ما

ketabton.com - The Digital Library

أَصابَکَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ»، تعارض و إختلافی وجود ندارد؛ چون مبنای آیه ی اول حقیقت است؛ یعنی در حقیقت خدا حسنه و سیئه را خلق و ایجاد می کند. اما منظور از آیه ی دوم این است که انسان سبب سیّئه و حسنه بوده و او آن را کسب می کند همان گونه که خداوند متعال می فرماید: «وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ » یا می توانیم بگوییم به عنوان ادب، حسنه به الله متعال و سیئه به بنده نسبت داده می شود. هر چند که همه چیز در حقیقت از اوست. «الخير كله بيدک و الشر ليس إليک» هر نیکی به دست توست و شر از تو نیست. و الله اعلم.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی به طور مؤکد، درباره ی إطاعت از پروردگار و پیامبرش بحث بعمل آمد، وبیان داشت که: إطاعت پیامبر در نهایت به الله باز خواهد گشت.

اینک در آیات (80 الی 82) یکبار دیگر از موضوع اطاعت از پیامبر؛ که بمثابۀ، اطاعت از الله است، ودر باره موضوع تدبر و اندیشه در قرآن، واینکه قرآن از آن خداست.بحث بعمل آمده است.

مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿٨٠﴾

کسي که از پیامبر اطاعت کند اطاعت الله را کرده است، و هرکس (از پیروی رسول الله) سرکشی کند، (پروا مکن) چون ما تو را بر آنان نگهبان (از گناه) نفرستادیم. (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَلَّی»: روی گردانید، پشت کرد.«حفیظ»: نگهبان، مراقب.

تفسیر:

«مَنْ يُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اَللّهَ»: هر کس از امر پیامبر اطاعت کند محققاً که از امر الله متعال اطاعت نموده، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم تبلیغ کننده‌ای از جانب پروردگار خویش است.

در جمله« مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ...» آیه مبارکه درس عظیمی نهفته که: گفتار وکردار رسول الله صلی الله علیه وسلم مانند قرآن عظیم الشأن، حجّت ولازم‌الاجراست.

قابل یادآوری است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمان‌بردن از امرای مسلمان را نیز شامل اطاعت از خود گردانیده‌اند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هرکس از من اطاعت کند، در حقیقت ازالله اطاعت کرده است و هرکس از من نافرمانی کند، در حقیقت الله متعال را نافرمانی کرده است و هرکس از امیر اطاعت کند، درحقیقت از من اطاعت کرده است و هرکس امیر را نافرمانی کند، در حقیقت مرا نافرمانی کرده‌است».

«وَ مَنْ تَوَلّی فَما أَرْسَلْناکَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً (80)»: و هر که پیامبرصلی الله علیه وسلم را تکذیب کند اوتعالی تمام أعمالش را آمار می‌گیرد و او را براساس این اعمال محاسبه می‌نماید. این کار منوط به پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیست زیرا ایشان صرفاً پیامبری است که از جانب الله متعال تبلیغ می‌کند و پاداش و کیفر هر عملی از جانب خداوند متعال است.

شأن نزول آیۀ مبارکه:

صحابی جلیل القدر مقاتل از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمود: «هر کس مرا دوست بدارد، در واقع خدا را دوست می دارد و هر کس از من اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.» منافقان گفتند: شنیدید که محمد چه می گوید؟ او به شرک

ketabton.com - The Digital Library

نزدیک شده، حال آن که خود او از بندگی غیرخدا منع می کرده است و اکنون می خواهد او را به خدایی قبول کنیم؛ همان گونه که مسیحیان، عیسی را خدا می خواندند. خداوند در رد سخن این دو چهرگان فرمود: «من یطع الرسول.»
همچنان در حدیث صحیحی از انس رضي الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». (بخاری: 15).یعنی: «کسی از شما، نمی تواند مومن (واقعی) باشد، تا اینکه من (پیامبر) نزد او از پدر، فرزند و همه مردم، محبوب تر نباشم».
و در حدیث صحیح دیگری فرمودند: سه خصلت هستند که در هر کس موجود باشد، شیرینی ایمان را چشیده است، که اولین این سه خصلت را چنین بیان فرمودند: «أن يكون الله ورسوله أحب إليه مما سواهما..» (متفق علیه)یعنی: اینکه خداوند و پیامبرش را بیش از هر چیز دیگری دوست بدارد.
بنابراین بر مؤمنان واجب است هرگاه خواسته خودشان یا خواسته یکی از مردم با خواسته پیامبر تقابل پیدا کرد که خواسته پیامبر را مقدم بدارند و نباید به خاطر سخن کسی، با سخن و گفته پیامبر مخالفت شود، آن کس هرکس که باشد!و مومنان باید جان و مال و فرزندانشان را فدای پیامبر صلی الله علیه وسلم کنند و محبت او را بر محبت تمام خلق مُقَدَم بدارند.

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٨١﴾

آنها در حضور تو می‌گویند فرمانبرداریم اما هنگامی که از نزد تو بیرون می‌روند جمعی از آنها جلسات سري شبانه برخلاف سخنان تو تشکیل می‌دهند، خداوند آنچه را در این جلسات می‌گویند می‌نویسد، اعتنائی به آنها مکن (و از نقشه هاي آنها وحشت نداشته باش) و توکل بر الله کن و کافی است که او یار و مدافع تو باشد. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طَاعَةٌ»: فرمانبرداری. [أمرنا طاعة لك:] به ما دستور رسیده که از تو فرمان بریم.
«بَرَزُوا»: بیرون رفتند، آشکار شدند.«بَيَّتَ طَائِفَةٌ»: جمعی شبانه در صدد چاره جویی اند. «وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ»: خدا، آنچه را که آنان شبانه در سر دارند در نامه ی أعمالشان می نگارد.«يبيتون»: شبانه نقشه می کشند و در سر دارند.«فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ»: به آنان التفات مکن.

تفسیر:

در این آیۀ مبارکه: خداوند متعال از حال منافقانی خبر می‌دهد که در ظاهر أمر از خود موافقت و طاعت بروز می‌دهند، أما در باطن، خلاف آن را پنهان می‌دارند:
طوریکه می فرماید: « وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِندِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ»: منافقان هرگاه در حضور تو قرار دارند از روی حیله و فریب می‌گویند ای محمد ما از تو در تمام آنچه فرمان می‌دهی اطاعت می‌کنیم «سمعاً و طاعة»: (فرمانت اطاعت و اجرا می شود). اما زمانیکه از مجلس تو غائب می‌شوند گروهی از آنان(در جلسه ی شبانه) عکس آنچه که گفته ای عمل می کنند؛ یعنی از فرمانت سرپیچی می کنند.
« وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ»: خدای‌تعالی تمام آنچه را انجام می‌دهند حساب می‌گیرد و بر تمام حیله‌های‌شان آگاهی دارد تا آن‌ها را در برابر عملکردهای‌شان مجازات دهد،

ketabton.com - The Digital Library

«فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ »: از آنان روی برگردان و کار خود را به خدا محول و به او اعتماد و تکیه کن.
«وَ كَفى بِاللَّهِ وَكِيلاً (81)»: و یقیناً حق‌تعالی به تمام کسانی که بر او توکل و اعتماد کنند و امور خود را به او بسپارند کافی و بسنده است.
بدین ترتیب پروردگار با عظمت به پیامبرش فرمان می‌دهد که در مقابله با این عمل منافقان، توکل را با روی برگردانیدن از آنان یکجا سازد. یعنی اینکه خود اینان مسئول اعمالشان هستند. به خاطر اعمال آنان از شما سؤال نخواهد شد. کاری که به شما واگذار شده تنها این است که دستورات و فرامین إلهی را به آنان برسانید. این کار را شما به نحو احسن انجام دادید. اکنون بر شما لازم نیست دست های آنان را گرفته به زور وادارشان کنید راه راست را بپیمایند. اگر اینان از هدایتی که به وسیله ی شما به آنان می رسد پیروی نکنند، شما مسئول نیستید. از شما سؤال نخواهد شد که آنان چرا نافرمانی می کنند.

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴿٨٢﴾

آیا در مفهوم و معانی قرآن فکر و تدبر نمی‌کنند؟ و در حالیکه اگر قرآن از طرف غیر الله بود البته در (أحکام و معانی) آن اختلافات بسیاری می‌یافتند. (۸۲).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ»: آیا به معانی قرآن نمی اندیشند.
«اخْتِلَافًا كَثِيرًا»: إختلاف بسیاری، تناقض فراوانی.

تفسیر:

ازجملهٔ اتهامت که برپیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم توسط کفار وارد میشود اینست که: قرآن عظیم الشأن را گویا شخص دیگری به اوتعلیم داده است: «يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» (نحل، 103) این آیهٔ مبارکه در جواب آنان نازل شده ومیفرماید:
«أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ اَلْقُرْآنَ»: اینها را چه شده که در این کتاب إعجازآور و این قرآن عجیب و شگفت أنگیز تفکر نمی‌کنند تا أسراری را که مایهٔ دهشت عقل‌شان است، ببینند.
«وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اَللّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اِخْتِلافاً كَثِيراً (82)»: اگر قرآن از سوی کسانی غیر از خدای‌تعالی یعنی از جانب مخلوقات قاصر می‌بود، در آن تناقض و اختلاف بسیاری ملاحظه می‌کردند و در ترکیب آن خلل و در معانی آن اضطراب مشاهده می‌نمودند در حالی که قرآن کتابی محکم و هماهنگ است و این امر دلالت بر آن دارد که از جانب الله است.
باید یادآور شد که بیانات ونوشته های انسانها با گذشت زمان بخصوص در گذشت های سالهای طولانی تغییر، تکامل و احیاناً در آن تضادّ به چشم میخورد.ولی قرآن عظیم الشان در طول 23 سال شرف نزول یافت، در شرایط وحوادث گوناگون جنگ و صلح، غربت و شهرت، قوّت و ضعف، و در فراز و نشیب‌های زمان آن هم از زبان شخصی درس نخوانده، بدون هیچ گونه اختلاف و تناقض بیان شده، دلیل آن است که کلام الله متعال است، نه آموخته‌ی بشر.

خوانندگان محترم !

در آیهٔ (83) موضوع مسابقه در إنتشار أخبار و رویدادها، بدون سند قطعی توسط کفار.

ketabton.com - The Digital Library

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٣﴾

و هنگامي كه خبري (شايعۀ) درباره امن يا خوف (مسلمانان به منافقان) برسد (بدون تحقيق فورا) آن را شايع می سازند، و اگر آن شايعات را (قبل از پخش نمودن) به پيغمبر يا به صاحبان امر (رأی) برمی گردانند البته آنانی كه اهل فهم و درک و استنباط اند (نتيجه و حقيقت) آن خبر را می‌يافتند، و اگر فضل الله و رحمت او بر شما نبود، البته جز اندكی از شما؛ پيروی شيطان را می‌كرديد. (۸۳)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الأمن»: أمن، صلح و پيروزی.«الخوف»: جنگ و شكست. «أذاعوا» (ذيع): انتشار دادند، شايع كردند، فاش نمودند، پخش كردند.«لو ردوه»: اگر آن خبر را إرجاع می دادند، اگر آن را باز می گرداندند.«يستنبطونه»(نبط): آن را إستنباط می كنند، به دست می آورند، می فهمند، إستخراج می كنند.

تفسير:

نشر و پخش اطلاعات سری ومحرمانه و شايعات هميشه به مسلمانان ضربه زده است. نشر أخبار سری معمولًا از روی سادگی، إنتقام، ضربه زدن، طمع مادّی، خودنمايی وإظهار إطلاعات صورت می‌گيرد.دين مقدس اسلام به خاطر مهم بودن وخياتی شمردان اين موضوع،به اين مسأله پرداخته و دراين آيه مباركه از افشای رازهای نظامی نكوهش بعمل آورده است، وتاكيد داشته است كه نشر وبخش اخبار پيروزی يا شكست را پيش از اطلاع مسؤلين ضرر شايان داشته، و اگر هشدارها و عنايت‌های الهی نبود، مسلمانان بيشتر در اين مسير شيطانی (إفشای سِر) قرار می‌گرفتند.طوريكه در ايه مباركه آمده است:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ»: و هرگاه اين منافقان خبری از اخبار پيروزی يا شكست و يا خير و شرّ را بشنوند، فوراً آن را در بين مردم شايع می‌كنند و در هر جا درباره ی آن بحث و گفتگو می كنند و قبل از اين كه به حقيقت امر واقف شوند آن را بر ملا می سازند، و پخش آن برای مسلمانان باعث ضرر وزيان می شود.

در حالی كه چنين اخباری ايجاب آن را دارد تا فقط خواص بر آن اطلاع حاصل كنند.«وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ»: اين عمل آن‌ها افشای اسرار مسلمانان است كه موجب ضرر بسياری می‌گردد و اگر اين منافقان چنين اطلاعاتی را به پيامبر صلی الله عليه وسلم ويا به ياران بزرگ و أهل بصيرت وی ارجاع می دادند وانرا از رساندن به اطلاع عموم مسلمانان و جهّال نرسانند اين امور نظر به مصلحتی بزرگ همچنان پنهان و پوشيده باقی می‌ماند و هيچگاه در اين اطلاعات كسانی كه شايستگی دانستن امور خطرناک را ندارند داخل نمی‌شود.

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (83)»: ای مؤمنان!اگر خدای‌تعالی بر شما با ارسال پيامبر اسلام صلی الله عليه وسلم منّت نمی‌گذاشت تا شما را به سوی راه راست هدايت و رهنمايی كند حتماً از ابليس اطاعت می‌كرديد و او شما را به سركشی امر و نسبت به انجام گناه در شما وسوسه ايجاد می‌نمود و شما را به سوی فحشا فرا می‌خواند و در اين گيرودار بسياری از شما به دنبال او می‌رفتيد جز اهل تقوا، ايمان

ketabton.com - The Digital Library

و اعتصام به شریعت که حق‌تعالی آنان را از ارتکاب گناه بازداشته و با رحمت خود از گمراهی حفظ نموده است.

شأن نزول آیۀ 83:

319- ک: مسلم از عمر بن خطاب (روایت کرده است: هنگامی که نبی أکرم (از همسرانش کناره گرفته بود من وارد مسجد شدم و ناگاه متوجه شدم که مردم در حال اندیشه اند و با سنگریزه زمین را می‌خراشند و می‌گویند: رسول الله صلی الله علیه وسلم همسران خود را طلاق داده است. پس من به در مسجد ایستادم و به آواز بلند گفتم: همسران خود را طلاق نداده است. طولی نکشید که آیۀ: « وَإِذَا جَاءهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُواْ بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ »: نازل شد. و من این مسأله را درست إستنباط کرده بودم. (صحیح است، مسلم 1479 از ابن عباس از عمر روایت کرده است.) (أسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی).

خوانندگان محترم!

در آیۀ (84) در بارۀ تشویق در جهت پیکار و جهاد بحث بعمل آمده است.

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا ﴿٨٤﴾

در راه الله بجنگ، تنها مسئول وظیفه خود هستی، و مؤمنان را (بر این کار) تشویق نما، امید است خداوند از قدرت کافران جلوگیری کند (حتی اگر تنها خودت به میدان بروی) و خداوند قدرتش بیشتر و مجازاتش دردناکتر است. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ»: ای محمد!جز عهده دار و مسؤول شخص خود نیستی. **«حرض»:** تشویق کن، تشجیع کن، برانگیز. **«عسی»:** شاید، باشد که، تا این که. **«أن یکف»:** که باز دارد، که منع کند. **«بأسا»:** توان و نیرو. **«تنکیلا»:** کیفر، مجازات، عذاب.

تفسیر:

«فَقاتِلْ فِی سَبِیلِ اَللهِ لا تُکَلَّفُ إِلاّ نَفْسَکَ»: پس تو ای محمد صلی الله علیه وسلم به منظور إعتلای دین خدا جهاد کن!ولو تنها بمانی. هیچگاه به کسانی که از اشتراک در جهاد إبا آوردند، أهمیت نده!تو خود به جهاد بیرون شو و بر الله متعال توکل کن که تنها او برای تو کافی و بسنده است. این اوست که به زودی تو را پیروز می‌گرداند اگرچه تمام اهل زمین در برابر تو بایستند. اگر منافقان جهاد را ترک می‌کنند بر تو گناهی نیست، تو پیروزی!«وَ حَرِّضِ اَلْمُؤْمِنِینَ»و عاقبت از آن توست ولی تمام این‌ها تو را از این امر بازندارد که مؤمنان را به منظور کسب اجر و پاداش، رستگاری و شهادت بر جهاد تشویق و ترغیب نمائی.

توضیح مختصر:

مفسران می نویسند: هنگامی که این آیۀ مبارکه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اگر هیچ‌کس با من نیاید من خود تنها به جهاد می‌روم!و فقط با هفتاد نفر به غرض جهاد به بدر صغری رفت که با أبوسفیان در آن‌باره در آخر غزوه أحد پیمان بسته بود، الله در دل أبوسفیان و سایر کفّار قریش خوف أفگند، که از مقابله عاجز آمدند، و در

ketabton.com - The Digital Library

ایفای وعده دروغگو شدند؛ و خداوند متعال برحسب ارشاد خویش کافران را از جنگ بازداشت، و پیامبر صلی الله علیه وسلم با همراهان خویش به سلامتی بازگشت.
«عَسَى اَللّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا»: این وعده ایست از جانب خدا در مورد کم کردن شر آنان. کلمه (عسی) که در مورد الله متعال مفید قطعیت است، مؤمنان را به بازداشتن بلا و آسیب کافران از ایشان، متوقع و امیدوار می‌سازد، لذا این وعده‌ای از سوی خدای سبحان است و وعده او خواه‌نخواه انجام شدنی است.
«وَ اَللّهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْكِيلاً (84)»: خدای متعال نیروی تسلطش بیشتر است و مجازات و عذابش بزرگتر.
جنگ الله متعال و عذاب وی نسبت به جنگ کردن با کفّار سخت‌تر است؛ هرکه از جنگ با کفّار و کشتن و کشته شدن می‌ترسد، خشم و عذاب الهی را چگونه تحمّل می‌تواند؟!

خوانندگان محترم!

پس از اینکه خداوند متعال، پیامبرش را برای پیکار و مبارزه با دشمن دین واداشت، اینک در آیات متبرکه (85 الی 87) نیز بیان می فرماید که: اگر آنان از در اطاعت تو در آیند و به راه راست بازآیند، خیر و برکت بی شماری به دست می آورند و تو نیز از آن خیر وافر بهره مند می شوی؛ زیرا در این راه، سعی بسیار مبذول داشته ای.بصورت کل محتوای آین آیات متبرکه راآداب نیکوی تشکیل میدهد.

مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا ﴿٨٥﴾

هرکس شفاعت (سفارش) نیکی بکند، از آن سهمی می‌برد. و هرکس شفاعت بد (ناجائز) بکند، از آن سهمی می‌برد، و الله بر هر چیزی قادر است. (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَشْفَعْ»: واسطه می شود، کمک می نماید، امری را حل و فصل می کند.«نصیب»: پاداش، بهره. « کفل»: بهره، مزد و نصیب، پاداش.«مقیتا»: مقتدر، توانا، چیره، نگهبان، آماده.

تفسیر:

در آیهٔ متبرکه قبلی، خواندیم که هر کس مسئول کار خود است، ولی در این آیه مبارکه نقش دعوت و وساطت در کار نیك را، در بهره داشتن از مکافات ومجازات را بیان گرفته است.
«مَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْها»: هر کسی در راه خیر تلاشی انجام دهد و سبب حصول نفع و یا رسانیدن حقی به مستحق آن باشد و یا کمکی به مسکینی بنماید، یا با مظلومی در برابر ظالم ایستاده شود، چنین کسی بهرهٔ بزرگی از ثواب را در برابر عملکرد خود دریافت می‌دارد.
«وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْها»: و برعکس اگر کسی که در مسیر باطل تلاش کند و حق را از صاحب حق باز دارد و مانع اعمال خیر شود و یا حدّی از حدود را معطل قرار دهد، برای چنین کسی بهره‌ای بزرگ از گناه است و اوتعالی برهر چیزی که اراده کند توان دارد.
«وَ كانَ اَللّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتاً (85)»: او برهر نفسی حسابگر است، او هر کسی را

ketabton.com - The Digital Library

مطابق عملش جزا می‌دهد، انسان خیّر را پاداش مناسب و شرور را کیفری مناسب مطابق عدالت، علم و حکمت می‌دهد.
درحدیث شریف آمده است: «اشفعوا تؤجروا، ویقضی‌الله علی لسان نبیه ماشاء: شفاعت کنید تا أجر و پاداش داده شوید، اما الله متعال هرچه را خواسته‌است، بر زبان پیامبر خویش حکم می‌کند».

شأن نزول آیهٔ مبارکه:

مجاهد بن جبیر در بیان شأن نزول آیهٔ کریمه می‌گوید: این آیه دربارهٔ سفارش‌ها و واسطه‌شدن‌های مردم برای یک‌دیگر نازل شد. برخی از مفسران با توجه به سیاق آیات، «شفاعت حسنه» را به جهاد در راه الله متعال و «شفاعت سیئه» را به جهاد در راه شیطان تفسیر کرده‌اند زیرا جهاد در راه الله متعال تنها وسیله نجات مستضعفان از چنگال مستکبران می‌باشد.«تفسیر أنوار القرآن».

وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ﴿٨٦﴾

و هنگامي كه كسي به شما تحيت وسلامی گويد جواب آنرا با كلمات بهتر از آن دهيد يا (لا اقل) همانند آن، جواب گوئيد، بی‌گمان الله حساب همه چيز را دارد. (۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حُيِّيتُمْ»: به شما سلام و درود گفته شد، شما را نوازش کرد.«تحیت»: دعای خیر، دعای خیر درصبحگان و شامگاهان. شریعت اسلام، تحیت المسلمین را «السلام علیکم» قرار داده است؛ یعنی، سلامت، امان، محبت.«حسیباً»: محاسب، حسابرس.
مردم عرب، هنگام رسیدن به یک دیگر می گفتند: «حیاك الله؛ یعنی، خدا عمرت را زیاد کند!إسلام آن را به کلمهٔ «سلام» مُبَدَل ساخت.«فسلموا علی أنفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة» [نور: 61]: به یکدیگر سلام کنید، سلام و درودی که پیش خدا مبارک و خوش و پاکیزه است. چنین درود و سلامی از معانی والا و ارزنده سرچشمه می گیرد که در دعای «طول عمر» دیده نخواهد شد. مثلا اگر به مردی شرور و بدکار بگوییم: خدا عمرت را زیاد کند. در واقع، علیه بندگان الهی، إستمرار شرارت او را خواستار شده ایم... [- یونس/۱۰]، [- ابراهیم/۲۳]، [احزاب/۴۴]

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: که بر ما است تا رابطه‌ی عاطفی خود را با یکدیگر گرم‌تر کنیم.
تحیت: طوریکه در فوق هم یادآور شدیم سلام گفتن است. بعضی گفته أند: تحیت در این آیهٔ مبارکه، دادن جواب عطسه زننده با گفتن: «یرحمک الله» است. یاران إمام أبوحنیفه (رح) برآنند که مراد از تحیت در إینجا هدیه دادن است، به‌دلیل این فرموده‌حق تعالی: (پس با تحیتی بهتر از آن جواب دهید). یعنی: هدیه بهتر از آنچه به‌شما داده‌اند، بدهید. و اگر مراد از «تحیت» سلام باشد، پس تحیت بهتر این است‌که در جواب سلام کسی‌که به گفتن سلام ابتدا می‌کند، چیزی را بیفزاید، مثلا چون سلام‌دهنده گفت: «السلام علیکم»، جواب‌دهنده بگوید: «و علیکم‌السلام ورحمه‌الله». که این جواب بر لطف و طراوت و صفای تحیت می‌افزاید. و أفزودن در جواب سلام مستحب و پیش‌دستی در سلام گفتن سنت است که در بارهٔ آن‌ترغیب فراوان آمده، اما دادن جواب سلام فرض است، به‌دلیل فرموده الله متعال: « وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها»: هرگاه بر شما سلام

ketabton.com - The Digital Library

شد شما نیز سلام بگوئید. جواب سلام واجب است و زیادت بر آن نوعی فضل به شمار می‌رود. پس «وعلیکم السلام» برای کسی است که بگوید «السلام علیکم» در حالی که «وعلیکم السلام و رحمت الله» بهتر است.

باید گفت که: ندادن جواب‌سلام به‌طورکلی، جایز نیست زیرا جواب سلام فرض است. و کم‌کردن جواب‌سلام از مقداری که سلام‌کننده با آن به سلام ابتدا نموده است، نیز جایز نیست.

در حدیث شریف به روایت سلمان فارسی (رض) آمده است: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله». رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب وی فرمودند: «و علیک‌السلام و رحمه الله». سپس دیگری آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول‌الله و رحمته». رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب وی فرمودند: «وعلیک السلام ورحمه‌الله وبرکاته». سپس دیگری آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول‌الله و رحمه الله وبرکاته». رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب وی فرمودند: «وعلیک». آن شخص گفت: یارسول‌الله!پدر و مادرم فدای شما باد، فلان و فلان که نزد شما آمدند و بر شماسلام گفتند، سلام آنها را به بیشتر از جواب سلام من برگردانیدید؟!رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آخر تو برای ما چیز بیشتری باقی نگذاشتی، حق تعالی‌فرموده است: و چون شما را به تحیتی بنوازند، با تحیتی بهتر از آن پاسخ دهید یا همانند آن را برگردانید. و ما همانند آن را به تو برگردانیدیم».

ابن‌کثیر می‌گوید: «در این حدیث دلالتی است بر اینکه افزودن بر کلمات سلام به بیشتر از: السلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته، مشروع نیست».

توضیحات مفیده:

محمد علاء الدین بن محمد آمین عابدین الدمشقی الحنفی مؤلف کتاب الهدیة العلائیة بحث زیبای را در بارۀ سلام نگلشته است که مطالعه آنرا ضروری میدانم:

«سلام گفتن بر فاسقی که فسقش علنی باشد مکروه است، چنان‌که سلام گفتن بر کسی‌که حقیقتاً از دادن جواب سلام عاجز می‌باشد نیز مکروه است، چون سلام دادن بر شخصی که مشغول‌خوردن غذاست، یا بر کسی‌که شرعاً از جواب دادن عاجز است، همچون خواننده نماز، خواننده قرآن، ذکرکننده، سخنران، کسی‌که به ایشان گوش فراداده است، تکرارکننده فقه درتدریس، کسی‌که مشغول حل‌وفصل دعاوی میان‌مردم است، کسی‌که در حالت مذاکره علم شرعی است، مؤذن، إقامت گوینده، مدرس، کسی‌که به نماز و تسبیح نشسته است، کسی‌که تلبیه می‌گوید، سلام گفتن بر دختران جوان بیگانه، بر کسی‌که بازی غیر مباحی را أنجام می‌دهد، کسی‌که غیبت مردم را می‌کند، یا کبوتر پرواز می‌دهد، بر پیرمرد بذله‌گو، بر دروغگو، بربیهوده کار، بر کسی‌که مردم را دشنام می‌دهد، یا به چهره دختران و زنان نامحرم‌می‌نگرد ـ تا آن‌گاه که به توبه اینان علم نداشته باشیم ـ همچنان سلام گفتن برکسی که با همسرش مشغول عمل جنسی و معاشقه است، بر کسی‌که عورت وی‌برهنه است، بر کسی‌که در حال قضای حاجت قرار دارد، بر کسی‌که به خواب سبک یا خواب سنگینی فرورفته است و بر کسی‌که در حمام است، مکروه می‌باشد.

باید دانست که در هر جایی که سلام‌گفتن در آن مشروع نیست، دادن جواب سلام نیز مشروعیتی ندارد، همچنان دادن جواب سلام طفل و شخص مست و دیوانه واجب نیست و

ketabton.com - The Digital Library

دادن جواب «سلام علیکم» به سکون میم در «سلام» نیز واجب نیست. همچنان حنفیه می‌گویند: «انسان باید با سلام گفتن؛ تجدید عهد با اسلام و این امر را نیت کند که به مؤمنی در مال، یا آبرویش زیانی نرساند».

«إِنَّ اَللّهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً (86)»: خدا بندگان را بر تمام اعمالشان محاسبه می کند، اعم از اعمال و گناهان صغیره و کبیره.

ازجمله در سلام گفتن و تحیت. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، به بهشت وارد نمی‌شوید تا ایمان نیاورید و ایمان نمی‌آورید تا با همدیگر محبت نورزید، آیا شما را بر امری راهنمایی نکنم که اگر آن را انجام دهید، با همدیگر مهر و محبت‌می‌ورزید؟ سلام گفتن را در میان خود منتشر کنید».

از تحیّت‌های بی‌جواب متاثر ونگران نباشید، که کسی جواب سلام وتحیات شمارا ندهد، پرورگار با عظمت حساب آن را دارد، بناً ما نباید عواطف مردم را بی‌جواب بگذارید، زیرا خداوند به حساب حساب شما می‌رسد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ﴿٨٧﴾

الله ذاتی است که هیچ معبودی (برحق) جز او نیست، البته در روز قیامت که هیچ شکی در آن نیست، شما را جمع می‌کند. و صادق‌تر از الله در سخن کیست. (۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لاریب فیه»: تردیدی در آن نیست، شکی ندارد.«أصدق»: راستگوتر.«حدیثاً»: سخن، گفتار.

تفسیر:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ»: قسم به کسی که خدا و معبودی جز او نیست که پروردگار شما همۀتان را در روز رستاخیز بزرگ در روز برانگیخته‌شدن بعد از مرگ جمع می‌کند تا هریکی را مطابق آنچه انجام داده جزا دهد و هر انسانی را براساس عملکردش محاسبه نماید. هیچ شکی در این روز نیست، این روز حتماً واقع می‌شود. واقعیت اینست که: قیامت روز جمع شدن همه برای حسابرسی است، پس باید در راه جلب رضای او کوشید وتنها او را پرستید.

« وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (87)»: هیچکس راستگوتر از الله متعال و وفادارتر به وعده‌اش نیست چنان‌چه هیچکس مانند الله در انفاذ وعدۀ خود نمی‌باشد. سخنالله متعال فیصله کن و عطایش فضل و عذابش عین عدالت و اوتعالی اهل و شایستۀ تمام خوبی‌هاست.

باید گفت که: این آیه، دو رکن اساسی دین؛ یعنی، اثبات توحید و خبردادن از بی همتایی در الوهیت را بر تمام هستی، محقق می کند: «الله لا إله إلا هو» دوم این که: خدا برانگیخته شدن از خاک گور و پاداش و بادافره ی آخرت را با سوگند به خود، تأیید می کند و می فرماید: «لیجمعنکم إلی یوم القیامة لا ریب فیه»: سوگند به یکتایی خدا روز قیامت همه ی شما برای پاداش و کیفر، زنده و گرد آورده می شوید.

خوانندگان محترم!

آیات متبرکه (88 الی 91) در باره بیان أحوال دوچهرگان، منافقان، حیله گر، دروغگو،

ketabton.com - The Digital Library

شعبده باز، مکار،و چگونگی رسوایی پلان های شوم آنان است که در جهت تکفیر مسلمانان و چگونگی برخورد با آنان بعمل می آورند.

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿٨٨﴾

شما را چه شده که درباره منافقین دو گروه شده اید؟ [گروهی شفیع و طرفدار، و گروهی مخالف و دشمن آنان] در حالیکه الله آنها را به سزای آنچه کرده‌اند، سرنگون ساخته است، آیا می‌خواهید کسی را که الله گمراه ساخته است هدایت شده یاد کنید؟ وحال آنکه هیچگاه برای کسی که الله او را گمراه ساخته راهی به‌سوی هدایت نخواهی یافت. (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِئَتَيْنِ»: دو دسته، دو گروه.«أَرْكَسَهُمْ» (رکس): آنان را دگرگون کرده، سرنگون کرده است، نگونسار کرده است، به عقب برگشت داده، به سوی کفر بازگردانده است.

تفسیر:

«فَما لَكُمْ فِی اَلْمُنافِقِینَ فِئَتَیْنِ وَ اَللّٰهُ أَرْكَسَهُمْ بِما كَسَبُوا»: برای برخورد با منافقان، قاطعیّت و یکپارچگی لازم است طوریکه می فرماید: ای مؤمنان!شما را چه شده که دربارۀ منافقان به دو دسته تقسیم شده اید و بر این اساس گروهی می‌گوئید آن‌ها مسلمان‌اند و گروهی دیگر قایل به کفر آنهایید در حالی که خدای‌تعالی آنها را خوار و ذلیل و با کفر هلاک شاخته و به عقب عودت داده است، چون آنها کفر را پنهان داشته و در مسیرهای شیطان گام برداشتند. از فحوای آیۀ مبارکه در می یابیم که: عامل سقوط انسان، أعمال خود اوست.

رکس: سرنگون ساختن یک چیز، یا بازگردانیدن اول آن به‌سوی آخر آن است. یعنی: به سبب کار و کردارشان که همانا پیوستن به دارکفر است، در وادی کفر سرنگونشان ساخته است. بدین جهت، از مفاد آیه جوازکشتن آنان برمی‌آید.«تفسیر انوار القرآن»

«أَ تُرِیدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اَللّٰهُ»: آیا شما اراده دارید تا کسی را که الله متعال بر او گمراهی را نوشته هدایت کنید و یا کسی را که ذلیل شده رهیاب سازید؟

«وَ مَنْ یُضْلِلِ اَللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً (88)»: هرکس را که حق‌تعالی در حق او بدبختی و گمراهی را مقدر فرموده باشد هیچ راهی برای اصلاحش و هیچ وسیله‌ای برای هدایتش نیست؛ زیرا بصیرتش کور شده و نور آن از بین رفته است.

واقعاً هم وقتی پیمانه گناه پر شود، قهر الهی برفراز انسان بصورت حتمی آمدنی است.وباید گفت که همه‌ی عوامل در برابر قدرت الله متعال بی‌اثر می‌شوند.

ممکن است که از نص آیه فهم دیگری نیز بیرون آید و آن این است: خداوند متعال بر هرکس گمراهی را خواسته باشد، تو هرگز برای وی هیچ راهی نمی‌یابی، بلکه او در هر راهی سرگردان است و نمی‌تواند هیچ راه روشنی را درپیش بگیرد. و این خود نشانه منافق است که همیشه در حال تحیر، جابجا کردن موضع‌گیری‌ها، تناقض در رفتار و تنش درونی بسر می‌برد.

مفسران در تفسیر جمله « فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلًا»: آیۀ مبارکه می نویسند: کسی که طبق نظام قانونمند الهی بخاطر عملکردش از چرغ، وارابه خارج شد، حتی تو که پیامبری راهی برای نجاتش نمی‌یابی.

ketabton.com - The Digital Library

شأن نزول آیۀ 88:

شیخان و راویان دیگر از زید پسر ثابت نقل می کنند: وقتی پیامبرصلی الله علیه وسلم به سوی غزوه «احد» بیرون رفت، در راه، منافقان از لشکر مسلمانان جدا شدند و به شهر بازگشتند. یاران پیامبر درباره ی اینها دو نظر بیان کردند: دسته ای گفتند: اینها باید کشته شوند، دسته ای دیگر گفتند: خیر!در این هنگام آیه ی «فما لكم في المنافقين»، نازل شد.
این آیه چند سبب نزول دیگر هم دارد.
321- ک: سعید بن منصور و ابن ابوحاتم از (ابن)(لفظ «ابن» از «در المنثور» 2 / 340 و ابن کثیر 2 / 338 زیاد شد.) سعد بن معاذ روایت کرده اند: رسول الله ❐ خطاب به مسلمانان گفت: کیست که با من باشد و مرا یاری کند در برابر فردی که به من آزار می‌رساند و آن‌هایی را که در پی رنج و آزارمند در خانۀ خود جمع می‌کند، سعد بن معاذ گفت: ای رسول خدا!اگر این شخص از اوس باشد او را می‌کشم و اگر از برادران حزرج ما باشد هر دستوری که بدهی فرمان برداریم. سعد بن عباده برخاست و گفت: ای ابن معاذ این سخن را از روی اطاعت و فرمان‌برداری از دستورات رسول خدا نگفتی، تو خوب می‌دانی که آن شخص از قوم تو نیست. اسید بن حضیر برخاست و گفت: ای ابن عباده خودت منافق هستی و منافقان را دوست داری، محمد بن مسلمه برخاست و گفت: ای مردم خاموش شوید، اینک رسول خدا در میان ماست، هرگونه فرمانی که از جانب او صادر شود، ما همان را اجرا خواهیم کرد. پس آیه: «فما لكم في المنافقين»، نازل شد.

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٨٩﴾

آنان دوست دارند همان گونه که خود کافر شده اند، شما هم کافر شوید، تا [در کفر و ضلالت] با هم برابر و یکسان باشید. پس از آنها هیچ دوستی نگیرید، تا آن که (ایمان آورده) در راه الله هجرت کنند، پس اگر از ایمان و هجرت) اعراض نمودند، پس هرجایی آنها را یافتید، آنها را به اسارت بگیرید و بکشید، و از آنها (کسی را) دوست و مددگار خود مگیرید. (۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ودّوا»: آرزو کرده اند، دوست داشته اند.«سَوَآءً»: برابر. همگون.«حَيْثُ»: هر کجا.
«وَلِيّاً»: دوست، یار و یاور و معین. «نَصِيراً»: مددکار، یاور.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: روش برخورد با أهل نفاق، دارای مراتبی است. اینگونه أحکام شدید که در آیۀ مبارکه بیان یافته است، مربوط به منافقانی است که با مشرکان در توطئه‌ها علیه مسلمانان همکاری می‌کردند. طوریکه می فرماید:
«وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَما كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَواءً»: این منافقان اراده دارند تا به هر وسیله‌ای شده شما را از دین‌تان برگردانند تا شما نیز مانند آن‌ها کافر و منافق شوید، یعنی: این گروه منافق، از روی عناد و کفر، در آرزوی کافرشدن مؤمنان به‌سر می‌برند.
«فَلا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِياءَ حَتّى يُهاجِرُوا فِي سَبِيلِ اَللّهِ»: وای بر شما اگر با آنان دوستی و اعتماد کنید مگر زمانی که با شما هجرت کنند و در راه الله جهاد و از پیامبرصلی الله

ketabton.com - The Digital Library

علیه وسلم پیروی نمایند، یعنی با هجرت، ایمانشان را اثبات کنند زیرا در آغاز اسلام، هجرت اعلان عملی مسلمان شدن‌بود، از آن رو که هجرت، موالات عملی با اسلام و مسلمین است. بلی!الله متعال ما را از ولایت و دوستی با چنین مردمی نهی نموده است؛ مگر بعد از اینکه در سخن و عمل، ولاء و وابستگی کامل خود را به اسلام و اهل اسلام و دار اسلام اثبات کنند.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اُقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»: اما اگر آن‌ها بازهم کفر و نفاق را برگزیدند و ایمان را ردّ کردند، ای مؤمنان بر شماست تا آن‌ها را در هر زمان و مکانی در سرزمین «حل» یا در «حرم»، آنها را یافتید در بند افگنید به قتل برسانید. یعنی منافقان کارشکن و توطئه‌گر، باید إعدام و سرکوب شوند و برای این کار، جامعه‌ی اسلامی قدرتمندی باید تشکیل داد.

«وَ لا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً (89)»: در غیر آن و بر آن‌ها تکیه نکرده در هیچ امری کمک نگیرید.و با آنان رفاقت نورزید، و در کارها از آنها همیاری نجویید. حتی اگر دست دوستی و یاری را به سوی شما دراز کنند، آن را نپذیرید.

یعنی بصورت کل باید گفت: هرگونه ارتباط قلبی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی با منافق در اسلام محکوم است.

البته این حکم درباره مردمی است که ادعای مسلمانی نموده، سپس معاندانه به دارحرب پیوستند، نه درباره منافقانی که با مؤمنان در مدینه یک‌جا ساکن بودند زیرا منافق در داراسلام وضع خاص خود را دارد و کشته نمی‌شود، مگر اینکه نفاق خویش را آشکار کند، یا زمامدار مسلمان (امام) با داشتن گواه و مدرک، به‌کشتن وی حکم نماید. بنابراین، حکم اصلی درباره منافقان خارج از داراسلام، یاحیطه دولت آن، کشتن و عدم یارگیری از آنها و یاری دادن آنهاست. «تفسیر انوار القرآن»

شیوه برخورد با منافقین:

در قدم نخست باید همه سعی وتلاش بخرچ داده شود که: جامعه‌ی اسلامی از منافقان تصفیه شود و پیوند دوستی و علاقه با آنان قطع بعمل آید. بنابر اُمت اسلامی واجب است که به هر تیری‌که به طرف اسلام شلیک می‌شود جوابی در خورآن داده شود. کسانی که با تفکر و زبان با إسلام مبارزه می‌کنند، باید با دلایل عقلی درکنار دلایل شرعی پرده از بطلان عقایدشان برداشت. کسانی‌که از بُعد اقتصاد با اسلام مبارزه می‌کنند باید دفع شوند، حتی اگر امکانش بود همان گونه که آن‌ها با اسلام مبارزه می‌کنند ما هم به آن‌ها حمله کنیم و نشان دهیم که بهترین راه ثبات و رسیدن به قدرت اقتصادی عادلانه، راه اسلامی آن است. با کسانی‌که مسلحانه با اسلام می‌جنگند باید با اسلحه‌های متناسب با آن‌ها با ایشان جنگید.« الله تعالی می‌فرماید: [يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (73)](ای پیغمبر!با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن و بر آن‌ها سخت بگیر، جایگاه‌شان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است). «توبه/73».

واضح است که: جهاد با منافقان مانند: جهاد با کفار نیست، چرا که جهاد منافقان با علم و بیان است و جهاد کفار با شمشیر و تیر است.

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ

ketabton.com - The Digital Library

فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ﴿٩٠﴾

مگر آنانی که با قومی که بین شما و آنها پیمان است، پیوند (رابطه) دارند (نکشید)، یا آنانی که نزد شما بیایند در حالیکه سینه‌هایشان از جنگیدن با شما، یا از جنگیدن با قوم خود، به تنگ آمده است، و اگر الله می‌خواست آنها را بر شما مسلط می‌ساخت، باز حتما با شما می‌جنگیدند، پس اگر آنها از جنگ با شما دوری جستند و با شما نجنگیدند و با شما پیشنهاد صلح کردند، پس الله برای شما راهی (قتال علیه) آنها را قرار نداده است. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یَصِلُونَ»: می پیوندند، پیمان دارند.«مِیثَاقٌ»: پیمان استوار.«حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ»: سینه هایشان به تنگ آمد.«حَصِرَتْ»: تنگ شد. «اعْتَزَلُوكُمْ»: از شما دوری ورزیدند، کناره گیری کردند.«أَلْقَوْا»: افکندند.«القوالسلم»: طرح صلح و آشتی دادند، پیشنهاد صلح کردند.«السَّلَمَ»: آشتی، صلح، تسلیم شدن، فرمان بردن.

تفسیر:

«إِلاَّ اَلَّذِينَ يَصِلُونَ إِلى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثاقٌ»: مگر آنانی که به سوی قومی می‌روند که بین شما و آن‌ها پیمان امنیت بسته شده که در این صورت نباید با آن‌ها بجنگید، زیرا آن‌ها تحت ولایت و سرپرستی کفار معاهد قرار دارند.یعنی حکم آنها هم همانند حکم آنهایی است که با آنان معاهده و پیمان بسته اید و نباید خونشان را ریخت.

برخی از مفسرآن گفته اند که: مراد از «پیوند» در اینجا، پیوند نسبی است. این اولین صورت استثنا شده از حکم قتل منافقان خارج از حیطه دار اسلام است.

اما صورت دوم:

«أَوْ جاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقاتِلُوكُمْ أَوْ يُقاتِلُوا قَوْمَهُمْ»: یعنی همچنان کسانی که متحیر شده و در حرج و سختی شدید قرار گرفتند طوری که نه می‌توانند در کنار شما بر علیه قوم خود بجنگند و نه با قوم خود علیه شما. یعنی دوست ندارند که در جنگ طرف هیچ جناحی را بگیرند، لذا آنان نیزاز دستور قتال مستثنی هستند.

ابن‌کثیر برای این گروه مثالی زده و گفته است: «نمونه این گروه، جمعی از بنی‌هاشم بودند که در بدر با بی‌میلی با مشرکان همراه شدند ـ همچون حضرت عباس و دیگران ـ هم از این‌رو بود که در آن روز رسول الله صلی علیه السلام از کشتن،عباس (رض) منع کرده و دستور دادند تا به اسارت گرفته‌شود».

« وَ لَوْ شاءَ اَللّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقاتَلُوكُمْ»: از آثار مهر و لطف خدا است که شرّ آنها را از شما دفع کرده و اگر می خواست، آنها را تقویت کرده و به آنها جرأت می داد که با شما به جنگ برخیزند.

باید یادآور شد که: جهاد اسلام برای سلطه و تحمیل عقیده نیست، بلکه برای دفع شرّ و موانع است. پس اکنون که آنان از شما دست برداشته‌اند شما تعرّض بر آنان نکنید و اگر متعرّض شوید ممکن است خداوند به آنان نیرو دهد و شما را قلع و قمع نمایند.

« فَإِنِ اِعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ اَلسَّلَمَ فَما جَعَلَ اَللّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً(90)»: پس تا وقتی که آنان روشی مسالمت‌آمیز دارند و علیه شما نمی‌جنگند و شما از ناحیهٔ آن‌ها در امنیت قرار دارید نباید علیه آن‌ها وارد جنگ شوید و برای شما چنین عملی مجاز و در آن رخصت نیست.یعنی نه کشتن آنان بر شما رواست و نه به اسارت درآوردن و چپاول اموال‌شان زیرا وارد شدن آنها از در تسلیم، مانع هرنوع تجاوزی بر آنان گشته و این کار

ketabton.com - The Digital Library

را علیه آنان حرام ساخته است.بر مسلمانان است به انگیزه‌های صلح‌طلبانه و تقاضای آتش بس، احترام بگذارید.چون در اسلام، صلح اصل است و جنگ،در صورت ضرورت مجوّز دارد.
بنابر این خداوند متعال مسلمانان را از متعرض‌شدن به جنگ دو گروه زیر نهی فرموده است: گروهی که با مسلمانان عهد و پیمان بسته و به عهد و پیمان خویش پایبندند.
گروهی که از جنگ با مسلمانان کناره‌گرفته و به بستن عقد صلح و سازش با ایشان مایلند.

شأن نزول آیه 90:

323- ک: ابن ابوحاتم و ابن مردویه از حسن روایت کرده اند: از سراقه بن مالک مدلجی شنیدم: زمانی که پیامبرصلی الله علیه وسلم بر أهل بَدر و اُحد غلبه یافت و أهالی أطراف مدینه به دین إسلام مشرف شدند، باخبر شدم که پیامبر می‌خواهد خالد بن ولید را به سوی قوم من، بنی مدلج، روانه کند. حضور پیامبر آمدم و گفتم: تو را به این همه نعمت قسم می‌دهم، شنیده‌ام می‌خواهی لشکری را به سوی قوم من اعزام کنی و با آنها بجنگی، اما من میل دارم که با آنها اینگونه پیمان ببندی که اگر قریش اسلام را پذیرفت آن‌ها نیز اسلام بیاورند و اگر قریش به اسلام نگروید، درست نیست که قریش بر بنی مدلج چیره گردد. رسول الله صلی الله علیه وسلم دست خالد بن ولید را گرفت و گفت: با سراقه برو و طبق خواسته‌اش رفتار کن. سپس خالد(رض) با بنی مدلج صلح کرد و آن‌ها تعهد دادند که هیچگاه کسی را علیه رسول الله همراهی و کمک نکنند و هرگاه قریش اسلام را پذیرفت آن‌ها نیز مسلمان شوند. آنگاه « إِلاَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىَ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ» نازل شد. و تمام آن‌هایی که به بنی مدلج پیوستند شامل این معاهده گشتند.
324- ابن أبوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: آیه « إِلاَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىَ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ » در باره هلال بن عویمیر اسلمی، سراقه بن مالک مدلجی و بنی خذیمه(در نسخه‌ها «جذیمه» آمده ثبت از «زاد المسیر» 1 / 445 و تفسیر شوکانی 1 / 637.) بن عامر بن عبد مناف نازل گردیده است (در تفسیر طبری 10077 از ابن جریج از عکرمه روایت شده و از ابن عباس نامبرده نشده است.).

سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّ مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿٩١﴾

به زودی گروهی دیگری (از مشرکین) را خواهید یافت که می‌خواهند هم از ضرر شما در امن باشند و هم از (ضرر) قوم خود. و هرگاه به فتنه (قتال علیه مسلمانان) باز گردانیده شوند،
در آن سرنگون می‌شوند (در جنگ علیه مسلمانان سهم می‌گیرند)، پس اگر از جنگ با شما کناره گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند و از جنگیدن با شما دست نگرفتند، پس در هر جایی که آنها را یافتید به اسارت بگیرید و آنها را بکشید، و این گروهی است که ما برای شما علیه آنها دلیل ظاهر (بر جواز قتل ایشان) قرار داده‌ایم. (۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آخَرِينَ»: دیگران.«أَنْ يَأْمَنُوكُمْ»: این که از شما آسوده خاطر شوند.«وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ»: و

ketabton.com - The Digital Library

از قوم خود، مطمئن شوند و در امان بمانند.

شأن نزول آیهٔ مبارکه:

مفسران در شأن نزول این مبارکه فرموده اند که: گروهی از أهالی تهامه از رسول الله صلی الله علیه وسلم أمان خواستند و هدف آنها این بود که در نزد مسلمانان و قوم خویش هردو درأمان باشند، پس این مبارکه نازل شد.

تفسیر:

این آیهٔ مبارکه راجع به یك دسته دیگر از منافقان بحث بعمل می آورد، آنانیکه می خواهند مسلمانان را خواب کنند و به مسلمین اطمینان می دهند و إظهار إسلام می کنند، سپس با کفار هم دست می شوند و با مسلمین می جنگند.

قبل از همه باید گفت که: مسلمانان باید أنواع دشمنان خود را شناخته، با هر یك برخوردی متناسب داشته باشند.

«سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ»: گروهی دیگر از منافقان، فریبکارانی‌اند که به منظور دست یافتن به صلح و سلامتی نزد شما إظهار إسلام و إیمان می‌کنند، اما زمانی که نزد قوم خود بروند ضمن کمک به آنها اظهار بودن با آنان را می‌نمایند.

این گروه در سیمای ظاهری خویش مانند گروه قبلی، اما در نیت باطنی خود غیر از آن گروهند زیرا اینان قومی منافق هستند که نزد شما اسلام را آشکار می‌سازند و نزد قوم خویش کفر را تا با این ترفند از آسیب هردو گروه ایمن باشند، پس فرق اینان با گروه قبلی در این است که اینان در باطن با کفارند، درحالی‌که گروه اول در موضع‌گیری بی‌طرفانه خویش صادق بودند.

مفسر ابوسعود (رض) می فرماید: آنها جمعی از قبایل «أسد و غطفان» بودند، که وقتی به مدینه می آمدند، به مسلمانان پیمان و قول می دادند و خاطر مسلمانان را آسوده می کردند، و وقتی نزد قوم خود بر می گشتند، کافر می شدند و برای این که دل قوم خود را بدست آورند از عهد و پیمان خود منصرف می شدند.

« كُلَّ مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا»: و هرگاه از آنان خواسته شود تا با مسلمانان بجنگند در این راه سعی و تلاش فراوان می‌کنند و به تحریک مردم می‌پردازند حق‌تعالی قلب‌های آنان را متحول ساخته از این‌روی به فتنه و فساد إدامه دادند، میگویند که:

عقربه‌ی روح منافقان به سوی کفر است و با مساعد دیدن زمینه وفرصت، در آن فرو می‌روند.

«فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ اَلسَّلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ»: پس اگر از شما دست برنداشته و تعرض بر شما را کنار نگذاشتند ودرمقابل شما تسلیم و مطیع نشدند، «فَخُذُوهُمْ وَ اُقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ»: در چنین حالی هرجایی که آنان را یافتید بگُشید و با شمشیرهای‌تان آن‌ها را بدروید و طبیعی است که در چنین حالی برای شما در کشتار آن‌ها عذری معقول و دلیلی روشن و قاطع وجود دارد، «وَ أُولَئِكُمْ جَعَلْنا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطاناً مُبِيناً (91)»: زیرا آن‌ها به شما خیانت نموده راه نفاق را در پیش گرفتند و از جمله بدترین دشمنان شما به شمار می‌آیند.

غدر و خیانتشان را دلیل و بهانه ی آشکاری برای شما قرار دادیم که آنها را به اسارت درآورید یا به قتل برسانید.

ketabton.com - The Digital Library

خواننده گرامی!

طوریکه مطالعه فرمودید در آیهٔ (91) گروهی از منافقان را به معرفی گرفته است که: راه نیرنگ، فریب، خدعه، حیله وتزویری را در پیش گرفته بودند؛ طوریکه در فوق هم یادآوری شدیم مانند: طایفه ی بنی اسد و طایفه ی غطفان. آنها وقتی به مدینه می رفتند، اظهار مسلمانی می کردند؛ ولی زمانیکه پیش قوم خود بازمی گشتند، دوباره به کفر می گرایدند و پیمان را می شکستند که به فرمان الله جنگ با آنان رو است. (بقره آیه 14).

به طور خلاصه، مردم آن عصر از سه گروه تشکیل شده بودند:

1 - گروهی سلیم الفطره و در تدبیر و اندیشه، پایدار و راست کردار بودند، به سوی ایمان به خدا می شتافتند و به نور اسلام پیوستند.

2 - گروهی آشتی خواه و صلح جو بودند و بی طرفی و کناره گیری را ترجیح می دادند که نه با مشرکان باشند و نه با مسلمانان. بلی!این گروه - چون بنی مُدلج - زیر نظر رؤسا و سرانشان به سر می بردند.

3 - گروه سوم در گمراهی و شرک پیشرو و برای کیش و آیین پیشینیان کفرپیشه و ستیزه گر، محافظ و نگهبان بودند که به تعبیر قرآن «مُحارب» به شمار می رفتند.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات متبرکه قبلی موضوعات متعلق روا بودن جنگ با منافقان و با آنان که هم پیمان مسلمانانند؛ ولی به آنان خیانت می ورزند و پیمان می شکنند و به دشمن مسلمانان کمک می کنند؛ به بیان گرفته شد. اینک در آیات متبرکه (92 الی 93) تو ضیحات را در باره حکم قتل خطا و عمد خواه از مؤمنان سر زند یا از سوی آنان که پیمان بسته اند یا از اهل ذمه روی دهد.به بیان میگیرد.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٩٢﴾

و برای هیچ مؤمنی شایسته (جائز) نیست که مؤمن دیگری را بکشد، مگر اینکه به خطا (به غیر قصد باشد)، و هر کس که مؤمنی را به خطا بکشد، پس بر او (لازم) است که برده مؤمنی را آزاد کند، و به ورثه مقتول دیت بسپارد، مگر اینکه (اولیای مقتول) صدقه (معاف) کنند، پس اگر مقتول از گروه دشمن شما باشد (و لیکن خودش) مسلمان است، پس بر او (قاتل لازم) است که یک بردهٔ مسلمان را آزاد کند، و اگر (مقتول) از قومی باشد که میان شما و آنها عهدی است، پس باید به خانواده وی (مقتول) دیت سپرده شود و برده مؤمنی را آزاد کند، واگر برده نیافت، پس بر او (لازم) است که دو ماه روزه پی در پی بگیرد، (این کفاره) بخاطر (قبولیت) توبه (قاتل) از جانب الله می‌باشد، و الله دانای باحکمت است. (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَطَأً»: إشتباه، خطاء، بدون قصد. «تَحْرِيرُ» تحریر (حر): آزاد کردن. «رَقَبَةٍ»: گردن، چون در گرو کسی دیگرست. در این جا؛ یعنی، بنده، برده. «دِيَةٌ»: خون بها. «مُسَلَّمَةٌ»:

ketabton.com - The Digital Library

پذیرفته شده، پرداخت شده، قطعی، تحویل داده شده. «أَنْ يَصَّدَّقُوا» (صدق): این که در گذرند، تصدق کنند. «شَهْرَيْنِ»: دو ماه قمری. مُتَتَابِعَيْنِ: پیاپی بدون فاصله.

تفسیر:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَئًا»: برای هیچ مؤمنی سزاوار نیست که مؤمن دیگری را بقتل برساند؛ مگر به طریق خطا و اشتباه؛ زیرا ایمان وی را از چنین کاری تعدی وتجاوز بازمی‌دارد.

در حدیث شریف آمده است: «ریختن خون شخص مسلمانی‌که به یگانگی الله متعال و رسالت من گواهی می‌دهد، حلال نیست مگر به یکی ازسه چیز: کشتن نفس دربرابر نفس، کشتن شخص دارای همسری که مرتکب زنا می‌شود و کشتن کسی‌که ترک‌کننده دین خویش و جداشونده از جماعت مسلمین‌است». و اگر یکی از این امور سه‌گانه روی داد، باز هم، کسی از رعیت حق اجرای قتل را ندارد، بلکه این کار بر عهده زمامدار مسلمانان، یا جانشین وی می‌باشد.

«وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَئًا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَن يَصَّدَّقُوا»:

قبل از همه باید گفت که: مؤمن، جایزالخطاست، باید مواظب واحتیاط لازمی را بکار گیرد. ولی اگربازهم کسی بنابر خطا واشتباه و بدون قصد مرتکب قتل شد بر او لازم است تا برده‌ای را از ذلّت بردگی برهاند و آزادش کند؛ زیرا آزاد سازی برده مانند زنده ساختن است و در کنار این، باید دیتی را نیز به أهل مقتول بپردازد مگر اینکه اهل مقتول این دیت را بخشند که در چنین حالی دیت ساقط می‌گردد.

توجه بفرماید: احترام نفس مسلمان تا حدّی است که از قتل خطایی هم نمی‌توان به آسانی گذشت.

باید یادآور شد که: حکمت در آزاد کردن برده مؤمن در این مورد این است که: چون او شخص مؤمنی را از قطار زندگان خارج ساخته، لذا بر او لازم است تا جان مؤمن دیگری مانند وی را درقطار اشخاص آزاد در آورد زیرا آزادسازی‌اش از قید بردگی، همچون زنده‌کردن وی است. این واجب اول بر عهده وی میباشد؛

«و» واجب دوم این‌است که: **«به اهل او دیه پرداخت کند»** دیه: مالی است که به عنوان خون‌بهای‌مقتول به ورثه وی داده می‌شود تا آن را همچون میراث میان خود تقسیم نمایند. مراد از (أهل)، ورثهٔ مقتول است. (تفصیل دراین مورد را میتوان در کتب معتبر فقهی مطالعه فرماید).

شارع بر کسی که مرتکب قتل خطاء می شود دو أمر را واجب کرده است:

1 - کفاره که عبارت است از آزاد کردن برده ی مؤمن.

2 - دیه (خون بها) که عبارت است از یکصد شتر که بر «عاقله» واجب است.

در نزد احناف، جنس دیه به‌حسب پول رایج هر سرزمین چنین سنجیده می‌شود: برای دارندگان طلا هزار دینار، برای دارندگان نقره ده‌هزار درهم و برای دارندگان شتر، صد شتر. قابل ذکر است که دیه در قتل خطاء بر «عاقله قاتل» لازم می‌گردد نه بر خود وی. و «عاقله» در نزد علمای حجاز، نزدیکان قاتل از جهت پدری وی ـ یعنی عصبه وی هستند ـ ولی در نزد أحناف، «عاقله» کسان و نزدیکان ثبت شده در دیوان (ثبت احوال) قاتل‌اند، آن‌گونه که عمر(رض) این دیوان را تنظیم نموده است. و اگر عاقله از پرداخت

ketabton.com - The Digital Library

دیه ناتوان شد، دیه مقتول از بیت‌المال عمومی (خزانه دولت) پرداخت می‌شود.«تفسیر انوار القرآن».

«فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ»: و اگر مقتول در زمرۀ کفار محارب بود، بر قاتل لازم است تا فقط بردۀ مؤمنی را آزاد کند بدون اینکه دیتی به اهل آن بپردازد؛ زیرا اهل مقتول از این دیت در جنگ با مسلمانان استفاده می‌کنند.

«وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ»: و اگر مقتول از جملۀ کفاری بودکه بین آن‌ها ومسلمانان عهد و پیمان بود در چنین حالی بر قاتل لازم است تا ضمن آزاد سازی برده، دیت او را نیز به اهلش بپردازد.باید گفت که: تسلیم دیه، مشروط به درخواست خانواده مقتول نیست، بلکه وظیفه‌ی قاتل پرداخت آن است.

یعنی: پرداخت دیه به هر حال برای ورثه مقتول واجب است، مگر اینکه آنان این دیه را بر خانواده قاتل ببخشند. در حالات هیجانی هم، عواطف و رحم نباید فراموش شود و عفو از خطاکار، در ذات خود یك صدقه‌ی پسندیده است.

ملاحظه می‌کنیم که آیه کریمه این بخشش را ـ به‌جهت ترغیب و برانگیختن مؤمنان برپرداخت آن ـ صدقه نامید.

«فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ»: و اگرکسی توان آزادسازی برده را نداشت باید که دوماه پی‌درپی روزه بگیرد و با این روزه به تزکیۀ نفس خویش بپردازد و او را از کارهای زشت باز دارد و در عین زمان که دچار انکسار و فرو تنی شده باید توبه و استغفار نماید.

دین مقدس اسلام، به بعد ایمانی افراد تکیه دارد. آزاد کردن برده و پرداخت دیه، دیدنی است، ولی روزه گرفتن، دیدنی نیست و به این وسیله، انسان وجدان دینی و اخلاقی خود را جریمه می‌کند.

تعبیر قرآنی: « فَمَن لَّمْ يَجِدْ »(هرکس برده‌ای نیافت)، مظهری از مظاهر اعجاز قرآنی است زیرا این حقیقت را می‌رساند که بیان قرآن از نظر دقت چنان بالاست که همه زمان و مکان را می‌گنجاید زیرا مفهوم آن، هم شامل عدم توانایی مالی شخص در خریدن برده می‌شود و هم شامل نبودن برده ـ همچون عصر و زمان ما.

« وَ كانَ اَللّهُ عَلِيماً حَكِيماً(92)»: الله متعال بر تمام آنچه بندگان پنهان می‌دارند آگاه است او بر تمام اعمال‌شان اطلاع دارد و در آنچه به عنوان آزاد سازی برده و دیت و ترتیب کفاره مشروع ساخته حکمت دارد. این‌ها همه از الطاف الهی است، قوانین الهی، بر اساس علم و حکمت و با ملاحظه‌ی همه‌ی جوانب مسأله است.

توضیح ضروری و مختصر:

مجازات قتل خطاء یا غیرعمد دو چیز است:

1 - آزاد کردن برده ای مؤمن که به منزله ی جان بخشی به برده است.

2 - پرداخت خون بها (دیه) به ورثه ی مقتول، به منظور زدودن دشمنی و کینه توزی.

اگر برده دست نداد، باید قاتل دو ماه پیاپی روزه بدارد. اگر مریضی یا عادت ماهانه [ی زن] یا هر گونه عذر شرعی مورد پسند، پیاپی بودن روزه را بر هم زد؛ بقیه ی روزه را تا تکمیل شدن آن دو ماه ادامه دهد و کارش بلامانع است.

آزاد کردن برده ی مؤمن یا دو ماه روزه گرفتن، به عنوان کفاره ی قتل واجب و حق الله است. و پرداخت خونبها نیز حق الناس نام دارد و زمانی قاتل از گناه قتل می رهد که هر

ketabton.com - The Digital Library

دو را به خوبی - به جای آورده باشد.

اسباب نزول آیهٔ 92:

326- ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: حارث بن یزید از قبیلهٔ بنی عامر بن لؤیی با ابوجهل، مدتی عیاش بن ابوربیعه [برادر مادری ابوجهل که اسلام آورد و به دیار هجرت شتافت مادرش سوگند یاد کرد که تا پسرش برنگردد نه غذا می‌خورد و نه آب می‌نوشد و نه در زیر سقف می‌نشیند، أبوجهل و حارث خود را به عیاش رساندند و به حیله و نیرنگ دست‌ها و پاهای او را بستند و هرکدام صد درَّه (شلاقش) زدند عیاش به حارث گفت: این برادرم است تو کیستی؟ به خدا قسم!اگر تنها یافتمت می‌کشمت](روائع البیان تفسیر آیات أحکام، محمد علی صابونی، ج 1، ص 495.) را شکنجه می‌کردند. اندک زمانی به سوی رسول الله صلی الله علیه وسلم هجرت کرد و ناگهان عیاش در حره با او روبرو شد و به گمان این که هنوز اسلام نیاورده است، او را با شمشیر کشت. سپس عیاش حضور نبی کریم آمد و از جریان آگاهش ساخت. در این باره آیه « وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاَّ خَطَئاً» نازل شد(طبری 10079 از عکرمه به قسم مرسل روایت کرده است.)

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿٩٣﴾

و هرکس که مؤمنی را قصد (بدون هیچ سببی که موجب قتل باشد) بکشد، پس سزای او دوزخ است، که همیشه در آن می‌باشد و مورد غضب الله قرار می‌گیرد، و الله او را لعنت می‌کند، و برای او عذاب بس بزرگی را آماده کرده است. (۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُتَعَمِّدًا»: از روی قصد و عمد.«متعمّد»: کسی که کار را دانسته و از روی عمد انجام می دهد.«عتاد»: آماده شدن. اعتاد: آماده کردن. «اعد» آماده کرده است.

تفسیر:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها»: و هر کسی شخصی مؤمنی را به طور عمد و قصد بکُشد و نیز بداند او مؤمن و مسلمان است،جزای چنین کسی این است که در آتش دوزخ ماندگار باشد.

در نزد جمهور این کیفر بر حالتی حمل می شود که قاتل، قتل مؤمن را حلال بداند، و همان طور که ابن عباس گفته است در صورت حلال دانستن قتل مؤمن کافر می شود. (به تفصیل حکم قتل در بحر 326/3 و مختصر ابن کثیر 422/1 مراجعه کنید.).

یا مراد از خلود آن است که تا مدّت طویل در جهنم می‌ماند؛ یا این شخص سزاوار چنین جزاست، امّا الله متعال مالك و مقتدر است؛ هرچه خواهد کند؛ و الله أعلم.

«وَ غَضِبَ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً (93)»: و به سوی قهر، غضب الهی بازگردد چون کار بسیار بَد و جُرمی بسیار زشت مرتکب شده و بر او لعنت خداست که براساس آن او را رحمت خود طرد می‌کند و از عفو و رضوان خود دور می‌نمایند و برای او عذابی دردناک و سزا مناسب عملکرد زشتش آماده نموده؛ زیرا او انسان معصومی را کشته است.

در حدیثی پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم فرمود: «همانا زوال دنیا در پیشگاه خدا از کشتن مردی مسلمان آسان‌تر است».

ketabton.com - The Digital Library

نشانه قتل عمد: کشتن انسان با وسیله‌ای از وسایل‌کشنده‌ای است که عمل قتل عادتاً به مانند آن وسیله أنجام می‌گیرد؛ چون شمشیر، تفنگ، سم و امثال آن. ولی کسی‌که از قتل عمد توبه‌کار شد، سزاوار این مجازات نیست. اما باید دانست که در توبه قتل عمد، قاتل ناگزیر باید به قتل اعتراف و خود را برای قصاص تسلیم کند؛ چنانچه قصاص واجب بود، یا دیه بپردازد ـ چنانچه قصاص واجب نبود ـ درصورتی که قاتل توانگر بوده و بر پرداخت کل دیه یا بعضی از آن قادر باشد، چه در قتل عمد، عاقله قاتل متحمل دیه قتل نبوده بلکه دیه به مال خود وی تعلق می‌گیرد.

اما اگر قاتل قتل عمد، از این گناه عظیم توبه کرد و عزم خود را بر این امر که‌دیگر به قتل هیچ‌کسی دست نیالاید جزم نمود، بی‌آن که به قتل اعتراف نموده وخود را به عدالت تسلیم نماید، دراین صورت به قبول توبه وی یقین قاطع نداریم، ولی الله متعال ارحم الراحمین است و اوست که میان بندگان خویش در آنچه‌که میان خویش اختلاف داشته‌اند، داوری می‌کند. هرچند که در این آیه کریمه برای قاتل قتل عمد، توبه و کفاره‌ای ذکرنشده، چنان‌که برای قاتل خطا ذکرشده،که این خود دلیل عدم پذیرش این دو از قاتل در قتل عمد است. چنان‌که‌ابن‌عباس (رض) نیز بر آن است که قتل عمد توبه‌ای ندارد، به‌دلیل احادیث بسیاری که‌بر بزرگی این جنایت دلالت می‌کنند و از جمله این حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم: «اولین قضیه‌ای که میان مردم در روز قیامت فیصله می‌شود، قضیه خونهاست». در حدیث شریف دیگری آمده است: «قطعاً نابودی دنیا در نزد خدا، آسان‌تر ازکشتن شخص مسلمانی است». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «اگراهالی آسمان‌ها و زمین بر کشتن مرد مسلمانی گردآیند، بی‌گمان خداوند همه را برروهایشان در آتش می‌افگند». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «هرکس بر کشتن مسلمانی یاری نماید ـ هرچند با بخشی از یک کلمه ـ روزقیامت درحالی می‌آید که میان هردو چشمش چنین نوشته شده: این شخص از رحمت خدا نومید است».

اما جمهور فقها بر آنند که توبه قاتل عمد پذیرفته می‌شود. مراد از جاودانه ماندن وی در دوزخ نیز در رأی جمهور، درنگ‌کردن وی به‌مدت دورودرازی است، نه ماندگار بودن همیشگی وی زیرا از رسول خدا ص به تواتراحادیثی نقل شده‌است که مفاد همه آنها این است: «هرکس در قلبش کمترین ذره‌ای از ایمان باشد، سرانجام از دوزخ بیرون آورده می‌شود». بنابر همین رأی جمهور است که علما گفته‌اند: «در قتل عمد سه حق است: حق الله متعال، حق مقتول و حق اولیای دم. اما حق اولیای دم، تسلیم کردن قاتل به آنان است که یا قصاصش کنند یا از وی دیه بگیرند، همچنان می‌توانند او را عفو کنند. و حق خداوند أ به توبه ساقط می‌شود ـ چنانچه خدای لأ آن توبه را بپذیرد. اما حق مقتول به روز قیامت باقی می‌ماند، که یا خدای لأ او را از قاتلش راضی گرداند، یا اگر بخواهد وی را عذاب کند». (بنقل از.«تفسیر انوار القرآن»

مجازات قتل عمد:

مجازات قتل عمد، که قاتل به خاطر ایمان مقتول او را از پای در آورد، در شأن شخص مؤمن نیست که به عمد خون همکیش و برادر مؤمن خود را بریزد؛ زیرا ریختن خون مؤمن، منافی ایمان به خدا و عقیده ی پاک است و موجب خوار و سبک شمردن فرمان و حکم او می گردد و این کارناپسند، تا این حد سنگین و ننگین است که آن را هم ردیف

ketabton.com - The Digital Library

شرک به شمار آورده اند تا جایی که ابن عباس می گوید: این جنایت توبه ای ندارد (!)، یعنی توبه ی قاتل عمد، که قتل را حلال بداند، مردود است؛ اما برخی از مفسران به آیه ی زیر استناد کرده اند که میفرماید: «إن الله لا يغفر أن يشرك به ويغفر مادون ذلك لمن يشاء» [نساء/ 48و116] و امیدوارند که آمرزش پروردگار، قاتل توبه کار را دربر گیرد. در ضمن، خلود را به معنای زمانی طولانی تعبیر کرده اند. [في ظلال القرآن، منار و...]

یادداشت توضیحی:

قتل عمد در نظر اسلام از بزرگترین گناهان به شمار می آید، از این رو مجازات آن بی نهایت غلیظ و سخت است. پیامبر صلّی الله علیه و سلّم فرمود: (هرکس حتی با نیم کلمه در کشتن مؤمنی کمک نماید، روز قیامت وقتی در حشر حاضر می شود بر پیشانیش نوشته شده است: از رحمت خدا بی بهره است. (ابن ماجه آن را اخراج کرده است.). و نیز در حدیث آمده است: (از بین رفتن دنیا نزد خدا از کشته شدن یک نفر مؤمن آسان تر است. (بیهقی آن را اخراج کرده است.). به همین جهت ابن عباس فتوی داده است که توبه ی قاتل پذیرفته نمی شود. أعاذنا الله من ذلک.

شأن نزول آیهٔ 93:

330- ابن جریر از طریق ابن جریج از عکرمه روایت کرده است: مردی از أنصار برادر مقیس بن صبابه را کُشت، نبی کریم خونبهایش را به مُقَیسْ پرداخت و او هم قبول کرد، ولی مقیس روزی به طور ناگهانی به قاتل برادرش حمله کرد و او را کشت. نبی کریم وقتی از جریان باخبر شد، گفت: در حرم و بیرون حرم هیچ جا امانش نمی‌دهم. مقیس در روز فتح مکه کشته شد. آیهٔ: وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً...﴾ در بارهٔ او نازل گردیدهاست. (طبری 10191 از این طریق روایت کرده و واحدی 344 به کلبی از ابوصالح از ابن عباس نسبت داده)

خوانندگان محترم!

در آیهٔ متبرکه (94) در باره علاقه نشان دادن به صلح و تأمل و اندیشه در احکام بحث بعمل آمده است.

بعد از اینک در ایات قبلی حکم قتل غیرعمد و قتل عمد به بیان گرفته شد، این آیه هم نوعی از أنواع قتل غیرعمد را - به دلیل شتاب ورزیدن در حکم به نامسلمانی شخص - بیان می کند و در این راستا هشدار می دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٩٤﴾

ای أهل ایمان!هنگامی که در راه الله (برای جهاد) سفر کردید، پس به درستی تحقیق کنید (تا کافر را از مسلمان تشخیص دهید) و به کسی که به شما (کلمهٔ) اسلام را تقدیم کرد، نگوید تو مؤمن نیستی (و قتل تو رواست) تا به وسیلهٔ آن (کشتن مؤمن)، متاع زندگانی دنیا (مال غنیمت) را بدست آرید، و نزد الله غنیمت‌های بسیار است، شما نیز پیش از آن (اسلام) همانطور بودید، پس الله بر شما احسان کرد (که مسلمان شدید)، پس به درستی تحقیق (پرس و جو) کنید، بی‌گمان الله به آنچه می‌کنید آگاه است. (۹۴)

ketabton.com - The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَرَبْتُمْ»: زدید، به سفر رفتید.« تَبَيَّنُوا»: تحقیق کنید، روشن نمایید، شتاب نکنید.
« السَّلَامَ»: تحیت، درود، تسلیم شدن.«تَبْتَغُونَ»: می جویید، می خواهید.«عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: متاع، کالای ناچیز و فناپذیر دنیا.«مَغَانِمُ»: جمع مغنم، غنیمتها.«كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ»: قبلاً خودتان اینگونه بودید که: به مجرد گفتن شهادت، خون و أموالتان مصؤن می ماند.«خَبِيرًا»: آگاه، باخبر.

تفسیر:

«يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ فَتَبَيَّنُوا»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید!هرگاه به سوی جهاد در راه الله بیرون رفتید باید دربارهٔ کسی که با او می‌جنگید تحرّی و جستجو کنید و بر شماست تا در خصوص آن‌ها تحقیق کنید و دلیل قاطع بیابید و در قتل عجله به خرج ندهید تا مؤمن و کافر برایتان به طور یقین مشخص و معلوم شود.
«وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ اَلسَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً»: به کسی که بر شما سلام می کند، نگویید مؤمن نیستی و این سخن را به خاطر بیم و هراس از مرگ به زبان آورده ای، آنگاه او را به قتل برسانید.به قولی دیگر معنی این است: برای کسی‌که به شما «السلام علیکم» گفته، نگویید که تو مسلمان نیستی.
قابل تذکر است که: ما مأمور به ظاهرهستیم، نه درون اشخاص، اگر گفتارشان را نمی‌پذیریم،نباید به صورت فوری به ردّ آن فیصله وإقدام کنیم.متوجه باید بود همانطوریکه ادّعا دلیل می‌خواهد، ردّ مطلب نیز دلیل می‌خواهد.
« تَبْتَغُونَ عَرَضَ اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا»: و در چنین حالی هدفی دنیائی را دنبال می کنید، تا از این طریق به غنیمت دست یابید و سلاح و مالش را بگیرید، یعنی این عمل شما ناشی از اشتهای غنیمت است که شما را از تحقیق و بررسی در مورد مسلمانی آن شخص باز می‌دارد، درحالی‌که این غنیمت چیزی جز بهره فانی دنیای دون نیست.
ما باید در جنگ‌ها، اهداف مادّی را کنار بگذاریم بلکه کوشش بعمل اریم تا قداست جهاد را با غنیمت طلبی خدشه دارد نسازیم.
باید گفت که: هدف از جهاد، پیوستن دیگران به اسلام است، نه کسب غنائم. پس به خاطر غنائم، دیگران رانباید متّهم به بی‌دینی کنیم.
«فَعِنْدَ اَللّٰهِ مَغانِمُ كَثِيرَةٌ»: و آنچه خداوند برای شما در آخرت از اجر و پاداش نیکو و جایگاه دائمی آماده نموده از تمام بهرهٔ دنیا بهتر است.
نزد الله متعال بهتر از آن موجود است، همانا مکافات فراوان و نعمت های بی حد که برایتان مهیا نموده است.
« كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اَللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا»: و یاد آورید زمانی را که شما پیش از اینکه مسلمان شوید، شما هم در چنین حالی ووضعیتی در دوران کفر قرار داشتید پس سپاس خدایی که شما را هدایت نموده بر جای آورید و حال ووضعیت این شخص را به حال خویش در گذشته مقایسه کنید، چنین تعاملی را به تحقیق بیشتر وامی‌دارد.
« إِنَّ اَللّٰهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً (94) »: خدا از اعمال شما آگاه است ومکافات آن را به شما می دهد. شما را در برابر اعمال‌تان مؤاخذه خواهد کرد. سعیدبن جبیر (رض) می‌گوید: « این جمله، تهدید وهشداری است ». ازفحوای این آیه مبارکه می‌فهمیم که: فرق اساسی در میان جنگ مسلمانان و جنگ دیگران این است که: غیر مسلمانان برای دنیا می‌جنگند،

ketabton.com - The Digital Library

اما مسلمانان برای برتری کلمه‌الله.

شأن نزول آیه 94:

331- بخاری، ترمذی، حاکم و غیره از ابن عباس (رض) روایت کرده أند: مردی از بنی سلیم در حالی که رمهٔ گوسفندان خود را به راه می‌برد از کنار جماعتی از أصحاب گذشت و بر آن‌ها سلام داد. برخی از آن‌ها گفتند: سلام او از مسلمانی نبود تنها برای نجات جان خویش این کار را کرد. پس بر او حمله‌ور شدند و به قتلش رساندند و گوسفندانش را نزد رسول الله آوردند. در این باره آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا ضَرَبْتُمْ...» نازل شد(صحیح است، ترمذی 3030، احمد 1 / 229 و 272 و 324، طبری 10222، طبرانی 11731، حاکم 2 / 235، بیهقی 9 / 115، واحدی در اسباب نزول 346 از چندین طریق از عکرمه روایت کرده اند. این حدیث را حاکم صحیح می‌داند و ذهبی نیز با آن موافق است. ترمذی می‌گوید: این حدیث است. بخاری 4591، مسلم 3025، ابوداود 3979، طبری 10219 – 10221، واحدی 345 و بیهقی 9 / 115 از چند طریق از سفیان بن عینه از عمرو بن دینار از عطاء از ابن عباس به این معنی روایت کرده اند.).

332- بزار از وجه دیگر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: پیامبرلشکری را که مقداد نیز در بین آن‌ها بود به یکی از میدان‌های جنگ فرستاد. وقتی به آن دیار رسیدند، دریافتند که تمام آن‌ها گریخته اند و تنها یک نفر با ثروت فراوان به جا مانده است. او گفت: « أشهد أن لا إله إلا الله: گواهی می‌دهم که خدایی نیست جز خدای یگانه. » اما مقداد او را کشت. پیامبرصلی الله علیه وسلم گفت: فردای قیامت در برابر« لا إله إلا الله» چه می‌گویی؟ بنابراین، الله متعال این آیه را نازل کرد(حسن است، بزار 2202 و طبرانی در معجم کبیر روایت کرده اند، اسناد آن حسن است، هیثی در مجمع الزوائد 7 / 8 می‌گوید: «این را بزار روایت کرده اسناد آن جید است»، بین این دو حدیث بعدی جمع ممکن است که هرکدام حادثهٔ جداگانه باشد.).

333- احمد و طبرانی و دیگران از عبدالله بن ابوحدرد اسلمی روایت کرده اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ما را با جمعی از مسلمانان که ابوقتاده و محلم بن جثامه هم در میان آنان بودند فرستاد. عامر بن اضبط أشجعی از کنار ما گذشت و سلام داد. محلم بر او حمله‌ور شد و او را کشت. هنگامی که نزد پیامبر (آمدیم و از ماجرا آگاهش ساختیم. در خصوص ما آیه « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ ... » نازل گردید(حسن است، احمد 6 / 11، طبری 5 / 140، بیهقی در «دلائل» 4 / 305 و واحدی 349 از ابوحدرد از پدرش روایت کرده اند، اسناد آن حسن است.).

خواننده محترم!

مبحث و موضوع این آیه در مورد ضرورت تحقیق و بررسی در احکام قتل و شتاب نکردن در کشتن، منحصر شده است. و این که گفتن شهادتین در ظاهر برای مسلمانی شخص کفایت می کند و به کشف درون دل نیاز نیست و آن، کار خداست و بس.

این آیه به مسلمانان صدر اسلام هشدار داد که در جنگ با دشمن اگر در مسلمانی کسی تردید کردید، در صدور حکم، علیه او شتاب نورزید، همه ی جوانب را نیک بسنجید. اگر بر شما سلام کرد، نشان مسلمانی اوست و تعرض به او نارواست؛ هر چند در نفس الامر غیر آن باشد. او را از پای درنیاورید، گفتار ظاهرش را بنگرید و به آن حکم کنید.

ketabton.com - The Digital Library

بدانید که: گنجینه های متاع بی پایان و ماندنی نزد پروردگار است، متاع دنیا پایدار نیست. پس، بدون وارسی و تحقیق دست به شمشیر نزنید و خون کس را نریزید.
پس آن مورد از قتل که در هنگام رفتن مجاهدان برای جهاد در سرزمین مشر کان که در همان آغاز اسلام روی داد از نوع قتل غیرعمد بوده است؛ زیرا در آن هنگام هیچ جایی از سرزمین عرب و در میان قبایل مختلف آن از وجود افرادی مسلمان یا آنان که میل به مسلمانی داشتند و در صدد فرصتی بودند که روزی به مسلمانان بپیوندند؛ خالی نبوده است. بنابراین اگر در سر راه مجاهدان، کسی اظهار مسلمانی کرده باشد؛ ولی آنان به سخنش اعتماد و باور نداشته اند، ریختن خونش قتل غیرعمد به شمار می آید؛ زیرا ممکن است یکی از همان مسلمانانی بوده باشد که در سرزمین کفر می زیسته است.
یادداشت: دلیل غیر عمد بودن چنین قتلی، بدین قرار است:
الف: مجاهدان راه اسلام، سخن شخص را به سبب بودنش در میان اهل کفر و شبهه ی تقیه کردنش از آنان نپذیرفته و بنابه کافر بودنش، حکم قتل او را صادر کرده بودند.
ب: چون در گوشه و کنار سرزمین کفر، مسلمانانی یا کسانی بوده که علاقه ی مسلمانی در نهانخانه ی دل داشته اند، از این رو، ممکن است آن شخص از زمره ی آن کسان بوده باشد؛ هرچند آن سریه او را باور نداشتند.
لازم به ذکر است که پس از نزول این آیه (۹۴)، چنین رویدادی قتل عمد محسوب می گردد و باید این گونه موارد - به روشنی - تحقیق و بررسی شود. پس خداوند، کردار و روش زمان جاهلیت را به مؤمنان یاد آور می شود و بر آنان منت می نهد که دلهایشان را از آلودگیهای جاهلیت زدوده، اهدافشان را بلندمرتبه گردانیده و قوانین و نظم و نظامی ارزنده و هدفمند برایشان قرار داده است، تا همچون دوران جاهلیت؛ به منظور به دست آوردن کالای بی بهای دنیا به جهاد نپردازند و پیکار نکنند و حرص و آز غنیمت، آنان را به شتاب ورزیدن در حکم وادارد؛ زیرا خون شخص مسلم، گرامی و محترم است و نباید ریخته شود. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان محترم !

درآیات متبرکه قبلی، الله متعال، مؤمنان را به خاطر قتل غیرعمد که توسط عده ای از مجاهدان روی به وقوع پیوسته بود، نکوهش بعمل آمد.
اینک در آیات (95 الی 96) از برتری جهاد در راه الله وامتیاز مجاهدان در برابر خانه نشینان، بحث بعمل می آید و با جمله ی « **غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ** » نابینایی چون ابن ام مکتوم را از خانه نشینان جدا می سازد.

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٩٥﴾

آن گروه از مؤمنانی که بدون مریضی جسمی [و نقص مالی، و عذر دیگر، از رفتن به جهاد خودداری کردند و] در خانه نشستند، با مجاهدانی که در راه خدا با اموال و جان هایشان به جهاد برخاستند، یکسان نیستند. خدا کسانی را که با اموال و جان هایشان جهاد می کنند به مقام و مرتبه ای بزرگ بر خانه نشینان برتری بخشیده است. و هر یک [از این دو گروه] را [به خاطر ایمان و عمل صالحشان] وعده پاداش نیک داده، و (لیکن) الله جهادکنندگان را بر خانه نشینانِ [بی عُذر] به ثوابی بزرگ برتری داده است. (۹۵)

ketabton.com - The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اَلْقَاعِدُونَ»: جمع قاعد، خانه نشینان، نشستگان.«أُولِي الضَّرَرِ»: زیان دیدگان، مریضان، دردمندان، کوران، لنگان، از کار افتادگان. «اَلْحُسْنَى»: بهشت، پاداش نیکو.

تفسیر:

«لا يَسْتَوِي اَلْقاعِدُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي اَلضَّرَرِ وَ اَلْمُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اَللّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ »: امکان ندارد در اجر و پاداش، دو گروه باهم مساوی باشند یکی مؤمنانی که از اشتراک در جهاد بدون عذر سر باز زدند و دیگری مؤمنانی که نظر به عذرهای معقول مانند: کوری، لنگی، مریضی و از این قبیل از اشتراک در جهاد خودداری نمودند.

ابن عباس فرموده است: آنها عبارتند از کسانی که از رفتن به غزوه بدر سر زدند و آنان که به جهاد رفتند. وقتی آیه نازل شد «ابن ام مکتوم» برخاست و گفت: یا رسول الله!آیا برای من رخصتی هست؟ به خدا قسم اگر می توانستم به جهاد می رفتم. آنگاه خداوند متعال آیه ی « غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ» را نازل کرد.

أهل ضرر:

أهل معاذیر أند که عذرهایی چون بیماری، معلولیت، نابینایی، لَنگی و غیره به آنان ضرر وارد نموده، تا بدانجا که ازجهاد بازشان داشته است، پس اگر نیت و عزم مؤمنان معذور فقط این باشد که در صورت نبود عذر، قطعا به جهاد می‌رفتند، در این صورت، آن معذوران نیز در درجه مجاهدان قرار داشته و همانند پاداش ایشان را دارند، چنان‌که در حدیث شریف‌آمده است: رسول الله صلی اللهعلیه وسلم دریکی از غزوات خطاب به مجاهدان فرمودند: «قطعا در مدینه مردمی هستند که شما هیچ مسیری را نپیموده و هیچ وادی‌ای را پشت‌سر نگذاشته‌اید، مگر اینکه با شما در آن همراهند. اصحاب گفتند: یارسول الله!درحالی‌که در مدینه هستند با ما همراهند؟ فرمودند: آری!وجود عذرایشان را بازداشته است».

«فَضَّلَ اَللّهُ اَلْمُجاهِدِينَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى اَلْقاعِدِينَ دَرَجَةً»: خدا مجاهدانی را که اموال و نفس خود به خدا می فروشند و به جهاد می روند، یک درجه بر باز ایستادگان و تخلّف‌کنندگان تفضیل و برتری داده است؛ چون هردو گروه، هم آنهایی که به جهاد رفته اند و هم آنهایی که به خاطر داشتن عذری از جهاد باز مانده اند، در قصد و نیت مساویند. همان طور که پیامبر صلّی الله علیه و سلّم گفته است: در مدینه افرادی هستند، هر مسیری را که شما رفتید و هر دره ای که شما آن را پشت سر گذاشتید، آنها با شما بودند. گفتند: در حالی که در مدینه هستند با ما نیز می باشند ای رسول الله؟ گفت: بله؛ چرا که عذر آنها را حبس کرده است. (ابن ماجه آن را اخراج کرده است.).

مراد از درجه برتری دراینجا، برتری آنها بر غیر معذوران است، چه دارندگان عذر در صورتی که نیتشان صحیح باشد، درجه‌ای همانند بامجاهدان را دارند.

«وَ كُلاًّ وَعَدَ اَللّهُ اَلْحُسْنى» و هردو گروه راخداوند متعال، هم به مجاهدین و هم به آنهایی که به خاطر داشتن عذر از جهاد باز مانده اند وعده ی پاداش نیکوی آخرت را به آنها داده است.

باید یادآور شد که: خدمات و تلاش هر کس محترم است و به خاطر شرکت کسانی در جبهه، نباید ارزش‌های دیگران نادیده گرفته شود. برتری مجاهدان بلی، امّا طرد دیگران هرگز نه.

ketabton.com - The Digital Library

« وَ فَضَّلَ اَللّٰهُ اَلْمُجاهِدِينَ عَلَى اَلْقاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً (95) »: با این حال خدای‌تعالی مجاهد را بر کسی که از جهاد نشسته مکافات عظیم و ثوابی بزرگ و کرمی واسع به اندازۀ یکصد درجه ارزانی داشته است که هر درجه بنابر حدیث نبوی به اندازۀ فاصلۀ آسمان‌ها از زمین است.
قابل تذکر است که: اگر پروردگار با عظمت به رزمندگان فضیلت داده است، پس جامعه هم باید برای مجاهدان و شهدا در اجتماع، مقام و برخوردهای حساب خاصی بعمل ارند. البتّه به شرطی که برای رزمنده نیز توقّعات نابجا پیدا نشود و گرفتار سوء عاقبت نگردد. واز نام جهاد ومجاهد استفاده سو وناروای بعمل نیاورند.

جهاد و مجاهد:

مجاهد در ایمان و اعتقاد از ارزش بخصوصی برخوردار می باشد و درجات و منازل أهل إیمان، به نسبت أنجام وظایف و تکالیف، گوناگون و متفاوت است، طوریکه در آیۀ مبارکه خواندیم: خانه نشینان و نشستگان معذور، بادرنظر داشت اینکه گروهی مخلص و نیک رفتار بودند؛ اما در أمر جهاد، کوتاهی کردند و قرآن برای جبران این قصور آنان را تشویق کرد. جهاد با مال و جان ارزش گران سنگی دارد که در بارگاه پروردگار از مقام ومنزلت ودرجات خاصی برخوردار است. این درجات و برتری بر اساس نیروی ایمان و کردار نیکو و از خودگذشتگی است. (اسراء/21).

معنای جهاد:

جهاد در لغت إستفاده از قدرت و توانایی خود در برابر دشمن را گفته می شود و معنای شرعی آن را علامه (حَصْكَفی، علاءالدین محمدبن علی، فقیه ومحدث قرن یازدهم) چنین بیان فرموده است: «دعوت به دین راستین و بر حق و جنگیدن با کسی که آن را نمی پذیرد». (الدر المختار ۲۹۶/۴).
جهاد در راه الله از بهترین راههای تَقَرُب به اوست و از بزرگترین عبادات می‌باشد. حتی می‌توان گفت که جهاد بعد از فرایض از برترین أعمالی است که می‌توان در آن رقابت کرد و بر دیگران پیشی گرفت.
جهاد زمانی معنی پیدا می‌کند که در جهت یاری کردن مؤمنان، اعتلای کلمه‌ی اسلام، سرکوب کردن کفار و منافقین، هموار کردن راه دعوت اسلامی در بین جهانیان، راهنمایی کردن بندگان الله از تاریکی ها به نور، نشر محاسن اسلام و احکام عادلانه‌اش در میان مردم و همچنین دیگر مصالح و نتایج مفید برای مسلمانان و خدا پرستان باشد.
آیات و احادیث زیادی درباره‌ی فضیلت جهاد و برتری مجاهدان بر دیگران وجود دارد که اراده‌ی انسانی را بر می‌انگیزد و استعدادهای نهفته‌ی او را پویا می‌کند و او را در صف مجاهدان قرار می‌دهد تا صادقانه با دشمنان الله تعالی جهاد کند. جهاد، فرضِ کفایه است که اگر تعداد لازم به این کار مبادرت ورزند از دیگران ساقط می‌شود.
البته گاهی اوقات جهاد، فرضِ عین می‌گردد که در این صورت هیچ یک از مسلمانان نباید از این امر سرپیچی کنند، مگر این که عذری موجه و شرعی داشته باشند. جهاد، زمانی فرضِ عین است که پیشوای مسلمانان دستور جهاد دهد یا این که دشمن، شهر و دیار مسلمانان را محاصره کند، یا این که مسلمان در میدان جهاد باشد.
دلایل فرضیت جهاد در آیات و احادیث بیان شده است. در چنین وضعی فرد باید خود را برای جهاد در راه الله آماده کند. از آیاتی که در فضیلت جهاد و مجاهدین وارد است

ketabton.com - The Digital Library

می‌توان به این آیه اشاره کرد: [إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (111)]:
(بی گمان الله تعالی جان و مال مؤمنان را به بهای بهشت خریداری می‌کند (آنان باید) در راه الله بجنگند و بکشند و کشته شوند. این وعده‌ایی است که الله آن را در(کتاب های آسمانی) تورات و انجیل و قرآن ثبت نموده و وعده‌ی راستین آن را داده است، و چه کسی از الله به عهد خود وفا کننده تر است؟ پس به معامله‌ای که کرده‌اید شاد باشید، و این پیروزی بزرگ و رستگاری عظیمی است). «توبه/111»
این آیه‌ی مبارکه، تشویق بزرگی برای جهاد در راه الله است. آیه بیانگر این مطلب است که مؤمن جان و مال خود را به الله فروخته و این معامله‌ای است که الله آن را قبول کرده و بهایش را بهشت قرار داده است تا مجاهدان در راه الله مبارزه کنند، بکشند و یا کشته شوند. در ادامه اللهتعالی یادآور می‌شود که این وعده در ارزشمندترین کتاب‌های آسمانی، تورات و انجیل و قرآن مذکور است. سپس اللهتعالی برای این که مؤمنان در این معامله مطمئن شوند، می‌فرماید: و چه کسی از خدا به عهد خود وفا کننده تر است، تا مومنان به عهد و پیمان خود در این معامله ثابت قدم بمانند و از روی اخلاص و صدق نیت و طیب خاطر با جان و مال خود وارد میدان معامله و عمل شوند، اللهتعالی پاداش آنان را در دنیا و آخرت به صورت کامل ادا خواهد کرد. الله تعالی به مؤمنان دستور می‌دهد که جهانیان را بر این معامله بشارت دهند چرا که این کار سراسر رستگاری است و در واقع، سرنوشت نیکو و یاری حق در جهاد است. با حیای فریضه جهاد، کفار و منافقان خوار و ذلیل می شوند. مسلمانان به عزت و سرفرازی می رسند و زمینه ی انتشار دعوت اسلامی در تمام عالم مهیا می شود.

فضیلت جهاد و مجاهدین از دیدگاه قرآن:

جهاد و مبارزه با دشمنان اسلام در راه الله متعال بالاترین قله و بلندترین درجه اسلام است و بوسیله این فریضه مهم دینی بود که بیرق اسلام در شرق و غرب بر افراشته شد و این فرمان بزگ الله متعال از مهمترین عبادات است که مسلمان را به خداوند مقرب میسازد. و همچنان کوتاه ترین راه جنت جهاد فی سبیل الله است. خداوند بزرگ بلند ترین درجات را به مجاهدین و شهداء راه خود اعطاء کرده است. بدلیل اینکه حفاظت نماز و روزه بر جهاد است حفاظت قرآن بر جهاد است حفاظت مال و ناموس مسلمانان بر جهاد است، محافظت آبرو و عزت مسلمانان بر جهاد است، و خلاصه اینکه حفاظت تمام اسلام بر جهاد است.

شأن نزول آیه 95:

340- بخاری از براء بن عازب روایت کرده است: وقتی که آیه: « لاَّ يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ » نازل گردید، نبی کریم گفت: فلانی [زید] را صدا کن، [با خود لوح، دوات و استخوان کتف بیاورد] پس آن شخص آمد و با خود قلم، دوات، لوح و استخوان کتف همراه داشت. پیامبر خطاب به او گفت: بنویس « لاَّ يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُوْلِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ » [عمرو] ابن ام مکتوم که پشت سر پیامبر ایستاده بود عرض کرد: ای رسول الله!من نابینایم [وظیفة کسانی مثل من چیست] پس الله متعال به جای آن« لاَّ يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُوْلِي الضَّرَرِ » را نازل

ketabton.com - The Digital Library

گردانید(صحیح است، بخاری 4549، مسلم 1898، ترمذی 1670، نسائی 6 / 10 طبری 10238، بیهقی 9 / 23 روایت کرده اند.).
344- و ترمذی از حدیث ابن عباس(رض) به همین معنی روایت کرده و در آن آمده است که عبدالله بن جحش و ابن ام مکتوم گفتند: ما کور هستیم. (جید است، ترمذی 3032، نسائی در «تفسیر» 137 روایت کرده اند.).

دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٩٦﴾

به درجات و رتبه هایی بس بزرگ از طرف او (الله)، و مغفرت و رحمت را (به ایشان می‌دهد)، و الله بسیار آمرزنده (و) بسیار مهربان است. (۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«درجات»: منازل، مدارج و مراتبی که برخی بر برخی دیگر برتر باشند.

تفسیر:

«دَرَجاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ كانَ اَللّهُ غَفُوراً رَحِيماً (96)»: درجاتی عطا کرده است که هر یک از دیگری بالاتر و والاتر است. این درجات بلند، این مغفرت و این رحمت از جانب خدای‌تعالی گرامی داشتی برای مجاهدان است. درجات بلند به خاطر بذل جان و مالی که از سوی آن‌ها در راه الله متعال صورت گرفته است. مغفرت به خاطر گناهان‌شان؛ زیرا با اولین قطره خونی که از شهید بر زمین می‌چکد بخشیده می‌شود و رحمت به خاطر آنکه حق‌تعالی می‌خواهد او را تحت پوشش رحمت خود قرار دهد.و خدای‌تعالی تمام گناهان بزرگ را چون حلیم و بخشیده است می‌بخشد و او برای بندگانی که به سوی او بازگردند و طالب رحمتش شوند مهربان است.

«غَفُوراً رَحِيماً»: در این هیچ جای شکی وجود ندارد که الله متعال، غفور و رحیم است، امّا شرط برخورداری از این غفران و رحمت، جبهه رفتن و جهاد است. همانطوریکه شرط دریافت و برخورداری از رحمت الهی، پاك بودن و پاك شدن است.

درحدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «دربهشت صد درجه است که خداوند متعال آنها را برای مجاهدان فی‌سبیل‌الله آماده نموده و فاصله میان هردو درجه، همانند فاصله میان آسمان و زمین است».

قابل تذکر است که این آیه مبارکه: بر جهاد فرض کفایی دلالت دارد. طوریکه گفتیم جهاد فرض کفایی جهادی است که اگر تعدادی کافی از مسلمانان به آن بپردازند، مجاهدان به سبب آن از پاداش برخوردار می‌گردند و خانه‌نشینان هم در نرفتن به آن گنه‌کار نمی‌شوند، درحالی‌که اگر جهاد، فرض عین باشد، یا فرض کفایه باشد ولی شمار کافی از مسلمانان بدان نپرداخته باشند، در این صورت، خانه‌نشینان مرتکب گناه عظیمی شده‌اند که به سبب آن سزاوار ورود به دوزخ هستند.

شأن نزول آیه مبارکه:

در بیان شأن نزول آیۀ مبارکه مفسران نگاشته أند که این در باره غزوه بدر نازل شده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (97 الی 100) درباره تخلف کنندگان از هجرت و هجرت مستضعفان بحث بعمل آمده است.

ketabton.com - The Digital Library

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾

قطعاً کسانی که [با ترک هجرت از دیار کفر، و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ظلم کردند [هنگامی که] فرشتگانْ آنان را قبض روح می کنند، به آنان می گویند: [از نظر دین داری و زندگی] در چه حالی بودید؟ (درجواب) می گویند: ما در زمین، مستضعف بودیم. فرشتگان می گویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا در آن [از محیط شرک به دیار ایمان] مهاجرت کنید؟!پس مسکن شان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است. (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ»: فرشتگان، جانشان را می گیرند، به سراغشان می روند، روحشان را از تن جدا می کنند.«ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ»: ستمگران به شخص خود و [به خاطر ترک هجرت و ماندن در میان کافران]. «فِيمَ كُنْتُمْ»: در چه حال و وضعی بودید؟ در چه کاری بودید؟ کجا بودید؟«مُسْتَضْعَفِينَ»: ضعیف نگاه داشته شدگان، آنان که اختیارشان را سلب کرده اند، درماندگان، بیچارگان.«مَصِيرًا»: جایگاه، فرجام.

تفسیر:

«إِنَّ اَلَّذِينَ تَوَفّاهُمُ اَلْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ»: آنعده از مسلمانان که می‌میرند و ملائکه ارواحشان را قبض می‌کنند در حالی که با باقی ماندن سرزمین شرک بر خویشتن ظلم کردند و با مؤمنان به دیار اسلام هجرت نکردند، « قالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قالُوا كُنّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي اَلْأَرْضِ» ملائکه از از آنان هنگام مرگشان سوال می‌کنند که چرا به خاطر دین خود هجرت نکردید؟ یعنی فرشتگان از آنان می پرسند شما در دنیا چگونه به سر می بردید؟ این پرسش معنی توبیخ و سرزنش را می دهد. در جواب و در قالب عذرخواهی می گویند: در مکه مستضعف بودیم و از إقامه و برپا داشتن مراسم دین خود ناتوان بودیم، « قالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اَللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها» ملائکه به صورت توبیخ به آنها می‌گویند: آیا سر زمین الله متعال وسیع نبود تا به آن هجرت می‌کردید و به اظهار شعائر دین الله می‌پرداختید و پروردگار عالمیان را پرستش می‌کردید؟

«فَأُولئِكَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصِيراً (97) » پس آنانی که هجرت نمی‌کنند و باقی می‌مانند در حالی که توان هجرت را دارند جایگاهشان آتش دوزخ است؛ زیرا آن‌ها به تسلط کافر در حالی راضی شدند که خداوند أ برای آن‌ها در زمین وسعت و فراخی قرار داده بود ولی آن‌ها در حال اختیار و توانائی چنین نکردند. به خدا أ سوگند که مرجع و مآل آن‌ها در آتش دوزخ بَد و زشت است.

این آیه مبارکه، دلیل فرضیت هجرت از دار کفر به سوی دار اسلام است برای هر کسی‌که به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر نباشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «بر این امر اجماع وجود دارد». اما اگر به برپاداشت دین خویش در دار کفر قادر بود، آیا باز هم هجرت از دارحرب به‌سوی دار اسلام و از دار ظلم به‌سوی دارعدل و از دار بدعت به‌سوی دار سنت بر وی واجب است؟ علما در این باره بر دو قول‌اند. احناف می‌گویند: هجرت بر او واجب است. و شافعی‌ها می‌گویند: باقی‌ماندن در دار کفر برای وی مستحب می‌باشد.

ketabton.com - The Digital Library

شأن نزول آیه 97 - 98:

346- بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: گروهی از مسلمانان در صف مشرکان قرار داشتند که به سیاهی لشکر آن‌ها به ضد رسول الله می‌افزودند. هنگام جنگ با پرتاب تیر و یا به ضرب شمشیر کشته می‌شدند. [در جنگ بدر در جمع سپاه شرک به میدان آمدند و کشته شدند](فتح الباری شرح صحیح البخاری 4506.) پس آیه: « إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» نازل شد(صحیح است، بخاری 4596 و 7065، نسائی در «تفسیر» 139 و طبری 10266 روایت کرده اند.).

347- ابن مردویه این حدیث را روایت کرده است: و از جمله نام قیس بن ولید بن مغیره، ابوقیس بن فاکه بن مغیره، ولید بن عقبه بن ربیعه، عمرو بن امیه بن سفیان و علی بن اُمیه بن خلف را یاد کرده و یادآور شده است که آن‌ها در جنگ بدر چون قلت مسلمانان را مشاهده کردند شک و تردید در دل‌هاشان راه یافت و گفتند: این‌ها را دین‌شان فریب داده است. و در این جنگ کشته شدند.

348- ابن ابوحاتم این حدیث را روایت کرده: حرث بن زمعه بن اسود و عاص بن منبه بن حجاج را نیز به جمع آنان افزوده است(طبری 10269 از عکرمه به قسم مرسل روایت کرده در این روایت نام‌ها را هم ذکر کرده است.).

349- طبرانی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: گروهی در مکه اسلام را پذیرفته بودند، وقتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم هجرت کرد آن‌ها ترسیدند و مهاجرت را قبول نکردند. پس الله متعال آیه: « إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمْ قَالُواْ كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الأَرْضِ قَالْوَاْ أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُواْ فِيهَا فَأُوْلَـئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءتْ مَصِيراً (97) إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ »را نازل کرد(طبری 12260 روایت کرده).

350- ابن منذر و ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: گروهی از أهل مکه مسلمان شده بودند و اسلام خود را از کفار پنهان می‌کردند. در روز بدر مشرکان آن‌ها را در جمع سپاه خویش به جنگ با مسلمین وادار کردند. برخی از آن‌ها مجروح و تعدادی نیز کشته شدند. مسلمان‌ها به همدیگر گفتند: آن‌ها از پیروان اسلام بودند، اما مشرکان آن‌ها را به زور و برخلاف میل‌شان به جنگ با ما آورده بودند. پس از پروردگار برایشان طلب مغفرت و آمرزش کردند. در این خصوص آیهٔ: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ...» نازل شد و مسلمانان این آیه را برای آن‌ها که هنوز در مکه باقیمانده بودند نوشتند که دیگر هیچ عذری در هجرت ندارید. پس آن‌ها از مکه خارج شدند، اما مشرکان رسیدند و مانع رفتن آن‌ها شدند و مسلمانان مجبور به مکه برگشتند. پس آیهٔ: « وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللهِ » (عنکبوت: 10): «و از مردم کسی هست که می‌گوید: به خداوند ایمان آورده‌ایم، پس چون در راه خداوند آزار بیند، آزردن مردم را مانند عذاب خداوند شمارد» نازل شد. مسلمانان این آیه را برای آن عده که در مکه بودند نوشتند و آن‌ها بسیار غمگین شدند. پس آیه: « ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِن بَعْدِ مَا فُتِنُواْ... » (نحل 110) «آن گاه پروردگارت برای کسانی که پس از آنکه شکنجه دیدند، هجرت کردند...» نازل شد. مسلمان‌های مدینه این آیه را نیز برای یاران‌شان در مکه فرستادند و آن‌ها نیز از مکه خارج شدند، اما مشرکان رسیدند و به آن‌ها حمله‌ور شدند و در این بین برخی از مسلمانان کشته شدند و عده‌ای از آنان نجات

ketabton.com - The Digital Library

یافتند(بزار 2204 و طبرانی 10265 از ابن عباس روایت کرده اند، اسناد آن قوی و راوی‌های آن ثقه اند.).

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾

مگر مردان و زنان و کودکان مستضعفی واقعی که [برای نجات خود از محیط کفر و شرک] هیچ چارهووسیله، و راهی ندارند و [برای هجرت] نمی یابند. (۹۸)

تشریح لغات واصطلاحات:

«الْمُسْتَضْعَفِينَ»: آنان که نه تدبیری برای دفع کفر دارند و نه راهی برای تسلیم حقّ، مستضعفند و تکلیف ازآنان برداشته شده است. «الولدان»: جمع ولید، کودکان.

تفسیر:

«إِلاَّ اَلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ اَلرِّجالِ وَ اَلنِّساءِ وَ اَلْوِلْدانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً (98)»: ولی کسانی که توان و وسیلهٔ هجرت و فرار را ندارند در حالی که مستضعف‌اند مانند: کهن سلان، زنان ضعیف و اطفال، و کسانیکه توان مالی چنین کاری را هم ندارند، توان جسمی و معنوی نیز در آن‌ها سراغ نمی‌رود، این‌ها حقیقتاً در پیشگاه الله متعال معذور به شمار می‌روند.

از فحوای آیهٔ مبارکه در می یابیم که: هجرت حتّی بر زنان و کودکانی که در سیطره کفرند و توان هجرت دارند، واجب است مستضعف واقعی کسانی آند که توانایی هجرت و گریز از سیطره کفّار و مشرکان را نداشته باشد. طوریکه ابن‌عباس (رض) می فرماید: «من و مادرم از مستضعفان حقیقی بودیم».

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٩٩﴾

آنها امیدوار به عفو و بخشش خدا باشند، که خدا گناهشان را می‌بخشد و خدا بخشنده و آمرزنده است. (۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« عَفُوّ »: بسیار عفوکننده. «عَفُوًّا»: آمرزنده.

تفسیر:

«فَأُولَئِكَ عَسَى اَللّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ یقینا »: « پس آن جماعت » مستضعفان ناتوانان از طبقهٔ کهن سالان، زنان و اطفال، و بی‌وسیله که در واقع عذری داشته‌اند. « باشد که خداوند از سَر تقصیراتشان دَرمی‌گذرد » و آنان را به خاطر هجرت نکردنشان عفو می‌نماید، چون واقعاً عذر دارند و نمی‌توانند از دیار خود بیرون شوند.

« وَ كانَ اَللّهُ عَفُوًّا غَفُوراً (99)»: « همانا خداوند همواره عفو کننده وآمرزنده است » خداوند متعال دوست دارد تا از بندگان خود درگذرد و اوتعالی گناهان آن‌ها را به هر اندازه که بزرگ هم باشد می‌بخشد و هیچگاه بخشش کسی که صادقانه به سوی او روی می‌آورد، بر او سخت و دشوار نیست.

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٠﴾

و هر کس در راه الله هجرت کند، اقامت گاه های فراوان و کشادگی (در رزق) خواهد یافت. و کسی که از خانه خود به قصد مهاجرت به سوی الله و پیامبرش بیرون رود،

ketabton.com - The Digital Library

سپس مرگ او را دریابد، پس یقینا که ثواب او بر ذمۀ الله ثابت شده است، و الله آمرزنده مهربان است. (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

مُرَاغَمًا(رغم، رغام): خاک نرم، سرزمینهای وسیع و فراوان، اقامتگاه های بسیار.
«سَعَةً»: گشایش.«وقع»: ثابت است، قطعی است. «يُدْرِكْهُ»: او را دریابد.

تفسیر:

«وَ مَنْ يُهاجِرْ فِي سَبِيلِ اَللّهِ يَجِدْ فِي اَلْأَرْضِ مُراغَماً كَثِيراً وَ سَعَةً»: بدین ترتیب در آیه مبارکه مسلمانان را بر هجرت از دیار کفرتشویق کرده است؛ یعنی هرکس به خاطر دینش وطن را ترک نماید، یعنی: هجرت وی با قصدی درست و نیتی خالصانه همراه بوده و به چیزی از انگیزه‌ها و شائبه‌های دنیوی آلوده نباشد.

«وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اَللّهِ وَ رَسُولِهِ»: « وهر که از خانه خود هجرت کنان به سوی الله وپیامبر به دراید » و به آنجایی برود که الله ورسولش صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده اند.باید گفت که: ما مکلّف به أنجام وظیفه‌ایم، نه نتیجه. مهم خروج از منزل است، نه وصول به مقصد.طوریکه می فرماید: «ثُمَّ يُدْرِكْهُ اَلْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اَللّهِ»: «سپس مرکش فرا رسد » قبل از آن که به مکانی که قصد هجرت به‌سوی آن را کرده است، برسد «حقا که پاداش» هجرت **«او»** به‌طور کامل **«بر الله ثابت شده است»** یعنی: پاداش وی در نزد حق تعالی چنان ثابت شده‌است که هرگز برگشت‌پذیر نیست، هرچند که به دار هجرت هم نرسد.باید گفت که در راه الله ورسولش قدم برداریم، نگران مرگ و حیات نباید باشیم.

«وَ كانَ اَللّهُ غَفُوراً رَحِيماً (100)»: « وخدا آمرزنده مهربان است » و اوتعالی به او به خاطر عملکردش پاداش می‌دهد که او بخشندۀ تمام گناهان بندگان است و عیوب‌شان را می‌پوشاند به خصوص گناه کسانی که توبه کرده و به‌سوی خدا بازگشته‌اند.

«رَّحِيمًا» به همه خلق مهربان است، از روی مهربانی آنان را پدید آورده، و سلامتی را به آنها ارزانی داشته، و مال و فرزند و قدرت و دیگر نعمت‌ها را بر آنان بخشیده است. و نسبت به مومنان مهربان است، چرا که به آنان توفیق ایمان و علم و آگاهی داده، و اسباب سعادت و رستگاری و عواملی که به وسیله آن فواید و خیر کثیری را به دست می‌آورند برای آنان آسان گردانیده است، و آنها را از رحمت و بخشش خداوند به اندازه‌ای برخوردار می‌سازد که هیچ چشمی مانند آن را ندیده، و هیچ گوشی آن را نشنیده، و به دل هیچ انسانی خطور نکرده است. از خداوند می‌خواهیم که ما را از خیر و برکتی که نزد او است به خاطر بدی‌هایی ما داریم محروم نگرداند.

نگاهی مختصری به فحوای آیات متبرکه:

در آیات متذکر فوق به چهاردسته از افرادی اشاره بعمل آورده است:

1 - دسته ای پس از مسلمان شدن و مهاجرت مسلمانان به مدینه، با وجود توانایی مهاجرت کردن در مکه ماندگار شدند، از فرمان الله و پیامبر سر پیچی کردند و سایه ی سلطه کفر را بر مهاجرت و دستور خدا برتر دانستند و از زمره ی مستضعفان نبودند - بی گمان قرار گاهشان دوزخ است و معذرتشان نزد فرشتگان نیز مردود گشت.دسته ی دوم، مستضعف واقعی بودند و هیچ گونه یارای مهاجرت نداشتند و سرانجام مورد آمرزش حق قرار گرفتند.

ketabton.com - The Digital Library

2 - دسته ی سوم، در راه الله و پیامبر، از خانه و کاشانه ی خود گذشتند و با این کار پسندیده، بینی دشمن را به خاک پستی و خواری مالیدند و در پی خرسندی پروردگار رفتند و حق را یافتند.

3 - دسته ی آخر - با وجود پیری و ناتوانی - مهاجرت را برگزیدند و در راه خدا جان را به جان آفرین تسلیم کردند و مزد و پاداش هجرت، راه سفر و رسیدن به سرزمین اسلام و زندگی و آرامش در آن جا را برعهده ی خدای بزرگ واگذاشتند.

شأن نزول آیه 100:

352- ابن أبوحاتم و أبویعلی از خانهٔ خود بیرون آمد و به خانواده‌اش گفت: مرا بردارید و از سرزمین مشرکان به سوی رسول الله صلی الله عایه وسلم ببرید، ولی قبل از این که رسول خدا را دیدار کند، در راه از جهان رفت. پس در باره او « وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِراً تا آخرایه...» نازل شد(ابویعلی 2679 و طبرانی 11709 روایت کرده اند).

353- ابن ابوحاتم ازسعید بن جُبَیر روایت کرده است: هنگامی که آیه: « إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً»: (نساء: 98) نازل گردید، ابوضمره زرقی که در مکه بود به خودش گفت: من ثروتمند و غنی هستم و برای رسیدن به مدینه می‌توانم راهی پیدا کنم، پس وسایل سفر را آماده ساخت و با آرزوی دیدار پیامبر به سوی مدینه به راه افتاد، اما در تنعیم درگذشت. پس در این باره ایه: « وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ » تا آخر آیه نازل شد.

خوانندگان محترم!

طوریکه در آیات متبرکه قبلی بحث در باره موضوعاتی جهاد و هجرت به بیان گرفته شد. اینک در آیات (101 الی 103) أحکامی را در مورد نماز مورد بحث قرار میدهد که مسلمانان نباید به بهانه ی سفر، جهاد ویاهم جنگ با دشمن نماز را ترک نماید. هکذا در این آیات در مورد مشروعیت و چگونگی نمازقصردرسفر و نماز خوف در وقت جهاد وجنگ را بیان میدارد.

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا ﴿١٠١﴾

و هنگامی که در روی زمین سفر کردید، پس بر شما گناهی نیست که نماز را کوتاه کنید (نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت بخوانید) اگر ترسیدید که کافران شما را در فتنه (و در بلا) می‌اندازند، چون کفار برای شما دشمن علنی و آشکاراند. (۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ»: به سفر رفتید، معمولاً مسافر با پا یا با عصا و چوبدستی یا با مرکبش زمین را می کوبد.«جُنَاحٌ»: گناه. «أَنْ تَقْصُرُوا»: آن که کوتاه کنید.
«أَنْ يَفْتِنَكُمُ»: این که شما را بیازارد، شما را گرفتار کند، به شما آسیب برساند.

تفسیر:

قبل از همه باید یادآور شد که: واقع بینی و إنعطاف‌پذیری، یك اصل در قوانین إلهی است. دین مقدس إسلام در همه ای ساحات وحالات زندگی برای بشریت چنان شرایط عبادت وطاعت را وضع نموده که مطابق به امکانات طبعی مسلمانان بوده وعمل وعبادت مسلمانان امکانات عملی وشرعی خویش را داشته وسبب صلاح وفلاح دارین گردد.

ketabton.com - The Digital Library

شارع در دین مقدس إسلام تسهیلاتی لازمی را پیروان خویش فراهم نموده که حتی حین سفربادر نظرداشت مشقت سفر، واجبات شرعی هم در نظر گرفته،وتسهیلات معین برای مسلمان داده شده است طوریکه می فرماید: «وَ إِذا ضَرَبْتُمْ فِي اَلْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ اَلصَّلاةِ »: و هرگاه به منظور جهاد در راه الله و یا تجارت و از این قبیل أمور از خانه بیرون شدید بر شما گناهی نیست اگر نماز خود را کوتاه کنید، چنین اجازه‌ای رخصتی از جانب الله برای شماست، پس رخصتش را بپذیرید و نمازهای چهار رکعتی را هنگام ترس از کفار دو رکعت بسازید.

این آیه دلیل بر آن است که کوتاه کردن (قصر) نماز بر مسافر واجب نیست، بلکه مسافر مخیر است که اگر بخواهد نماز را قصر کند و اگر بخواهد آن را کامل بخواند، چنان‌که این مذهب شافعی (رح) است. اما در نزد إمام صاحب أبوحنیفه (رح)، قصر در سفر عزیمت است نه‌رخصت، پس قصر در سفر الزامی بوده و کامل خواندن نماز در آن جایز نیست زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم در تمام سفرهایشان به کوتاه خواندن نماز پایبند بوده‌اند و به دلیل این فرموده عمر (رض): «فرض نماز در سفر بر زبان پیامبرتان، دو رکعت کامل بدون قصر است»، همچنان این فرموده عائشه (رض): «اولین بار که نماز فرض‌شد، دو رکعت بود، پس این دو رکعت در سفر تثبیت و در اقامت وحضر برآن افزوده شد».

باید دانست که سفر مباح کننده قصر در نزد احناف مسیرسه روز راه است که به مقیاس امروزی (96) کیلومتر می‌شود. بلی!نماز را باید قصر کنید. (بنقل «تفسیر انوار القرآن» «إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا »و حتی اگر خوف، بیم، ترسی وصدمه از طرف دشمن هم نبود چنین کنید؛ یعنی کوتاه کردن نماز گناهی ندارد. ذکر خوف در آیه برای شرط نیست بلکه برای بیان واقعیت است که مسافرت آنها غالباً با ترس و خوف از دشمن همراه بود؛ زیرا تعداد دشمنان زیاد بود. حدیث «یعلی بن امیه» این مطلب را تأیید می کند که گفته است: به عمر بن خطاب گفتم: خدا می فرماید: «إِنْ خِفْتُمْ » در صورتی که مردم در آسایشند. گفت: آنچه تعجب تو را برانگیخته است، تعجب مرا نیز برانگیخته بود که آن را از پیامبر صلّی الله علیه و سلّم سؤال کردم و ایشان فرمودند: «صدقه ایست که خدا به شما عطا کرده است، صدقه ی او را بپذیرید.».

باید گفت که برخی ازعلما به ظاهر این آیه مبارکه حکم نموده ومی فرمایند که: قصر در سفر جایز نیست، مگر اینکه با خوف فتنه و بلا از سوی کافران همراه باشد و لذا با وموجودیت امان از جانب آنان، قصر نماز جواز ندارد. لیکن در سنت نبوی صلی الله علیه وسلم به اثبات رسیده‌است که رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجود امن وامنیت بودن از آزار کفار، نماز را در سفر قصر نمودند بنابراین، در نزد اهل سنت، خوف و هراس از دشمن، شرط جایز بودن قصر نماز در سفر نیست.

« إِنَّ اَلْكافِرِينَ كانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِيناً (101) » و چون کفّار دشمنان شمایند پس جهاد علیه آن‌ها با دست، زبان، قلم، نیّت و به هر وسیلۀ ممکن واجب است. این دشمنی ابدی و تا زمانی است که به دین شما داخل شوند و شما بر این عداوت، از الله متعال اجر و پاداش دریافت خواهید داشت.

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ

ketabton.com - The Digital Library

وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٠٢﴾

و چون (تو ای محمد، در حالت خوف) در میان آنها (مؤمنان) بودی و برای آنها نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از آنها همرای تو (در نماز) بایستند، و باید (هر دو گروه) سلاح خود را نیز بگیرند، پس چون این گروه سجده کردند (یک رکعت را أداء کردند)، پس آن گروه دیگر باید در پشت سر شما در مقابل دشمن قرار گیرند و باید آن گروه دیگر که (تاهنوز) نماز نخوانده‌اند، باید بیاید و با تو نماز بخوانند، و باید آنها نیز احتیاط و آمادگی و سلاح خود را بگیرند، چون کافران آرزو دارند که شما از سلاحها و سامان خود، غافل شوید، پس یکباره بر شما حمله کنند، واگر به سبب باران یا بیماری به زحمت بودید، پس بر شما گناهی نیست که سلاح خود را (در نماز) بر زمین بگذارید و لیکن هوشیار جان خود باشید، یقینا الله برای کافران عذاب رسواکننده ای آماده کرده است. (۱۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« فَإِذَا سَجَدُوا »: منظور از سجده در اینجا نماز است. یعنی: گروه اوّل یک رکعت را با امام می‌خوانند و امام پس از اتمام یک رکعت نماز را طول می‌دهد و اینان یک رکعت دیگر را به تنهائی می‌خوانند و سلام می‌دهند و به جبهه جنگ می‌روند. سپس گروه دوم می‌آیند و پشت سر امام می‌ایستند و یک رکعت را با او می‌خوانند و امام سلام می‌دهد و آنان بلند می‌شوند و رکعت دیگری را به تنهائی می‌خوانند و سلام می‌دهند.

« حِذْر »: احتیاط. پرهیز. « فَيَمِيلُونَ »: یورش آورند. « مَيْلَةً »: یورش.

یادآور می‌شویم که رسول الله صلی الله علیه وسلم دوبار نماز خوف خوانده‌اند، یک‌بار در «عسفان»، بار دیگر در سرزمین «بنی‌سلیم» و أصحاب ایشان نیز بعد از رحلتشان، بارها نماز خوف خوانده‌اند.

فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا ﴿١٠٣﴾

و هنگامي که نماز را به پایان رسانیدید پس الله را (بعد از نماز هم) ایستاده و نشسته و بر پهلوهای خود یاد کنید، و هر گاه آرامش یافتید (و حالت خوف زایل گشت) نماز را (به صورت معمول قبل از جنگ در اوقاتش) انجام دهید، زیرا نماز بر مؤمنان در اوقات معین فرض شده است. (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ»: نماز را أداء کردید، به پایان بردید، به جای آوردید، نماز گزاردید.

«قِيَامًا»: جمع قائم، به پا ایستادگان. « قُعُودًا»: جمع قاعد، نشستگان. «جُنُوبِ»: جمع جنب، پهلوها، تهی گاهها. « فَأَقِيمُوا »: به طور کامل به پا دارید. « كِتَابًا »: فرض، واجب. « موقوتا» (وقت): دارای زمان معلوم و مشخص، زماندار.

تفسیر:

«فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِكُمْ»: وقتی ای مؤمنان از نماز فراغت حاصل کردید باید که ذکر الله را به وفور بگوئید چه در حالت نشسته یا ایستاده و

ketabton.com - The Digital Library

یا در سایر اعمال و مشاغل خویش، و چه در مسیر راه‌ها و سفر قرار داشته باشید، چنان‌چه باید ذکر الله در حالتی که به پهلو افتاده‌اید باید بگوئید. یعنی در جمیع اوقات و حالات او را یاد کنید، باشد که شما را بر دشمن چیره گرداند.
«فَإِذَا اِطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا اَلصَّلاَةَ»: و چون خوف و ترس از هجوم کفّار از شما دور وبرطرف شد، باید که نماز را به گونهٔ طبیعی و عادی و مشتمل بر تمام آداب و سنن، توأم با ادای تمام رکعات با خشوع و خضوع ادا کنید، چنانکه در حال امن می‌خوانید. اجازت حرکات زایده، خاص در حالت خوف می‌باشد.
«إِنَّ اَلصَّلاَةَ كانَتْ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً (103)»: نماز، از واجبات قطعی الهی در همه‌ی عصرها و برای همه‌ی نسل‌ها است، نماز فریضه‌ای است دارای وقت و زمانی مخصوص و به هیچ وجه مجاز نیست تا از وقت معینه بدون ادا بگذرد و نباید از رکعات آن حذف شود مگر در زمان عذر مانند سفر و جنگ که از این حالت مستثنی است. همهٔ این‌ها به این منظور است که نماز ستون اسلام و مهم‌ترین رکن بعد از گفتن کلمهٔ شهادت است.
باید متذکر شد که: «فَأَقِيمُوا اَلصَّلاَةَ إِنَّ اَلصَّلاَةَ كانَتْ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً»: تکرار لفظ «صلاة» دوبار در آیهٔ مبارکه بعمل آمده است واین تکرار متضمن اطناب است و هدف نشان دادن فضل بزرگی برای نماز است.

خوانندگان گرامی!

در آیهٔ مبارکه (104) در بارهٔ تشویق به جهاد و انتظار پاداش بحث بعمل آمده است.

وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٠٤﴾

و در تعقیب گروه [دشمنان] سستی نورزید اگر شما درد ورنج می کشید آنان [نیز] همان گونه که شما درد می کشید درد می کشند و (لیکن) شما (ثوابی را) از الله امید دارید که آنها امید ندارند، و الله دانای باحکمت است. (۱۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا تَهِنُوا»: سُسُت و ضعیف مشوید.

تفسیر:

«وَ لا تَهِنُوا فِی اِبْتِغاءِ اَلْقَوْمِ»: هیچگاه در تعقیب ودنبال کردن دشمن از همّت کار بگیرید و تقصیر مورزید از خود سستی وضعف نشان ندهید، بلکه نیرومندی و چابکی را به نمایش گذارید، به جای موضع تدافعی، در تعقیب دشمن و در حالت تهاجمی باشید. آنها را دنبال کنید و با آنان بجنگید و در کمینشان بنشینید.
« إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اَللّهِ ما لا يَرْجُونَ»: اگر شما در جنگ دچار درد و ضرر می‌شوید آن‌ها نیز به حکم اینکه انسان‌اند، دچار چنین درد و ضرری می‌شوند ولی تفاوت کلّی میان شما و آن‌ها در این است که شما به امید ثواب و پاداش عظیم الهی و بازگشت به زندگی بهتر این عمل را انجام می‌دهید در حالی که برای آن‌ها هیچ ولایت و دوستیی از جانب الله متعال نیست و چون آن‌ها با الله جنگیده‌اند امید ثواب و پاداش اوتعالی را ندارند.
«وَ كانَ اَللّهُ عَلِيماً حَكِيماً (104)»: پروردگار با عظمت می‌داند چه کسی در نیّت و جهاد خود صادق است و اخلاص دارد و اوتعالی در تمام اوامر خود حکمت دارد، حکمتی که

ketabton.com - The Digital Library

آن را با عدل و لطف خویش و مطابق احوال و مقامات و مشکلات تنظیم نموده است.

شأن نزول آیه 4:

مفسرقرطبی می فرماید: این آیه در مورد جنگ اُحد نازل شده است، که پیامبر صلّی الله علیه و سلّم فرمان تعقیب مشرکان را صادر کرد، در حالی که مسلمانان زخم برداشته بودند، و فرمان داد جز شرکت کنندگان در نبرد هیچکس با او خارج نشود. عده ای می گویند این امر در مورد هر جهادی جاری است. (تفسیر قرطبی 374/5.).

خوانندگان محترم !

آیات متبرکه (105 الی 113) إستمرار و تداوم همان هشدارهایی است تا مؤمنان از حلیه، فریت، نیرنگ وشعبده بازی های منافقان بپرهیزند و خود را برای مبارزه در راه حق مجهز نمایند. بدانید که: خطرناک ترین حالات، حذر و احتیاط، حکم در میان مردم است. بنابراین، مؤمنان باید به حق، عدالت و بدون جانبداری ناروا از کسی، به داوری إقدام کنند.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا ﴿١٠٥﴾

یقیناً ما این کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم (که دارای احکام حق و واقعی است)، تا بوسیلۀ آنچه الله به تو آموخته، میان مردم قضاوت کنی، و برای خائنان (بخاطر ایشان با اصحاب حق) جدال و خصومت مکن. (۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لِلْخَائِنِينَ»: از خائنان. به خاطر خائنان.یا این که لام تعلیل بوده و معنی چنین شود که: به خاطر گناهکاران، دشمن بیگناهان مباش.**«خَصِيماً»**: مدافع، جانبدار، دشمن.

تفسیر:

« إِنّا أَنْزَلْنا إِلَيْکَ اَلْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَيْنَ اَلنّاسِ بِما أَراکَ اَللّهُ »: قبل از همه باید گفت که: قرآن، پایه‌ی قضاوت و عدالت میان مردم است.طوریکه آیه مبارکه می فرماید: ای محمد!ما بر تو قرآن را نازل کردیم که به حق سخن می‌گوید و براساس عدالت حکم می‌نماید تا تو شریعت الله را در میان بندگانش پیاده نمائی و در متون آن مطابق به فهمی که او به تو داده، جدّ وجهد کنی و مطابق آن در بین مردم و براساس عدالت حُکم نمائی.
جمله « بِما أَراکَ اَللّهُ» این فهم را میرساند: چون نزول قرآن بر اساس حقّ است، قضاوت‌ها هم باید بر مبنای حقّ باشد، نه وابستگی‌های حزبی، گروهی، منطقه‌ای و نژادی وقومی.
«وَ لا تَکُنْ لِلْخائِنِينَ خَصِيماً (105)»: از خائنان دفاع مکن و به نفع آنان به دفاع و مجادله نپرداز. منظور از خائن (طعمه بن ابیرق) و گروه اوست.
این آیه دلیل بر آن است که دفاع و جانبداری از کسی جایز نیست، مگر بعد از آن که به برحق‌بودن وی یقین داشته باشیم. و وکیلان مدافع شامل حکم عام این آیات هستند زیرا آنان در بسیاری از حالات، جز دفاع از گنهکاران و خائنان، هم و غم دیگری ندارند. پس باید دانست که دفاع از گنهکاران و خائنان به الله متعال، پیامبرش صلی الله علیه وسلم و مسلمانان، به هیچوجه جایز نیست.

أسباب نزول آیۀ 105- 116:

364- ترمذی، حاکم و غیر اینها از قِتاده بِن نُعمان (روایت کرده اند: در قبیلۀ ما خاندانی

ketabton.com - The Digital Library

بود به نام‌های بِشر، بُشَیر و مُبَشِر که بنی ابیرق خوانده می‌شدند بشیر فردی منافق بود و أصحاب رسول الله (را هجو می‌کرد و شعر خود را به کسی دیگر نسبت می‌داد و می‌گفت: فلان شاعر اینطور گفته است. این خانواده هم در زمان جاهلیت و هم در إسلام نیازمند و فقیر بودند و غذای آن‌ها در مدینه تنها خرما و نان جَو بود. کاکایم رفاعه بن زید مقداری آرد سفید خرید و آن را در خانه‌اش، در محلی که در آن سلاح، زره و شمشیر گذاشته بود نهاد. روزی کاکایم رفاعه آمد و گفت: ای برادرزاده، امشب به خانهٔ ما دستبرد زده اند، انبار را شکافته طعام و سلاح ما را برده اند. در خانه‌های قبیله به جستجو پرداختیم و از آن‌ها پرسیدیم. گفتند: إمشب بنی إبیرق را دیدیم که آتش افروخته بودند، گمان نمی‌کنیم این آتش را جز برای پختن قسمتی از مواد غذایی شما به خاطر کاری دیگری به پا کرده باشند. بنی ابیرق در پاسخ گفتند: ما هم این پیرامون را جستجو می‌کنیم، اما به الله قسم دزد شما جز لبید بن سهل کس دیگری نیست. لبید بین ما به نیکوکاری و ایمان شهرت داشت و چون سخن آن‌ها را شنید، شمشیر خود را از نیام کشید و گفت: من دزدی می‌کنم؟ به الله قسم!یا سارق را پیدا می‌کنید و یا این شمشیر را به خون شما آغشته می‌کنم. گفتند: ای لبید از ما دست بردار، تو دزد نیستی، خلاصه تمام محله را جستجو و یقین پیدا کردیم که دزد ما بنی ابیریق است. پس کاکایم گفت: ای برادرزاده!کاش خدمت رسول الله (می‌رفتی و ماجرا را برایش می‌گفتی، من هم حضور پیامبر آمدم و گفتم: یک خانوادهٔ خیانت و جفا به خانهٔ کاکایم دست به دزدی زده اند، ذخیرگاه او را شکافته سلاح و غذایش را به سرقت برده اند، حالا باید سلاح ما را بدهند غذا از خودشان. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: در این باره تحقیق می‌کنم. چون بنوابیرق شنیدند که من ماجرا را خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم عرض کرده‌ام نزد یکی از اقوام‌شان، اسیر بن عروه رفتند و در این باره با او صحبت کردند و تعدادی از اهل آن خاندان جمع شدند و حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم شتافتند و گفتند: قتاده بن نعمان و کاکا یش، خانواده‌ای از طایفهٔ ما را که به دینداری و نیکوکاری مشهور اند و بدون دلیل و مدرک و شاهدی متهم به سرقت کرده اند. قتاده می‌گوید: خدمت رسول الله آمدم. آن بزرگوار گفت: تو خانواده‌ای را که دینداری و نیکوکاری‌شان زبانزد همه است چگونه آگاهانه و بدون شاهد و مدرک متهم به دزدی می‌کنی؟ از حضور رسول الله برگشتم و کاکایم را از جریان آگاه کردم. گفت: باید تنها از خدا یاری بخواهیم. دیری نگذشت که وحی الهی اینگونه نازل شد که« إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللهُ وَلاَ تَکُن لِّلْخَآئِنِينَ خَصِيماً (105) وَاسْتَغْفِرِ اللهَ إِنَّ اللهَ کَانَ غَفُوراً رَّحِيماً (106) وَلاَ تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللهَ لاَ يُحِبُّ مَن کَانَ خَوَّاناً أَثِيماً (107) يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلاَ يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لاَ يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَکَانَ اللهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً (108) هَاأَنتُمْ هَـؤُلاء جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَن يُجَادِلُ اللهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَم مَّن يَکُونُ عَلَيْهِمْ وَکِيلاً (109) وَمَن يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهَ يَجِدِ اللهَ غَفُوراً رَّحِيماً (110) وَمَن يَکْسِبْ إِثْماً فَإِنَّمَا يَکْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَکَانَ اللهُ عَلِيماً حَکِيماً (111) وَمَن يَکْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَاناً وَإِثْماً مُّبِيناً (112) وَلَوْلاَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْکَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّت طَّآئِفَةٌ مُّنْهُمْ أَن يُضِلُّوکَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلاَّ أَنفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَکَ مِن شَيْءٍ وَأَنزَلَ اللهُ عَلَيْکَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَعَلَّمَکَ مَا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَکَانَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْکَ عَظِيماً (113)»چون این آیات نازل شد، سارق سلاح را خدمت

ketabton.com - The Digital Library

رسول الله آورد و آن بزرگوار هم به رفاعه تسلیم کرد. سپس بُشیر به مشرکان پیوست و در خانة سلافه بنت سعد سکونت کرد. پس خدای بزرگ در این باره « وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِيراً (115) إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَمَن يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً بَعِيداً (116)»، را نازل کرد.حاکم گفته است: این حدیث به شرط مسلم صحیح است.

365- ابن سعد در «طبقات» به سند خود از محمود بن لبید روایت کرده است: بشیر بن حارث طبقة بالای خانه رفاعه بن زید کاکای قتاده بن نعمان را از پشت شکافت و طعام و دو عدد زره او را با همه وسایلش دزدید. قتاده جریان را به پیامبر عرض کرد و او بشیر را خواست و از او در این مورد پرس و جو کرد. وی انجام این عمل را انکار نمود و شخص دیگری را به نام لبید بن سهل که دارای حسب و نسب نیکو بود به این کار متهم ساخت. پس برای تکذیب بشیر و براءت لبید« إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ الآيات» نازل گردید. چون در مورد بشیر قرآن نازل شد و بدبخت و بیچاره‌اش ساخت، از دین اسلام برگشت و به مکه و به خانة سلافه بنت سعد رفت و به عیب‌جویی و دشنام پیامبر و مسلمانان پرداخت، پس در باره او آیه « وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ...» نازل شد. سپس حسان بن ثابت او را هجو کرد تا این که بشیر از کار خود پشیمان شد، این واقعه در ماه ربیع سال چهارم هجرت صورت گرفته است. (بنقل از أسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی).

در این قصه وداستان از یک سو مسلمانانی که تنها بنا به تعصب خانوادگی و قبیله ای از مجرمان حمایت کرده بودند به شدت مورد سرزنش قرار گرفته اند. از سوی دیگر به عموم مسلمانان این درس یادآوری شده است که دربارهی عدالت نباید تعصب و گروه گرایی ای دخالت داشته باشد. این هرگز دیانت نیست که اگر فردی از گروه خودی بر باطل باشد باز هم از او حمایت کنید و فردی از گروه غیر خودی اگر بر حق باشد، با او به عدالت رفتار نکنید.

وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٦﴾

و از الله آمرزش بخواه؛ زیرا خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِسْتَغْفِرْ»: از گناهِ ناکرده که قصد دفاع و گرایش قلبی به همکیشان به هنگام قضاوت است آمرزش بخواه، چرا که حسنات نیکان، سیّئات مقرّبان است.

تفسیر:

«وَ اِسْتَغْفِرِ اَللّهَ »: از این که تصمیم گرفتی به نفع «طعمه» حکم صادر کنی و از او دفاع نمایی، از خدا طلب بخشودگی کن. یعنی در این امر که از بنی‌ابیرق جانبداری کردی.

« إِنَّ اَللّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً (106) »در حقیقت خدا بیش از حد تصور نسبت به آن که طلب بخشودگی می کند، بخشنده است.

نقل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در دفاع از بنی ابیرق به قتاده پسر برادر رفاعه‌بن زید که مال‌باخته بود، گفته بودند: «قصد اهل‌بیتی را کردی که از آنان به اسلام و صلاح یاد شده‌است، آنان را به سرقت متهم می‌کنی، بی‌آن که‌دلیل و بینه‌ای داشته باشی». پس چون آیه‌کریمه نازل شد و راز حقیقی سرقت را برملا ساخت، بنی‌ابیرق

ketabton.com - The Digital Library

سلاح را به مال‌باخته برگرداندند.
سیاق آیهٔ مبارکه میرساند که: پیش از تحقیق، صرف به مشاهده ظواهر، دزد را برائت دادن، و یهود را دزد پنداشتن، به عصمت و عظمت مقام تو مناسب نیست؛ از آن آمرزش بخواه!این تنبیه است مخلصین صحابه را که بنابر علایق اسلامی یا قومی بر دزد حسن ظنّ داشتند، و می‌کوشیدند یهود را دزد نشان دهند.

وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا ﴿١٠٧﴾

و از کسانی که به خویشتن خیانت می کنند دفاع مکن که خداوند هر کس را که خیانتگر و گناه‌پیشه باشد دوست ندارد. (۱۰۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« خَوَّاناً »: بسیار خیانتکار. هدف از این مبالغه، قصد تخصیص نیست و بلکه بیان واقع است. یعنی **خَوّان** و **خائِن** هر دو مبغوض درگاه خدایند.**«أَثِيماً»:** بسیار گناهکار. تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر:

«وَ لا تُجادِلْ عَنِ اَلَّذِينَ يَخْتانُونَ أَنْفُسَهُمْ »: و از حمایت خائنانی که خیانت خویش را به بی‌گناهان و مخلصان نسبت می‌دهند برحذر باش. این‌ها کسانی‌اند که جنایت کرده‌اند ولی جنایت خود را از روی حیله و فریب به دیگران نسبت داده‌اند.
«اختیان» و «خیانت»: به معنی جنایت و ظلم و گناه است. براساس این آیه نباید از کسی دفاع کرد که مرتکب گناه گشته و عقوبتی از قبیل حد یا تعزیر متوجه او شده است. از چنین کسی نباید دفاع کرد، و خیانتی که از او سر زده است دفع نمود، یا عقوبت و سزای شرعی را از او دور کرد.
باید گفت که: دفاع از خائن، حرام و رضایت به خیانت، به معنای شرکت در جرم است. ظلم وخیانت به مردم، خیانت به خود است. زیرا آثار سوء زیر را بدنبال دارد:
الف: سبب از دست دادن روحیّه‌ی صفا و عدالتخواهی در جامعه میگردد.
ب: عامل محروم کردن مظلومانی است که فردا به پا خواهند خواست.
ج: موجب آماده کردن قهر و دوزخ الهی برای خود است.
د: جامعه را آلوده می‌کند و این آلودگی دامن خود خائن را هم می‌گیرد.
«إِنَّ اَللّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ خَوّاناً أَثِيماً (107)»: و خدای‌تعالی هیچگاه پیمان شکنان را که همواره به دنبال گناهان و معاصی‌اند و بر معصیت عادت کرده و توبه نمی‌کنند دوست ندارد، آنانی که در شکستن مرزهای حدود الهی سرعت به خرج می‌دهد و هیچ پدیده‌ای آنان را ازارتکاب گناه بازنمی‌دارد، این‌ها به زودی به سوی خشم الله متعال برمی‌گردند.
این آیه مبارکه دربارهٔ گروهی از منافقان نازل شد که دزدی کرده بودند و سرقت خویش را به دیگران نسبت دادند، پیامبرصلی الله علیه وسلم بنابر ظاهر حال، از آنان حمایت نمود این بود که این آیه نازل شد. (تفسیر مسیر)

يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ﴿١٠٨﴾

[کارهای ناروای خود را] از مردم پنهان می دارند و[لی نمی توانند]، (چگونه از الله می‌پوشانند) در حالیکه او با آنهاست؛ وقتی که در شب (در میان خود) طرح ریزی

ketabton.com - The Digital Library

می‌کنند آنچه از سخنهای که الله نمی‌پسندد، و الله به آنچه می‌کنند (با علم خود) احاطه دارد. (۱۰۸).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یَسْتَخْفُونَ»: مخفی می‌کنند.« یُبَیِّتُونَ»: شبانگاهان چاره‌اندیشی و چاره‌جوئی می‌کنند.
«مُحِیطاً»: کسی که از همه جوانب بر چیزی آگاه باشد.

تفسیر:

«یَسْتَخْفُونَ مِنَ اَلنّاسِ وَ لا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اَللهِ»: این منافقان از بندگان خود را پنهان می کنند و از خدا که بیشتر مستحق است از او شرم داشته باشند و از عذاب ومجازات بترسند، شرم و حیا نمی کنند. از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: بهره‌گیری از جلسات مخفی شبانه برای توطئه، از شیوه‌های کار منافقان خائن است.
«وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرْضی مِنَ اَلْقَوْلِ»: او بر تمام آنچه در نهان مردم است از قبیل تهمت زدن به بی گناه و شهادت ناحق و نادرست و از قسم های دروغ آگاه است.
این منافقان در شب طرح دزدی می‌ریزند و در بین خویش دسیسه می‌چینند تا این عمل را به دیگران نسبت دهند.
«وَ کانَ اَللهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحِیطاً (108)»: خدای‌تعالی هرگز از چنین اقوال و کرداری راضی نیست و اوتعالی به همهٔ آنچه انجام داده‌اند اگاه می‌باشد و سخنان‌شان را می‌شنود. او به زودی آنان را محاسبه می‌نماید و به خاطر اعمال‌شان به آنان جزا می‌دهد.
باید گفت که: از سیاق آیهٔ مبارکه بر می آید که: گفتار نیز، جزء أعمال است. با این که آیه درباره‌ی گفتارهای ناپسند سخن می‌گوید، ولی تعبیر «بِما یَعْمَلُونَ» می‌کند.

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ﴿۱۰۹﴾

بلی شما همانها هستید که در زندگي اين جهان از آنها دفاع کرديد، اما کيست که در برابر خداوند در روز قيامت از آنها دفاع کند و يا چه کسي است که وکيل و حامي آنها باشد؟!(۱۰۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ»: از آنان دفاع کردید.« وَکِیلاً»: حافظ. یاور.

تفسیر:

«ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ جادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی اَلْحَیاةِ اَلدُّنْیا»: اما شما ای اقربا و نزدیکان منافقان!بر فرض اینکه بر این‌ها در زندگی دنیا و در محضر قاضی و حاکم حمایت و تلاش کنید تا سزا را از آنان دور سازید!
«فَمَنْ یُجادِلُ اَللهَ عَنْهُمْ یَوْمَ اَلْقِیامَةِ أَمْ مَنْ یَکُونُ عَلَیْهِمْ وَکِیلاً (109)»: چه کسی از آنان در پیشگاه خدای یگانه‌ای که از او هیچ امری پوشیده و مخفی نیست حمایت می‌نماید؟ چه کسی در روز رستاخیز در کنار آن‌ها می‌ایستد؟ و چه کسی آنان را از آن همه مقامات هولناک نجات می‌دهد؟ یا چه کسی ممکن است عذاب را از آنان رفع کند؟ هیچ‌کس نمی‌تواند چنین کند.
آیهٔ مبارکه «فَمَنْ یُجادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ»: این حقیقت را واضح می سازد که: خائنان، به حامیان امروز خود دلخوش نباشند که فردایی هست. همه‌ی حمایت‌ها از خائنان، موقّت و زودگذر است.

ketabton.com - The Digital Library

حکم محاکم در دنیا نافذ است، ولی مجرم، حساب کار خود را برای قیامت بکند که آن روز تنهاست. مظلومانی که در دنیا نتوانند حقّشان را بدست آرند نباید مأیوس باشند،زیرادر قیامت، پشتیبان دارند که به حساب ظالمان رسیدگی می‌شود.

«أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً»» کیست که بتواند به وکالت از آنان در موضع دفاع وجانبداری آنان قرار گرفته و عذاب الهی را از آنان باز دارد؟ خدایا!هیچ کس نیست که در برابر تو یارای دفاع از کسی را داشته باشد.

سه أخطار به سه گروه در سه آیات:

در أیات متبرکه (107 الی 109) به سه گروه سه هشدار قوی وآموزنده ای داده شده است:

- به مسؤولین قضای در محاکم می فرماید: «بِما أَراكَ اللَّهُ» مواظب باشید از مرز حقّ نباید تجاوز کنید.
- به خائن می‌گوید: «هُوَ مَعَهُمْ» الله متعال ناظر کار توست.
- به مدافع خائن می‌گوید: «فَمَنْ يُجادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ»: تلاش شما به درد قیامت نمی‌خورد.

همچنان قابل تذکر است که: درماندگی، ناتوانی و کجروی کسانی را به تصویر می کشد که شبانگاهان به به حیله، نیرنگ، دسیسه وتوطیه می پردازند و ناجوانمردانه این أعمال زشت وجنایتکارانه را از أنظار مردم پنهان می دارند؛ هرچند هیچ سود و زیانی به دست نمی آورند.

خطابی بس کوبنده این آیۀ مبارکه، به آن عده از خویشاوندان طعمه ی دزد پیشه و ناپاک و -به طور عموم - به امثال آنان در مسیر تأریخ است. پس ای یاوران ستمگران سیاه بخت!گیرم امروز از این آدمهای پست تأریخ، جانبداری کردید و پیروز و موفق شدید؛ اما چه کسی در محضر الهی آنان را از حسابرسی و عذاب و کیفر می رهاند؟ به راستی، این، تهدید بسیار سختی است که دلها را به لرزه و چشمها را به گریه می آورد.

همچنان آیۀ مبارکه: تهدید سختی به تمام قاضیان، و کلای مدافع و هر مسئولی است که باید مراقب خدای خود باشد و هیچگاه مدافع ستمگران و دشمنان بدکار الله نباشد.

پس، بر هر حاکم و قاضی و هر وکیل و مدافعی، لازم است که همواره این آیات را نصب العین خود قرار دهد و در معانی آن، نیک بیندیشد تا در انجام وظایف و مسؤولیت خود نلغزد و به خطا نرود و به کیفر سخت الهی گرفتار نشود. باز خداوند، در نهایت مهربانی و بنده نوازی، خطاکاران و بدان را وامی دارد تا به سوی توبه باز آیند.

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١١٠﴾

و هر کس کار بدی را (در حق دیگران انجام دهد، یا بر خود ظلم کند، باز از الله مغفرت بخواهد توبه او قبول خواهد شد چون) الله را آمرزنده مهربان می‌یابد. (۱۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُوءًا»: کاربد وقبیح. گناهی که دیگران را ناراحت کند.**«سوء»**: در لغت، به معنای زیان رسانی به دیگران هم آمده است.

تفسیر:

به تعقیب آیات قبلی که: تهدید خائن بود، این آیۀ مبارکه راه توبه به روی او می‌گشاید ومی فرماید: «وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ»: ولی یک انسان مسلمان اگر مرتکب

ketabton.com - The Digital Library

عملی بد شود که باعث آزار و ناراحتی دیگری بشود، از قبیل تهمت زدن به انسانی بی گناه، یا مرتکب عملی ناپسند بشود از قبیل دزدی و به خود ظلم کرده باشد،جمله «يَظْلِمْ نَفْسَهُ» آیه مبارکه میرساند که: انسان حقّ ندارد حتّی به خودش ظلم کند و گناه در حقیقت ظلم به خویشتن است.

«ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا(110)»: و بر کردهٔ خویش نادم شود و به سوی خدای خود با طلب مغفرت رجوع کند، چنین کسی حق‌تعالی را صاحب کرم خواهد یافت، زیرا اوتعالی از بندگان کریم‌تر است، او مهربانی است که از گناهان درمی‌گذرد و همواره بدی را با نیکی و گناه را با مغفرت جواب می‌دهد و توبه کنندگان را تحت پوشش رضوان خود قرار می‌دهد و وارد بهشت می‌کند، از این‌روی هیچکاری نزد الله متعال از توبه و استغفار بهتر نیست.

نباید فراموش کنید: میان استغفار بنده و مغفرت الهی، فاصله‌ای نیست. و توبه‌ی واقعی چنان شیرین است که انسان، رحمت الهی را در درون خود احساس می‌کند.متوبه باشید که: خداوند نه تنها بدی‌ها را می‌بخشد، بلکه مهربان هم هست.

ابن‌عباس (رض) می فرماید: «خدای مهربان در این آیه بندگانش را از بردباری، عفو، کرم، رحمت و مغفرت گسترده خویش آگاه می‌سازد و اگر گناهان بنده از آسمان‌ها و زمین و کوهها هم بزرگتر باشد، بی‌گمان الله متعال آن را بر کسانی که توبه واستغفار کنند، می‌آمرزد».

همچنین در این آیه، آن شخص دزد از قوم بنی‌ابیرق، مورد ترغیب قرار می‌گیرد که به‌سوی توبه شتافته و از الله متعال آمرزش بخواهد وبداند که او را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

اما حکم آیه کریمه عام است درباره همه بندگانی که مرتکب گناه شده و سپس از خدای سبحان آمرزش می‌طلبند.

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که مرتکب گناهی از گناهان بشود، سپس وضو ساخته و دو رکعت نماز بگزارد و آنگاه از خداوند أ برای آن گناهش آمرزش‌طلبد، مگر اینکه بر وی آمرزیده می‌شود».

وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١١﴾

و هر کس مرتکب گناهی شود، فقط آن را به زیان خود مرتکب شده ؛ و خدا همواره دانا و حکیم است. (۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَلَيا نَفْسِهِ»: بر ضدّ خود. به زیان خود. به حساب خود.

تفسیر:

«وَ مَنْ يَكْسِبْ إِثْماً فَإِنَّما يَكْسِبُهُ عَلى نَفْسِهِ وَ كانَ اَللّهُ عَلِيماً حَكِيماً (111)»: گناه که تجاوز از مرز قانون الهی است، صفای دل و تقوای روح و عدالت را از بین می‌برد واین بزرگ‌ترین خسارت است. نباید فراموش کرد که: انسان در انجام گناه مجبور نیست و گناه را با اختیار واراده خود أنجام می‌دهد.

در آیهٔ مبارکه آمده است: وهر کسیکه به عمد مرتکب جنایت ویا گناهی شود، گناه آن معصیت بر عهدهٔ خود او خواهد بود نه دیگران، زیرا هیچ‌کس مسئولیت اعمال دیگری را

ketabton.com - The Digital Library

متحمل نمی‌شود، بلکه خود او مسئول خواهد بود و خدای‌تعالی فقط او را سزا می‌دهد و از جملهٔ حکمت‌های الهی است که هیچ کسی را تا مستحق عذاب نباشد عذاب نمی‌کند چنان‌چه بر گناه هیچ‌کس چیزی را نمی أفزاید.« وَ کانَ اَللّهُ عَلِیماً حَکِیماً » بلکه نزد او همه چیز براساس علم و حکمت است، علمی که بر همهٔ آنچه واقع می‌شود احاطه دارد و حکمتی که کیفر را بر هر کسی مطابق با جرمش اعمال می‌نماید.

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ﴿١١٢﴾

و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد قطعا بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است. (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَطِیئَةً»: لغزش. گناه صغیره.« إِثْماً »: گناه کبیره.« یَرْمِ بِهِ »: بدان متّهم کند.

«بُهْتَاناً»: گناه زشتی که أنجام آن خِردمندان را مبهوت و متحیّر می‌کند. مراد سخن دروغی است که با آن عمل ناروائی را به دیگران نسبت دهند. تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر:

«وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطِیئَةً أَوْ إِثْماً»: و هر کس گناه کوچک یا بزرگ رامرتکب شود. خطاء: لغزشی‌است که به عمد یا غیر عمد از انسان سرزند، اما «إثم» فقط عامدانه أنجام می‌شود. و بعضی گفته‌اند: «خطاء»، گناه صغیره است و «إثم» گناه کبیره

« ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ اِحْتَمَلَ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِیناً (112)»: سپس آن گناه را به إنسانی بی گناه نسبت دهد و او را متهم کند،(بی‌گناه در این داستان، همانا لبید بن سهل است که بنی ابیرق او را به ناحق به دزدی متهم ساختند) در واقع خطاء و إشتباهی بزرگ مرتکب شده است، زیرا با این عمل دو گناه أنجام داده یکی در حق خویش و دیگری در حق دیگران. چنین گناهی عظیم و بزرگ است و به زودی حق‌تعالی او را بر عملکرد بَدَش کیفر می‌دهد.

«بُهْتاناً» بهتان: دروغ بستن برشخص بی‌گناه است. آن را بهتان نامیدند زیرا بی‌گناه از آن در بهت و حیرت قرارمی‌گیرد، به دلیل اینکه از آن برکنار و بی‌خبر است، لذا چون می‌شنود که آن دروغ را به وی نسبت داده‌اند، مبهوت و متحیر می‌شود.

مشخصهٔ بهتان و تفاوت با غیبت و دروغ درین است که در حالت بُهتان خود گوینده هم به دروغ بودن آنچه میگوید معرفت دارد.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿١١٣﴾

و اگر فضل و مهربانی الله بر تو نبود، البته گروهی از آنها (منافقین یهود) قصد داشتند که تو را (از فیصلهٔ حق) گمراه کنند، اما جز خود را گمراه نمی‌کنند و به تو هیچ ضرری رسانده نمی‌توانند و (فضل الله این است که) الله بر تو کتاب و حکمت را نازل کرد و چیزی را که تو نمی‌دانستی به تو آموخت، و فضل الله بر تو بسیار بزرگ است. (۱۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَهَمَّتْ»: قصد کرد، اراده نمود.

ketabton.com - The Digital Library

تفسیر:

«وَ لَوْ لا فَضْلُ اَللّهِ عَلَيْکَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوکَ»: و اگر بر تو ای محمد صلی الله علیه وسلم خداوند معتال فضل خود را به وسیله ی نبوت به تو ارزانی نمی داد و رحمت خود را به وسیله ی عصمت به تو عطا نمی کرد، جماعتی از مردم تو را از شناخت حق باز می‌گردانیدند و چنین وانمود می‌کردند که مجرم بی‌گناه است و از این طریق حکم شرعی را بر تو پوشیده و پنهان می‌نمودند ولی خدای‌تعالی اراده کرد تا تو را با نبوّت معصوم دارد، از این‌روی برخی از علم غیب را به تو آموخت.

این زمانی بود که آنها از پیامبر صلّی الله علیه سلّم می خواستند دوست آنان یعنی «طعمه» را از اتهام تبرئه نماید و تهمت را متوجه یهودی کند، اما خداوند جل جلاله بر پیامبر خود فضل و منت نهاد و او را به حقیقت امر واقف نمود.

در کلمهٔ: «يُضِلُّوكَ» ملاحظه میداریم که: دشمنان، حتّی برای پیامبر و لغزاندن او طرح و برنامه را پی ریزی کرده بودند، پس رهبران جامعه باید بی نهایت به دسایس دشمن وبخصوص ومنافقان بیدار وهوشیار باشند.

«وَ ما يُضِلُّونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ»: این‌هایی که همواره در گمراهی و گمراهگری تلاش می‌کند در واقع خویشتن را گمراه می‌سازند نه تو را، واضح است که: تصمیم به منحرف ساختن دیگران، در حقیقت تصمیم به منحرف کردن خود است.

«وَ ما يَضُرُّونَکَ مِنْ شَيْءٍ»: ای محمد!تو پیامبری برگزیده شده که نبوّت و عصمت با توست،آنها به تو زیانی رسانده نمیتوانند؛ چون خدای‌سبحان نگهبان توست از کید و نیرنگ و زیان و گمراهسازی مردمان مصؤن هستی. و نیز بدان جهت که تو در این قضیه دزدی، به ظاهر أمر و به إجتهاد خویش عمل کرده‌ای، پس قبل از نزول وحی درباره آن، هیچ زیانی متوجه تو نیست و إینک وحی آمد و حقیقت را برتو روشن ساخت.

باید گفت: خداوند متعال، همانطوریکه، قرآن عظیم الشأن را بیمه کرده «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ» (حجر: 9)، پیامبرش را نیز بیمه می‌کند.

«وَ أَنْزَلَ اَللّهُ عَلَيْکَ اَلْكِتابَ وَ اَلْحِكْمَةَ»: و حق‌تعالی تو را با قرآن و سنّت نبوی گرامی داشته، پس آنها چگونه می توانند تو را گمراه کنند، در حالی که خدا کتاب را بر تو نازل و حکمت را به تو وحی می کند و احکام را به تو ارائه می دهد؟

حکمت: سنت است که الله متعال آن را بر رسول خویش فرو فرستاده است.

«وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كانَ فَضْلُ اَللّهِ عَلَيْکَ عَظِيماً (113)»: و برخی از اسرار غیب و دین و احکام شرعی را به تو واضح ساخته است، زیرا منزلتی را که به تو بخشیده به هیچ‌کس نداده و این خود فضل الله تعالی و رحمت او بر توست.

خطاب به رسول‌الله صلی الله علیه وسلم، در واقع خطاب به امتشان نیز هست، پس امت رسول خدا ص این فضل را از طریق کتاب و سنت، از آن‌حضرت ص به ارث برده‌اند.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (114 الی 115) موضوعاتی از قبیلی نجواها و رازهای پسندیده و دشمنی با پیامبرصلی الله علیه وسلم، وسرپیچی از راه مؤمنان (اجماع) بحث بعمل آمده است.

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١١٤﴾

ketabton.com - The Digital Library

در بسیاری از سخنان و مشوره‌های سری آنها خیر و فایده ای نیست به جز (سخن) کسی که به صدقه، یا کارنیک، یا صلح در بین مردمان حکم کند، و هرکس برای کسب رضای الله چنین (اعمال نیک) کند، پس به زودی او را ثواب بس بزرگ خواهیم داد. (۱۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نجوی»: راز، آرام با هم صحبت کردن، سخنی نهانی میان دو نفر، در گوشی حرف زدن، نجوا. **«الامن»:** مگر نجوای کسی. **«مَعْرُوفٍ»:** کار پسندیده که شرع و عقل سالم به آن اعتراف کنند. **«مَرْضَاتِ»:** خشنودی، خرسندی.

تفسیر:

«لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ»: یعنی دربسی از آنچه که این قوم پنهان ومخفی می‌دارند و یا در بین خود راجع به آن گفتگو می‌کنند خیری نیست. پس هدف ومقصد این آیه مبارکه اینست که: در اغلب رازگویی‌های این‌چنینی مردم، خیری نیست« مگر» رازگویی در اُمور سه‌گانه زیر:

«إِلاّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ اَلنّاسِ»: « إِلاّ مَنْ» کسیکه به وسیله نجوا « بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ»: « به صدقه معروف فرمان دهد.

معروف: لفظ عامی‌است که شامل تمام انواع نیکوکاری‌ها و امور پسندیده می‌شود **«یا»** فرمان دهدبه « أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ اَلنّاسِ » «اصلاح بین مردم،؛ عام است در همه مشاجراتی که میان آنان در خونها، آبروها، اموال و دیگر دعواها و مرافعات روی می‌دهد.

مفسرطبری فرموده است: معروف عبارت است از هر امری که خدا دستور آن را داده یا آن را مورد تشویق قرار داده است، از جمله اعمال نیک و خیر، و اصلاح عبارت است از آشتی برقرار کردن در بین دو متخاصم. (طبری 201/9.)

درحدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا شما را از کاری که درجه‌آن بهتر از درجه روزه و نماز و زکات است آگاه نگردانم؟ یاران گفتند: چرا یارسول‌الله!فرمودند: این کار اصلاح ذات البین است زیرا فساد ذات‌البین تراشنده‌است، نمی‌گویم تراشنده موی است؛ بلکه تراشنده دین است».

«وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ اِبْتِغاءَ مَرْضاتِ اَللّٰهِ»: هرکس به این امور سه‌گانه فرمان دهد یعنی هرکس به منظور جلب رضایت خدا نیکی و معروف و اصلاح را انجام دهد و هیچ‌گونه غرض و قصدی دنیایی نداشته باشد.

«فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً (114) »: یقیناً حق‌تعالی به او اجر و مزدی بزرگ می‌دهد که همانا عبارت است از نایل آمدن به بهشت.

مفسرصاوی فرموده است: تعبیر به «سوف» اشاره به این مطلب است که پاداش اعمال نیکو، در آخرت داده می شود نه در دنیا؛ چون دنیا منزلگاه پاداش نیست.

باید متذکر شد که در این آیه مبارکه به سه امر اصولی در نجوا کردن، اشاره می کند:

1 - امر به صدقه و نیکویی به منظور رفع نیاز بینوایان و کمک و دستگیری مستمندان و درماندگان.
2 - امر به کارهای پسندیده که در جهت مصلحت عمومی و عام المنفعه بودن، مورد پسند شرع باشد.
3 - ایجاد سازش و آشتی میان مردم تا دلهایشان از زنگار کینه و دشمنی زدوده شود.

ketabton.com - The Digital Library

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾

و هر کس بعد از آنکه [راه] هدایت برایش روشن و آشکار شد، باز با پیامبر مخالفت و دشمنی کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، او را به همان سو که رو کرده واگذاریم، و او را به دوزخ داخل می‌کنیم، و (دوزخ) بد سرانجامی است. (۱۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یشاق» (شق): دشمنی کند، مخالفت ورزد، سرباز زند.«سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ»: راه مؤمنان.

«نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى»: او را به آن سو می رسانیم که خود به آن روی آورده است و دوستش داریم.«نُصْلِهِ» (صلی): او را می کشانیم، داخل می گردانیم، کشان کشان او را می بریم.

تفسیر:

این آیه درباره‌ی آنعده از اشخاصی است که پس از پذیرش اسلام و رسالت پیامبر، به مخالفتِ آگاهانه با دستورات ایشان می‌پردازند و راهِ خود را از راه جماعت مسلمانان جدا می‌کنند.

«وَ مَنْ يُشاقِقِ اَلرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُ اَلْهُدى»: و هر کسی با پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از اینکه دلائل قاطعی بر صحّت نبوّت ایشان اقامه شده به مخالفت بپردازد، « وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ اَلْمُؤْمِنِينَ»: و راه و طریقی غیر از مسلک مؤمنان را پیش گیرد و روشی غیر از روش آنان را انتخاب کند،« نُوَلِّهِ ما تَوَلّى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ» حق‌تعالی چنین کسی را در گمراهی‌اش رها می‌نماید و سپس در روز قیامت او را با آتش دوزخ و انواع عذاب‌ها مجازات می‌دهد،«وَ ساءَتْ مَصِيراً (115)» یعنی چه بد سرانجام و چه بد مصیر و قرار گاهی است دوزخ.

باید گفت که از جمله: «وَ مَنْ يُشاقِقِ الرَّسُولَ»: آیهٔ مبارکه این فهم بدست می آید که: تسلیم بودن در برابر رسول الله صلی الله علیه وسلم واجب و مخالفت با او حرام است.

ولی باید گفت که: حساب آنعده افراد واشخاص قاصر و مستضعف که صدای حقّ را نمی‌شنوند، یا قدرت تشخیص آنراندارند، از حساب افراد آگاه ولجوج، جداست.

در تفسیر «کشف‌الاسرار» خواجه عبدالله انصاری رحمه الله آمده‌است: «مراد از«سبیل مؤمنین» که در این آیه بر لزوم پیروی از آن تأکید شده‌است، اجماع اهل حق در هر عصری است».

إمام شافعی رحمه الله نیز این آیه را بر صحت إجماع دلیل گرفته است زیرا عصمت مؤمنان از این که بر خطاء إجماع و إتفاق کنند، تضمین شده است. چنانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در این حدیث شریف فرمودند: «لا یجتمع امتی علی الضلاله: اُمت من بر گمراهی جمع نمی‌شود».

بنابراین مادامیکه در مسئله ای اجماع بین علمای اسلام صورت گیرد آن مسئله جنبه شرعی بخود می گیرد و بدعت نیست.

اما جمهور با «إجماع» متفاوت است، جمهور یعنی آنکه اکثر فقهاء و علماء بر یک مسئله توافق دارند ولی این توافق در بین همه ی آنها حاصل نشده است، و لذا گاهی جمهور بر خطا هستند و گاهی بر صحت، و این بستگی به دلایل آنها دارد که در چه حدی از قوت است، چه بسا قول اقلیت بر جمهور ترجیح داده می شود، ولی هرگز قول اقلیت یا جمهور نمی تواند اجماع امت در عصری را باطل یا رد کند بلکه همه ملزم به پیروی از اجماع

ketabton.com - The Digital Library

امت هستند چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند که امت اسلام بر گمراهی جمع نمی شوند (یعنی بر هدایت اجماع می کنند).
نکته ی مهم دیگر آنست که کسی نمی تواند بر علیه اجماع علما رای دهد همچنانکه حق ندارد بر علیه کتاب و سنت رای و فتوا دهد. (بنقل از: تفسیر انوار القرآن).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (116 الی 122) در باره موضوعاتی شرک و فرجامش، شیطان ودسایس شیطانی اش، پاداش إیمان و کردار نیکو، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١١٦﴾

خداوند این را که به او شریك آورده شود نمی بخشد، و پایین‌تر از شرک را برای کسی که بخواهد می‌بخشد، و هر که با الله شریک مقرر کند یقیناً به گمراهی دور از حق گمراه شده است. (۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دُونَ»: پایین تر، جز.«بَعِيدًا»: دور و دراز، فراوان.

تفسیر:

«إِنَّ اَللّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَکَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ يَشاءُ»: خدای‌تعالی گناه شرک، کسیکه به او شریک وهمتا قرار دهد هرگز نمی‌بخشد «لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» شرك، بزرگ‌ترین گناه نابخشودنی است. ولی گناه غیر از شرک تحت مشیت الهی قرار دارد که اگر خواست مرتکب آن را می‌بخشد و اگر خواست عذابش می‌نماید.
«لِمَنْ يَشاءُ»: انسان مشرک باید در حالتی بین بیم و امید نسبت به مغفرت الهی باشد. وَ «مَنْ يُشْرِکْ بِاللّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِيداً (116)»: علت این امر این است که مشرک در حقیقت مرتکب گناهی واضح و بزرگ شده و دست به سرکشیی زده که بالاتر از آن هیچ سرکشیی نیست. او به این عمل خویش قوانین عقل را معطل ساخته، دیدگاه های اش فاسد شده، سراپا مطیع شیطان گردید؛ از اطاعت و حکت الهی استغنا ورزیده، روش وی ازجاده اعتدال و استقامت منحرف و سعادت دنیا و آخرت از دستش رفته است.
چنین شخصی از رحمت الله متعال دور و بنابر اینکه بزرگ‌ترین گناه را مرتکب شده مستحق خشم و غضب الهی گردیده است.
شحص مسلمان که هر قدر گنهگار باشد، چون فساد وی از حدّ عمل تجاوز نکرده عقاید و علاقه و توقّع وی هم درست است؛ خداوند متعال دیر یا زود هر وقت باشد او را می‌بخشد.
درضمن نباید فراموش کنیم تا ریشه‌ی شرك که یك مرض روانی عمیق است قطع نشود، أخلاق و اعمال صالح او سودی ندارد. یکی از راه معالجه شرک همانا توبه است،و مشرك باید از مدار شرك بیرون آید تا عفو و رحمت الهی شامل حال او شود.

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا ﴿١١٧﴾

(مشرکها در رفع حاجات خود) غیر از الله معبودانی را که مؤنث‌اند می‌خوانند (به نام‌های مؤنث یاد می‌شوند، و در حقیقت شیطان سرکش را می‌خوانند. (۱۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَدْعُونَ»: می خوانند، به کمک می طلبند.«مِنْ دُونِهِ»: غیر از او.«إِنَاثًا»: جمع أنثی

ketabton.com - The Digital Library

مادینه ها؛ یعنی، بتهای لات، عزی، منات.«مَرِیدًا»: سرکش، نافرمان.«نصیباً»: سهم، بهره.

تفسیر:

آیه‌ی قبل، مشرکان را در ضلالت و گمراهی دانست، این آیه، علّت آن را پرستش بت‌ها و پیروی از شیطان می‌داند.

«إِنْ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاّ إِناثاً»: آن مشرکان معبودهای خود را که غیر از خدا می باشند، فقط به اسامی مؤنث می نامند، یعنی: بُتهایی را می‌خوانند که به نام دختران نامگذاری کرده‌اند، چون لات، عزی و مناه. بعضی گفته‌اند: مراد از (إِناثاً) فرشتگان‌اند زیرا مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند.

شاید هم مراد از «اناث» در آیه مبارکه، موجود تأثیرپذیر و ضعیف است و لذا صلاحیّت پرستش را ندارد.

در التسهیل آمده است: عرب بت ها را به نام مؤنث می خواندند. (طبری 201/9. این نظر، اختیار طبری است و گویا مقصود از مؤنث ملائکه می باشند همان طور که (لَیُسَمُّونَ اَلْمَلائِکَةَ تَسْمِیَةَ اَلْأُنْثی): مشرکان گمان بردند که فرشتگان مؤنثند و دختران خدا می باشند.).

مفسر ضحاک می‌فرماید: «مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران الله اند و ما از آن‌رو آنان را می‌پرستیم تا ما را به الله نزدیک سازند، بنابر همین دیدگاه بود که آنها رابه خدایی گرفته و تصاویر و تمثالهایی از دختران برای آنان تراشیدند و زروزیور و گردن‌بند و جواهر بر آنان آویختند و گفتند: اینها شبیه آن دختران خدا هستند کهما ایشان را می‌پرستیم!یعنی شبیه فرشتگان‌اند».

برخی دیگر از مفسران (اناثا) رابه اشیای غیرذی روح، چون سنگ و چوب خشک و غیره تفسیر کرده‌اند، که بنابراین تفسیر، معنی چنین می‌شود: «مشرکان جز مردگانی بی‌جان رانمی‌پرستند».

«وَ إِنْ یَدْعُونَ إِلاّ شَیْطاناً مَرِیداً(117)»: جز شیطان نافرمان و متمرد که در عناد و نافرمانی و فجور بود، چیزی نمی پرستیدند، و آن همان ابلیسی بود که از اطاعت امر پروردگارش سر باز زده بود.باید گفت که: پرستش هر معبودی جز خداوند در حقیقت شیطان‌پرستی است.

شیطان را به این معنا کسی معبود خویش قرار نمی دهد که در برابر او مراسم پرستش به جای بیاورد و به او درجه ی اولوهیت بدهد. معبود قرار دادن او به این معناست که انسان مهار نفس خود را در اختیار او قرار بدهد و به هر سویی که شیطان برود او نیز او را دنبال کند، گویا که او بنده ی شیطان و شیطان خدای اوست. معلوم شد که اطاعت بدون چون و چرا و پیروی کورکورانه از کسی نیز «عبادت» نام دارد و هر که کسی را این گونه اطاعت کند در واقع او را عبادت می کند.

لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ﴿١١٨﴾

الله او (شیطان) را از درگاه رحمت خود دور کرده (زیرا به مجادله با خدا برخاست) و گفت: من از بندگان تو قسمتی معین را زیر بار طاعت خود خواهم کشید. (۱۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَفْرُوضًا»: معین، مشخص، جداگانه.

ketabton.com - The Digital Library

تفسیر:
«لَعَنَهُ اَللّٰهُ وَ قالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبادِکَ نَصِیباً مَفْرُوضاً (118)»: الله متعال شیطان سرکش وباغی را از رحمت خود طرد،دورو محروم کرد، و بر او بدبختی دنیا و آخرت را مقدر کرده است. آن روزیکه شیطان قسم خورد و گفت: قسمتی معین و معلوم از بندگانت را دچار گمراهی خواهم نمود و گروه زیادی از آنان را با گمراه کردن‌شان و پیروی شهوات و شبهات به آتش دوزخ خواهم کشانید.
باید گفت: شیطان، دشمن قدیمی انسان است،هوشیار وبیدار باشم که در دام إبلیسی او گرفتار نشویم. ولی مطمین باشید که: شیطان، همه را گمراه کرده نمیتواند.
ولی با آنهم خطر وسوسه‌ها، شیطان، جدّی و دائمی است، باید این دشمن خودرا بشناسیم.
حرف لام در کلمه «لَأَتَّخِذَنَ» که بر سر تمام افعال آمده است نشانه جدّی بودن خطر است.

وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا ﴿١١٩﴾

و یقیناً آنان را گمراه می کنم، و دچار آرزوهای دور و دراز [و واهی و پوچ وخام] می سازم، و آنان را وادار می کنم که گوش های چهارپایان را [به نشانه حرام بودن بهره گیری از آنان] ببرند، (برای مشخص ساختن آنها برای بتان و معبودان باطل) و حتما به آنها دستور می‌دهم که فطرت و آفرینش الله را تغیر دهند. و هر که شیطان را به جز الله دوست خود بگیرد، بیگمان زیان کرده زیانی آشکار. (۱۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«لَأُضِلَّنَّهُمْ»: آنان را سخت گمراه می کنم.«لَأُمَنِّيَنَّهُمْ» (منی منی): آنان را گرفتار آرزوهای دور و دراز می کنم. سرگرم آرزوهای بیهوده می کنم.«لَيُبَتِّكُنَّ»(بتك): شکاف می دهند، قطع می کنند. (مائده/۱۰۳).«خَلْقَ»: آفریده، آفرینش، دین. (- روم: 30)

تفسیر:
«وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ»: [ابلیس گوید]: آنان را سخت به بیراهه می کشانم و أسیر آرزوهای دور و درازشان می کنم، آنها را از راه حق و هدایت منحرف می کنم. و مقاصد دروغین را برایشان تهیه می بینم، و طول حیات و بقا را در نهاد آنها جا می دهم.
و وانمود می کنم که رستاخیز و حسابی در کار نیست. و همچنان در گمراه ساختن و ارائهٔ وعده‌های دروغین به آن‌ها با استفاده از انواع و اقسام فریب‌ها و حیله‌ها ادامه خواهم داد و پیوسته به آنان امر خواهم کرد و آن‌ها اوامر من را مبنی بر انحراف قلب، ارتکاب جرم و محبت گناه اطاعت خواهند نمود.
«وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ اَلْأَنْعامِ»: از جمله اوامر من یکی هم این خواهد بود که گوش‌های شتر، گاو و گوسفند را قطع کنند و آنان را «بحیره» «سائبه» و «وصیله» گویند.
قتاده فرموده است: یعنی گوش حیوان را شکافته و آن را علامت «بحیره» و «سائبة» قرار می دهند همان طور که در زمان جاهلیت چنان کاری می کردند.
« وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اَللّٰهِ»: وبه آنها دستور خواهم داد، تا اشکال خود و حیوانات خویش را از روی سرکشی بیشتر تغییر دهند و بردگان را خصی و حیوانات را شکنجه کنند و مردها خود را به زن‌ها به مردان شبیه سازند و اعمال دیگری از قبیل: چیدن

ketabton.com - The Digital Library

ابرو، وصل کردن موی، فاصله ایجاد کردن بین دندان‌ها و... اموری که خدای‌تعالی آن‌ها را حرام نموده است انجام دهند.
بعضی می گویند منظور از آن تغییر دین خدا است یعنی با ایجاد کفر و نافرمانی و حلال کردن حرام و یا حرام کردن آنچه خدا حلال کرده است.
«وَ مَنْ يَتَّخِذِ اَلشَّيْطانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اَللّهِ»: هرکس از در اطاعت شیطان در آید و اوامرش را پیروی کند وهدایت الهی را نادیده گیرد،« فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبِيناً (119) » چنین کسی در واقع در دنیا و آخرت زیان نموده و خود را در معرض خشم پروردگار قرار داده است، چنین کسی از دوستی خدا أ بیرون شده و تمام و تلاشش از بین رفته است.
در صحیح مسلم آمده است: در روز قیامت الله به آدم می گوید: «مستحقان آتش را برانگیز، می گوید: برانگیخته ی آتش کیست؟ می گوید: از هر هزار نفر نه صد و نود و نه نفر به آتش می روند».

يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢٠﴾

شیطان به آنها وعدههای (دروغین وخام) میدهد و به آرزوها سرگرم میسازد و جز فریب و نیرنگ به آنها وعده نمي‌دهد. (١٢٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَعِدُهُمْ»: به آنان وعده می دهد. غرور: غرّ و غرور: فریب دادن و تطمیع. ممکن است آن، در آیه به معنی فاعل و فریبنده باشد.

تفسیر:

«يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ»: شیطان به پیروان خود با حیله و نیرنگ وعده‌های دروغین و آروزهای فریبنده، وَهْم و دَجل می‌دهد و چنین وانمود می‌کند که: لذّت در گناه، راحتی در جنایت، و خیر در مخالفت امر خداست در حالی که همهٔ این‌ها دروغ است و حقیقت ندارد.
إبن کثیر فرموده است: این بیان از واقعیت است؛ چون شیطان به دوستانش وعده می دهد و آنها را آرزومند می کند که در دنیا و آخرت بهره مند می شوند، اما در حقیقت دروغ و افترا به خوردشان می دهد. (مختصر ابن کثیر 439/1.).
«وَ ما يَعِدُهُمُ اَلشَّيْطانُ إِلاّ غُرُوراً (120)»: وشیطان جز ناروا و گمراهی چیزی به آنها وعده نمی دهد.
« إِلاّ غُرُوراً»: (بجز غرور) یعنی: آنان را با این وعده‌های خام می‌فریبد و در این وعده‌ها منافعی را به آنان می‌آراید، درحالی‌که در آنها جز زیان محض چیز دیگری نیست. ابن‌عرفه می‌گوید: «غرور چیزی است که ظاهری دوست‌داشتنی، اما باطنی نفرت‌آلود دارد».

أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا ﴿١٢١﴾

اینان [که پیروان شیطان اند] جایگاهشان دوزخ است، و از آن هیچ راه فراری نیابند. (١٢١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَحِيصاً»: راه گریز، مهرب، مفر، مخلص، رستگاری.

تفسیر:

و آنانی که از شیطان پیروی می‌کنند و به منهج و روش او راضی می‌شوند، سرایشان در

ketabton.com - The Digital Library

آخرت دوزخ خواهد بود و نه هم محلی که بتوان به سوی آن پناه برد، زیرا آتش از هرسو بر اهل دوزخ إحاطه دارد چون این‌ها أعمال بسیار بد و زشتی مرتکب شده‌اند.
«أُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ»: و آنانی که از شیطان پیروی می‌کنند و به منهج و روش او راضی می‌شوند، سرنوشت و سرانجام آنان در روز قیامت دوزخ است. که هیچ امکان فراری از آن وجود ندارد،« وَ لا یَجِدُونَ عَنْها مَحِیصاً (121) »و نه هم محلی که بتوان به سوی آن پناه برد، زیرا آتش از هرسو بر اهل دوزخ احاطه دارد چون این‌ها اعمال بسیار بد و زشتی مرتکب شده‌اند.
به یاد داشته باشید: که از همه‌ی دشواری ها وپرابلم ها ی دنیا می‌توان گریخت، ولی از عذاب آخرت هرگز!
در آخرت، برگشت امکان ندارد، پس تا از دنیا نرفته‌ایم از بدی‌ها برگردیم.

خواننده محترم!

وقتیکه خباثت و عداوت شیطان به خوبی آشکار گردید، اکنون هیچ شبهتی باقی نماند که هرکه از معبود حقیقی خویش منحرف گردیده به شیطان موافقت نماید، سخت در زیان می‌افتد؛ و چون پیمان‌ها و امیدهای شیطان سراسر فریب است؛ طوریکه در آیات متبرکه آمده است که: در نتیجه قرارگاه آنها دوزخ است که با هیچ صورت از آن برآمده نمی‌توانند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا ﴿١٢٢﴾

و کسانیکه إیمان آورده‌اند و کارهای نیک وشایسته انجام داده‌اند به زودی آنها را در باغ‌های که از زیر آنها نهرها جاری می‌باشد وارد می‌کنیم، در آن همیشه جاودانند، (این را الله وعده داده است و) وعده الله راست است، و چه کسی در سخن از الله راستگوتر است؟ (۱۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« وَعْدَ اللهِ حَقّاً »: وعده الله است که حق است و شکّی در آن نیست.

تفسیر:

وقتی که سرانجام بدبختان و یاران شیطان را بیان کرد، سرانجام سعادتمندان و دوستان خدا را نیز بیان نمود، و فرمود: «وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً»: کسانی‌که از فساد شیطان محفوظ اند، و بر وفق ارشاد الهی ایمان آوردند، واز پیامبرش پیروی نمودند،کارهای نیکو وخوب وشایسته انجام داده اند، مکافات آنها در پیشگاه خداوند این خواهد بود که آنان را درباغ ها و بوستان‌های غنی که در آن‌ها جوی‌ها جاری است و انواع و اقسام درختان و گل‌های رنگارنگ در آن وجود دارد، جای دهد. این‌ها در این بوستان‌ها اقامتی نیکو خواهند داشت و در سرای گرامی توأم با نعمت همیشگی و در جایگاه خجسته در جوار پروردگار خویش قرار خواهند داشت و برای همیشه در این نعمت می‌باشند.
ملاحظه میداریم که: إیمان از عمل جدا ناپذیر است، اگر همه‌ی اعمال صالح بود، کارساز خواهد گشت. کلمه «الصَّالِحاتِ» با الف و لام نشانه همه کارهای نیك است.
جمله «خالِدِینَ فِیها» در آیهٔ مبارکه این فهم را میرساند که: در این هیچ شکی نیست که داشتن لذّت‌های دنیا، نگرانی از دست دادن را دارد، ولی مطمین باشید که: نعمت‌های

ketabton.com - The Digital Library

بهشت، جاودان و همیشگی است.
«وَعْدَ اَللّهِ حَقًّا»: این وعدۀ لازمی و قولی حق و قاطع است،« وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اَللّهِ قِيلاً (122) و هیچکس از خدایتعالی در تنفیذ وعدۀ خود صادقتر نیست و قول خدا أ بر تمامی اقوال مقدم است و او هیچگاه بر خلاف وعدهاش عمل نمینماید و پیمان خویش را نمیشکند. این شیطان متولی و سرپرست کفار است که در وعدۀهای خود دروغ میگوید و تمام عهدها و پیمانهایش مستعجل و باطل و وسوسههای فریبنده است.
ابو سعود فرموده است: منظور مخالفت و معارضه با وعده های دروغین است که شیطان به دوستدارانش می دهد و به این طریق می خواهد در مقابل وعده های صادق خدا که به اولیای خود داده است مقابله کند. (ابو سعود 384/1.).
در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خطبه خویشچنین میگفتند: «ان اصدق الحدیث کلام الله، وخیر الهدی هدی محمد، وشر الامور محدثاتها، و کل محدثه بدعه، وکل بدعه ضلاله، وکل ضلاله فیالنار: همانا راست ترین سخن، سخن الله متعال است و بهترین روش، روش محمد صلی الله علیه وسلم است و بدترین امور، امور نوپدید (بدعت) است و هر نوپیدایی بدعت و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهیای در دوزخ است ». (امام شاطبی ابراهیم بن موسی بن محمد لخمی غرناطی، وفات (790 ق) فقهی ومحدث مشهور جهان اسلام در تعریف بدعت فرموده است:
«پدید آوردن امور نو در حوزه دینی بدون هیچ استنادی به شرع خدای عزوجل است، نه نو آوریها در امور دنیا.».

ایمان بدون عمل صالح نجات بخش نیست!

قرآن مجید انسان را صاحب عقل و شعور، دارای ارادهی نافذ و اختیار معرفی میکند، انسانی که با اراده خویش میتواند به مقامات عالیهای که به عنوان سعادت و کمال برای وی از جانب الله متعال مشخص گردیده، نایل شود.
در این راستا خداوند، سعادت حقیقی انسان را در گرو ایمان و عمل معرفی نمود، ایمانی که حقیقت وی در دلها ظهور میکند و عینیت مییابد و با اعضاء و جوارح به صورت انجام اعمال متناسب و شایسته با آن نمودار میگردد و از اینرو حقیقت ایمان با اعمال متناسب با آن رقم خورده است و به همین جهت است که قرآن کریم در اغلب موارد ایمان را با عمل صالح ذکر میکند و آندو را کنار همدیگر قرار میدهد.
برخی از انسانها بدین باور اند که: ایمان و پاکی قلب کافی است در حالی که این گونه نیست؛ قرآن غالباً هرکجا ایمان میگوید، عمل صالح را هم مطرح میکند.

خوانندگان محترم!

موضوع آیات (123 الی 126) را موضوع اینکه نعمتهای آخرت به دلخواه نیست.به بحث میگرد.
در آیات متبرکه قبلی به موضوع حرکات و توطئه های شیطان در القای آرزوها و خواسته های دروغین که در میان اهل کتاب و جمعی از مسلمانان سست ایمان اثر می گذارد،اشاره بعمل آورد. اینک ا در آیات (123 الی 126) اثر آرزوها و فضیلت کردار و مکافات آنرا به بیان میگرید.

لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٢٣﴾

ketabton.com - The Digital Library

(وعدة الله) بر وفق آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست، بلکه هر کس بدی کند در برابر آن سزا داده می‌شود، و برای خود غیر از الله هیچ کارساز و مددگاری نمی‌یابید. (۱۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أمانی»: جمع أمنیه، آرزوها، خواسته های درونی، خیال بافیها.«یُجْزَ»: سزا می بیند. من دون الله جز خدا.

شأن نزول آیهٔ 123:

366- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: یهود و نصاری می‌گفتند: هیچکس غیر از ما وارد بهشت نمی‌شود. قریش نیز ادعا داشت که ما بعد از مرگ دوباره زنده نمی‌شویم. پس آیهٔ مبارکه: «لَّيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ»: نازل شد.

367- ابن جریر از مسروق روایت کرده است: نصاری و اهل اسلام بر یکدیگر فخرفروشی می‌کردند. مسلمانان گفتند: ما از شما برتریم و نصاری ادعا می‌کردند که ما بهتریم. پس الله متعال آیهٔ: « لَّيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ»: را نازل کرد(طبری 10495 و 10497 از مسروق به صورت مرسل روایت کرده است.).

368- و از قتاده، ضحاک، سُدِّدی و ابوصالح نیز به این معنی روایت کرده است: پیروان کتب آسمانی بر یکدیگر فخرفروشی کردند. و در عبارت دیگر آمده است: گروهی از یهود و گروهی از نصاری و گروهی هم از مسلمانان باهم نشستند، آن‌ها گفتند: ما بهتریم و این‌ها گفتند: ما بهتریم. پس کلام حق نازل شد(طبری 1049 تا 10509.).

تفسیر:

«لَيْسَ بِأَمانِيِّكُمْ وَ لا أَمانِيِّ أَهْلِ اَلْكِتابِ»: ای مسلمانان!تحقق ثواب ویا اینکه نجات از دوزخ و داخل شدن به بهشت و به دست آوردن رضای الهی نه به آرزوهای شما مسلمانان بسته است و نه هم به آروزهای اهل کتاب. چنین امری از طریق ادعای مجرد از دلیل و یا انجام ندادن عمل صالح و عدم اجرای فرامین الهی به دست نمی‌آید، بلکه این آرزوها را عمل صالح به واقع تبدیل می‌کند ورنه مجرد دعوا کاری سهل و آسان است و هر کسی می‌تواند چنین ادعاهایی داشته باشد.

حسن بصری فرموده است: یعنی إیمان با تمنا و آرزو محقق نمی شود، بلکه با تمکن و استقرار در قلب و درستی عمل محقق می شود. جمعی که آرزوهای دور و دراز آنها را به خود مشغول کرده و تا از دنیا می روند عملی نیک انجام نمی دهند و می گویند: ما حسن ظن به خدا داریم، آنها دروغ می گویند، اگر به خدا حسن ظن داشته باشند به عمل نیک می پردازند.

«مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ»: هرکس مرتکب عملی ناپسند شود دیر یا زود کیفر و وبال آن را می بیند.

«وَ لا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اَللهِ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً (123)»: لذا هرکس مرتکب کار بدی ـ اعم از شرک یا غیرآن ـ بشود، در دنیا یا آخرت در برابر کارکردش کیفر می‌بیند و دراین امر میان مسلمان وکافر هیچ فرقی نیست.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه فرود آمد، مفاد آن بر بسیاری از اصحاب سخت تمام شد تا بدانجا که برخی از آنها ـ از جمله ابوبکر صدیق (رض) گفتند: یا رسول‌الله!چگونه ما بعد از نزول این آیه رستگار می‌شویم، آخر در برابر هر عمل بدی سزا می‌یابیم؟!رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خدا بر تو بیامرزد ای ابوبکر!آیا

ketabton.com - The Digital Library

تو مریض نمی‌شوی؟ آیا در رنج و تعب نمی‌افتی؟ آیا به تو اندوه و دردی نمی‌رسد»؟ ابوبکر صدیق (رض) گفت: چرا یا رسول‌الله!فرمودند: پس اینها ازجمله آن چیزهایی است که با آن مجازات داده می‌شوید».

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿١٢٤﴾

و هر کس که اعمال صالح انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالیکه مؤمن باشند، پس ایشان داخل جنت می‌شوند و به اندازۀ شگاف خسته خرما مورد ظلم قرار نمی‌گیرند.(۱۲۴).

تشریح لغات و اصطلاحات:

« وَ هُوَ مُؤْمِنٌ »: و حال آن که مؤمن باشد. این قید بیانگر این واقعیّت است که طاعت و عبادت بدون ایمان سودی نمی‌بخشد.**« نَقِيراً»:** چیز بی ارزش به اندازه ی نقطه ای در پشت هسته ی خرما که در کمی و ناچیزی بدان مثال زنند.

تفسیر:

«وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ اَلصّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ»: قبل از همه باید گفت که: عامل ورود به بهشت، ایمان و عمل صالح است،ایمان، شرط قبولی اعمال است و خدمات انسان‌های بی ایمان، در همین دنیا جبران می‌شود و ارزش اخروی ندارد.

طوریکه می فرماید: و هر کسی که عمل خوب و شایسته انجام دهد و بر خویشتن در عوض ظلم، نیکی کند خواه مرد باشد یا زن، در حالی که به الله متعال ایمان دارد و از پیامبرش اطاعت می‌کند،« فَأُولئِکَ يَدْخُلُونَ اَلْجَنَّةَ وَ لا يُظْلَمُونَ نَقِيراً (124)»: خدا آنان را وارد بهشت می کند، و یک ذره از پاداش اعمال نیکشان کاسته نمی شود؛ چرا که پاداش دهنده، خدای ارحم الرحمین است. و گفته است: وَ هُوَ مُؤْمِنٌ تا معلوم شود طاعت بدون ایمان سودی ندارد.

و مقید ساختن عمل به ایمان، دلیل این عقیده اهل سنت و جماعت است که: عمل از ایمان نیست، بلکه عمل نشانه‌ای بر ایمان و کمالی در آن است.

شأن نزول آیۀ 124:

369- [ابن جریر] از مسروق روایت کرده است: هنگامی که آیه « لَّيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ (نساء: 123)»: نازل گردید، أهل کتاب گفتند: ما و شما مسلمان‌ها باهم برابریم. پس آیه: « وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتَ مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ...»: نازل شد(طبری 10496 از مسروق به قسم مرسل روایت کرده است.).

[مسلمانان و أهل کتاب به یکدیگر فخرفروشی کردند، أهل کتاب گفتند: کتاب و پیامبر ما از کتاب و پیامبر شما با سابقه‌تر است و خود ما هم از شما بهتریم و مسلمانان گفتند: پیامبر ما خاتم پیامبران و کتاب ما ناسخ همۀ کتب آسمانی است، پس ما از شما برتر و با فضیلت‌تریم. پس خدای متعال بیان فرمود.« لَّيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ» «برتری نه به آرزوهای شما مسلمان‌هاست و نه به آرزوهای اهل کتاب». اهل کتاب این را شنیدند و به مسلمانان گفتند: حالا ما و شما برابریم، پس خدای بزرگ بیان داشت که اساس کار نه آمال و آرزوها که ایمان و عمل است و آیه: « وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتَ مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَـئِکَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» «و کسانی که کارهای نیکو انجام دهند و

ketabton.com - The Digital Library

با ایمان باشند، خواه مرد و خواه زن به بهشت وارد می شوند و اندک ستمی به آن‌ها نخواهد شد» را نازل کرد]. (بنقل از أسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی)

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿١٢٥﴾

و کیست خوب‌تر به إعتبار دین از آن کس که روی خود را برای الله منقاد گرداند، و نیکوکار باشد و از ملت ابراهیم پیروی کند در حالیکه از ادیان باطل نفرت داشت، و الله ابراهیم را دوست خود گرفت. (۱۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَسْلَمَ»: تسلیم کرد، خالص و پاکیزه گرداند.« وَجْهَ »: چهره، تمام وجود.

«أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ»: توجه و هدف و بندگی خود را مخصوص خدا گرداند.

« مِلَّة »: دین، کیش، آیین.«حَنِيفاً»: حق گرا، گریزان از شرک و باطل، مخلص و فرمانبردار.«خَلِيلاً»: دوست. مراد این است که خداوند ابراهیم را برگزید و به تکریمی افتخارش بخشید که به تکریم دوست از دوست می‌ماند.

تفسیر:

در دو آیه‌ی قبلی، در یافتیم که نزد پروردگار با عظمت اعمال اعتبار دارد، نه انتساب به اسلام یا هم مسیحیّت. این آیه برای جلوگیری از آن است که تصور نشود همه أدیان وعقاید یکسانند.

«وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ»: هیچکس از لحاظ دیانت و داشتن منهج و روشی سالم، نیکوتر از کسی که به حکم الله تسلیم شود و از مولای خود اطاعت کند و از نواهیش بپرهیزد نیست، « وَ هُوَ مُحْسِنٌ »در حالی که این شخص در طاعت حق‌تعالی و پیروی سنّت پیامبر صلی الله علیه وسلم مداومت می‌کند و در این زمینه سعی و تلاش فراوان از خود مبذول می‌دارد.

«وَ اِتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً»: و از دینی پیروی کند که حضرت ابراهیم خلیل بر آن بوده و آن همان دین اسلام است.

حنیف: یعنی: گراینده از ادیان باطل به‌سوی دین حق، که اسلام است.

«وَ اِتَّخَذَ اَللّهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلاً (125)»: خدا ابراهیم را به عنوان دوست و محبوب خود انتخاب کرد.

خلیل: نزدیکترین دوستت به توست که تو او را با محبت و الفت خویش مخصوص می‌گردانی و او تو را. البته درجه «خلت» برترین مقامات «محبت» است که الله متعال ابراهیم علیه السلام را در نزد خویش به این‌مقام برگزید.

ابن کثیر گفته است: ابراهیم علیه السّلام به درجه ی «خلت» یعنی والاترین مقام محبت نایل آمد، و جز به طریق اطاعت به این مقام نایل نیامده است. (مختصر ابن کثیر 442/1).

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا ﴿١٢٦﴾

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیّت و فرمانروایی الله است؛ و الله بر هر چیز (از نگاه علم و قدرت) احاطه دارد. (۱۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«محیطاً»: آگاه به تمام هستی و چیره بر آن، مراقب واقعی، به تمام معنا آگاه.

ketabton.com - The Digital Library

تفسیر:

«وَ لِلّهِ ما فِی اَلسَّماواتِ وَ ما فِی اَلْأَرْضِ»: همۀ آنچه در آسمان‌ها و زمین است از قبیل ملائکه، جن، انسان و سایر مخلوقات و موجودات، ملک خالق متعال است. و در تمام آن دخل و تصرف دارد. و آنگونه که بخواهد آن‌ها را اداره می‌نماید، قضایش برگشت ندارد و حکمش لغوپذیر نیست.

«وَ کانَ اَللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطاً (126)»: و با همۀ این‌ها، او بر همۀ امور آگاهی کامل دارد و هیچ‌چیزکوچک و بزرگی نیست مگر اینکه در حیطه و دایره علم وی است و او بر همه چیز چیره و مسلط است ـ پاکی و ستایش ویژه اوست.

فحوای آین آیه مبارکه بیان میدارد که: اگر انسان دست از سرکشی برندارد و سر تسلیم را در برابر الله متعال خم نکند از دست الله متعال نمی تواند فرار کند، قدرت خدا از هر سو او را در بر گرفته است. اگر مالک آسمانها و زمین و هر آنچه در آسمانها و زمین است خدای بلند مرتبه می باشد، برای انسان نیز بهترین روش تن در دادن به بندگی و اطاعت او و ترک سرکشی است.

خوانندگان محترم !

محتوای اساسی: آیات (127-130) تکمیل احکام خانواده و تاکید برحقوق یتیمان و زنان را دربر میگیرد.

قبل از همه باید گفت که سوره النساء، دو موضوع عمومی را شامل می شود که: اولی درباره ی احکام زنان، یتیمان، خویشاوندان نسبی، ارث، خویشاوندی سببی ومبحث دوم همانادرمورد اساس دین؛ یعنی، دوری از شرک، احوال اهل کتاب و منافقان وجهاد وجنگ در راه دین و سرزمین است.

اینک در آیات متبرکه (127 الی 130) بار دیگری توصیه به رعایت احکام زنان، یتیمان، درماندنگان (مستضعفان) و محکم نگاه داشتن بنیان روابط خانوادگی از راه صلح و صفا و عدالت در میان زنان بحث بعمل آمده است، بخصوص شخصی که دارای چند زن نکاحی باشد.

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ﴿١٢٧﴾

و از تو دربارۀ زنان فتوا می‌طلبند، بگو: الله به شما درباره زنان فتوا می‌دهد و (فتوا می‌دهد در مورد) آنچه بر شما در قرآن (در اول این سوره) تلاوت می‌شود که درباره زنان یتیم نازل شده که حق مقرر آنها را (از میراث و مهر) به ایشان نمی‌دهید، و در عین حال به نکاح أنها رغبت دارید. و شما را درباره کودکان ضعیف (که میراث آنها را نخورید فتوا می‌دهد) و اینکه در حق یتیمان به عدل و انصاف رفتار کنید، و هر چه از کار نیک انجام دهید (ضائع نمی‌شود) بی‌گمان الله به آن داناست. (۱۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسْتَفْتُونَكَ» (فتو، فتي): نظر تو را می خواهند، رأی تو را می پرسند، از تو فتوا می گیرند. افتاء: روشن ساختن امری مبهم و استفتاء: سؤال‌کردن از حکم خداوند متعال در مورد اُمور مبهم است. «يُفْتِيكُمْ»: برایتان بیان می دارد، برای شما روشن می گرداند.

ketabton.com - The Digital Library

«الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ»: کودکان ناتوان و به ضعف کشیده شده.«بِالْقِسْطِ»: با عدالت (نسا: 29).

تفسیر:

«وَيَسْتَفْتُونَکَ فِی اَلنِّساءِ»: واز توای محمد صلی الله علیه وسلم!در رابطه با زنان طلب فتوای می شوند که با آنان چه نوع رفتار باید کرد؟ (از سیاق آیه مبارکه بر می آید که: حقوق زن، مورد بحث و گفتگوی مسلمانان صدر اسلام بوده است).

«قُلِ اَللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَ ما يُتْلى عَلَيْكُمْ فِی اَلْكِتابِ»: ای محمد!بگوحق‌تعالی شما را در جریان احکام مخصوص آن‌ها در کتاب خود و همچنان در سنّت پیامبر خود قرار می‌دهد، یعنی: آنچه از قرآن که در آغاز سوره «نساء» نازل شده است.مراد از آن آیه: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُواْ فِي ٱلْيَتَٰمَىٰ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم...» است.

باید یادآور شد که از: فهم جمله: «قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ»: آیه مبارکه برمی آید که: حمایت از حقوق زنان، حکم خدشه‌ناپذیر الله عزوجل است. تشریع حکم از جانب الله متعال است و بیان آن بر عهده‌ی پیامبرصلی الله علیه وسلم. بناً سنّت‌های ورسم وروج های جاهلی را باید با فتواهای صریح شکست وباطل ساخت. وما نباید به خاطر تفکّرات جاهلی، زنان را از ارث محروم کنیم. « ما كُتِبَ لَهُنَّ» الله متعال زنان را مالك دانسته وبرایشان بهره‌ای از إرث قرار داده است.

«فِي يَتامَى اَلنِّساءِ اَللّاتِی لا تُؤْتُونَهُنَّ ما كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ»: چنان‌چه شما را در جریان احکام زن‌های دیگری نیز قرار می‌دهد که ضعیف و یا یتیم‌اند و شما با آن‌ها ازدواج می‌کنید و مهرشان را نمی‌پردازید.

یعنی: مفاد آیۀ سوم این سورۀ مبارکه است که: تفسیر آن درفوق گذشت، این است که: برخی از شما حق دختران یتیم را در مهریه و میراث به آنان نمی‌پردازید؛ که خدای عز و جل از چنان عملی نهی فرموده است.

«وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ»: «و» در عین حال «رغبت می کنید که با آنان نکاح کنید» به سبب زیبایی و جوانی‌شان، پس چنین نکنید مگر آن که مهرآنان را همچون أمثالشان کاملا به آنان بپردازید. یا معنی این است: شما از نکاح کردن آنان به سبب بدرنگی و بدشکلی شان روی بر می‌گردانید، أما در عین حال، نکاح دادن آنان به دیگران را نیز ناخوش می‌دارید زیرا در آن صورت، آن دختر یتیم شوهرش را شریک مالش می‌گرداند

«و» آنچه که بر شما درباره زنان یتیم ودرباره کودکان مستضعف در آیه (11) «نساء» خوانده شد وآن آیه: «يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ» (النسا ء: 11) است.

ابن عباس (رض) فرموده است: در زمان جاهلیت اگر شخصی سرپرستی دختری یتیم را می یافت، لباس را در برش می کرد، وقتی چنین عملی را انجام می داد، دیگر هیچ کس نمی توانست با او إزدواج کند، اگر زیباروی بود و سرپرست او را دوست می داشت، او را به عقد خود درمی آورد و مالش را می خورد، و اگر بدرنگ بود، سرپرست اجازه نمی داد با دیگران ازدواج کند، تا می مرد و وارث مالش می شد. آنگاه الله متعال آن را حرام و از آن نهی کرد.

یادداشت: إصطلاح «یتامی النساء» فقط یکبار در قران بکاررفته که آنهم در همین آیه مبارکه میباشد. (.یتیم: یعنی از دست دادن پدر قبل از بلوغ).

«وَ اَلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ اَلْوِلْدانِ وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتامى بِالْقِسْطِ »: همچنان به شما خبر خواهد

ketabton.com - The Digital Library

داد که باید دربارۀ اطفال بی‌سرپناه و یتیم نیز از الله بترسید و حقوق آن‌ها را اعم از میراث وغیره ادا کنید و همواره میراث آن‌ها را در بین‌شان به صورت عادلانه و بدون ارتکاب ظلم و ستم تقسیم کنید و متوجه وصیتی که به آن‌ها شده باشید و از حق‌تعالی در اینکه اموال آن‌ها را بنابر باطل بخورید بترسید.

در زمان جاهلیت صغیران و زنان از ارث محروم بودند. می گفتند: چگونه مال را به انسانی بدهیم که بر اسب سوار شده نمیتواند و سلاح حمل کرده نمیتواند، وبا دشمن مقاومت وجنگ کرده نمیتواند؟!اما الله متعال آنان را از این عمل باز داشت و نهی فرمود.و دستور داد سهم ارث آنان را پرداخت نمایند.

روایت است چون پیامبر صلی الله علیه وسلم حکم میراث را واضح فرمود، بعضی رؤسای عرب به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده به تعجّب گفتند: شنیده‌ایم شما دختر و خواهر را از میراث حق می‌دهید، حال آنکه میراث حقّ کسانی است که با دشمن جنگ کنند و غنیمت بدست آرند!پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: بدون شبهه حکم الله عزوجل همین است که به آنها میراث داده شود.

«وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اَللّهَ كانَ بِهِ عَلِيماً (127)»: و بدانید آنچه را که به مستضعفان، یتیمان، فقرا و مساکین انجام می‌دهید خداوند متعال بر آن آگاهی دارد و به زودی این اعمال را می‌پذیرد و در بدل آن به شما پاداش نیکو می‌دهد، البته اگر صادقانه عمل کنید و اخلاص داشته باشید.

مفسر إبن کثیر فرموده است: در این آیه خداوند متعال می خواهد مسلمانان را بر انجام دادن أعمال نیک و إمتثال أوامر تحریک کند که به طور حتم پاداش آن را بدون هیچ کم و کاستی می یابند. (مختصر ابن کثیر 443/1.).

سپس خداوند متعال حکم نشوز مرد را در قبال همسرش در (آیات 128 الی 130) به بیان گرفته میشود.

شأن نزول آیۀ 127:

370- بخاری از عایشه (رض) روایت کرده است: شخصی عهده‌دار سرپرستی دختری یتیم بود، و قِیِم و وارث او نیز شمرده می‌شد. آن دختر او را در تمام دارایی خود حتی در یک شاخه درخت خرما نیز شریک کرد. آن مرد خود نمی‌خواست با او ازدواج کند و به ازدواج دختر با دیگری هم راضی نمی‌شد چون شوهر آیندۀ وی در دارایی و ثروتی که دختر این مرد را در آن سهیم ساخته بود شریک می‌شد و به هر ترتیب او را از ازدواج بازمی‌داشت. در این باره این آیه نازل شد. (بخاری 4600، مسلم 3018، ابوداود 2068، نسائی در «تفسیر» 144، واحدی 368 در «اسباب نزول» بیهقی 7 / 141 و 142، طبری 10559 همه از عروه از پدرش از عایشه روایت کرده اند.).

371- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: دمیمه دختر کاکای جابر(رض) از پدرش ثروت فراوان به ارث برده بود. جابر از ترس این که اگر او ازدواج کند شوهرش ثروت او را می‌برد، او را شوهر نمی‌داد و خودش هم با او ازدواج نمی‌کرد. جابر در این باره از نبی کریم(سؤال کرد. این آیه نازل شد(طبری 10557 از سدی روایت کرده است.)

(بنقل از أسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی).

وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا

ketabton.com - The Digital Library

تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٢٨﴾

و اگر زني از طغيان و سركشي يا بی ميلی ونفرت شوهرش، بيم داشته باشد، مانعي ندارد با هم صلح كنند (و زن يا مرد از برخی از حقوق به خاطر صلح صرفنظر كنند) و صلح بهتر است، اگر چه مردم (طبق غريزه حب ذات در اينگونه موارد) بخل ميورزند، و اگر نيكي كنيد و پرهيزگاری پيشه سازيد (و بخاطر صلح، گذشت نمائيد) خداوند به آنچه انجام مي‌دهيد آگاه است. (و پاداش شايسته به شما خواهد داد). (١٢٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«بَعل»: شوهر. «نُشُوزًا»: ناسازگاری، بدرفتاری، خود را برتر دانستن در برابر زن، در نفقه كوتاه آمدن. «إِعْرَاضًا»: رويگردانی، خودداری از همبستر بودن و بی توجهی به زن.

«وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ»: بخل و فرومايگی در دلها حضور دارد. آزمندی در دلها حضور دارد، بخل و آزمندی دلها را آشيانه ی خود كرده است. «الشُّحَّ»: آزمندی، بخل شديد.

تفسير:

درآيهٔ قبل توصيه ای بود خطاب به مردان سرپرست يتيمان كه حقوق يتيمانی كه با آنها إزدواج ميكنند را به آنها پرداخت كنند.دراين آيه توصيه ای ايست به اين زنان كه در صورت نگرانی از رويگردانی شوهران از پرداخت كامل حقوق ارثی آنها، با گذشت از بخشی از حقشان، مصالحه نمايند.

«وَ إِنِ اِمْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً»: علاج واقعه را بايد قبل از وقوع آن بايد سنجيد. در مسائل خانوادگی قبل از آنكه كار به طلاق بكشد بايد در جستجو حل مشكل وچاره آن شويم.

طوريكه در آيه مباركه می فرمايد: اگر زنی از شوهر خود بيم اعراض يا جدايی داشت، واحساس كردكه شوهرش از او روگردان است يا به خاطر زشتی يا سالخوردگی يا دل بستن به جوان تر و يا زيباتری، ميل و رغبتی به او ندارد.

«نُشوز»: از ريشه‌ی «نشز»- زمين بلند- و معنای آن طغيان است. در (آيه‌ی 34) همين سوره بحث از نشوز زن بود «تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ» ولی در آيهٔ مباركه بحث از نشوز وسركشی مَرد مطرح است.

نشوز مُرد از زنش: دوری گزيدن و بدبردنش از وی، ميلش به جدايی از وی، بازداشتن نفقه از وی و زدن يا دشنام‌دادن وی است.

و«إعراض» وی از زنش اين است كه به سبب كبرسن، يا زشتی وبی قاعدگی ای در خلقت يا خلق وی، يا به سبب دلتنگی از وی و چشم‌دوختن به ازدواج با زنی ديگر، يا غير اين از علل، با وی انس والفت نگيرد و با وی كمتر سخن بگويد،«فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً»: گذشت از حقّی برای رسيدن به مصلحت بالاتر وحفظ خانواده، مانعی ندارد و بهتر از پافشاری برای گرفتن حقّ است.

پس در چنين حالتی بر هيچ يک از زوجين گناهی نيست كه به مصالحه و توافق اقدام كنند، برای جلب توجه مرد و به دست آوردن محبت او زن بعضی از حقوق خود مانند نفقه، لباس وشب گذرانيدن يا بهرهٔ جنسی و از اين قبيل صلح كند و به توافق برسد، زيرا از چيزی كه همه‌اش به دست نمی‌آيد نبايد آن مقدار كه به دست می‌آيد فرو گذاشته شود.

ketabton.com - The Digital Library

در جمله «أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما»: آیه مبارکه حکم شرعی همین است که: در مسائل خانواده، مرحلهی اوّل اصلاح خود زوجین، بدون دخالت دیگران است. اگر پرابلم ومشکل بروز یافته حل نشد، دیگران دخالت کنند.
ابنجریرطبری از عائشه (رض) روایت کرده است که گفت: «این آیهناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آنها بدشکل یا بزرگسال است، و او بهوی چندان مایل نیست، پس این زن به شوهرش میگوید: طلاقم نده و در مقابل آن تو درباره من مخیر هستی (که حقم را در نوبت شب رعایت نکنی). چنان کهسوده بنت زمعه همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز که پا به سن گذاشته بود، از بیم آن که مبادا رسول الله صلی الله علیه وسلم طلاقش دهند، به آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت: یا رسولالله!نوبتمن از آن عائشه باشد». بلی!او ترجیح داد که افتخار همسری رسول الله صلی الله علیه وسلم را از دست ندهد و رسول الله صلی الله علیه وسلم م درخواست وی را پذیرفتند تا امتشان درمشروعیت و جواز این امر به ایشان تأسی و اقتداء کنند.
«وَ اَلصُّلْحُ خَيْرٌ» اینکه حقتعالی به صلح در بین زن و شوهر امر میکند از این روست که در چنین صلحی خیر و خوبی فراوانی نهفته است. موافقت و تنازل از بعضی حقوق و ادامهٔ معاشرت، از مطالبهٔ تمام حقوق توأم با طلاق و جدایی بهتر است.
واضح است که: حقّ خانواده بیش از حقّ شخصی زن یا مرد است. به خاطر حفظ خانواده، باید از حقّ شخصی گذشت.
«وَ أُحْضِرَتِ اَلْأَنْفُسُ اَلشُّحَّ»: نفس انسان بر بخل ورزیدن خلق شده است. شح یعنی شدت بخل. زن به آسانی از حق نفقه و تمتع خود صرفنظر نمی کند، و مرد نیز به خود اجازه نمی دهد که حقوق زناشویی را رعایت کند، و هنگامی که به او میلی نداشته باشد و به زنی دیگر رغبت پیدا کند، راضی نیست او را نگه دارد.
«شح» در زن، نپوشیدن لباس خوب و ترك آرایش است. و «شح» در مرد، نپرداختن مهریّه و نفقه و نشان ندادن علاقه.
درضمن قابل تذکر است که: صلح، همیشه با پرداخت مال نیست. گاهی گذشت از حقّ، زمینهساز مصالحه و آشتی است. و بخل مانع آن است. باتأسف باید گفت: رمز تزلزل بسیاری از خانوادهها، تنگ نظری و بخل و حرصی است که انسان را احاطه کرده است.
«وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا»: از اینروی لازم است تا طرفین از تنازل کار گیرند و در برابر برخی جفاها و کوتاهیها به منظور دوام روابط زنا شوئی صبر و حوصله کنند، و در برخورد با زنان نیکی را پیشه کنید و از خدا بترسید و به آنها ظلم نکنید، باید به فهمد که: گذشت مرد از تمایلات جنسی و رعایت عدالت میان دو همسر، از نمونههای تقوا و احسان است،«فَإِنَّ اَللّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً (128)»: خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است،ترک معصیت را میداند و به زودی حقتعالی به کسی از زوجین که احسان کند، ثواب و پاداش نیکو و بزرگ میدهد.
مرد هوسباز بایدبداند که اگر به خاطر کامیابی خود، همسر قبل را در فشار قرار دهد و او به ناچار مسئلهای را بپذیرد، الله متعال به عملکردش آگاه است.
در این آیه مبارکه یکبار دیگری پروردگار با عظمت ما گذشت و جوانمردي مرد را تحریک می کند همان گونه که در چنین مواردی قاعده ی اوست. خدا مرد را ترغیب می کند که با وجود بی میلی با زنی که یک عمر رفیق زندگی او بوده از در احسان وارد

ketabton.com - The Digital Library

شود و از خدایی بترسد که اگر بخواهد به خاطر ضعف های یک انسان نظر التفاتش را از او برگرداند و بخواهد سهم او را کاهش دهد، او جایی برای ماندن در دنیا نخواهد یافت.

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٢٩﴾

و شما هرگز نمی توانید میان زنان عدالت کنید هر چند [بر عدالت] حریص باشید پس به یك طرف یکسره تمایل نورزید، تا آنکه آنها را آویزان بگذارید (که نه او را طلاق دهید و نه حقش را ادا کنید) و (اگر با زنان تان) صلح کنید و پرهیزگاری کنید (به نفع شماست)؛ بی‌گمان الله آمرزنده مهربان است. (۱۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَوْ حَرَصْتُمْ»: هرچند علاقه مند باشید.«فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ»: یکباره به یک سو میل نشان ندهید.«فَتَذَرُوهَا»: آن زن را رها سازید و علاقه ای به او نداشته باشید.
«الْمُعَلَّقَةِ»: سرگردان، بلاتکلیف، پادرهوا (نه مطلقه است و نه شوهر دارد).

تفسیر:

باید گفت که: رعایت عدالت مطلق در بین زنان به حدی مشکل است که قابل تحمل نیست، و از توانایی انسان خارج است: طوریکه در آیهٔ مبارکه می فرماید: «وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ اَلنِّساءِ»: ای مردان!هرگز نمی توانید عدالت و مساوات را در بین همسران خودبه طور کامل برقرار سازید و همه را به طور مساوی دوست داشته باشید.
باید گفت: قانون آسمانی با فطرت تضاد ندارد. واضح است که: انسان به همسر جوان خویش بیشتر از همسر سالخورده وپیر علاقه دارد. و لذا هدایت عدالت تنها نسبت به رفتار با آن دو است نه علاقه‌ی قلبی.طوریکه گفتیم که: انسان قدرت بر تعدیل محبّت را ندارد ولی حداقل عدالت در برخورد، را باید داشته باشد.
« وَ لَوْ حَرَصْتُمْ »: ولوکه در این راه بسیار سعی وتلاش را بخرچ دهید. زیرا عدالت مساوات در محبت و میل قلبی مقدور انسان نیست. واقعاً امری است دقیق و مشکل، از این‌روی هیچکس نمی‌تواند در محبت، معاشرت نیکو، لطف و قرب در بین همسران خود عدالت کند، چون این امر فوق توان و قدرت میخواهد، ولی بر او لازم تا در این زمینه تلاش و کوشش بسیار به خرج دهد و هیچگاه بر همسران خود ظلم و ستم روا ندارد.
در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «خدایا!این نوبت‌بخشی و تقسیم من‌است در آنچه که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که مالک آن نیستم سرزنش نکن».
«فَلا تَمِيلُوا كُلَّ اَلْمَيْلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ»: پس به طور کامل از او روگردان نشوید به طوری که او را به صورت معلّق، یعنی نه دارای شوهر باشد و نه مطلقه درآورید. زن در چنین حالتی به چیزی تشبیه شده است که در بین آسمان و زمین معلّق باشد، نه در زمین مستقر است و نه در آسمان، که بلیغترین تشبیه است.بصورت کل باید بعرض رسانید که: بلاتکلیف گذاشتن زن، حرام است.
«وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا»: بر انسان مسلمان لازم است تا در این زمینه تلاش و کوشش کند وستم گذشته را اصلاح کند و با اجرای عدالت از خدا بترسید،« فَإِنَّ اَللّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً (129) » خدا از گناه گذشته درمی گذرد و از خطاها و اشتباهات کسانی که در

ketabton.com - The Digital Library

تطبیق عدالت تلاش می‌کنند درمی‌گذرد و برای کسی که مطالت مغفرت باشد می‌بخشد و او را مشمول رحمت خود می‌سازد. اوتعالی در تشریعات خود دارای فضل و احسان است و توبه کسانی را که توبه کنند می‌پذیرد.
آین آیه مبارکه نیز در تکمیل و توضیح بیشتر شرط عدالت ذکر شده ط.ریکه در ایه 3 این سوره خواندیم: (تکرار کلمه تعدلوا در دو ایه) که رعایت عدالت مطلق بین چند همسر را ناممکن دانسته با آنهم مردان را موظف به رعایت عدالت نسبی و اجتناب از توجه کامل به یک همسر و بی توجهی کامل به همسر دیگر نموده است.

وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا ﴿١٣٠﴾

و اگر [زن و شوهر راهی برای صلح و سازش نیافتند و] از یکدیگر جدا شوند،، پس الله هریک را از رحمت گشاده خود بی‌نیاز می‌گرداند، و الله گشایشگر باحکمت است.
(١٣٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُغْنِ اللَّهُ»: خدا بی نیاز می گرداند.«سَعَتِه»: فضل و کرم او.«سعة»: گشایش، دارایی، فراخ دستی.«وَاسِعًا»: گشایشگر، دارنده ی نعمت فراوان.

تفسیر:

این آیۀ مبارکه علیرغم آیات قبلی و ابتدای این سوره که به صلح و گذشت زن و شوهر تأکید داشت، جدایی و طلاق را به عنوان راه حل اخرونهای پذیرفته است.
در واقع در صورتیکه توصیه ها و مراحل پیش گفته در آیات قبل موثر نیفتاد (از جمله صلح و گذشت طرفین، إنتخاب حکم از خانواده طرفین) زوجین مجبور به زندگی تلخ و ناسازگار تا آخر عمر نیستند بلکه با جدایی میتوانند زندگی جدیدی را برای خود آغاز نمایند و در این راه به فضل وو سعت خدا نیز امیدوار باشند.
«وَ إِنْ يَتَفَرَّقا يُغْنِ اَللّهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ»: لیکن اگر توافقی صورت نگرفت واگر به صلح و سازشی نرسند و طرفین بر جدایی مصمم بودند، حق‌تعالی طرفین را با فضل خویش بی‌نیاز می‌سازد به این صورت که به شوهر زنی دیگری می‌دهد که برای او از زن اولی بهتر است و به زن، شوهر دیگری که از شوهر اولی بهتر باشد ارزانی می‌دارد؛ و زندگی مرفه تر از آن برایش مقرر می دارد. واقعیت اینست که: با پیدایش گره در زندگی، نباید مأیوس شد. بلکه مسیر را باید عوض کرد.
«وَ كانَ اَللّهُ واسِعاً حَكِيماً (130)»: زیرا خداوند متعال دارای فضل و احسانی واسع است و تمام خوبی‌ها نزد اوست و او به دست آوردن بهرۀ بهتر را آسان می‌سازد و هر که خود را به خدا بسپارد، اوتعالی او را کافی و بسنده است.
در دین مقدس اسلام، برای خانواده بن‌بست وجود ندارد، اگر عفو، صلح و اجرای حدود و هشدارها کارساز نبودو زن و شوهر واقعاً در جدائی رابه خیر خویش بدانند، و نوبت به طلاق رسد، حرجی در آن نیست؛ الله متعال کارساز و برآرنده حاجات است.
واقعیت أمر اینست زمانیکه قلب های زن و شوهر از مهر و محبت هم خالی گردید و هیچ گونه جذب و کشش و صفا و صمیمیتی در میان نماند؛ این پیوند از هم گسسته می شود و تاب مقاومت و نگهداری را نخواهد داشت و چشمه ی محبت این دو، می خشکد و دیگر درخت زندگی آنان را سیراب و پایدار نمی گرداند. در این وقت، جدایی بهتر است و خداوند با لطف و محبت خود وعده می دهد که زندگی آینده ی آنان بهتر از گذشته

ketabton.com - The Digital Library

خواهد شد و در رحمت را بر رویشان خواهد گشود.
درآیه مبارکه با تمام وضحات اشاره بعمل آمد که: شوهر باید زن خود را آسوده نگهدارد، و طرف ایذا قرار ندهد؛ و اگر شوهر به این امر قدرت نداشته باشد، طلاق دادن مناسب است؛ و الله أعلم بالصواب.

خوانندگان محترم !

بعد از اینکه پروردگار با عظمت به عدالت و نیکوکاری نسبت به یتیمان و بیچارگان امر فرمود، اینک درآیات متبرکه (131 الی 134) بیان می فرماید که: الله از اعمال و کردار بندگانش بی نیاز و تمام هستی از آن اوست. از این رو، الله متعال از همه کس و همه چیز بی نیاز و بر همه کس و همه چیز توانا و چیره است؛ اما دوست دارد، بندگانش آغوش را برای خیر و نیکی بگشایند.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ﴿١٣١﴾

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیّت و فرمانروایی الله است. و البته ما کسانی را که پیش از شما کتاب آسمانی به آنان داده شده است، و نیز شما را سفارش کردیم که [در همه امورتان] از خدا بترسید، و اگر کافر شوید (به الله هیچ زیانی نیست، زیرا یقیناً هرچه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است از الله می‌باشد، و الله بی‌نیاز (و دارای صفات کمال) ستوده است. (۱۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَإِيَّاكُمْ»: شما را ای اهل قرآن! **«اتَّقُوا اللَّهَ»:** از خدا بترسید. **«حَمِيدًا»:** ستوده.

تفسیر:

«وَ لِلّهِ ما فِی اَلسَّماواتِ وَ ما فِی اَلْأَرْضِ»: همۀ آنچه در آسمان‌ها و زمین قرار دارد ملک خداست.
باید گفت که: سفارش به پرهیزگاری سفارش همه أنبیاست و تکرار این توصیه در همه أدیان، از اصول مهم تربیتی شراتیع آسمانی بشمار می رود. باید گفت که: مشترك بودن دستورات الهی در همه أدیان، عمل به آنها را آسان می‌نماید طوریکه می فرماید:
« وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ إِيّاكُمْ»: به انسان اول و آخر توصیه کردیم و آنچه را که به شما امر کردیم به آنها نیز دستور دادیم و به آنها گفتیم: یعنی: در کتابهایی که بر آنان فرود آوردیم به آنان امر کردیم **«و نیز به شما»** یعنی: هم به آنان و هم به‌شما امر کردیم که « أَنِ اِتَّقُوا اَللّهَ »«ازالله بترسید واورا اطاعت کنید »و تقوی الهی را پیشه کنید. لذا امر به تقوی مخصوص امت ما نیست وطوریکه یادآور شدیم که: این سفارش دیرینه‌ای است که الله متعال پیوسته وبطور متداوم بدان توصیه وسفارش کرده است، چه فقط به وسیله تقوی است که بنده نزد الله وعزوجل خوشبخت می‌شود.و چنان‌که حق تعالی ما و پیشینیان‌مان را به تقوی دستور داد، هم به آنان فرمود وهم به ما می‌فرماید.
«وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ ما فِی اَلسَّماواتِ وَ ما فِی اَلْأَرْضِ»: و اگر همه کافر شوید زیانی به الله نمی رسد؛ چون از بندگان مستغنی است و مالک تمام مکنونات آسمان ها و زمین است. درضمن قابل یاد دهانی است که: کافرشدن، مردم را از تحت قدرت الله متعال

ketabton.com - The Digital Library

خارج نمی‌کند.
«وَ کانَ اَللّهُ غَنِیًّا حَمِیداً(131)»: خداوند غنی است و با داشتن مالکیّت آسمان‌ها و زمین، نیازی به عبادت و ایمان ما ندارد. خدا از بندگان بی نیاز و در ذات خود قابل ستایش است. طاعت مطیعان مر او را سودی نیست و نافرمانی نافرمانان به او زیانی نمی رساند.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٣٢﴾

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیّت و فرمانروایی خداست، و کافی است که الله کارساز مخلوقات (در تدبیر و ادارۀ آسمان‌ها و زمین) باشد. (۱۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وکیلا»: یار و یاور، سرپرست، محافظ.

تفسیر:

«وَ لِلّهِ ما فِی اَلسَّماواتِ وَ ما فِی اَلْأَرْضِ وَ کَفی بِاللهِ وَکِیلاً (132)»: «وآنچه در آسمان ها وزمین وآنچه در زمین است، از الله است و کافی است که الله کارساز مخلوقات (در تدبیر و ادارۀ آسمان‌ها و زمین) باشد.یعنی ملکیت الله متعال بر آنچه در آسمان‌ها و زمین است ملکیت قهر، قدرت، احاطه و علم است.
این آیه بیانگر موجبات تقوی و توکل است زیرا وقتی خلق همگی ازآن خدای متعال‌اند و او آفریننده و مالک آنهاست؛ پس این حق اوست که درمیان خلقش مطاع بوده و مورد نافرمانی قرار نگیرد و در همه امور فقط به او توکل شود نه بر غیر وی. پس سیاق این آیات دلیل بر آن است که رأس همه امور توحید و توکل است.
قابل دقت وتذکر است که در آیات متبرکه قبلی: خداوند متعال سه مرتبه فرموده است: «وَ لِلّهِ ما فِی اَلسَّماواتِ وَ ما فِی اَلْأَرْضِ»: (و برای خداست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است) مقصود از اوّل، گشایش و وسعت است؛ یعنی، در بارگاه او هیچ کمی و زیان نیست؛ مقصود از دوّم، بیان بی‌نیازی و صمدیّت اوست؛ یعنی، اگر شما از الله متعال انکار ورزیدید، هیچ اعتنائی به آن ندارد؛ مرتبه سوّم، اظهار رحمت و چاره‌سازی وی است، به شرطی که پرهیزگار باشید.
بناً باید گفت که بیدار، هوشیار وبدانیم که خداوند متعال کمترین نیازی به هستی ندارد و کفر کافران هم او را زیان نمی رساند، همان گونه که شکر شاکران برای او سود ندارد.
مفسر جارالله زمخشری می فرماید: تکرار این آیه، برای تثبیت چیزی است که موجب پرهیزگاری، تقوا، زهد وخدا پرستی می گردد، تا بندگانش متقی و فرمانبردار باشند و از دستورش سرپیچی نکنند؛ چون خوف و خشیت تقوا وپرهیزگاری، سرچشمه ی زلال و جوشان همه ی نیکیها و خیر و رحمت است.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا ﴿١٣٣﴾

ای مردم!اگر الله بخواهد همه شما را از میان برمی دارد، و مردمان دیگری را [به جای شما] می آورد؛ والله همواره بر این کار تواناست. (۱۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یُذْهِبْکُمْ»: شما را از میان برمی دارد. شما را نابود می گرداند.**«آخَرِینَ»:** جمع آخر، دیگران، کسانی دیگر.

ketabton.com - The Digital Library

تفسیر:
مهلت دادن خداوند به کافران از عجز او نیست بلکه از نشانه های حکمت اوست.
طوریکه می فرماید: «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا اَلنّاسُ وَ يَأْتِ بِآخَرِينَ»: ای مردم!اگر الله تعالی اراده کند تا شما را تباه، برباد فنا می‌سازد و به جای شما دیگران را بیاورد، چه کسی الله متعال را از این عمل بازمی‌دارد؟ چه کسی می‌تواند او را این امر عاجز سازد؟ باید گفت: امکانات و موقعیّتی که دارید همیشگی نیست، بلکه مربوط به اراده الله متعال است. نباید به خود مغرور شویم.
«وَ كانَ اَللّهُ عَلى ذلِکَ قَدِيراً (133)»: و خدا بر انجام دادن چنان عملی توانا و قادر بود. یعنی قدرت الله متعال نافذ و جاری است، وخداوند متعال قادر است که به یکبارگی شما را نابود گرداند، و از صفحه گیتی محو سازد، و مردم دیگری بوجود آرد که مطیع و فرمانبر او باشند. ازین‌جا نیز بی‌نیازی و صمدیّت پروردگار با عظمت به خوبی آشکار می‌شود؛ و نیز به کسانی که فرمان او را نمی‌برند، پوره تخویف و تهدید شده است.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿١٣٤﴾

کسانی که ثواب دنیوی بخواهند (و در قید نتائج معنوی و اُخروی نباشند بدانند که در إشتباه أند زیرا) در نزد خدا ثواب دنیا و آخرت است و خداوند شنوا و بینا است. (۱۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحا ت:
« مَن كَانَ يُرِيدُ »: کسی که جویای نعمت دنیا و منافع این سرا، از راه حلال شود، خداوند نعمت آخرت و منافع آن سرا را نیز نصیب وی می‌کند، و تنها او است که مالک نعیم هر دو جهان است و... (تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن»).

تفسیر:
در انسان غریزه سودجویی است. قرآن عظیم الشأن از این غریزه در تربیت انسان‌ها استفاده می‌کند. ومی فرماید: «مَنْ كانَ يُرِيدُ ثَوابَ اَلدُّنْيا فَعِنْدَ اَللّهِ ثَوابُ اَلدُّنْيا وَ اَلْآخِرَةِ»: هر کس در پی مکافات این جهان باشد [و به آخرت نیندیشد]، بداند که: پاداش هردو جهان نزد الله متعال است. دین مقدس اسلام دین جامع و خواهان سعادت مردم در دنیا و آخرت و دستیابی به هر دو است. اگر دنیا هم می‌خواهیم، از الله تعالی بخواهیم، که همه چیز به دست اوست، «وَ كانَ اَللّهُ سَمِيعاً بَصِيراً (134)»: باید به حقیقت، مؤمن و مخلص بود نه به ظاهر، چرا که خداوند، شنوا و بیناست الله متعال بر همۀ اعمال این مردم آگاهی دارد و تمام گفتارها را می‌شنود و تمام افعال را می‌داند و بر او هیچ امری مخفی و پوشیده نیست. اوتعالی مخلص و ریا کار، صادق و کاذب را می‌داند و هر که نیتی را پنهان کند خدای‌تعالی او را می‌داند و به ظهور می‌رساند.

خوانندگان محترم !
در آیات متبرکه (135 الی 136) به موضوعاتی: عدالت در قضاوت، شهادت به حق، ایمان به الله متعال، پیامبر و کتابهای آسمانی، بحث بعمل آمده است.
واقعیت امر اینست که: إستقرار وتداوم یک جامعه، بی عدل و داد، محال است و ماندگاری نظام و برپایی مُلک و کشورداری هم، به عدل، به کمال می رسد. بنابراین، عدل، اساس و بنیان همیشگی ملک و مملکت به شمار می آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ

ketabton.com - The Digital Library

وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٣٥﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، همیشه بر پا کننده عدل باشید و برای الله گواهی دهید، اگر چه (آن گواهی) به ضرر خودتان، یا والدین، یا خویشاوندان تان باشد، و اگر (یک جانب دعوا) مال دار یا تنگ دست باشند، پس الله نسبت به آنها اولی‌تر است، پس از هوای نفس پیروی مکنید تا (تجاوز نکنید و) به إنصاف رفتار کنید، و اگر (در گواهی دادن) زبان بپیچانید (و درست گواهی ندهید) یا (از گواهی دادن به حق) اعراض نمائید، پس (بدانید که) الله به آنچه می‌کنید خبردار است. (۱۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ»: برپا دارندگان عدالت به شیوه ی تمام و کمال، پویندگان راه عدل و داد. «قِسْطِ»: مرحله ای عالی تر از عدل است. «شُهَدَاءَ لِلَّهِ»: گواهی دهندگان برای خدا. «فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا»: خشنودی خدا از خشنودی آن دو سزاوارتر است، مصلحت مستمند و ثروتمند در دست اوست. «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى»: در شهادت از هوی و هوس پیروی نکنید. «أَنْ تَعْدِلُوا»: این که عدالت نکنید، این که راه انحراف نپویید. «إِنْ تَلْوُوا»: اگر از راه حق منحرف شوید، اگر زبان از گفتن حق بپیچید، اگر زبان بازی کنید. کلمه‌ی «تَلْوُوا» از ریشه‌ی «لَی» به معنای پیچاندن و تاب دادن است که مراد از آن در این آیه یا گرداندن زبان به ناحق و تحریف گواهی است و یا تاب دادن به اجرای عدالت و ایجاد تأخیر در آن است. «تُعْرِضُوا»: خودداری کنید.

باید گفت که: تمام کلمات و جملات این آیه در راستای تشویق و تأکید بر عدالت است. قیام به عدالت و گواهی به عدالت ودوری از هرگونه علاقمندی شخصی، نژادگرایی و یاضعیف‌گرایی، معیار حقّ و عدالت است، نه فقر و غنی، یا خویش و خویشاوند.

تفسیر:

بر پاداشتن عدالت هم واجب است، هم لازمه‌ی ایمان است. «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ»: ای آنان که به الله ایمان دارید و کتابش را تصدیق می کنید، برای برقرار کردن عدالت و درستی و راستی تلاش کنید. از الله بترسید.درمیان مردم، در آنچه که از امورشان بر عهده می‌گیرید و نیز به عدالت قیام کنید در حق کسانی‌که زیر دست شمایند از زنان و فرزندان. مفسران می نویسند که: خطاب آیه کریمه، قضات وامرا را نیز دربر می‌گیرد.

«قَوّامِینَ»: صیغه ی مبالغه بوده و بیانگر آن است که به هیچ وجه بی عدالتی وظلم روا نیست.

قیام به عدالت، باید بمثابه خوی و خصلت شخص مؤمن مبدل گردد. کلمه «قوّام» یعنی بر پا کننده دائمی قسط و عدل.

عدالت باید در تمام ابعاد زندگی انسان پیاده گردد. عدالت، حتّی نسبت به غیر مسلمان نیز باید مراعات شود.

«شُهَداءَ لِلّهِ»: یعنی گواهی دادن را فقط به خاطر رضایت خدا اقامه نمایید. یعنی: در ادای گواهی، الله را درنظر داشته‌باشید و رضای او را طلب کنید؛ با برپاداشتن گواهی در میان مردم بر وجه راستین آن که همانا اظهار حق است. نباید هدف از گواهی دادن، دست‌یابی به اغراض دنیوی باشد.

ketabton.com - The Digital Library

«وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ اَلْوالِدَيْنِ وَ اَلْأَقْرَبِينَ»: ولو این شهادت بر علیه خود شما یا پدران و نزدیکان شما باشد. شهادت را به‌گونۀ درست برجا نماید و هیچگاه نباید قرابت و نزدیکی، شما را از گفتن کلمۀ حق و شهادت صادقانه بازدارد، بناً رعایت مصالح خود و بستگان و فقرا، باید تحت الشعاع حقّ و رضای الله متعال باشد.

«إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيراً » هنگام شهادت نباید ثروت و غنامندی، قدرت و منصب شخصی، شما را از شهادت حق بازدارد و یا اگر بینوا باشد نباید به خاطر ترحم و دلسوزی از دادن گواهی علیه او امتناع نمود.

« فَاللهُ أَوْلى بِهِما»: و آگاه باشید که الله متعال بر فقیر و غنی سزاوارتر است و او بر این امر که چه چیزی به مصلحت فقیر یا غنی است آگاه می‌باشد و کفالت روزیی هردو بر عهدۀ خداست،«فَلا تَتَّبِعُوا اَلْهَوى أَنْ تَعْدِلُوا»: پس بر شماست تا از واردات نفس ظالم و ستمگر که همواره به دنبال ارضای مردم و غضب ساختن خدای مردم است پیروی نکنید بلکه همواره کلمۀ حق را بگوئید خواه موجب رضایت کسی شود و یا هم موجب خشن وغضب او.

ابن کثیر فرموده است: یعنی هوی و تعصب و کینه ی مردم نسبت به شما نباید باعث شود که در کارهایتان عدالت را رها کنید، بلکه باید در هرحال به آن پایبند باشید. (مختصر ابن کثیر 447/1).

«وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا»: اگر زبان را از گواهی به حق باز دارید و مستقیما از آن رویگردان شوید، پیچانیدن زبان این است که هنگام گفتن سخن راست؛ زبان را چنان می‌پیچانند و کج می‌کنند که شنونده به شبهه افتد؛ یعنی، واضح راست نمی‌گویند؛ «اعراض» آن است که پوره سخن نمی‌زنند، بلکه سخنانی را که به کار می‌آید نگه می‌دارند. در هردو صورت، اگرچه گوینده دروغ نگفته باشد، امّا بنابر عدم اظهار حق گنهکار می‌شود؛ باید شهادت راست و آشکارا و کامل ادا شود.

«فَإِنَّ اَللهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً (135)»: خدا از اعمالتان آگاه است، منظور این است که شما در ادای شهادت صادق باشید و اگر شهادت را تحریف کنید و یا بپوشید به زودی خدای‌تعالی آن را می‌داند و آمار می‌گیرد تا براساس آن شما را محاسبه نماید؛ چون او بر عملکرد همه آگاهی دارد و هریکی را بنابر عملکردش جزا و پاداش می‌دهد.

طوریکه در فوق یادآور شدیم حکم این آیه عام است در باره قضات و شهود. اعراض شهود از ادای شهادت، روشن است و صریح آیه به آن ناطق می‌باشد، اما اعراض و زبان‌بازی قاضی نیز این است که: او در جریان دادرسی از یکی از دو طرف دعوی روی گرداند، یا ازسخن‌گفتن با وی سرباپیچد.

برخی از مفسران بدین عقیده اند که این آیه کریمه مخصوص به شهود است زیرا در جاهلیت چنان بود که شخص اگر شهادت حقی درباره پسرکاکا یا خویشاوند خویش می‌داشت و او را فقیر و مسکین می‌یافت، زبانش را از ادای آن شهادت علیه وی درمی‌پیچید، یا آن شهادت را به‌طور کلی پنهان می‌کرد تا آن‌گاه که آن خویشاوند و نزدیک وی، توانگر شود و دینش را بپردازد. این بودکه آیه کریمه نازل شد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهترین گواهان کسی است که گواهی‌اش را قبل از آن که از وی خواسته شود، ادا نماید».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ

ketabton.com - The Digital Library

الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٣٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، به الله و رسول او و به کتابی که بر پیغمبرش نازل کرده است، و به کتابی که پیشتر نازل کرده، ایمان محکم و جازم آورید. و هر که به الله و فرشته‌های او و کتاب‌های او و پیغمبران او و به روز آخرت کفر ورزد، پس یقیناً به گمراهی دور از حق گمراه شده است. (۱۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آمنوا»: ایمان بیاورید، بگروید، پایدار باشید.«ضلالا بعیدا»: گمراهی بس فراوان، دور و دراز.

تفسیر:

«یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ»: یعنی ای کسانی که به الله و رسولش ایمان دارید!بر ایمان ثابت قدم، پابرجا و استوار باشید.

« وَ اَلْکِتابِ اَلَّذِی نَزَّلَ عَلی رَسُولِهِ »: و بر شماست تا به قرآنی که بر محمد صلّی الله علیه و سلّم به صورت مفصل و مجمل نازل شده «وَالْکِتَابِ الَّذِی أَنزَلَ مِن قَبْلُ»: و به کتاب‌هایی که بر پیامبران گذشته فرو فرستاده شده ایمان آورید.

مفسر ابو سعود فرموده است: منظور از کتاب، جنس کتاب است که جمیع کتاب های آسمانی را دربر می گیرد. (ابو سعود 389/1.).

«وَ مَنْ یَکْفُرْ بِاللهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِیداً(136)»: هرکس به هریک از آنها ایمان نداشته باشد، از راه هدایت خارج شده و کاملا از هدف و مقصد دور شده است.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در اینجا پنج رکن از ارکان ایمان را ذکر کرد زیرا رکن ششم که ایمان به قدر حق تعالی است، بخشی از مضمون ایمان به خداوند متعال می‌باشد. هرکسیکه اسلام را می‌پذیرد، به وی لازم است که تمام احکام الهی (ج) را از ته دل یقین وباور کند؛ کسی‌که از ارشادات الهی یکی را هم نپذیرد، مسلمان نیست!تنها مظاهره و گفتار اعتبار ندارد.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال در آیات قبلی به مردم دستور فرموده، تا به الله، پیامبر و کتابهای آسمانی ایمان بیاورند.اینک در آیات (137 الی 141) درباره منافقان وصفات آنان وموضوع مجازات منافقان وگروه های که یکبار ایمان می آورند ودوباره از دایره ی ایمان خارج میشوند مورد بحث قرار داده میشود.

این دو گروه عبارتند از:

1 - گروه اول کسانی اند که: آنان که ایمان می آورند و سپس به سوی کفر باز می گردند و بر سر کفر و گمراهی می میرند، که دیگر پس از مرگ، مورد آمرزیدن قرار نخواهند گرفت.

2 - گروه منافقان، که به ظاهر اسلام را پذیرفته اند؛ اما در حقیقت کافرند و با کفار همدست و مهربان اند و سر دوستی دارند. آنان نیز شکنجه ی دردناکی در دوزخ می بچشند.

ketabton.com - The Digital Library

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ﴿١٣٧﴾

کسانی که ایمان آوردند، سپس کفر ورزیدند، باز ایمان آوردند، و بار دیگر کافر شدند، آن گاه بر کفر خود افزودند، الله آنها را هرگز نمی‌بخشد، و آنها را (به راه حق) هدایت نمی‌کند (چون که منافق اند). (۱۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ازْدَادُوا كُفْرًا» (زاد): بر کفر خویش افزودند.

تفسیر:

در صدر إسلام تعداد از پیروان أهل کتاب در حضور مسلمانان إظهار إیمان می‌کردند و برای القای شبهه دوباره کافر می‌شدند و دلیل کفرخود را نادرستی إسلام دلیل می آوردند. طوریکه قوم یهود إبتدا به موسی علیه السلام إیمان آوردند، سپس گوساله‌پرست شدند، سپس توبه کرده و خداپرست گشتند، باز بر عیسی علیه السلام کفر ورزیدند و سپس با کفر خود به پیامبر اسلام، بر کفر خود أفزودند.

مشابه این آیه در سوره (آل عمران، 90.) هم آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمانِهِمْ ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ أُولئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ» توبه همچو اشخاص پذیرفته نمیشود واز جمله گمراهان واقعی بحساب می آیند.

«إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ اِزْدادُوا كُفْراً» این آیه در مورد منافقین آمده است که إیمان آوردند و سپس مرتد گشتند، سپس إیمان آوردند سپس مرتد شده و بر کفر مردند. (یعنی اینکه یهود به موسی ایمان آوردند و سپس با پرستش گوساله کافر شدند و بعد از بازگشت حضرت موسی باز ایمان آوردند و بعد از آن حضرت قسمی کافر شدند، سپس با کافر شدن به حضرت محمد بیشتر در کفر فرو رفتند. نظر قتاده چنین است و طبری آن را اختیار کرده است.).

قابل یادآوری است که: بی‌ثباتی در عقیده، به گمراهی نهایی و عدم آمرزش الهی می‌انجامد.

این گروه عبارتند از: منافقان و زندیقان، که چون نزد مسلمانان و تحت اشراف و نظر آنان باشند، ادعای اسلام می‌کنند، ولی آن‌گاه که از نزد مسلمانان بروند، اظهار کفر می‌نمایند.

ابن عباس (رض) فرموده است: تمام منافقان عهد پیامبر صلّی الله علیه و سلّم شامل مفهوم این آیه می باشند.

ابن کثیر فرموده است: الله متعال از انسانی خبر می دهد که ایمان آورده و سپس از آن برگشته، دوباره به ایمان بازگشته، و بعد از آن مرتد شده و تا دم مرگ بر گمراهی بوده است چنین انسانی بعد از مرگ بخشوده نمی شود و توبه ی او قبول نیست، و مخرج و مفری از عذاب مقرر الهی را ندارد و راهی به سوی هدایت نمی یابد. (مختصر ابن کثیر 448/1.).

افزودن کفر از سوی آنان؛ پایداری آنها بر کفر تا هنگام مرگ است.

به همین جهت ابن‌عباس (رض) می فرماید: «درصورتی بر آنان آمرزیده نمی‌شود که بر کفر خویش تا دم مرگ استمرار ورزند». در غیر آن، اگر کافر ایمان آورد و ایمانش را خالص گرداند و از کفر تماما دست بکشد، در این صورت خداوند متعال او را به راه راست

ketabton.com - The Digital Library

هدایت نموده است و اسلام ماقبلش را محو می‌نماید و ویران می‌سازد.
علی (رض) با این آیه که در آن کفر بعد از ایمان سه بار ذکر شده است، چنین‌استدلال می‌کند که: مرتد باید سه بار به توبه فراخوانده شود.
«لَمْ يَكُنِ اَللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً (137)»: الله متعال از آنان چشم پوشی و صرف‌نظر ندارد و آنان را راهی بهشت نمی کند.
مفسر جار الله زمخشری فرموده است: معنی آیه این نیست که اگر آنها بعد از مرتد شدن ایمان خالص بیاورند از آنها پذیرفته نمی شود و بخشوده نمی شوند، اما چنین امری دور و بعید و غریب است که انگار اتفاق نمی افتد. و چنین است حال فاسقی که توبه می کند و برمی گردد و باز توبه می کند و باز برمی گردد، و امید پایداری از او نمی رود، و غالبا چنین کسی بر بدترین وضع می میرد. (تفسیر کشاف 347/1.).
سپس خداوند متعال از سرانجام و سرنوشت منافقین خبر داده و فرموده است:

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣٨﴾

به منافقان خبر ده که عذابی دردناك [در پیش] خواهند داشت. (۱۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَشِّرِ»: خبر ده، مژده ده، این بشارت، برای انذار و ریشخند و تمسخر است.

تفسیر:

«بَشِّرِ اَلْمُنافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً (138)»: ای محمد!منافقان را بر سیل تمسخر و إستهزاء به عذابی دردناک ومجازات شدید بشارت ده، زیرا آنها به مؤمنان تمسخر و إستهزاء می‌کنند، این عذاب به آنها بنابر اعمال زشتی می‌رسد که مرتکب شده‌اند.

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴿١٣٩﴾

همان کسانی که کافران را به جای مؤمنانْ سرپرست و دوست خود می گیرند؛ آیا عزت و قدرت را نزد آنان می طلبند؟ یقیناً همه عزت و قدرت فقط برای الله است. (۱۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنْ دُونِ»: غیر از، به جای.«أَيَبْتَغُونَ»: آیا می طلبند؟ آیا می جویند؟

تفسیر:

در صدر إسلام، منافقان با یهود مدینه و مشرکان مکّه رابطه داشتند تا اگر مسلمانان شکست خوردند، آنها ضرری نبینند و جایگاه خود را از دست ندهند. طوریکه قرآن عظیم الشأن می فرماید: «اَلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ اَلْكافِرِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اَلْمُؤْمِنِينَ»همانها که کافران را، بجاي مؤمنان، دوست خود بر مي‌گزينند، آيا اينها مي‌خواهند از آنان كسب عزت و آبرو كنند. یعنی: کافران را بر کفرشان پشتیبانی و بر گمراهی‌شان یاری می‌کنند و دل‌ها و عواطفشان با کافران است. بایدبعرض رسانید که: عزّت را در وابستگی به کفّار جستن، خصلتی همیشگی منافقانه است.
«أَ يَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ اَلْعِزَّةَ»: عجیب است کار این‌ها!!اراده نصرت و پیروزی و مقام و منزلت را از کفار می‌جویند در حالی که کافر مالک چنین چیزی نیست. مالک آن الله متعال است خدایی که هیچ‌کس عزیزتر از او نیست، استفهام انکاری است؛ یعنی کفار که خود قدرت و عزتی ندارند، پس شما چگونه آن را از آنها می جویید؟!
«فَإِنَّ اَلْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً (139)» از اینروی عزّت برای او و پیامبر و مؤمنان است

ketabton.com - The Digital Library

چنان‌چه کرامت، پیروزی و ثواب و نعمت ماندگار نیز نزد آن‌هاست، چرا این‌ها از کسی که مالک این امور است نمی‌خواهند.
مفهوم «عزّت» در زبان عربی نسبت به زبان های دیگر دارای مفهوم وسیعی می باشد. در سایر زبانها عزت تنها به معنای احترام و جایگاه می آید. اما معنا و مفهوم آن در عربی این است که انسان در چنان جایگاه والا و غیر قابل دسترسی قرار داشته باشد که هیچ کسی هیچ آسیبی نتواند به او برساند. به عبارت دیگر عزت مترادف با «حرمتی غیرقابل هتک» است.
عزّت تنها وتنها به دست الله متعال است. چون سرچشمه‌ی عزّت یا علم است یا قدرت، و دیگران از علم و قدرت بی‌بهره‌اند.
ابن کثیر فرموده است: منظور از تحریک و برانگیختن این است که عزت و غلبه را از خدا بجویید.
مژده در کار خوب بکار برده می‌شود، اما در کارهای بد و در تهدیدات بصورت مقّید به کار می‌رود، همان‌طور که در این آیه به صورت مقّید به کار رفته است. خداوند متعال می‌فرماید: «بَشِّرِ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ» کسانی را که اسلام را اظهار نمودند و کفر را پنهان کردند، به بدترین و زشت‌ترین خبر بشارت ده، و آن عذابِ دردناک است. و این به سبب محبت و دوستی‌شان با کافران و یاری کردن آنان، و ترک دوستی با مومنان است.
پس چه چیزی آنها را به این کار وادار کرده است؟ آیا می‌خواهند عزّت را نزد کافران بجویند؟ حالت منافقان این‌گونه است که آنها نسبت به خدا گمان بد دارند و بعید می‌دانند که خداوند بندگان مومنش را یاری کند. آنها اسبابی را که نزد کافران است ملاحظه نموده و نگاه شان فراتر از آن را نمی‌بینند.
پس کافران را به دوستی گرفته و آنها را مایه عزّت و قدرت و پیروزی خود می‌دانند. در حالی که عزّت و قدرت جملگی از آن الله متعال است، زیرا پیشانی بندگان در دست اوست و خواست الهی در مورد آنان نافذ و جاری است. و خداوند متعال متعهد شده است که دینش را نصرت و بندگان مؤمنش را یاری دهد، گرچه گاهی به خاطر آزمایش‌هایی که بندگانش را در بوته آن قرار می‌دهد، دشمنان را برای مدت زمانی بر آنها چیره می‌گرداند، اما سرانجامِ نیک از آن مومنان است.
در این آیه مبارکه خداوند به شدت مسلمانان را از دوستی با کفار و دوستی نکردن با مومنان برحذر داشته و آنان را از سرانجام وخیم این کار ترسانده و فرموده است، دوستی با کفار از صفات منافقان است. در این آیه اشاره شده که ایمان مقتضی آن است مومن با مومنان محبت بورزد، و کینه و عداوت کافران را در دل داشته باشد.

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤٠﴾

و محققاً الله بر شما در قرآن (این حکم را) نازل کرده است که چون شنیدید که آیات الله مورد کفر و تمسخر قرار می‌گیرد پس با آنان منشینید (در مجالس‌شان شرکت نکنید) تا آن که به سخن دیگر شروع کنند، و گرنه شما هم (در کفر و استهزا) مثل آنها خواهید بود؛ البته الله همه منافقین و کفار را در دوزخ یکجا جمع می‌کند. (۱۴۰)

ketabton.com - The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُسْتَهْزَأُ بِهَا»: مورد ریشخند قرار می گیرد، به بازیچه گرفته می شود.

«لَا تَقْعُدُوا»: ننشینید.«حَتَّى يَخُوضُوا»: تا بپردازند، تا در آیند، فرورونـد.

تفسیر:

«وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي اَلْكِتابِ»: ای مسلمانان، خداوند متعال بیشتر در قرآن مجید به شما حکم داده است: (دقیقا درآیه (68) سوره «أنعام». که در آن آمده است: «و چون ببینی که در آیات ما از روی تمسخر گفت و گو می‌کنند، پس از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند. و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، پس بعد از یاد آمدن با آن مردم ستمکاره منشین.».

واینک در این آیهٔ مبارکه هم فرماید: « أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اَللّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها » هرگاه إستهزاء و تمسخری وإنکار نسبت به آیات الله از جانب کُفار صورت گیرد و شما در مجلس آن‌ها حاضر باشید، یعنی: در هنگام شنیدن کفر و إستهزاء به کلام الهی، با کفار همنشین مشوید تا به سخنی دیگر غیراز آن بپردازند.

«فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ »: از آن مجلس برخیزید و با آن مقاطعه نموده و در آن سخنی نگوئید تا کفار از سخنان توهین‌آمیز و بحث (إستهزاء آمیز) خود دست بردارند و به موضوعی دیگر بپردازند.

امّا، هنگامی که به سخنان دیگر مشغول باشند، اگر با آنها بنشینید، ممانعتی وجود ندارد.

« إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ»: اگر شما در آن مجلس باقی بمانید و به استهزاء وتمسخر آنان راضی شوید چنان‌چه منافقان چنین می‌کنند و با آن‌ها بنشینید و سخنان آنان را شنیده و با آن‌ها در سخن همنوا شوید، « إِنَّ اَللّهَ جامِعُ اَلْمُنافِقِينَ وَ اَلْكافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً (140)»: در چنین حالی شما با آن‌ها در گناه همراه خواهید بود،نباید فراموش کنید: کسی که راضی به گناه دیگران باشد، شریك گناه است. همانا خدا در روز رستاخیز هردو گروه کافران و منافقان را در آتش دوزخ جمع می کند؛ چون انسان با دوستش محشور است و بر دین او می باشد. این وعید از جانب خدا برای برحذر داشتن مؤمنان از آمیزش و نشستن با کفار و منافقین است. پس إجتناب از مجالس کسانی که به آیات الهی کفر ورزیده وآن را مورد استهزا قرار می‌دهند، از تقوی است.

فهم جمله: «إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقِينَ» آیه مبارکه میرساند که: سکوت در برابر یاوه گویی‌های کفّار، نوعی نفاق است. «إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقِينَ وَ الْكافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ» و همنشینی‌های آخرت، جزای همنشینی‌های دنیوی است.

برخی از علما با استدلال به همین آیه، همنشینی با فاسقان و اهل بدعت را از هر جنسی که باشند، حرام دانسته‌اند.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: از این معلوم شد، در محلّی که عیب و طعن در دین گفته می‌شود، اگر کسی می‌نشیند و آن سخنان را می‌شنود، اگرچه خود چیزی نگوید، تنها به نشستن و شنیدن، منافق شمرده می‌شود.

پس چه باید کرد؟:

قبل از همه مسؤلیت و تکلیف انسان های مؤمن متعهد همین است که: در برابر گفته‌های ناحقّ دیگران از جمله منافقان نباید بی‌تفاوت باشد. به یاد داشته باشد که: مجامله و سکوت در جلسه گناه، گناه است. هرگاه در مجلس و محفلی که به دین و عقیده ی او تمسخر و

ketabton.com - The Digital Library

استهزا صورت میگیرد، یا باید دفاع کند و با سخنان مستدل و منطقی به جواب و رد مجلسیان بپردازد، یا این که: آن مجلس را ترک گوید و خود را در دام گنهکاران نه اندازد (سورهٔ أنعام آیه: 67).

از فهم جمله: «فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ»: آیه مبارکه معلوم میشود که: یا محیط فاسد را عوض کنید، یا از آن محیط خارج شوید. تنها گناه نکردن ومستقیم بودن کافی نیست، باید بساط گناه را به هم زد و جلو انحراف دیگران را هم گرفت. و نباید به بهانه و عنوان آزادی بیان، سعه‌ی صدر، تسامح، خوش أخلاقی، مدارا، حیا، مردم داری، و مانند إینها، در مقابل تمسخر دین سکوت کرد. در نهایت باید عرض داشت که: شرط مصاحبت با دیگران، آن است که ضرر فکری و مکتبی نداشته باشد.

الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿١٤١﴾

منافقان همانها هستند که پیوسته انتظار آمدن حوادث را بر شما مي‌کشند و مراقب شما هستند اگر فتح و پيروزي نصيب شما گردد مي‌گويند آيا ما با شما نبوديم (پس ما نيز سهيم در افتخارات و غنائم هستيم!) و اگر بهره ای نصيب کافران گردد مي‌گويند آيا ما شما را تشويق به مبارزه و عدم تسليم در برابر مؤمنان نمي‌کرديم!(پس با شما سهيم خواهيم بود!) خداوند در ميان شما در روز رستاخيز فيصله مي‌کند و هرگز الله براي کافران نسبت بر (ضرر) مؤمنان راه تسلطی قرار نداده است. (۱۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتَرَبَّصُونَ»: منتظرند، مترصدند. إنتظار گرفتار شدن شما را می کشند.

«الم نكن»: آیا نبودیم؟«ألم نستحوذ عليكم»: مگر ما بر شما چیره نمی شدیم؟

«إستحوذ»: از ریشه ی «حوذ» شتر یا هر حیوانی دیگر را از پشت سوق دادن به طرف جلو راندن، حوذ؛ یعنی، سوق دادن، استحواذ را به استیلای بر هر چیزی اطلاق کرده اند.« سَبِيلاً »: راهی برای تسلّط.

تفسیر:

منافقان أشخاص فرصت‌طلب هستند ند واز هرحادثه به نفع خود از آن استفاده می برند. طوریکه می فرماید: «الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ»: این منافقان دربارهٔ مؤمنان منتظرمراقب أوضاع وأحوال ودر نهایت گردش روزگار و نزول شکست‌ها و مصیبت‌ها ومنتظر فرصت بر آنان أند.

«فَإِن كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللَّهِ»: و هرگاه معرکه‌ای صورت گیرد و پیروزی از آن مسلمانان شود و غنیمتی به دست آورند، « قَالُوا أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ» منافقان به مسلمانان می‌گویند: ما با شما در معرکه مشارکت کردیم از این‌روی سهم خویش را از غنیمت از شما می‌خواهیم، « وَإِن كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ»: اگر کافران بر شما، مؤمنان غلبه کنند، «قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» و پیروزی از آن کفار باشد خطاب به کافر می‌گویند: آیا ما نبودیم که از مقابله وجنگ بر علیه شما خود را کنار کشیدیم پس حصهٔ ما را از غنیمت بدهید، زیرا ما سبب منع مؤمنان و شکست صف آن‌ها شدیم. در حالیکه ما می توانستیم شما را به قتل برسانیم و اسیر کنیم، اما در کنار شما قرار گرفتیم وبدینترتیب تصمیم و عزم مؤمنان را سست کردیم تا شما بر آنان پیرور وغلبه حاصل نمودید؟ما دوستدار شما

ketabton.com - The Digital Library

هستیم و اجازه نمی دهیم هیچکس به شما آزار برساند.
هدف این آیهٔ مبارکه؛ این است که: منافقان به آن گروهی گرایش پیدا می‌کنند که غلبه و پیروزی با وی باشد و به گروه غالب چنین وانمود می‌کنند که با آنان علیه گروه مغلوب همدست بودند. این است شیوه دایمی منافقان که الله تعالی اینان را لعنت کنند.
«فَاللهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ اَلْقِيامَةِ»: حق‌تعالی خبر می‌دهد که او به زودی در روز رستاخیز بزرگ مؤمنان، کافران و منافقان را جمع می‌کند و او بر عملکرد همه آگاه می‌باشد.
« وَ لَنْ يَجْعَلَ اَللهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً (141)»: خدای متعالی بشارت می‌دهد که کافران هرگز بر رقاب مؤمنان تسلط پیدا نخواهند کرد تا اینکه آنان را ریشه‌کن سازند و آنان از روی زمین برچینند، چنین کاری هرگز صورت نخواهد گرفت و اگر برای کافران گاهی پیروزی و غلبه‌ای هم باشد عاقبت و نهایت به اذن الله متعال از آن مؤمنان و پیروزی از بندگان خوب خداوند متعال خواهد بود.
مفسر ابن کثیر گفته است: کفار را به طور کامل بر مسلمانان چیره نمی کند که ریشه ی آنها را از بیخ بکنند و به کلی آنها را نابود نمایند هرچند در بعضی موارد غلبه ای به دست می آورند؛ چون سرانجام دنیا و آخرت از آن پرهیزگاران است.
مفسر«تفسیر انوار القرآن»می نویسد: اگر مراد از (راه تسلط)، پیروزی و نصرت مؤمنان برآنان باشد، این در روز قیامت است و اگر مراد از آن، حجت و برهان باشد، این در دنیاست. یعنی: الله متعال کافران را بر مؤمنان در حجت غلبه نمی‌دهد، بلکه حجت همواره از آن مؤمنان است. برخی از مفسران این آیه را چنین معنی می‌کنند: خدای سبحان برای کافران بر زیان مؤمنان راه تسلطی قرار نمی‌دهد، مادامی که آنان پایبند عمل به حق بوده و به باطل راضی نباشند، پس تا زمانی که مؤمنان به شریعت الله متعال عامل بوده و به‌طور بایدوشاید رهرو راه شریعت باشند، حتماً حق تعالی کفار و منافقان را سرکوب نموده و با برترساختن درجات مؤمنان بر درجات کفار و منافقان، کرامت اهل ایمان را نمایان می‌گرداند.
باید گفت که خصوصیت منافقان اینست که درهر زمانی دارای چنین خصوصیاتی هستند. منافعی را که به عنوان یک مسلمان می توانند به دست بیاورند، از راه اقرار زبانی و شامل شدن ظاهری در گروه مسلمانان به دست می آورند. منافعی که به دست آوردن آنها از راه کفر ممکن است، برای از دست ندادن آنها نزد کافران رفته به هر طریق ممکن به آنان اطمینان می دهند که ما چندان «مسلمانان متعصبی» نیستیم. گرچه به ظاهر به گروه مسلمانان وابسته هستیم، اما در واقع میل و علاقه ی قلبی و وفاداری و هماهنگی فکری و فرهنگی ما با شما است و ذوق و سلیقه ی ما به شما نزدیک است و در نبرد میان اسلام و کفر وزن و سنگینی ما در کفه شما قرار خواهد گرفت.
باید گفت: این ایهٔ مبارکه: ظفرمندی مسلمانان را به کلمه «فتح» از جانب الله و به معرفی گرفته وپیروزی کافران را به کلمه ی «نصیب» نام می برد:
فتح، نشان بزرگداشت و گرامیداشت منزلت مسلمانان و نصیب در این جا نشان خواری و فرومایگی سهم کافران است.
ظفرمندی مسلمانان، امری والا به شمار می آید و درهای رحمت آسمانی بر رویشان گشوده می گردد. پیروزی کافران و ناسپاسان چیزی جز سهمی بی مقدار از متاع دنیا نیست. (تفسیر کشاف) بدان که: فرجام نیک از آن مؤمنان پارساست. (روم آیه: 47)،

ketabton.com - The Digital Library

(سورۀ محمدآیه: 7)، (سورۀ منافقون/ آیۀ: 8).
در ضمن باید گفت که این آیۀ مبارکه به قلب مؤمنان آرامش و إطمینان کافی می بخشد و به آنان نوید می دهد که الله متعال همواره یار و یاورشان است و دشمنان را - از هر گروه و دسته ای - خوار و زبون می گرداند.

یادداشت:

شیوه ی منافقان و دوچهرگان تأریخ این است که هرگز ثابت قدم و یکرنگ نبوده و نیستند و پیوسته منتظرأند که چه کسی روزی به پیروزی و قدرت می رسد، تا سلسله ی ریا و تزویر و چاپلوسی را بجنبانند و به شیوه های منافقانه خود را به او برسانند و اعلام همبستگی کنند. (!!)
الله تعالی مارا از عمل منافقانه در حفظ وامان داشته باشد. آمین یا رب العالمین.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (142 الی 147) در باره شیوه ی دیگر از موضعگیریهای منافقان، دوستی نکردن با کافران بحث بعمل می آید. باید گفت این آیات، مکمل کننده مفاهیم آیات قبلی درتبیین صفات پست منافقان و احوال و موضعگیری آنان است.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٤٢﴾

البته منافقین (به گمان خود) با الله نیرنگ می‌کنند، در حالیکه الله (با تدبیر خود) به آنها نیرنگ می‌زند، و چون (منافقان) به‌سوی نماز برخیزند؛ با کسالت برمی خیزند، به مردم (تظاهر نموده نیکی و صلاح خود را) نشان می‌دهند، و الله را یاد نمی‌کنند مگر بسیار کم. (۱۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُخَادِعُونَ»: نیرنگ می کنند، فریب می دهند.«كُسَالَى»: جمع کسلان، سستها، کسلها، تنبلها، خسته دلان. «يُرَاءُونَ» (رأي، رئاء): ریا می کنند، برخلاف آنچه که هستند، خود را نشان می دهند.

تفسیر:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ»: یعنی منافقان اعمالی را از خود نشان می دهند که مانند اعمال فریبکاران است، به ظاهر ایمان را ابراز می دارند، در حالی که در باطن کافرند.
منافقان میخواهند با دین ومفاهیم عالی دینی بازی کنند.با ذهن خود طوری می پیندارند که گویا با الله فریبکاری می‌نمایند در حالی که خداوند متعال با آن‌ها مخادعه می‌کند به این صورت که خون‌های‌شان را در دنیا حفظ می‌کند ولی در آخرت برای آن‌ها مجازات سخت در آتش دوزخ ارزانی می‌دارد.
«یخادعون الله»: رفتار آنان به مانند نیرنگبازان می ماند و آشکارا اظهار ایمان می کنند و در دل کفر را پنهان می دارند.
خداوند متعال مجازات آنان را تحت عنوان «و هو خادعهم» بیان کرده است یعنی: همان رفتار را با آنان خواهد کرد که شخص پیروز در این کار می کند، به نحوی که خون و مال آنان را در دنیا مصؤن از تعرض قرار داد، اما در آخرت سخترین مرتبت دوزخ را

ketabton.com - The Digital Library

برای آنان مهیا ساخت، ولی در کوتاه مدت نیز همواره آنان را در معرض رسوایی، امکان جنگ، انتقام و ترس همیشگی قرار داد.
منافقان گمان می برند که اُمور را بر خالق و مولای خود مشتبه می‌سازند در حالی که حق‌تعالی بر آن‌ها امور را مشتبه ساخته و بصیرت‌های آنان را پوشیده و فهم را از عقل‌های آنان دَر ربوده است.
«وَ إِذا قامُوا إِلَى اَلصَّلاةِ قامُوا كُسالى»: منافق، کسی است که در ظاهر احکام دینی را به جای می‌آورد، امّا انگیزه‌های او الهی در آن دیده نمیشود ازجمله صفات منافقان یکی هم این است که در ادای نماز کسل‌اند، به سنگینی و سستی و بی حالی نماز می خوانند، به ثواب و پاداش اخروی امیدوار نیستند و از سزاومجازات هم هراسی ندارند از این‌روی نماز را بدون نیّت و محبت و بدون خشوع ادا می‌کنند.
توجه بفرماید قرآن عظیم الشأن نسبت به مؤمنان جمله‌ی «أَقامُوا الصَّلاةَ» به کار می‌برد ولی درباره‌ی منافقان جمله‌ی «قامُوا إِلَى الصَّلاةِ» و تفاوت میان «أَقامُوا» و «قامُوا» تفاوت میان برپاداشتن و به پا خاستن است.
در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در وصف نماز منافق فرمودند: «این نماز منافق است، این نماز منافق است، این نماز منافق است: منتظر آفتاب می‌ماند تا چون آفتاب در میان دو شاخ شیطان قرار گرفت (یعنی در شرف غروب بود)، برمی‌خیزد، پس چهار منقار می‌زند و در آن خدا أ را جز اندکی یاد نمی‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سنگین‌ترین نمازها برمنافقان نماز عشاء و نماز بامداد است و اگر آنها می‌دانستند که در این دو نماز چه پاداشی‌است، حتما به این دو نماز می‌آمدند، هرچند به حالت سینه‌خیز ـ یعنی بر روی زانو و شکم خویش...».
« يُراؤُنَ اَلنّاسَ » از نمازشان قصد ریا دارند و می خواهند آبرو کسب کنند. و از آن قصد جلب رضایت خدا را ندارند.بلکه می‌خواهند با این نماز خون خویش را حفظ کنند و در ظاهر گفته شود که آن‌ها مسلمان‌اند.
ریا: نمایاندن کار و رفتاری پسندیده و زیبا به منظور نمایش دادن به مردم است، نه به منظور پیروی از امر خدا أ. درحدیث شریف آمده است: «هرکس نماز را در جایی که مردم او را می‌بینند، نیکوبخواند، اما در خلوت که کسی او را نمی‌بیند، آن را سرسری از سر بگذراند، این‌توهینی است که به آن بر پروردگاربا عظمت اهانت روا داشته است».
« وَ لا يَذْكُرُونَ اَللّهَ إِلاّ قَلِيلاً (142) »: و از جملهٔ صفات دیگر منافقان یکی هم این است که خدای را بسیار کم یاد می‌کنند، هم به زبان و هم به قلب خویش و هر که خدای را دوست داشته باشد زیاد یادش می‌نماید در حالی که منافق خدای خود را دوست ندارد از این‌روی به یاد اوتعالی نیست و هر که ذکر الله را به بسیاری انجام دهد از نفاق بریء خواهد بود و اگر ذکر فایده‌ای هم نمی‌داشت همین بهره در حق آن کافی بود.

مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿١٤٣﴾

منافقان میان کفر و ایمان متحیّر و سرگردانند، نه [با تمام وجود] با مؤمنانند و نا با کافران. وهرکس را که الله گمراه کند پس هرگز راهی (هدایت) برای او نخواهی یافت. (۱۴۳)

ketabton.com - The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُذَبْذَبِينَ»: دودلان، مترددان، سرگردانان.«تَذَبذُب»: حرکت چیزی است که در هوا آویخته باشد و هیچ جایگاه و پایگاه محکم و استواری در روی زمین نداشته باشد.

«بَيْنَ ذَلِكَ»: میان کفر و ایمان.«مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذلِكَ »: منافق، آرامش ندارد. چون متداوماً باید موضع جدید، تصمیم فوری و عجولانه بگیرد. بناً منافقان، استقلال فکر و عقیده ندارند به هر حرکتی می‌چرخند، به دیگران وابسته و بی‌هدف سرگردانند.

تفسیر:

«مُّذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ»: این منافقان در بین کفر و ایمان آشفته و متردد و متحیرند. متردد و دودل‌اند، نه ایمانی خالصانه می‌آورند و نه صراحتا به کفر می‌پیوندند. نه به اسلام اطمینان دارند، و نه به کفر، گاهی با مؤمنان‌اند و زمانی با کافران، خداوند متعال آنها را به «متحیر در دین» وصف کرده است.حتی در مواضع اعتقادی و بینش فکری، قاطعیّت لازم است.

«لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ»: نه به مؤمنان منتسب اند و نه به کافران. گاهی به یك جانب می‌گرایند، و گاهی به دیگر جانب؛ این‌ها بر هیچ رأی و نظری ثابت و استوار نیستند و بریک مبدأ قرار ندارند، وبه اصطلاح هر روزی جامه‌ای نو می‌پوشند و در شکلی خاص مطابق مصالح و مطالب دنیوی خویش به ظهور می‌رسند، طوری که اگر مصلحت با مؤمنان باشد در صف آن‌ها داخل می‌شوند و اگر با کافران باشد با آن‌ها سیر می‌کنند.

«وَ مَنْ يُضْلِلِ اَللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً(143)»: حق‌تعالی این‌ها را گمراه نموده و کسی را که الله متعال توأم با علم گمراهش کند هرگز راهنمایی نخواهد یافت و نه کسی برایش طریق را نشان می‌دهد و نه دستش را می‌گیرد، بلکه این شخص در طغیان و سرکشی همچنان باقی می‌ماند. وباید گفت: نفاق، درد بی درمان است.ومنافق، مورد قهر خداوند است.

سپس مؤمنان را از دوستی و موالات با دشمنان دین برحذر داشته است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿١٤٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید به جای مؤمنان کافران را به دوستی خود مگیرید آیا (کفار را دوست گرفته) می‌خواهید در پیشگاه الله دلیلی واضح علیه خود قرار دهید؟. (۱۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَوْلِيَآء »: جمع ولی، دوستان. سرپرستان. « سُلْطَاناً مُّبِيناً »: دلیل آشکار.

تفسیر:

«يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا اَلْكافِرِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اَلْمُؤْمِنِينَ»: دوستی و مصاحبت مؤمنان را رها نکنید، و به دوستی و مصاحبت و موالات کافرانی که از رحمت الله متعال محروم هستند روی نیاورید. باید گفت که: پذیرش ولایت کفّار با ایمان اصلاً سازگار نیست. وتولّی و تبرّی، دوستی با مؤمنان و دوری از کافران، لازمه‌ی ایمان است.

« أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطاناً مُبِيناً (144)»: مسلمانان را ترك نمودن، و با کافران دوست شدن، چنانکه منافقان می‌کنند، دلیل نفاق است؛ پس ای مسلمانان، شما هرگز چنین مکنید!ورنه، الزام صریح و حجّت کامل الهی بر منافقت شما استوار می‌شود.

ketabton.com - The Digital Library

ابن عباس (رض) فرموده است: «سلطان» در قرآن عموماً به معنی دلیل است.
«سلطان» دلیل آشکار، یعنی: کافران را به دوستی گرفتن دلیل نفاق است. از صعصعة بن صوحان روایت کرده اند که او به برادرزاده اش گفت: با مؤمنان راستین باش و با کافران و بدکاران به اخلاقی نیکو رفتار کن که افراد بدکار از اخلاق نیکوی تو راضی می شوند؛ اما بر تو واجب است که با مؤمنان رفتاری راستین داشته باشی. (کشاف)

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ﴿١٤٥﴾

بی تردید منافقان در پایین ترین طبقه ازدوزخ اند، و هرگز برای آنان مددگاری نخواهی یافت. (۱۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الدَّرْكِ»: مکان. **«الْأَسْفَلِ»:** پایین، قعر، جایگاهی در بیخ جهنم، ته هر چیز.

تفسیر:

«إِنَّ اَلْمُنافِقِينَ فِي اَلدَّرْكِ اَلْأَسْفَلِ مِنَ اَلنّارِ»: البته منافقان در طبقهٔ زیرین دوزخ قرار دارند، زیرا عملکرد آن‌ها از عملکرد کفار بدتر است.

باید گفت که: جهنم هفت طبقه دارد.

درک: فروترین پله و طبقه است و به آنچه در بالا قرار دارد، **«درج»** گفته می‌شود.

یعنی: درجه در بلندی به کار می‌رود و «درک» در پایینی. روایت شده است که دوزخ دارای هفت طبقه است و منافق در فروترین طبقه آن که **«هاویه»** نامیده می‌شود، قرار دارد.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی آنها در طبقه ی زیرین آتش قرار دارند؛ چون آنها کفر و مسخره و استهزا به اسلام و مسلمانان را باهم جمع کرده اند. آتش جهنم دارای طبقات و بهشت دارای درجات است.

مفسران گفته اند: آتش هفت طبقه است که اول «جهنم» است بعد از آن «لظی»، سپس «حطمه» و بعد از آن «سعیر»، و آنگاه «جحیم» و بعد از آن «هاویه» می آید. و گاهی اوقات بعضی از طبقات به نام دیگری نامیده می شود؛ چون لفظ (نار) آتش همه را در بر می گیرد. در البحر چنین آمده است.

اگرسؤال شود که: چرا منافق مجازات سخت تر از کافر می بیند؟ درجواب باشد گفت: زیرا منافق در کفر مانند کافر است، اما از آن روی که دشمنی خود را با مؤمنان پنهان می کند، بر کفرش افزوده می شود. (تفسیرکشاف)

«وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً (145)» برای آن منافقان یاور و معینی نمی یابی که در عذاب خدا آنان را یاری دهد.وآنان را از این درک اسفل نجاتشان دهد. در قیامت، راهی برای نجات منافقان نیست.

عبدالله بن‌مسعود (رض) می فرماید: «منافقان در درک اسفل در صندوقهای سربسته‌ای ازآتش قرا دارند». دلیل سخت‌تر بودن عذاب منافق از کافر این است که: منافق در دنیا از شمشیر مسلمانان در امان مانده است، پس عدالت ایجاب می‌کند که در آخرت تاوان آن را بازپس دهد.علاوه براین که منافق در کفر خود همانند کافر است، اسلام و مسلمین را هم به ریشخند گرفته است.

آن‌ها به دین استهزا و با مؤمنان فریبکاری و تمسخر می‌کنند و با اولیا و دوستان الله متعال از دَر مکر و حیله وارد می‌شوند و مشرکان را از لابلای صف مؤمنان یاری

ketabton.com - The Digital Library

می‌رسانند.

یادداشت:

منافق از کافر خطرناکتر است، از این رو عذابش شدیدتر است: « إِنَّ اَلْمُنافِقِينَ فِي اَلدَّرْكِ اَلْأَسْفَلِ مِنَ اَلنّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً»: خدا در قبول کردن توبه ی کافران فقط خاتمه دادن به کفر را شرط قرار داده است: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ ما قَدْ سَلَفَ»: ولی در مورد قبول کردن توبه ی منافق چهار امر را شرط قرار داده است: توبه، اصلاح، اعتصام و اخلاص در دین: « إِلاَّ اَلَّذِينَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اِعْتَصَمُوا بِاللهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلهِ »: پس نشان می دهد که منافقان از کافران بدترند و به غضب و کینه ی خدا شایسته ترند، و از خدا دورترند. آنگاه گفته است: « فَأُولئِكَ مَعَ اَلْمُؤْمِنِينَ»: و نگفته است: «فأولئک هم المؤمنون»، پس از آن گفته است: وَ سَوْفَ يُؤْتِ اَللهُ اَلْمُؤْمِنِينَ أَجْراً عَظِيماً: و به عنوان نشان دادن کینه و اعراض از آنان و زشت نشان دادن کفر و نفاق نگفته است: و سوف یؤتیهم. خدا ما را به اسرار کتابش بیشتر آشنا و آگاه فرماید. آمین!

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٤٦﴾

مگر کسانی که توبه کردند و [عمل خود را] اصلاح نمودند و به دین الله چنگ زدند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند که [در نتیجه] آنان با مؤمنان خواهند بود و به زودی خدا مؤمنان را ثواب بزرگ خواهد بخشید. (۱۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِعْتَصَمُوا»: چنگ زدند. متوسّل شدند.«إِعْتَصَمُوا بِاللهِ»: به کتاب و شرع خدا تمسّک جستند. تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر:

«إِلاَّ اَلَّذِينَ تابُوا»: مگر کسانی که [از گناه بزرگ نفاق] توبه کردند، درمی یابیم که: راه توبه، برای همه حتّی منافقان باز است و آنان را از «درك اسفل» به بهشت اعلا می‌رساند.

«وَأَصْلَحُوا»: و أعمال خود را اصلاح کنند یعنی آنچه را با نفاق از أحوال خویش فاسد ساخته بودند و نیت خود را پاک نمایند.

«وَاِعْتَصَمُوا بِاللهِ» و به کتاب الله و سنّت پیامبر صلی الله علیه وسلم چنگ زند و عمل به شریعت را با جنگ و دندان لازم گیرد و در اعمال خویش اخلاص داشته،«وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلهِ »وعبادتشان را برای خدا خالص ساختند.

از سیاق آیهٔ مبارکه: «أَصْلَحُوا و اعْتَصَمُوا و أَخْلَصُوا» در می یابیم که: توبه‌ی هر گناهی، به شکلی است. توبه‌ی نفاق، اصلاح به جای تخریب، اعتصام به خداوند به جای وابستگی به این و آن، و اخلاص به جای ناخالصی است.

«فَأُولئِكَ مَعَ اَلْمُؤْمِنِينَ»: پس چنین افرادی در روز قیامت از زمره ی مؤمنان می باشند.در ضمن قابل یاددهانی است که: منافقانِ توّاب، در جدا شدن از همفکرانشان احساس غربت نکنند. چون دوستان بهتری رانصیب میگردد.

«وَ سَوْفَ يُؤْتِ اَللهُ اَلْمُؤْمِنِينَ أَجْراً عَظِيماً (146)»: پس خداوند به زودی به مؤمنان مکافات بزرگی می بخشد، پس باید منافقان به سوی توبه و اصلاح بشتابند زیرا برای کسانی‌که به راه خلوص و صلاح برمی‌گردند، نیز مانند این پاداش است.

ketabton.com - The Digital Library

یعنی اگرمنافق هم از نفاق توبه کند، و اعمال خود را اصلاح نماید، و دین پسندیده خدا را استوار گیرد، و به الله متعال توکّل کند، و دین خود را از ریا و سایر مفاسد پاك نگهدارد، مسلمانان خالص است؛ در دین و دنیا با مؤمنان خواهد بود، و ثواب بزرگی را که مؤمنان می‌یابند، او نیز می‌یابد؛ به شرطی که از نفاق به راستی توبه کند.

منافق کیست؟

اگر سؤال بعمل آید که منافق کیست؟ درجواب باید گفت: در شریعت اسلامی منافق کسی است که آشکارا ادعای ایمان کند، اما در نهان وخفا کافر باشد؛ ولی علت آن که مرتکبان فسق و فجور منافق نامیده شده اند، برای سخت گرفتن بر آنان است، چنان که در روایت آمده است: «من ترك الصلاة متعمدا فقد كفر»: هرکس که نماز را از روی عمد به جای نیاورد، کافر است.» و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «ثلاث من كن فيه فهو منافق، و إن صام و صلى و زعم أنه مسلم: من إذا حدث كذب، و إذا وعد أخلف، و إذا اؤتمن خان: سه چیز از جمله خصوصیات هستند که اگر در کسی باشند، منافق است، هرچند که نماز بگزارد و روزه بگیرد و بپندارد که مسلمان است، کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید و در وعده خویش خلاف کند و چون به او اطمینان کنند، خیانت بورزد.».

از حُذَیفَه (رض) پرسیدند: منافق کیست؟ درجواب فرمود: کسی که مُتَصِف به صِفت اسلام باشد، و به آن عمل نکند.

از ابن عمر (رض) پرسیدند: چگونه است که ما چون به نزد سلطان می رویم، سخنانی می گوییم و چون از آنجا بیرون می آییم، سخنی بر خلاف آنچه گفته ایم بر زبان می رانیم!درجواب گفت: ما در گذشته آن را نفاق به شمار می آوردیم.

شرایط پذیرش توبه:

باید گفت که: شرط پذیرش توبه ی کافران، یکی است که قرآن درسوره ی أنفال (آیه ی 38) می فرماید: «قل للذين كفراو ان ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف...»: ای محمد!به کسانی که کفر ورزیده اند بگو: اگر باز ایستند و از کفر دست بردارند، گذشته ی آنان آمرزیده می شود. پس شرط پذیرش توبه ی درست از أهل نِفاق، چهار چیز است:

1 - خودداری از نفاق و دورویی به گونه ای که دیگر بازگشت نداشته باشد،
2 - اصلاح کردن کردار و زدودن آن از تمام پلیدیها، ترفندها و توطئه های شبانگاهان،
3 - در آویختن و متوسل شدن به قرآن و شریعت الهی،
4 - آیین و دین و اندیشه ی خود را برای خشنودی ذات آفریدگار خالص و پاکیزه و از آن او بگردانند.

«إلا الذين تابوا، وأصلحوا، و اعتصموا بالله، وأخلصوا دينهم لله» با وجود این شروط چهارگانه، هنوز تردید و شک و شبهه‌ای در توبه ی آنان باقی مانده؛ از این رو، خدای دانا به وجود ایمانشان حکم نکرده؛ بلکه آنان را در معیت مؤمنان قرار داده است: «فاولئک مع المؤمنين» نمی فرماید: «فأولئك هم المؤمنون» شاید توبه ی آنان، مکر و ترفند باشد. پس در آیه ضمیری برای آنان بازنگردانیده است، اما به صراحت از مؤمنان نام می برد و می فرماید: «و سوف يؤت الله المؤمنين أجرا عظيما» نمی گوید: «و سوف يؤتيهم أجرا عظيما»: خدا به مؤمنان مزد و پاداش بزرگی خواهد داد. [تفسیر الواضح المیسر...].

ketabton.com - The Digital Library

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ﴿١٤٧﴾

اگر شما سپاس گزارِ [نعمت هایِ بی شمارِ حق] باشید و ایمان آورید، الله به عذاب (دادن) شما چه می‌کند؟ و الله قدردان (نیکی‌ها و) داناست (از نیکی بندگان آگاه می‌باشد). (۱۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَكَرْتُمْ»: سپاسگزار شدید. «عَلِيمًا»: دانا، آگاه.

تفسیر:

«ما يَفْعَلُ اَللّٰهُ بِعَذابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ»: یعنی خدا در عذاب دادن شما چه نفعی می برد؟ چه مصلحتی برای الله متعال در تعذیب بندگانش نهفته است؟ چه منفعتی برای خالق درعذاب دادن مخلوق است؟ خدای‌تعالی چه خیری را از نزول عذاب شدید بر بندگان خود اراده دارد؟ آیا خدا أ می‌خواهد خشم خود را فرو کشد؟ یا ارادۀ انتقام دارد؟ یا می‌خواهد از خلال این مجازات برای خویش نفعی به دست آورد یا ضرری را دفع کند؟ چنین اموری هرگز نخواهد بود، زیرا خدای‌تعالی از همه چیز و همه کسی بی‌نیاز است.

ملاحظه می‌کنیم که در این عبارت، دعوتی لطف‌آمیز به منافقان پیشکش شده‌است تا خود را اصلاح نمایند.

«وَ كانَ اَللّٰهُ شاكِراً عَلِيماً (147)»: باوجود بی نیازی از طاعت بندگان، شاکر است؛ در مقابل عمل اندک پاداش زیاد عطا می کند.

پایان جزء پنجم

خوانندگان گرامی!

این دو آیه ذیل هریک آیات (148 الی 149) با آیه های قبلی که درباره ی منافقان و اهل کتاب بود-پیوند دارد. در آیه های قبلی، الله متعال، مؤمنان را از عیبها و صفات بد آنان هشدار داد و تبیین فرمود که جایگاهشان تحترین واسفلترین جای دوزخ است.

در آیات متبرکه (148 الی 149) درمور به فرجام بانگ برآوردن به بدزبانی و بدگویی و آشکار نمودن خویی و نهان داشتن آن، اشاره بعمل می آید ؛ و این که: مؤمنان به طور مطلق - «زبان به بدی گشودن» و «بدگویی» را، بی مفهوم و نامشروع می دانند؛ زیرا موجب افشای زشتیها، عیبها و زیان رساندن به جامعه است؛ اما مشروعیت بانگ برآوردن و بلند کردن صدا به ظلم وستم، بستگی دارد: اگر شخصی مورد ظلم وستم واقع شود، می تواند، فریاد خود را بلند نماید وبه صدای بلند به کوش مسؤلین برساند.

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿١٤٨﴾

الله فریاد کشیدن به بدزبانی (دشنام و فحش) را دوست ندارد مگر از کسی که بر او ظلم شده است، و الله شنوای داناست. (۱۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْجَهْرَ»: بانگ برآوردن آشکارا، ظهور چیزی در نهایت وضوح که: چشم یا گوش آن را به روشنی درک کند. **«السُّوءِ»:** بدی، بدگویی، بدزبانی، زبان به بدی گشودن.

«إِلَّا مَنْ ظُلِمَ»: مگر کسی که بر او ظلم شده باشد.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: فحوای آیۀ مبارکه هذا که به مظلوم، اجازه عدالت خواهی و

ketabton.com - The Digital Library

فریاد می‌دهد، مشابه (آیه‌ی 41 سوره شوری) می باشد که می‌فرماید: «وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولئِكَ ما عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ» و هرکس پس از ستم دیدن، یاری جوید و انتقام گیرد، راه نکوهشی بر او نیست.

اینک در آیه هذا می فرماید: «لا يُحِبُّ اَللّهُ اَلْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ اَلْقَوْلِ إِلاّ مَنْ ظُلِمَ» خداوند بانگ برداشتن به بد زبانی را دوست ندارد، مگر مظلوم که بالایش ظلم صورت گرفته باشد،مجاز است بدی‌های ظالم و ستمکار را بیان نماید.

نباید فراموش کرد که: ظالم، در جامعه‌ی اسلامی احترام ندارد، باید محکوم و به مردم معرفی شود.

در این هیچ جای شکی نیست که: الله متعال تمام اقوال و سخنان را می‌شنود خواه بر بدی باشد یا خوبی و خواه گویندۀ سخن در آنچه می‌گوید راه صواب را طی نموده باشد یا راه خطا را.

ابن عباس (رض) فرموده است: معنی آیه این است که: درست نیست هیچ‌کس دیگری را نفرین کند، مگر این که مظلوم واقع شود. (مجمع البیان 133/3.).

در حدیث شریف آمده است: «از دعای مظلوم بپرهیزید زیرا در میان او و الله متعال هیچ حجابی نیست». همچنین مظلوم می‌تواند از ظالم شکایت کند و بگوید: «فلان بر من ظلم کرد، یا فلان شخص ستمگری است». لذا برای کسی‌که موردستم قرار می‌گیرد، جایز است تا علیه ستمگرش سخنی را بر زبان جاری سازد که برای او بد و آزار دهنده باشد.در حدیث شریف آمده است: «تعلل وبهانه‌جویی بدهکاری که به پرداخت بدهی خویش قادر است، ظلم است و موجب رواشدن مجازات و پایمال کردن حرمت و آبروی وی می‌گردد». اما برای مظلوم جایز نیست که در فریادزدن به بدی علیه ظالم، از حق خود تجاوز کند که اگر چنین‌کرد، تجاوزگر به‌شمار می‌رود.

«وَ كانَ اَللّهُ سَمِيعاً عَلِيماً (148): و اوتعالی به زودی همه را محاسبه خواهد کرد که خدایی جز او نیست.

درضمن باید گفت که: در موارد جواز افشای عیوب، از مرز حقّ تجاوز نکنید، چون خداوند متعال «سَمِيعاً عَلِيماً» شنوا و داناست.

إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ﴿١٤٩﴾

(اما) اگر نیکیها را آشکار یا مخفي سازید و یا از بدیها گذشت نمائید (مجاز خواهید بود) خداوند بخشنده و توانا است (و با اینکه قادر بر انتقام است. عفو و گذشت مي‌کند)(۱۴۹).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا»: اگر خیری را آشکار سازید.«عفوا»: بسیار در گذرنده، عفو کننده.

«قدیرا»: بس توانا. (تفسیر نور).«عَفُوّاً قَدِيراً»: بسیار عفوکننده و بسیار توانا. یعنی عفو خدا از روی ضعف نیست، بلکه در کمال قدرت می‌بخشد. شما نیز با وجود قدرتِ بر انتقام گذشت نمائید.

تفسیر:

«إِنْ تُبْدُوا خَيْراً أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ»: ای مردم!اگر عمل نیک را آشکار یا پنهان کنید، یا کسی را ببخشید که نسبت به شما بد کرده است،« فَإِنَّ اَللّهَ كانَ عَفُوًّا قَدِيراً (149)»: عفو از موضع قدرت، ارزشمند است. طوریکه می فرماید: بدانید که خدا

ketabton.com - The Digital Library

هرچند قدرت انتقام و محاسبه را دارد، در کمال قدرت و توانایی در بخشودگی مبالغه می کند.
حسن گفته است: با این که خدا قدرت انتقام را دارد جنایتکاران را می بخشد، پس شما هم از سنت خدای تعالی پیروی کنید. (مختصر ابن کثیر 452/1.).
در حدیث شریف به‌روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بار مسؤولیت دو شخص دشنام‌دهنده بر کسی است که شروع به دشنام دادن می‌کند تا آن‌گاه که مظلوم از حد درنگذرد».
همچنین در حدیث شریف آمده است: «هیچ مالی ازصدقه دادن کم نشد و الله متعال در برابر عفو جز عزت نیفزود و هرکس برای‌رضای الله تواضع کند، حق تعالی وی را رفعت می‌دهد».
پس عفو و گذشت از سوی کسی‌که به گرفتن حق خویش قادر است ولی در عین حال آن را به الله متعال وا می‌گذارد، بهتر است اما کسی‌که از گرفتن حق خویش ناتوان است، عفو و گذشت وی هم ارزشی ندارد.
این دو آیه بر این امر دلالت دارند که عفو و گذشت و نگه‌داشت زبان، از قضایای اساسی در موضوع ایمان است زیرا سیاق آیات کلا درباره ایمان می‌باشد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (150 الی 152) موضوعاتی در کفر وایمان ونهایت هر کدام شان بحث بعمل آمده ست.
بعد از اینکه که خداوند متعال، مؤمنان را از همنشینی و دوستی و همدمی با کافران منع کرد و برای أهل ایمان بیان نمود که صدا بلند کردن و زبان باز کردن به بدگویی دربرابرظالمان مباح است؛ به بیان دلیل کفر سران اهل کتاب پرداخت که: آنان در ایمان به الله و تمام پیامبران او، خلوص نیت ندارند و راستگو نیستند. بی گمان هرکس به برخی از پیامبران و حتی به یکی از آنان ایمان نیاورد، از زمره ی کفرپیشگان است و مستوجب کیفر و آتش دوزخ خواهد بود.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾

بی تردید کسانی که به الله و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند که (در ایمان آوردن) بین الله و پیغمبرانش جدایی آورند، و می‌گویند: به بعضی (از پیغمبران) ایمان داریم، و بعضی دیگر را انکار می‌کنیم، و می‌خواهند در بین آن دو (کفر و ایمان) راه دیگری را برای خود بگیرند. (۱۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللهِ وَ رُسُلِهِ»: می‌خواهند میان ایمان‌آوردن به الله و ایمان آوردن به پیغمبرانش قائل به تفرقه و جدائی باشند.

تفسیر:

«إِنَّ اَلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللهِ وَ رُسُلِهِ»: آیه متبرکه درباره ی یهود و نصاری آمده است؛ چون آنها به پیامبران خود ایمان داشتند و به محمد صلّی الله علیه و سلّم و غیره کافر بودند، اما خداوند متعال کافر شدن آنها را به بعضی از پیامبران، بمثابه کافر شدن به تمام آنها قرار داده است، و کفر آنها رابه پیامبران به معنی کفر به خدا تلقی نموده است.

ketabton.com - The Digital Library

« وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اَللهِ وَ رُسُلِهِ»: و اراده دارند بین ایمان به الله و پیامبرانش تفاوت قایل شوند مانند یهودیان که به موسی علیه السلام و تورات ایمان آوردند و به عیسی علیه السلام و انجیل و محمد صلی الله علیه وسلم و قرآن کافر شدند و یا نصرانیان که به عیسی علیه السلام و انجیل ایمان آورده و به موسی علیه السلام وو تورات و محمدصلی الله علیه وسلم و قرآن کافر شدند. ولی مؤمنان هم به محمد صلی الله علیه وسلم و قرآن ایمان آوردند و هم به عیسی علیه السلام و انجیل و موسی و تورات.

باید تذکر داد که: نبوّت، یك جریان وسنّت دائمی الهی و همچون زنجیر بهم پیوسته است. پس باید به همه‌ی این جریان اعتقاد داشت.

خدای متعال از زبان آنان می فرماید: «وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ»

برخی از کفار اراده دارند بین الله و پیامبرانش تفاوت قایل شوند از این‌روی به خدای یگانه ایمان می‌آورند و از روی حسادت وتجاوز به پیامبرانش ایمان نمی‌آورند و می‌گویند ما به برخی از انبیا ایمان می‌آوریم و به برخی دیگر کافر می‌شویم.

مفسرقتاده فرموده است: کسانی که اینچنین گفتند دشمنان خدا می باشند که عبارتند از یهود و نصاری، یهود به تورات و حضرت موسی ایمان آوردند و به انجیل و حضرت عیسی کافر شدند، و نصاری به انجیل و حضرت عیسی ایمان داشتند و به قرآن و حضرت محمد صلّی الله علیه و سلّم کافر شدند. و دین خدا یعنی اسلام را ترک نمودند که خدا همه ی پیامبران را بر آن مبعوث کرده است. (طبری 354/9).

بناً باید گفت که: کفر به الله متعال و رسولان، یا ایمان به خدا و کفر به همه‌ی پیامبران، یا ایمان به خدا و کفر نسبت به بعضی انبیا، ممنوع است. راه حقّ، ایمان به خدا و همه‌ی پیامبران است.

«وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلاً (150)»: و در این خصوص روش میانه و وسط را برمی‌گزینیم در حالی که این منهج باطل و منحرف است که هیچ خیری در آن نیست و حق‌تعالی آن را قبول نمی‌کند.

این آیه محکوم کننده اندیشه و رفتار کسانی است که تحمل نام کافر بر آنان دشوار می‌آید ولی در عین حال به تمام الزامات ایمان گردن نمی‌نهند و حق و حرمت آن را چنان که باید رعایت نمی‌کنند.

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٥١﴾

اینان در حقیقت کافران (واقعی) اند؛ و ما برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم. (۱۵۱)

تشریح لغات واصطلاحات:

«حَقّاً»: یقیناً، بیگمان. «مُهِیناً»: خوارکننده، توهین‌آمیز.

تفسیر:

«أُولئِکَ هُمُ اَلْکافِرُونَ حَقًّا»: این‌هایی که چنین می‌کنند و در بین ایمان به الله متعال و پیامبرانش تفاوت قایل می‌شوند، آنان کافران واقعی هستند، و در کفرشان هیچ شکی نیست،به این معنی آنها هرچند ادعای ایمان هم داشته باشند، به طور یقین کافر حقیقی هستند. این‌ها از ملت اسلام خارج‌اند و برای همیشه در آتش دوزخ جاودان خواهند بود.

«وَ أَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً (151)»: و خداوند متعال در آخرت عذابی را به عنوان سزا عملکردهای بد وقبیح شان آماده نموده که تنها او بر آن آگاه است.

ketabton.com - The Digital Library

بصورت کل وخلاصه باید گفت که: جدایی میان پیامبران در ایمان اوردن به آنان جایز نیست و بدون گرویدن به عموم آنان، کسی مؤمن به شمار نخواهد آمد. (بقره آیه 285).
ایمان و کفر ضد هم اند و هیچ گاه با هم جمع نخواهند شد و راه دیگری میان این دو وجود ندارد. پس، ایمان؛ یعنی، راه راست والله پسند و کفر؛ یعنی، راه کج و دروغین.
وکسانی که میگویند ما بخدا ایمان داریم وبر پیامبران آن ایمان نداریم ویا بعضی از پیغمبران را می پذیریم، و بعضی را نپذیریم، و مطالبشان این است که در میان اسلام و کفر مذهب جدیدی برای خود ایجاد کنند!اینچنین مردم اصلا و حقیقتا کافرند، و برای آنها عذاب خواری و ذلّت آماده است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٥٢﴾

وکسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند و(در ایمان آوردن) میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذارند، این گروه زود است که الله اجر (و ثواب)شان را دهد، و الله آمرزنده مهربان است. (١٥٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا...»: چنین مؤمنانی پیروان محمّداند که به همه پیغمبران از آدم تا خاتم ایمان دارند.«أُجُورَهُمْ»: جمع اجر، پاداشهای اعمال آنان.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ»: کسانی که الله را تصدیق می کنند و به تمام پیامبران معترف اند و در بین آنان تفاوتی قایل نیستند، چنین اشخاصی عبارتند از پیروان حضرت محمد صلّی الله علیه و سلّم.
همانطوریکه بیان یافت: باید به الله متعال وتمام پیامبرانش ایمان داشت. با اینکه درجات انبیا وشعاع مأموریّت آنها متفاوت است، ولی ایمان به همه آنها ضروری وحتمی است.
«أُوْلَئِکَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ »: این‌ها در پیشگاه خداوند متعال ثواب و پاداش بزرگی دارند، یعنی به پاس این که به خدا و پیامبران ایمان دارند، پاداش کامل را به آنان عطا خواهیم کرد.
«وَ كانَ اَللّهُ غَفُوراً رَحِيماً (152)»: زیرا خداوند متعال دارای فضل، احسان و امتنان بسیار است و او عفو و گذشت از خطا و اشتباهات را دوست دارد و در برابر بدکار از حلم کار می‌گیرد و هر که به سویش بیاید او را مشمول فضل و رحمت وسیع خود می‌سازد.
این یکی از قواعد فهم موضوع کفر و ایمان بود، بعد از توضیح وتثبیت این قاعده کلیدی،سیاق آیات بعدی به بیان ستمگری یهودیانی می‌پردازد که به رسول الله صلی الله علیه وسلم ایمان نیاوردند:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (153 الی 159) در باره موضعگیری و کارهای سخیف، شنیع، وقبیح یهودان افراطی وسرسخت بحث بعمل آمده است.
قابل تذکر است که این آیات با آیات قبلی مناسبت وپیوند دارد و موضوعاتش بحث از اهل کتاب و آیه های قبل نیز تبیینی است در مورد کفر آنان که می گفتند: برخی از پیامبران را باور داریم و برخی دیگری را باور نداریم. این آیات بر سر سختی و ناسازگاری آنان

ketabton.com - The Digital Library

دلالت دارد و این که: در صدد دستیابی به راههای ستیزه جویی و کفر و ناباوری اند.

يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿١٥٣﴾

اهل کتاب [بنا به خواستِ نامعقولشان] از تو می خواهند که یکباره (ویکجا)، کتابی از آسمان برای آنان نازل کنی، (لیکن تو مرنج) چون از موسی بزرگتر از این را طلب کردند، و گفتند: الله را به ما آشکارا نشان بده، پس آوازی سخت آنها را گرفت به سبب ظلمشان (و هلاک شدند). باز گوساله را معبود خود قرار دادند، (و این بعد از آن که معجزه‌های واضح برای آنها آمد، پس آن (جرم آنها را هم معاف کردیم و به موسی حجت واضح و آشکار دادیم.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرِنَا»: (رأي): به ما نشان بده، ما را بنمای.**«جَهْرَةً»:** آشکارا، به عیان.**«الصَّاعِقَةُ»:** صاعقه ی آسمانی،آذرخش.**«الْبَيِّنَاتُ»:** دلایل روشن، معجزاتی چون شکافتن بحر، ید بیضا وعصا...**«سُلْطَاناً»:** حجّت و برهان.مراد معجزاتی است که خدا بدو عطاء فرموده بود. سلطه و قدرت.

شأن نزول آیهٔ مبارکه:

مفسران در باب شأن نزول آیهٔ مبارکه می نویسند: تعدادی از سران یهودی ازجمله: کعب بن أشرف و فنحاص بن عازورا و دیگران از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند تا در برابر دیدگانشان به‌آسمان بالا رفته و بر صحت ادعای خود «ألواح» آورد، تو نیز ألواح بیاور تا إیمان بیاوریم؟ [اسراء/۹۰]. (کشاف).

یعنی کتاب نوشته شده‌ای را که دلیل راستگویی ایشان باشد، یکباره بر آنان فرود آورند چنان‌که موسی یکباره تورات را به میان آنان آورد. گفتنی است که این درخواستشان به انگیزه عناد و سرسختی و لجاجت بود، نه از روی حقیقت‌جویی.

تفسیر:

باید گفت: در خواست یهودان از رسول الله صلی الله علیه وسلم این بود که قرآن عظیم الشأن مانند تورات یکجا نازل شود که البته این این درخواست شان بجز یک بهانه‌ای بیش نبود. الله متعال در جواب آنان می‌فرماید: حتّی اگر قرآن را یکجا در نامه‌ای قابل لمس فرود آوریم، کافران آن را جادو می‌پندارند،«وَ لَوْ نَزَّلْنا عَلَيْكَ كِتاباً فِي قِرْطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ»: (آیه: 7 سوره انعام) و (کافران لجوج که در پی بهانه جویی‌اند حتی) اگر نوشته‌ای را در کاغذی بر تو نازل می‌کردیم که آن را با دست‌های خود لمس می‌کردند، باز هم کافران می‌گفتند: این، جز جادویی آشکار نیست.) بهانه تراشی کفّار، برای ایمان نیاوردن، شبیه به هم است. مشرکان نیز همین تقاضا را از رسول الله صلی الله علیه وسلم کردند طوریکه ومی‌گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنا كِتاباً نَقْرَؤُهُ» (آیه: 93 سوره اسرا) (تا آنکه کتابی برما فرود آوری که آن را بخوانیم).

«يَسْئَلُكَ أَهْلُ اَلْكِتابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتاباً مِنَ اَلسَّماءِ»: قبل از همه باید گفت: این آیه در مورد أحبار یهود نازل شد، آنگاه که به پیامبر صلّی الله علیه و سلّم گفتند: اگر واقعاً تو پیامبر هستی، همان طور که موسی کتاب را یک جا آورد، تو هم کتابی را یک جا از

ketabton.com - The Digital Library

آسمان برای ما بیاور، این مطلب را به طریق آزار دادن و إنکار نمودن، از او درخواست کردند، لذا الله متعال به منظور تسلی خاطر پیامبر صلّی الله علیه و سلّم یادآور می شود که امت های پیامبران پیشین درخواست های بسیار غیر معقول تر از آنان کرده اند، تا پیامبر اسلام نیز به پیامبران پیش از خود تأسی کند و بردباری را پیشه سازد.
أعمال، افکار و اخلاق ناپسند نیاکان، برای آیندگان سوءسابقه می‌شودطوریکه می فرماید:
«فَقَدْ سَأَلُوا مُوسى أَكْبَرَ مِنْ ذلِكَ فَقالُوا أَرِنَا اَللّهَ جَهْرَةً»: طوریکه بزرگتر از آن را از موسی درخواست کردند، از موسی درخواست نمودند که خدا را به چشم خود ببینند.
باید گفت که الله متعال با چشم دیده نمی‌شود ومطرح ساختن درخواست رویت ودیدن او بدین صورت ظلم و ستمگری است.
پس ای محمد!از ایمان نیاوردن کفّار، نگران وپریشان ودلگیر مباش، چون در برابر همه انبیا افراد لجوج وجود داشتند.
مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: یهودان همچو خواهشات را از روی عناد ولجاجت مطرح ساختند، در غیر آن موسی علیه السلام خود نیز از الله همین درخواست را بعمل أورده بود، ولی درخواست وی از روی ایمان و شوق بود اما آنان ایمان آوردن خود را به تحقق این درخواست مشروط و معلق ساختند درحالی که رؤیت عینی پروردگار در دنیا ممتنع است. البته این أمر، مستلزم إمتناع رؤیت پروردگار در آخرت نیست، به‌دلیل اینکه در باره وقوع حتمی این رؤیت احادیث متواتری آمده است پس هرکه با این آیه بر امتناع رؤیت پروردگار در روزقیامت استدلال کرده، مرتکب اشتباه آشکاری شده‌است. و از احادیث وارده درباره رؤیت پروردگار متعال در آخرت، این حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم است: «بی‌گمان شما در آخرت پروردگارتان را خواهید دید چنان که این ماه را می‌بینید، در رؤیت پروردگار بر یکدیگر ازدحام نمی‌کنید و در جای بر یکدیگر تنگ نمی‌گیرید پس اگر می‌توانستید که نمازی قبل از طلوع خورشید و نمازی قبل از غروب آن از شما فوت نشود، حتما این کار را بکنید».
«فَأَخَذَتْهُمُ اَلصّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ » إنکار حقّ و انحراف فکری، با اطمینان کامل قهر الهی را در همین دنیا به دنبال دارد. طوریکه به سبب ظلمشان، آتشی از آسمان برآنان فرود آمد و هلاک ونابودشان‌ساخت. « ثُمَّ اِتَّخَذُوا اَلْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ اَلْبَيِّناتُ » بعد از دریافت معجزات و دلایل آشکار و درخشان از قبیل عصا و دست، و شکافتن قلب بحر، گوساله را به عنوان خدا برگرفته و آن را پرستش کردند.
مفسر ابو سعودفرموده است: مسأله ی درخواست رؤیت خدا هرچند از نیاکان و پیشینیان آنها رخ داده است اما چون یهود در تمام امور انجام شده و موروثی از آنها تقلید کرده اند، همان مساله به آنها نیز منسوب گشته است. (ابو سعود 394/1).
واقعیت امر اینست که: بنی‌اسرائیل در پی حقّ نبودند. وگرنه پس از آن همه معجزات، چرا گوساله پرست شدند؟
«فَعَفَوْنا عَنْ ذلِكَ »: باوجود بزرگی جرم و خیانتشان از اعمالشان صرف‌نظر کردیم.
از سیاق کلمه « فَعَفَوْنا » آیه مبارکه دریافتیم که: رحمت الهی حتّی گناه گوساله پرستی را هم مورد بخشش قرار میدهد.
«وَ آتَيْنا مُوسى سُلْطاناً مُبِيناً (153)»: به موسی حجت و دلیلی واضح دادیم که درستی و صدق نبوتش را ثابت می کند. مفسر طبری می نویسد: آن حجت و دلیل عبارت است از

ketabton.com - The Digital Library

آیات واضحی که خدا به او داده است.
مفسر تفسیر کابلی در مورد آیه مبارکه: «وَ آتَيْنا مُوسى سُلْطاناً مُبِيناً »(و دادیم موسی را غلبه صریح) می نویسد: مراد از غلبه صریح آنست که موسی علیه السّلام گوساله مذکور را کشت، و در آتش انداخت، و خاکسترش را به بحر انداخت، و در هوا پراکنده ساخت، و هفتاد هزار گوسالهپرست به قتل رسید.
مفاهیم این آیه مبارکه در(آیه ی 63 سوره ی بقره) ودر(آیه ی 171) سوره ی اعراف نیزبه بیان گرفته شده است.

وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿١٥٤﴾

و کوه طور را برای عهد گرفتن از ایشان، بالای سرشان برداشتیم، و به آنها گفتیم: سجده کنان از دروازه داخل شوید، و به آنها گفتیم: در روز شنبه تجاوز نکنید، (ماهی را شکار نکنید) و از آنها (در برابر همه اینها) پیمان محکمي گرفتیم. (۱۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِمِيثَاقِهِمْ»: به خاطر گرفتن پیمان از آنان.«ادْخُلُوا الْبَابَ»: از دروازه آن قریه در آیید، وارد در بیت المقدس، یا أریحاء، یا ایلیاء و... شوید یا از دروازه آن قبله ای که برخی از پیامبران به سویش نماز می خواندند، درآیید.«سُجَّدًا»: جمع ساجد، سجده کنان، متواضعانه.«لَا تَعْدُوا»: تجاوز نکنید، از حد نگذرید، حرمت روز شنبه را بدارید.
«غَلِيظاً»: مؤکّد، استوار، بزرگ.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: مشابه این آیۀ مبارکه، در سورۀ بقره/ آیات 63 و 93 ونیزسورۀ اعراف آیهی 171 نیزآمده است.
«وَ رَفَعْنا فَوْقَهُمُ اَلطُّورَ بِمِيثاقِهِمْ»: کوه طور را به سبب پیمان شان [به پذیرفتن تورات، عمل به آن و ایمان به موسی] بالای سر شان برافراشتیم، روایت شده است که: چون قوم یهود از قبول شریعت موسی علیه السلام و پایبندی به احکام تورات سرباز زدند، الله متعال کوه طور را بر بالای سرشان برافراشت تا بدانجا که کوه همانند سایبانی بر بالای سرشان قرارگرفت،« وَ قُلْنا لَهُمُ اُدْخُلُوا اَلْبابَ سُجَّداً»: و به آنها گفتیم سجدهکنان از دروازه داخل شوید، و پرتواضع و خضوع در مقابل الله متعال وارد دروازه ی بیت المقدس شوید. یعنی: به دروازه شهر بیتالمقدس در حالی وارد شوید که سرهایتان را پایان انداخته باشید و این در هنگامی بود که الله متعال به آنان اذن فتح بیتالمقدس را داد اما آنان فرمان الله را دگرگون کردند و درحال خزیدن بر نشیمنگاههایشان وارد شهر شدند و در اینجا نیز عصیان ورزیدند، چرا که طبیعتشان با عصیان و مخالفت در آمیخته است.
برآنان امر کردیم در لحظه که وارد دروازه بیت المقدس می شوید بگوید: «حطه / اشتباهات ما را محو کند» اما آنها در حالت استهزا و تمسخر وارد بیت المقدس شده و در عوض «حطه» یعنی «دانۀ گندم در جو یا موی» گفتند.
«وَ قُلْنا لَهُمْ لا تَعْدُوا فِي اَلسَّبْتِ »: و به آنها گفتیم روز شنبه را زیر پا نگذارید و به شکار ماهی نپردازید، اما به شیوه همیشگیشان مخالفت ورزیدند و عصیان کردن و در روز «سبت» (شنبه) به صید ماهی رفتند و خداوند به خاطر نافرمانی، از رحمت خویش، محروم شان کرد.

ketabton.com - The Digital Library

درتفاسیر آمده است که به یهودان حکم شده بود که روز شنبه ماهی شکار نکنند، و نسبت به سایر ایّام روز شنبه در دریا ماهی بیشتر به نظر می‌آمد؛ یهود حیله کردند و در نزدیك دریا، حوضها ساختند؛ چون روزهای شنبه ماهیان از دریا به حوض‌ها داخل می‌شد، حوض‌ها را می‌بستند؛ فردای آن روز به شکار آن می‌پرداختند. در اثر این فریب و عهدشکنی خدای تعالی آنها را مسخ کرد و بوزینه ساخت که از میان جانوران حیله‌گر و خسیس می‌باشد.

« وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً (154)»: واز آنان پیمان و عهدی محکم گرفتیم. این همان پیمانی است که پروردگار متعال از آنان در تورات گرفت، بر این که: اوصاف حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را که در تورات است، بیان کنند و آن را پنهان ننمایند.

فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥٥﴾

پس به سبب عهد شکنی و کفرشان به آیات الله و کشتن پیغمبران به ناحق و گفتن این سخن که بر دل‌های ما پرده است (لذا ما نمی‌فهمیم؛ ما آنان را عذاب کردیم) بلکه الله به سبب کفرشان، بر دل‌هایشان مُهر [محرومیت از فهم معارف] نهاده است و ایمان نمی‌آرند مگر اندکی (از ایشان). (۱۵۵)

تشریح لغات واصطلاحات:

«غُلْفٌ»: جمع غلاف، پرده، مانع، دلهای ما جایگاه سخنان شما نیست.

«طَبَعَ»: مهر زده است و اندرز نمی پذیرد.

تفسیر:

«فَبِما نَقْضِهِمْ مِيثاقَهُمْ»: پس به سبب پیمان شکنی، آنها را نفرین و خوار کردیم.

«وَ كُفْرِهِمْ بِآياتِ اَللّهِ»: و به سبب انکار قرآن از طرف آنها،«وَ قَتْلِهِمُ اَلْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ» و کشتن انبیا به ناحق مانند کشتن ناروای حضرت زکریا و حضرت یحیی علیهما السّلام،« وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنا غُلْفٌ»: و به سبب این که به حضرت محمد صلّی الله علیه و سلّم می گفتند دل های ما را پرده ای پوشانده است و سخنان شما را درک نمی کنیم.

غلف: جمع اغلف، به‌معنای پوشیده با غلاف است، یعنی: دل‌هایمان در پرده است، از این رو آنچه را که تو می‌گویی، فهم نمی‌کنیم.

خداوند متعال در جواب آنان فرمود: « بَلْ طَبَعَ اَللّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ فَلا يُؤْمِنُونَ إِلاّ قَلِيلاً (155)»: بلکه به سبب کفر و گمراهیشان خدا بر قلب آنان مهر زده است و جز تعدادی اندک از آنان مانند: عبد الله ابن سلام و همراهان او، رضی الله عنهم.

باید گفت: ایمان آوردن تعداد أندك در برابر کفر اکثر مردم، دلیل بر آن است که انسان، قدرت انتخاب و تصمیم خود را دارد. پس نباید دوستان، محیط و نظام حاکم فاسد در جامعه، اراده‌ی انسان را در راه حقّ عوض کنند.

وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا ﴿١٥٦﴾

و به سبب کفر آنها و سخنان آنها که بهتان بزرگی بر مریم بستند (مورد غضب ما قرار گرفتند). (۱۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بُهْتَاناً»: افتراء. دروغ بزرگی که عقلها را مبهوت و حیران می‌سازد، مانند متهم کردن حضرت مریم سلام الله علیها - به زنا و....

ketabton.com - The Digital Library

تفسیر:

«وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلى مَرْيَمَ بُهْتاناً عَظِيماً (156)»: و به سبب کفرشان به الله متعال و تکذیب آیات الهی که بر پیامبران خود نازل نموده و به سبب إفترای بزرگ و بهتان قبیح وزشت‌شان بر مریم پاک و صدیقه هنگامی که او را به زنا با شخصی به نام یوسف نجار از صالحان، بود.متهم نموده و گفتند عیسی علیه السلام والعیاذ بالله فرزند زناست. (تهمت به حضرت مریم، در آیه‌ی 27 سوره‌ی مریم نیز مطرح شده است.).

نسبت زنا به حضرت مریم، در واقع نسبت زنازادگی به حضرت عیسی علیه السلام وعدم لیاقت شایستگی او برای هدایت و رهبری هم بود و همین تهمت، دلیل کفرشان به عیسی علیه السلام بود.

با تأسف باید گفت: در جامعه‌ی فاسد، گاهی به پاك‌ترین انسانها، قبیح ترین نسبت‌ها را روا میدارند.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: باید گفت که: در مسئله ی چگونگی تولد شدن عیسی علیه السلام برای یهودیان ذره ای مشتبه نبود، بلکه در همان بدو تولد ایشان خدا یهودیان را بر این امر گواه گرفت که اوطفل است با شخصیت فوق العاده که در اثر یک معجزه به دنیا آمده است نه یک جرم اخلاقی.

هنگامی که دختری ازدواج ناکرده از شریف ترین و مشهورترین خانواده ی مذهبی بنی اسرائیل با طفل در بغل به خانه آمد و صدها و هزاران نفر از افراد کوچک و بزرگ بنی اسرائیل به خانه ی او هجوم آوردند، او به جای جواب دادن به سؤال آنها به طفل نوزادش اشاره کرد که در این باره از او بپرسید. مردم با تعجب گفتند: «چگونه طفلی را که هنوز در گهواره است مورد خطاب قرار دهیم!» اما در این هنگام آن طفل خود به سخن آمد و با زبانی بسیار فصیح و بلیغ خطاب به مردم گفت: إنی عبد الله آتاني الكتاب وجعلنی نبیا «من بنده ی خدا هستم؛ او به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.» (سوره مریم، آیات 16 تا 36).

این گونه الله ریشه ی شبهه ای را که امکان داشت درباره ی تولد حضرت عیسی به وجود بیاید، برای همیشه قطع کرد.

بدین دلیل است که تا به هنگام بزرگ شدن عیسی نه کسی او را طعنه زد که تولدش در اثر رابطه ی نامشروع بوده است و نه کسی مریم علیها السلام را متهم به زنا کرد. اما هنگامی که ایشان در سن سی سالگی کار نبوت را آغاز کردند و هنگامی که یهودیان را به خاطر کارهای بدشان مورد سرزنش قرار دادند، عالمان و فقیهان آنها را به دلیل ریاکاری هایشان مورد ملامت قرار دادند، عوام و خواص آنها را نسبت به انحطاط اخلاقی ای که دچار آن شده بودند هشدار دادند و قومش را به سوی راه پرخطری فراخواندند که در آن برای پیاده کردن عملي دین خدا باید هر نوع فداکاری ای را تحمل می کردند و در هر جبهه ای با نیروهای اهریمنی روبه رو می شدند، این مجرمان گستاخ برای فرونشاندن صدای حق و صداقت به پلیدترین حربه ها روی آوردند.

در این هنگام بود که آنها چیزی را بر زبان آوردند که در طول سی سال هیچ گاه آن رااظهار نکرده بودند، یعنی این که مریم علیها السلام معاذالله بی عفتی کرده است و عیسی علیه السلام فرزندی نامشروع است. در حالی که این ظالمان به صورت قطعی و

ketabton.com - The Digital Library

صددرصد می دانستند که این مادر و پسر از این پلیدی به طور کامل پاک اند. پس این بهتان آن ها نتیجه ی یک شبهه ی واقعی موجود در دل هایشان نبود، بلکه یک بهتان خالص بود که آن را فقط به خاطر مخالفت با حق از روی عمد ساخته و پرداخته بودند.
به همین دلیل است که الله آن را به جای ظلم و دروغ، کفر قرار داده است، چرا که هدف اصلی آنها از این اتهام جلوگیری از دین خدا بود، نه متهم کردن یک زن بی گناه.

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾

و به سبب (مورد لعنت و عذاب ما قرار گرفتند) که گفتند: ما مسیح؛ عیسی پسر مریم را که رسول الله بود کشتیم، در حالیکه آنان او (عیسی) را نکشتند و نه او را به دار کشیدند، بلکه کار بر آنان مشتبه شد (و کسی مشابه عیسی را کشتند)، یقینا آنانی که در باره او (عیسی) اختلاف کردند البته تا هنوز در شک‌أند، و هیچ دلیل و علم یقینی (راجع به قتل او) ندارند جز پیروی از گمان، و به یقین او را نکشتند. (۱۵۷).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا صَلَبُوهُ»: او را به دار نزدند، مصلوبش نکردند. «لَفِي شَكٍّ مِنْهُ»: در تردیدی نسبت به آن، این که: کشته، عیسی یا کسی دیگر بوده است، در شک و شبهه اُفتادند.
گاهی سقوط أخلاقی انسان تا سرحد پیش می رود که حتی به پیامبرکشی هم افتخار می‌کند. طوریکه گفتند «إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ» ما حضرت مسیح را بقتل رساندیم.

تفسیر:

«وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ»: باتأسف باید گفت: در برخی از حالات سقوط اخلاقی انسان تا سرحدی تنزیل میکند که: به پیامبرکشی إفتخارهم می‌کند.
مفسر تفسیر صفواة التفاسیر در ذیل این آیه مبارکه مینوسید: و این که گفتند: کسی را که گمان می برید پیامبر خدا است، به قتل رساندیم. این سخنان را بر سبیل توهین و تمسخر بر زبان راندند، همانگونه که فرعون با تمسخر می گفت: «ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون» پیامبری که نزد شما فرستاده شده است دیوانه است.
بدین جهت کلام آنها تمسخر تلقی می شود که آنان گمان می کنند حضرت عیسی محصول زنا است و مادرش زناکار است، و معتقد نیستند که پیامبر خدا است.
اما خداوند فرموده است: « وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِن شُبِّهَ لَهُمْ»عیسی را نکشتند و او را به صلیب نکشیدند، بلکه یک نفر شبیه او را به صلیب کشیدند. و این‌ادعایشان دروغی بیش نیست.
مفسربیضاوی فرموده است: روایت است که مردی به حضرت عیسی اهانت کرد و رفت تا محل اقامت او را به دشمن بگوید الله متعال او را شبیه حضرت عیسی نمود، پس او را گرفتند و به خیال این که حضرت عیسی است، به صلیب کشیدند. (تفسیربیضاوی صفحه 141).
« وَ إِنَّ اَلَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ»: آنان که در مورد وضع حضرت عیسی اختلاف پیدا کردند، در مورد قتلش شک دارند.
یعنی: شبه عیسی بر غیر وی افگنده شد و آنها کس دیگری را به جای عیسی ÷ کشتند درحالی که از حقیقت حال وی در شک بودند.

ketabton.com - The Digital Library

روایت است وقتی حضرت عیسی به آسمان بلند شد و خداوند یک نفر را شبیه او گرداند او را به قتل رساندند، گفتند: اگر این مقتول، عیسی است پس رفیق ما کجاست؟ و اگر رفیق ماست پس عیسی کجاست؟ بدین ترتیب اختلاف پیدا کردند. بعضی می گفتند عیسی است و بعضی می گفتند عیسی نیست، بلکه شخصی دیگر است. ولی توافق داشتند که یک نفر کشته شده است اما اختلاف داشتند که کیست؟(التسهیل لعلوم التنزیل 163/1.)

«ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اِتِّباعَ اَلظَّنِّ » درباره ی حقیقت قتل او جز پیروی از گمان شناختی ندارند؛ چرا که خیال می کردند او را کشته اند.

«وَ ما قَتَلُوهُ یَقِیناً(157)»: درباره ی قتل او یقین نداشتند. بلکه درباره اش توهم و شک داشتند.

یادداشت توضیحی:

در التسهیل آمده است: اگر گفته شود چگونه او را پیامبر خوانده أند در صورتی که به او کافرند و او را سب و ناسزا می گویند؟ به سه وجه جواب آن را داده اند:

اول؛ آنها چنین عبارتی را به طریق تمسخر و ریشخند بر زبان آورده أند.

دوم؛ آن را بر مبنای إعتقاد مسلمانان و از زبان آنها گفته اند. گویا گفته اند: آن که نزد شما و به گمان شما پیامبر است.

سوم؛ گفته از الله است نه از آنان. پس قبل از آن توقف می شود و فایده ی آن همانا تقبیح و بزرگ جلوه دادن سخن آنان است که گفته اند: «إنا قتلناه» و فرموده ی خدا: وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ، رد و تکذیب یهود و رد گفته ی نصاری است که می گویند: او را به صلیب کشیدیم، تا جایی که به خاطر آن صلیب را پرستش کردند. تناقضات گفته ی آنان بسی مایه ی شگفتی است که می گویند: مسیح خدا یا پسر خدا است و آنگاه می گویند: به صلیب کشیده شده است!(التسهیل لعلوم التنزیل 163/1.)

یادداشت توضحی دوم:

فرموده ی خداوند متعال: وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ، دلیل قطعی است بر این که خدا پیامبر خود، حضرت عیسی علیه السّلام را از شر یهود نجات داده است. پس مسلم می شود که حضرت عیسی کشته نشده و به صلیب کشیده نشده است، بلکه یک نفر دیگر را به صلیب کشیدند که گمان بردند حضرت عیسی است و آن همان شخصی بود که خدا پرده ی شباهت عیسی را بر او انداخت، و به گمان این که عیسی است او را کشتند. اعتقاد حق و درست که با موازین عقل و نقل هماهنگی دارد چنین است. ولی نصاری معتقدند که به صلیب کشیده شده است و یهود به او توهین کردند، خار را بر سرش ریختند، و در این رهگذر به درگاه خدا تضرّع نمود و گریه کرد. این در حالی است که نصاری گمان می برد که عیسی علیه السّلام «خدا» یا «پسر خدا» است و «برای رهایی بشریت از لجنزار گناه و معصیت» آمده است. و تناقضات عجیب و غریب دیگری را نیز سرکرده اند. اما نیکو گفته است:

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾

بلکه الله او را به نزد خود بالا برد، و الله غالب باحکمت است. (۱۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَفَعَهُ»: او را رفعت وعزّت بخشید (ملاحظه شود: آل‌عمران / 55، مائده / 117، مریم / 57).

ketabton.com - The Digital Library

تفسیر:

«بَلْ رَفَعَهُ اَللّهُ إِلَيْهِ»: خدا او را از شرّ آنان نجات داد و او را با جسد و روح به آسمان بلند کرد.باید گفت که: بیان بالا بردن عیسی ÷ به آسمان در سوره «آل عمران/55» گذشت. در روایت ابن‌عباس (رض) آمده‌است: «آنگاه که خداوند متعال اراده بالابردن عیسی را کرد... عیسی علیه السلام به یارانش که دوازده تن از حواریون بودند، گفت: کدامیک از شما حاضر است تا شباهت من در وی افگنده شده و بجایم کشته شود و به‌پاداش این کار، در عین درجه و مرتبه‌ام (در بهشت) همراه من باشد؟ پس تازه‌جوانی از کم سن‌وسال‌ترین ایشان برخاست و داوطلب این کار شد... آنگاه شباهت عیسی علیه السلام در وی افگنده شد و عیسی علیه السلام از روزنه‌ای که در آن خانه بود، به‌سوی آسمان برکشیده شد. یهودیان که خانه را در محاصره خود داشتند، به‌طلب وی به خانه درآمدند و شبیه وی را گرفته به قتلش رساندند، سپس بر دارش آویختند...».«تفسیر انوار القرآن».

أحادیث صحیح بر صحت رفع جسد و روحش دلالت دارند. (از جمله آنچه شیخین آورده اند: (قسم به آن که جانم را در دست دارد نزدیک است ابن مریم به عنوان حکم عدل نازل شود، و صلیب را بشکنند و گراز را بکشد و جزیه را مقرر نماید). به کتاب «التصریح مما تواتر فی نزول المسیح» تألیف کشمیری و تحقیق استاد عبد الفتاح ابو غده مراجعه شود.).

از سیاق جمله « «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» آیه مبارکه طوری استنباط میگردد که: عیسی علیه السلام هم تولّدش، هم رفتنش از این جهان بطور غیرطبیعی بود. عروج کرد تا ذخیره‌ای برای آینده باشد. «وَ كانَ اَللّهُ عَزِيزاً حَكِيماً(158)» خدا در ملکش مقتدر و در صنعش با تدبیر است.

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿١٥٩﴾

و هیچ یک از أهل کتاب نیست، مگر این که قبل از مرگش به (نبوت) عیسی إیمان می‌آورد، و او (عیسی) روز قیامت بر آنها گواه خواهد بود. (۱۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَبْلَ مَوْتِهِ»: پیش از مرگ خود، یعنی یکایک أهل کتاب که مانند هرکس دیگری در این وقت توبه ایشان پذیرفتنی نیست (ملاحظه شود: یونس / 90، و غافر / 84 و 85) علّت عدم پذیرش ایمان در آستانه مرگ این است که چنین ایمانی اضطراری است؛ نه اختیاری (أنعام / 158).«شَهِيداً»: گواه (ملاحظه شود: مائده / 116- 119).

تفسیر:

«وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ اَلْكِتابِ إِلاّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ»: هر فرد از یهود و نصاری قبل از مرگ و هنگام مشاهده ی ملک الموت به حضرت عیسی ایمان می آورد که پیامبر خدا است، یعنی: هیچ یهودی یا نصرانی‌ای نمی‌میرد، مگر اینکه به مسیح ایمان آورده باشد. به قولی معنی این است: عیسی علیه السلام نمی‌میرد مگر اینکه تمام اهل‌کتاب در عصر وی ـ آخرالزمان ـ به او ایمان می‌آورند. به قولی دیگر معنی این است: گروه‌هایی از اهل کتاب در زمان برانگیختن عیسی علیه السلام در آخرالزمان، او را درمی‌یابند و به او ایمان می‌آورند. پس مراد؛ ایمان آوردن به وی در هنگام فرودآمدنش از آسمان در آخرالزمان است چنانکه

ketabton.com - The Digital Library

احادیث زیادی در این باره نقل شده و قول راجح نیز همین است. خاطر نشان می‌شود که امت اسلام برفرودآمدن عیسی علیه السلام از آسمان در آخرالزمان اجماع دارند و از رسول خدا ص بیشتر از هفتاد حدیث و از صحابه کرام ش بیشتر از چهل اثر در این باره واردشده است. نصاری نیز بر همین عقیده‌اند و از کتابهای یهود نیز این استنباط برمی‌آید. (.«تفسیر انوار القرآن».

در حدیث شریف به روایت ابوهریره س آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «فرزند مریم به عنوان حاکمی عادل در میان شما فرود می‌آید، صلیب رامی‌شکند، خوک (دجال) را می‌کشد، جزیه را وضع می‌کند، مردم را به سوی اسلام فرامی‌خواند و خدای لأ در زمان وی تمام ملل ـ بجز ملت اسلام ـ را هلاک می‌گرداند... سپس در روی زمین امنیت عام و تام برپا می‌شود... و عیسی‌چهل سال زندگی می‌کند، آن‌گاه می‌میرد و مسلمانان بر وی نماز جنازه می‌گزارند...».

ابن عباس رضی الله عنه گفته است: هر یهودی قبل از مرگ به حضرت عیسی ایمان می آورد، به او گفتند: اگر من گردن یکی از آنها را بزنم چه؟ گفت: با لکنت زبان آن را می گوید. چنین خبری از مجاهد و عکرمه و ابن سیرین نیز روایت شده است. (به نظر طبری ضمیر (قبل موته) به حضرت عیسی برمی گردد، پس معنی آن چنین می شود: وقتی که حضرت عیسی هنگام قرب ساعت نزول می کند، تمام اهل کتاب به او ایمان می آورند. و آنچه ما ذکر کردیم نظر ابو سعود و کشاف و جلالین است.).

«وَ یَوْمَ اَلْقِیامَةِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً (159)»و در آن روز که خدای تبارک و تعالی اولین و آخرین مردمان را در صحرای محشر گرد آورد عیسی علیه السلام شهادت خواهد داد که چه کسانی به او ایمان آورده و چه کسانی کفر ورزیده است.

حضرت عیسی بر یهود گواهی می دهد که او را تکذیب کردند و بر نصاری گواهی می دهد که او را پسر خدا خوانده اند.

یعنی علیه یهود شهادت می‌دهد که او را تکذیب کرده‌اند و علیه نصاری شهادت می‌دهد که در وی غلو و افراط کرده‌اند تا بدانجا که گفتند: او فرزند خداست. همچنین عیسی علیه السلام در حق کسانی که حقیقتا به او ایمان آورده‌اند، گواهی می‌دهد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (160 الی 162) در بارۀ برخی از قباحت کاری های یهودیان، مجازات آنان هکذا موضوع مکافات مؤمنان بحث بعمل آمده است.

فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿١٦٠﴾

بخاطر ظلمی که از یهود صادر شد و (نیز) به سبب آن که مردم را از راه الله باز می‌داشتند، چیزهای پاکیزه‌ای را که قبلا بر ایشان حلال بود، حرام کردیم. (۱۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَبِظُلْمٍ»: به سبب ظلم. «هَادُوا»: راه خدا، دین خدا، پذیرنده ی یهودیت و آنان که پس از پرستش گوساله توبه کردند. «صد»: بازداشتن، جلوگیری نمودن، منع کردن.

«سَبِيلِ اللَّهِ»: دین خدا. «كَثِيرًا»: بازداشتن فراوان.

تفسیر:

«فَبِظُلْمٍ مِنَ اَلَّذِینَ هادُوا حَرَّمْنا عَلَیْهِمْ طَیِّباتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ»: و به سبب انحراف یهود و ظلم و

ketabton.com - The Digital Library

تکذیبگری‌شان نسبت به کتاب الله و پیامبرش، حق‌تعالی آنان را مجازات داد و بر آن‌ها برخی از پاکیزه‌ها انواع طیباتی را که برایشان حلال بود بر آنها حرام ساخت.در آیه مبارکه ملاحظه میکنم که: ظلم، زمینه‌ی محرومیّت انسان از نعمت‌ها ی الهی میگردد.ودر بسیاری از اوقات حالات طوری پیش آمده است که: محرومیّت‌های اقتصادی و تنگناهای مادّی نشانه‌ی قهر ومجازات الهی است.

درضمن قابل یادآوری است که: حرام‌های وضع شده در در شرعیت اسلامی همیشه به خاطر رعایت مسائل حفظ صیحی نبوده بلکه بر اثر ظلم خود انسانها بر خود بعمل آورده اند، صورت گرفته است.

همچنان باید گفت: بادرنظرداشت اینکه مجازات اصلی در قیامت است، ولی مجازات های دنیوی حالت هشداری دارد وبرای خلاف‌کاران، مجازات وبرای صالحان آزمایش است.

«وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اَللهِ كَثِيراً (160)»: این مجازات ها به علت مخالفتی بود که آن‌ها از اوامر خدای‌تعالی نموده و جنایتی است که در ممانعت بسیاری از مردم از داخل شدن به اسلام انجام داده‌اند و بر آن‌ها طلم نموده و مانع هدایت‌شان شدند.

بصورا کل باید گفت که: بستن راه خدا به هر طریق که باشد (تحریف، کتمان، بدعت، فساد، انحراف و...) عامل محرومیّت از نعمت الهی میگردد.

باید یادآور شد که: الله سبحان وتعالی چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حرام شد، در آیه: «وَعَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ...»: (سوره الأنعام: 146). بیان نموده است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «ممکن است این تحریم، تحریم قدری باشد، به این معنی که خداوند متعال آنان را برتأویل و تحریف کتابشان برگماشت به‌طوری که چیزهای حلال را بر خود حرام کردند تا بر خود سخت بگیرند. همچنین محتمل است که این تحریم، تحریم شرعی بوده و از سوی حق تعالی انجام گرفته باشد. به هر حال؛ مهم این است که‌بدانیم: این فرموده حق تعالی «حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَٰتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ». «برآنان چیزهای پاکیزه‌ای را حرام نمودیم که برای‌شان حلال شده بود»، متعلق به تمام ماقبل و مابعد خود؛ یعنی به تمام آیات (166) تا (155) مربوط است و بسان نتیجه‌گیری‌ای برای این آیات می‌باشد». (بنقل از: تفسیر انوار القرآن).

وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦١﴾

و [نیز به سبب] سودخوردن آنها، در حالیکه از خوردن آن منع شده بودند، و خوردن‌شان مال مردم را به ناحق، (چیزهای پاکیزه را بر آنان حرام کردیم) و برای کافران ایشان عذاب دردناک را آماده کرده‌ایم. (۱۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرِّبَوا»: ربا، سود خوری. رسم‌الخطّ قرآنی این کلمه را با واو و ألف ضبط کرده است.

تفسیر:

«وَأَخْذِهِمُ اَلرِّبَوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ»: و از جمله گناهانی که موجب نزول عذاب بر آن‌ها شده، سودخواری‌شان است در حالی که خدا در تورات سود را بر آنان حرام کرده است و این امر در شریعت آن‌ها نیز حرام بوده است آنها آن را می خورند.

ketabton.com - The Digital Library

سود یا ربا خوری گرچه به ظاهر منبع درآمد و عامل کامیابی است، ولی نباید فراموش کرد که در واقع زمینه‌ی محرومیّت وعذاب است.
« وَ أَكْلِهِمْ أَمْوالَ اَلنّاسِ بِالْباطِلِ»: و به سبب خوردن مال دیگران بدون کدام سبب شرعی یا قانونی از طریق سرقت، بخل و تجارت غیر شرعی و سایر طرق نادرست و حرام.
«وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ مِنْهُمْ عَذاباً أَلِيماً (161)»: والله متعال برای آن‌ها وسایر کفار عذاب وشکنجه های دردناک در آخرت و در آتش دوزخ آماده نموده است. به علاوه عذاب دنیا.

نمونه از منع ربا خوری در تورات:

در تورات به صراحت از ربا خوری منع بعمل آمده است که: « اگر نقدی به فقیری از قوم من که همسایه ی تو باشد قرض دادی، مثل رباخوار با او رفتار مکن و هیچ سودی بر او مگذار. اگر رخت همسایه ی خود را به گرو گرفتنی، آن را پیش از غروب آفتاب بدو رد کن، زیرا که آن تنها پوشش او و لباس بدن اوست؛ پس در چه چیز بخوابد؟ و اگر نزد من فریاد برآورد، هر آینه اجابت خواهم کرد، زیرا که من کریم هستم.» [کتاب خروج، باب 22 آیه ی 25-27].
علاوه بر این در چندین جای دیگر تورات نیز دستور حرمت ربا نیز آمده است. اما با وجود این، مدعیان پیروی از همین تورات امروز بزرگترین نزول خواران جهان به شمار می آیند و در بخل و قساوت قلبی ضرب المثل شده أند.

لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٦٢﴾

ولی از میان آنان، ثابت قدمان در دانش، مؤمنانِ [به موسی و تورات] مخصوصاً برپاکننده گان نماز و ادا کنندگان زکات و ایمان آورندگان به الله و به روز آخرت، این گروه را به زودی ثواب بزرگ می‌دهیم. (۱۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»: ثابت‌قدمان در دانش. فرزانگان آشنا به علوم دینی.
«الْمُقِيمِينَ الصَّلوةَ»: نمازگزارانی که چنان که باید نماز را به جای می‌آورند. منصوب به إختصاص است، و تقدیر چنین است: «أَخُصُّ الْمُقِيمِينَ الصَّلاةَ بِالذِّكْرِ أَوْ بِالْمَدْحِ.».
«الْمُؤْتُونَ»: دهندگان. از مصدر إیتاء. (تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن».

شأن نزول آیۀ مبارکه:

إبن‌کثیر در شأن نزول آیۀ مبارکه فرموده است: إین آیۀ مبارکه دربارۀ عبدالله بن سلام، ثعلبه‌بن سعیه، أسد و زیدبن سعیه و اسدبن عبید نازل شد که به اسلام در آمده ورسالت محمد صلی الله علیه وسلم را تصدیق کردند.

تفسیر:

«لكِنِ اَلرّاسِخُونَ فِي اَلْعِلْمِ مِنْهُمْ»: لیکن تعداد از یهودان (از جمله: عبد الله بن سلام وجماعتش) افراد مستثنی هستند که علم نافع را به دست آورده و بر ایمان پایدار ماندند و حقایق دین را درک کردند.
«وَاَلْمُؤْمِنُونَ و مؤمنان»: یا مؤمنان اهل کتاب‌اند، یا مؤمنان مهاجر وانصار، یا همگی آنان،« يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ»: این‌ها به آنچه بر خود آن‌ها و بر تو از کتاب و سنّت نازل شده ایمان دارند، (ایمان به همه‌ی اصول در همه‌ی ادیان الهی لازم

ketabton.com - The Digital Library

است).« وَ اَلْمُقِيمِينَ اَلصَّلاةَ »: و از این میان ما در ستایش، کسانی را پیش قدم می‌دانیم که نماز برپای می‌دارند چون نماز بعد از کلمۀ شهادت بزرگ‌ترین رکن در دین مقدس اسلام است، قابل تذکر است که: نماز از زکات جدا نیست و اهل نماز باید اهل انفاق‌های مالی هم باشند. «الْمُقِيمِينَ الصَّلاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكاةَ»: ولی نماز جایگاه مخصوص وخاص خود را دارد. ازجمله (همه‌ی جملات آیه با واو و نون آمده «الرَّاسِخُونَ، الْمُؤْمِنُونَ، الْمُؤْتُونَ»، ولی درباره نماز به جای «مقیمون» کلمه‌ی «الْمُقِيمِينَ» مورد استعمال قرار گرفته است که: در زبان عربی، نشانه‌ی برجستگی آن را نشان میدهد.).

«وَ اَلْمُؤْتُونَ اَلزَّكاةَ»: و پرداخت کنندگان زکات اند،(با آنکه نماز و زکات، در همه‌ی ادیان ابراهیمی بوده است، ولی به خاطر اهمّیت آن دو بطورجداگانه ذکر یافته است).

«وَ اَلْمُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ»: و به ملاقات خدا و زنده شدن بعد از مرگ و حشر و نشر یقین و باور کامل دارند.

«أُولئِکَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْراً عَظِيماً (162)». حق‌تعالی برای اینان در مقابل طاعتشان ثواب و پاداشی بزرگ نصیب می فرماید و به خاطر نمازها، زکات‌ها و سایر اعمال خوب‌شان با بهشت جاویدان گرامی می‌دارد.

در این آیات متبرکه: مؤمنان أهل کتاب مستثنی شده اند، یعنی آن عده از آنان که از تعلیمات واقعی کتاب های آسمانی آگاهی دارند و به دور از هر نوع تعصب، لجبازی جاهلانه، تقلید نیاکان و بردگی نفس، أمر حقی را که کتاب های آسمانی به حقانیت آن گواهی بدهند می پذیرند، راه و روش آنان از راه و روش عموم یهودیان ظالم و کافر به کلی متفاوت است. آنان در همان نگاه اول در می یابند که تعلیمات قرآن با آموزه های پیامبران گذشته هیچ تفاوتی ندارد، از این رو به سبب حق پرستی خالصانه شان به هردوی آن ایمان می آورند.

توجه:

اگر ملاحظه فرموده باشید، درتعداد کثیری از آیات قرآنی جمله‌ی «وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» آمده و یك بار هم عبارت «مِنْ بَعْدِكَ» نیامده است، که ازاین اعجاز میتوان خاتمیّت دین مقدس اسلام را به بدست آورد.

خوانندگان گرامی !

موضوع بحث آیات متبرکه (163 الی 166) در باره وحدت وحی و فلسفه ی فرستادن پیامبران میباشد.

طوریکه ملاحظه میداریم که آیات متذکره، پیوسته درباره ی مجادله و مخالفت أهل کتاب و انواع دشمنیهای آنان، بحث بعمل می آورد، همانطوریکه در آیات متبرکه قبلی بیان یافت ؛ آنان به همه ی پیامبران باور ندارند و چیزهای سنگینی از موسی و از محمد صلی الله علیهم وسلم می خواستند.

اینک در آیات (163 الی 166) پس از تبیین موضعگیری های آنان، یادآور می شوند که: وحی پیامبران، یک محتوای و یک نوع است و با هم فرقی ندارند. بنابراین اگر ایمانشان به موسی و سایر پیامبران راست می بود، قطعاً به پیامبر خاتم هم ایمان می آوردند. راستی، چرا میان پیامبران جدایی می اندازند؟ این است که سخن درباره ی اهل کتاب پیوند کامل دارد و خداوند نیز به پیامبر خاتم، همچون پیامبران پیشین امر می کند.

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ

ketabton.com - The Digital Library

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا ﴿١٦٣﴾

(ای محمد) البته ما به تو وحی فرستادیم طوری که به نوع و پیغمبرانی که بعد از او بودند، وحی فرستادیم، (همچنین) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، و اسباط (فرزندان یعقوب) و به عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان، وحی کردیم. و به داود زبور دادیم. (۱۶۳).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْحَيْنَا»: وحی کردیم، وحی در لغت معانی گوناگونی دارد:

الف: اشاره کردن، [مریم ۱۱].

ب: الهامی که بر نفس انسان واقع می شود و به آن یقین دارد که از سوی خداست. [مائده/ ۱۱۱]، [قصص/ ۷]

ج: الهام غریزی همیشگی [نحل /۶۸]

د: اعلام در نهان [انعام/۱۱۲]

اما تعریف وحی: وحی، یعنی، اعلام از سوی الله به پیامبری مرسل یا غیر مرسل، به صورت کلام و گفتار، یا مفهوم و معنا که مفید علم یقینی و قاطع (به آن چه که خدا به آن پیامبر خبر می دهد) باشد. یا آن گونه که شیخ محمد عبده (رح)در «رساله التوحید» می فرماید: [وحی] شناختی است که شخصی، آن را از درون خود می یابد و یقین دارد که (خواه با واسطه یا بی واسطه) از سوی خدا به او رسیده است.

قابل تذکر است که: هدف، شیوه و کلّیات محتوای ادیان الهی، یکی است. زیرا سرچشمه‌ی همه آنها پروردگار با عظمت است.

« الأَسْبَاطِ »: جمع سِبْط، نواسه گان. مراد فرزندان دوازده‌گانه یعقوب علیه السلام است (ملاحظه شود سوره اعراف آیه: 160). برخی از مفسران می فرمایند: همه آنان پیغمبر بوده‌اند، ولی تعدادی دیگر از مفسران بدین باور اند که برخی از ایشان پیغمبر بوده‌اند. (ملاحظه شود سوره مائده آیه 12).

اما زُبور، با ضمه ی «زاء » مصدر و به معنای مزبور است؛ یعنی، مکتوب. تکلیما: حرف زدن، سخن گفتن. بعد الرسل: پس از آمدن پیامبران.

زبور، کتابی است که خداوند متعال به داود علیه السلام وحی کرده و دارای یکصدوپنجاه سوره درباره ی حکمت و پند و اندرز است؛ اما از احکام و حلال و حرام سخن نگفته. داود علیه السلام صدای بسیار خوشی داشت که شهره ی آفاق بود و هرزمانیکه زبور را تلاوت می کرد، انس و جن و پرنده و چرنده به دورش حلقه می زدند و گوش فرا می دادند. حضرت داود علیه السلام، شخصیت بینهایت متواضع و فروتن بود و همواره از دسترنج خود، زندگی خویش را تأمین می کرد و انواع زره می ساخت. (بنقل از تفسیر قرطبی).

تفسیر:

«إِنّا أَوْحَيْنا إِلَيْکَ کَما أَوْحَيْنا إِلى نُوحٍ وَ اَلنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ»: یعنی ای محمد!وحی را نازل کردیم همانگونه که بر پیامبران گذشته نازل کردیم همان طور که به پدر پیامبران نوح علیه السلام و دیگر پیامبران آنانی که بعد از وی آمده‌اند.

ketabton.com - The Digital Library

هر چند دوران نبوت محمد صلّی الله علیه و سلّم بعد از نبوت حضرت نوح و دیگر پیامبران است، اما در این آیه قبل از آنان ذکر شده است؛ چرا که در فضل و بزرگواری بر آنان تقدّم دارد.

شأن نزول آیهٔ 63:

ابن‌اسحاق از ابن‌عباس (رض) در شأن نزول این آیه مبارکه روایت نموده است که: آیه کریمه درباره جمعی از یهودیان ازجمله عدی‌بن زید نازل شد که به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: خداوند متعال پس از موسی به هیچ‌کس وحی نفرستاده است.

«وَ أَوْحَيْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ اَلْأَسْباطِ وَ عِيسى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَيْمانَ»: یعنی به دیگر پیامبران علیهم السّلام از جمله شیخ یکتاپرست و پیشوای ملت إبراهیم علیهم السلام و فرزندش اسماعیل و فرزند دیگرش إسحاق و فرزندش یعقوب که همان إسرائیل است و فرزندانش از اسباط و عیسی که از جملهٔ بزرگ‌ترین انبیای بنی إسرائیل است و أیوب آن بندهٔ صابر و یونس بن متی که از مصیبت رهائی یافت و هارون برادر موسی و سلیمان صاحب پادشاهی بزرگ آن بندهٔ کریم و حکیم، و داود صاحب زبور،وحی کردیم.

«وَ جَعَلْنا فِي ذُرِّيَّتِهِ اَلنُّبُوَّةَ وَ اَلْكِتابَ»: و حضرت عیسی را بر پیامبرانی که قبل از او بوده اند، مقدم ساخت؛ زیرا توجه به أمر او مهم و شدید است؛ چون یهود در طعن زدن نسبت به او اغراق می کنند و نصاری در تقدیسش إفراط.

«وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً (163)»: و زبور را به داود اختصاص دادیم.

قرطبی گفته است: زبور دارای یک صد و پنجاه سوره بود و هیچ حکمی را در بر نداشت. بلکه فقط حکمت و پند و أندرز بود. (قرطبی 6).

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر آیهٔ: «كَما أَوْحَيْنا إِلى نُوحٍ وَ اَلنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ»: (چنانکه وحی فرستادیم بسوی نوح، و پیغمبرانی که بعد از وی بودند؛) می نویسد:

از فحوای آیهٔ مبارکه معلوم میشود که: وحی حکم خاص و پیغام الهی است که بر پیغمبران خود نازل می‌کند و چنانکه بر أنبیای پیشین وحی فرستاده بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نیز نازل کرد، پس کسی که وحی‌های سابقه را پذیرفته باید این وحی را هم قبول کند، و هرکه این را نمی‌پذیرد، گویا از وحی‌های سابقه نیز انکار ورزیده.

تشبیه این وحی با وحیی که به حضرت نوح علیه السلام و أنبیای مابعد او آمده، شاید ازین سبب باشد که در وقت آدم علیهم السلام وحی در حال ابتدائی بود و بر نوح علیه السلام تکمیل یافت. گویا در حالت أولی، محض تعلیمی بود، و در زمان نوح (ع) به کمال رسید، و لایق آن شد که مورد إمتحان قرار داده شود؛ مطیعان إنعام یابند و عاصیان عذاب شوند؛ چنانکه سلسله انبیای اولوالعزم نیز از نوح علیهم السلام شروع گردیده و عذاب الهی بر منکران وحی نیز از همین وقت آغاز یافته است.

خلاصه، پیش از زمان نوح (ع) در اثر مخالفت حکم خدا و پیغمبرعذاب نازل نمی‌شد؛ بلکه آنها را معذور شمرده، مهلت داده می‌شد، و کوشش تنها به دانانیدن مردم محدود بود. در عصر حضرت نوح (ع) که تعلیمات دینی خوب روشن و ظاهر گردید، و در متابعت حکم خداوندی برای مردم خفایی باقی نماند و به نافرمانان عذاب نازل شد. نخست، در زمان نوح (ع) طوفان عالمگیر واقع گردید و پس از آن، در زمان حضرت هود و حضرت صالح و حضرت شعیب (ع) بر کفّار انواع عذاب نازل گردید. از اینجاست که

ketabton.com - The Digital Library

خدای تعالی وحی آن حضرت (ص) را با وحی حضرت نوح (ع) و پیغمبران مابعد وی تشبیه داده و مشرکان مکّه را تنبیه نمود که أگر کسی قرآن عظیم الشأن و پیغمبر آخر الزمان را قبول نکرد، مستحقّ عذاب بی‌کران می‌گردد.

«وَ أَوْحَيْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ عِيسى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَيْمانَ وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً (163) وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسى تَكْلِيماً(164). (و وحی فرستادیم بسوی إبراهیم و إسمعیل و إسحاق و یعقوب، و بر أحفاد آنها و به عیسی و به ایّوب و به یونس و به هارون و به سلیمان؛ و دادیم به داود زبور. و چنانکه فرستادیم پیغمبرانی که داستان‌هایشان را گفته‌ایم به تو پیش از این؛ و فرستادیم پیغمبرانی که داستان‌هایشان را نگفته‌ایم بر تو، و گفت خدا با موسی سخن.).

پیغمبرانی که بعد از حضرت نوح (ع) مبعوث گردیده، به‌طور اجمال بیان شده‌اند، و آنها که اولوالعزم و مشهور و جلیل القدر بودند، به تفصیل و تخصیص تذکار یافته‌اند. ازین واضح گردید که ایمان آوردن به حقّانیّت وحیّ که به حضرت پیغمبر نازل شده چنان ضروری است که ایمان آوردن بر وحی دیگر أنبیای اولوالعزم؛ و ضمنا این هم معلوم شد که وحی گاهی به واسطه فرشته به صورت پیغام و گاهی به‌طور کتاب نوشته می‌آید، و گاهی بی‌واسطه و بدون پیغام خدای تعالی با پیغمبر خود سخن میزند؛ و چون وحی در همه احوال همان حکم خداوندی است، اطاعتش بر بندگان مساویانه فرض است؛ طریقه ابلاغ آن تحریری باشد، یا تقریری، یا به صورت پیغام متفرّق. پس این سخن یهود (که گفتند: وقتی به تو ایمان می‌آوریم که مانند تورات دفعتا کتابی از آسمان برای ما بیاری) نهایت بی‌ایمانی و حماقت است. وحی حکم خداست، و فرود آمدن آن به صورت‌های مختلف می‌باشد؛ به هر نوعی که فرود آید، تردّد و انکار در قبول آن حماقت آشکار است؛ یا: گفتن اینکه اگر به فلان طریقه وحی آید قبول دارم، ورنه نه!کفر صریح است. (تفسیر کابلی)

یادداشت توضیحی:

مجموع پیامبرانی که در قرآن ذکر شده اند، بیست و پنج نفرند: آدم، إدریس، نوح، هود، صالح، إبراهیم، لوط، إسماعیل، إسحاق، یعقوب، یوسف، أیوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داؤود، سلیمان، إلیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، ذوالکفل، نزد بسیاری از مفسران و محمد، پیامبر خاتم - سلام الله علیهم أجمعین - است. نام هجده نفر از این پیامبران در سوره ی أنعام، آیه های ۸۳ تا ۸۶ ذکر شده است.

چهار نفر از این بزرگواران، از نسل عرب أند: هود، صالح، شعیب و پیامبر خاتم.

تفسیر ابن کثیر در حدیث ابوذر می گوید: «إدریس (أخنوخ) اولین کسی است که با قلم، خط نوشت.» [منیر به نقل از ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۸۵ و پس از آن]

درضمن قابل یادآوری است که: دعوت این سلسله ی مبارک پیامبران همگی یکی است و آن: توحید و یکتاپرستی و مردم دوستی است. آنان، وحی را از خدا دریافت کرده، خود، چیزی بر آن نیفزوده و از آن هم نکاسته اند و به دستور خدا نزد بندگانش روانه شده اند؛ تا آن بشارت دهندگان، جامعه ی بشریت را از گمراهی رستگار کنند. [انعام/۱۹]

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ﴿۱۶۴﴾

ketabton.com - The Digital Library

و به پیغمبرانی که قصه آنها را پیش از این (داستان) بر تو بیان کردیم، وحی کردیم، و به پیغمبرانی که قصه آنها را بر تو بیان نکرده‌ایم نیز وحی کردیم. و الله با موسی (به وسیله وحی) سخن گفت؛ سخنی خاص. (۱۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رُسُلاً»: پیغمبران. «تَكْلِيماً»: حرف زدن.

تفسیر:

«وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ»: و پیامبران دیگری غیر از آنانی که نام گرفتیم و بر تو ای محمد!سرگذشت و قصه‌های‌شان را خواهیم گفت چون تعداد پیامبران بسیاراند (ایشان مجموعا بیست‌وپنج پیامبراند) که داستان بعضی از آنان را در غیر این سوره، قبلا بر تو بیان کردیم.

«وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ»: و پیامبران دیگری فرستادیم که خبرشان را بر تو نخوانده ایم. یعنی اینکه قصه آنها را به تو بیان نکرده‌ایم زیرا در قرآن از آنها ذکری نرفته است. باید گفت که: نه عمرانسان برای شنیدن همه‌ی تاریخ کافی است و نه نیازی به شنیدن همه‌ی تاریخ دیده میشود. باید به مقدار که عبرت است باید شنید.

در ضمن باید گفت که: در برخی از حالات طوری پیش می آید که: نقل يك حادثه، بارها در قرآن تکرار می‌شود و از برخی حوادث، اصلًا ذکری به میان نمی‌آید، این امرنشان می‌دهد که قرآن، کتاب هدایت و تربیت است، نه داستان سرایی.

« وَ كَلَّمَ اَللّٰهُ مُوسى تَكْلِيماً(164)»: خدا سخن گفتن بدون واسطه را به موسی اختصاص داده و به همین سبب او را «موسی کلیم» نامیده اند.

به منظور برطرف کردن احتمال تصور مجاز، سخن گفتن را به (تکلیما) مؤکد نموده است؛ چرا که سخن گفتن خدا با موسی، حقیقی بوده است نه مجازی. ثعلب گفته است: اگر (تکلیما) را نمی آورد ممکن بود گفته شود (کلم الله) به این معنی است که خدا به وسیله ی فرستاده ای با او سخن گفته است. اما وقتی «تکلیما» را آورد، دیگر جز کلام مسموع از جانب خدا، معنی دیگری نمی دهد. (بحر 398/3.).

باید گفت که: همه‌ی پیامبران مورد خطاب الله متعال أند، ولی در این میان تنها حضرت موسی علیه السلام «کلیم الله» مسمی شده است. شاید برای آنکه حضرت موسی در مبارزه با فرعون و تحمّل لجاجت و سرسختی بنی‌اسرائیل، لازم بود بیشتر و پی درپی با خداوند مرتبط باشد و پیام بگیرد، از این رو کلیم الله شد.

همچنان قابل تذکر است که: بر پیامبران دیگر بدین صورت وحی می آمد که آنها صدایی را می شنیدند و یا فرشته با آنها هم کلام می شد و پیام خدا را به آن ها می رساند. اما با موسی (ع) خدای بلند مرتبه این روش به خصوص را برگزید که به صورت مستقیم با ایشان هم کلام شد و در میان خدا و بنده به گونه ای که دو نفر با هم گفت وگو می کنند، هم کلامی و گفت وگو صورت گرفت.

به عنوان مثال اشاره به گفت و گویی که بین الله متعال و موسی علیه السلام صورت گرفته و در سوره طه آمده است کافی می باشد. در تورات این خصوصیت موسی علیه السلام نیز به همین گونه آمده است. به عنوان مثال می گوید: «و خداوند با موسی علیه السلام رو به رو سخن می گفت، آن گونه که شخصی با دوست خود سخن گوید.» (کتاب خروج، باب 33، آیه ی 11.).

ketabton.com - The Digital Library

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٦٥﴾

پیغمبرانی را (فرستادیم) که مژده دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از آمدن پیغمبران برای مردم در برابر الله دلیلی (یعنی بهانه ای) نباشد، و الله غالب باحکمت است. (۱۶۵)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که این آیۀ مبارکه: کلّیات دعوت أنبیاء و شیوه‌ی کار و هدف از بعثت آنان را با زیبای خاصی بیان میدارد طوریکه می فرماید: «رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ»: این پیامبران آنعده ازکسانی را که از الله متعال اطاعت وفرمانبرداری می کنند به بهشت بشارت می‌دهند و نافرمانان را از آتش دوزخ برحذر می‌دارند.

ازفحوای جمله «مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ»: برمی آید که: شیوه‌ی تبلیغ انبیا بر دو محور یعنی بیم و امید استوار است.

باید گفت که: فلسفه‌ی بعثت پیامبران، إتمام حجّت الله متعال بر مردم است، تا نگویند: رهبر و راهنما نداشتیم و نمی‌دانستیم. طوریکه در آیۀ مبارکه آمده است: «لِئَلاّ يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَى اَللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ اَلرُّسُلِ»: حق‌تعالی تمام این پیامبران را مبعوث کرد تا مردم با عدم ارسال پیامبران معذور نباشند و تا که حجّت بر آن‌ها تمام شود و آن‌ها نتوانند حجتی بر الله متعال قرار دهند و کافر چنین ادعا نکند که نه پیامبری فرستاده شده و نه کتابی نازل شده تا ما را به حقیقت رهنمایی کنند. از این رو با اعزام پیامبران و نازل کردن کتاب، بهانه و حجت بشر را قطع کرد.

عین محتوای آیه مبارکه درسوره«طه/134» نیز آمده است: (و اگر پیش از آن آیات و معجزات، آنان را به عذابی نابود می‌ساختیم، بی‌شک می‌گفتند: پروردگارا!چرا پیامبری به‌سوی ما نفرستادی تا پیش از آن که خوار و زار شویم، از آیات تو پیروی کنیم؟)

« وَ كانَ اَللهُ عَزِيزاً حَكِيماً (165)» و از جمله نشانه‌های توانائی خدای‌تعالی یکی هم اینست که او پیامبران را فرستاد و کتاب‌ها را نازل نمود و به کسی که اطاعتش کند ثواب و پاداش داد و کسانی را که نافرمانی کنند عذاب نمود.

یعنی: بر مجازات منکران در برابر انکارشان غالب و تواناست و در برانگیختن پیامبران دارای حکمت است. در حدیث شریف به روایت ابن‌مسعود س آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هیچ کس ازخداوند أ غیرتمندتر نیست، بدین جهت بی‌حیایی و زشتی‌ها را ـ چه علنی باشد چه پنهان ـ حرام گردانید و هیچ کس از خداوند أ مدح و ستایش را بیشتر دوست ندارد بدین جهت، او خودش را ستایش گفت و هیچ کس عذر را بیشتر ازخداوند أ دوست ندارد، بدین جهت است که او پیامبران را مژده دهنده وبیم‌دهنده فرستاد» تا برای هیچ‌کس در رد و انکار حق، عذری باقی نماند.

لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿١٦٦﴾

لیکن الله به [حقانیت] آنچه بر تو نازل کرده است گواهی می دهد(چون آن را به علم خود بر تو نازل کرده، و ملائکه (نیز) به (حق بودن آن) گواهی میدهند و گواهی الله (برای تو) کافی است. (۱۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِعِلْمِهِ»: برابر دانش خاصّ خود، قرآن را نازل کرده است و او می‌داند که تو شایستگی

ketabton.com - The Digital Library

دریافت آن را داری، و در آن مصلحت بندگان را مراعات نموده است، و پیوسته در حفظ آن هم می‌کوشد. تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر:

«لَّٰكِنِ ٱللَّهُ يَشۡهَدُ بِمَآ أَنزَلَ إِلَيۡكَۖ»: «لیکن خداوند بر (صحّت) آنچه بر تو نازل نموده است گواهی می‌دهد.

«أَنزَلَهُۥ بِعِلۡمِهِۦۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَشۡهَدُونَۚ»: آن را از روی علم و آگاهی خاص خود و با روش و اسلوبی نازل کرده است که تمام بلیغان از آن ناتوان و عاجزند. و فرشتگان بر آنچه خدا بر تو نازل کرده است گواهند، و بر پیامبریت گواهی می دهند.

باید گفت که: سرچشمه وحیّ علم بی‌نهایت الهی است. «أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ» از این رو با پیشرفت علوم، هر روز از معارف قرآن پرده‌ای برداشته می‌شود.

«وَ كَفى بِاللهِ شَهِيداً(166)»: و اگر هیچیک از انسان‌ها در این زمینه شهادت هم ندهد بازهم شهادت خدای یکتا و یگانه کافی است که او بهترین شاهدان است و بر همۀ امور اطلاع دارد.

شأن نزول آیۀ 166:

ابن‌اسحاق در باب شأن نزول آیۀ کریمه از ابن‌عباس (رض) روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند، رسول الله به آنان فرمودند: به‌خدا سوگند من خوب می‌دانم که شما به خوبی می‌دانید که من فرستاده الله هستم!ولی آنان در جواب آن حضرت «گفتند: خیر!ما به چنین چیزی علم و آگاهی نداریم!این بود که الله متعال این آیۀ کریمه را نازل فرمود. (طبری 10854)

خوانندگان محترم!

موضوع بحث آیات (167 الی 170) در باره گمراهی کفرپیشگان و مجازات شان ودعوت مردم به سوی ایمان به پیامبرصلی الله علیه وسلم خاتم الأنبیاء.

خداوند متعال در آیات متبرکه قبلی با شهادت خود و نزول قرآن، رسالت محمد صلی الله علیه وسلم را محقق گردانید؛ اینک در آیات متبرکه (167 الی 170) به کفر پیشگان گمراه هشدار داد و صفات یهودیان را - که به محمد و قرآن ایمان نیاورده بودند و مردم را از راه خدا منع می کردند - برشمرد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٦٧﴾

مسلماً کسانی که کافر شدند و [مردم را] از راه الله منع نمودند، یقینا گمراه شدند به گمراهی دور (از حق). (۱۶۷).

تشریح کلمات و اصطلاحات:

«صدوا»: صد و صدود گاهی به معنی اعراض و گاهی به معنی منع است، ولی در اینجا هدف معنای دوم است.**«ضلالت»:** یعنی گمراهی و.**«بعید»** یعنی دور.

تفسیر:

«إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ ٱللهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلالاً بَعِيداً (167)»:

أهل کتاب از میان یهودیان و نصرانیان و أمثال آن‌ها از کافران و کسانی که مردم را از داخل شدن به دین الله متعال و پیروی پیامبرصلی الله علیه وسلم منع داشتند، این‌ها بین فساد خود و افساد دیگران جمع نموده و از حق به اندازۀ زیادی دور شدند و اشتباه واضحی مرتکب شده و به گونه‌ای سرکشی کردند که بعد از آن سرکشیی نیست و در

ketabton.com - The Digital Library

عصیان و نافرمانی اسراف نمودند.
مراد از «ضلال بعید» گمراهی مضاعف کافران است. واقعیت أمر اینست که: کفر، یك گمراهی است و مانع شدن از إیمان آوردن سایرین، گمراهی دیگر. کفر یك إنحراف واقعی است و خود را بر حقّ شمردن، إنحرافی بالاتر. کفر، یک عمل ظلم به خویش است و مانع راه دیگران شدن، ظلم به تأریخ و نسل بشروبشریت.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴿١٦٨﴾

بی تردید کسانی که کافر شدند و [به آیات الهی، به خود و به دیگران] ظلم ورزیدند، الله بر آن نیست که آنها را ببخشد و به راهی هدایتشان کند. (۱۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا»: کفر و معاصی را یکجا جمع کرده‌اند. بر أثر کفر، خویشتن را از سعادت محروم، و دیگران را از حق به دور نموده أند، و منکر رسالت پیغمبر شده أند، لذا بر خود و مردم و پیغمبر ظلم کرده أند.

تفسیر:

«إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا»: «هر آینه کسانی که کفرورزیدند» با إنکار وجود خدای سبحان و إنکار آیات و کتاب‌ها و پیامبرانش «وظلم » به دیگران؛ با بازداشتن شان از راه راست، یا ظلم کردند بر محمد صلی الله علیه وسلم؛ با کتمان نبوت إیشان، یا ظلم کردند بر خود؛ با کفر خویش.
مفسر جار الله زمخشری فرموده است: یعنی کفر و معاصی را با هم دارند. (طبری گفته است: یعنی رسالت محمد را إنکار کردند پس به خدا کفر و رزیدند و با پایداری بر کفر به خود ستم نمودند.).
«کفروا و ظلموا» یعنی: کفر و گناهان را با همدیگر مرتکب می شوند و برخی از آنان کافر و برخی دیگر ظالم اند و مرتکب گناهان کبیره می شوند، زیرا میان این دو گروه تفاوتی نیست، زیرا الله آنان را جز در صورت تحقق توبه نخواهد بخشید.
«لَمْ يَكُنِ اَللهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً (168)»: الله آنان را نمی بخشد وهرگز گناهان شان را نخواهد بخشید و آن‌ها را هرگز هدایت نخواهد کرد و دانش دین را به آن‌ها نخواهد داد و بینش آن‌ها نیز روشن نخواهد شد، زیرا آن‌ها در کفر و در بازداشتن مردم از طاعت الله متعال غرق شده‌اند، از این‌روی آنها، هم گمراه‌اند و هم گمره گر.

إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٦٩﴾

مگر به راه دوزخ که در آن جاودانه در آن خواهند ماند و این کار برای خدا آسان است!(۱۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسِيراً»: آسان، ساده.

تفسیر:

«إلاّ طَرِيقَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أَبَداً»: خداوند متعال چنین کسانی را هیچگاه به سوی راه خیر و خوبی و بهشت و عمل به خاطر رسیدن به آن هدایت نمی‌کند. آن‌ها را به سوی راهی هدایت می‌کند که به آتش دوزخ منتهی می‌شود، زیرا آن‌ها خدای جبار را به خشم آورده از این‌روی به زودی و برای همیشه وارد آتش دوزخ می‌شوند.

ketabton.com - The Digital Library

« وَ كانَ ذلِکَ عَلَى اَللهِ يَسِيراً (169)» نگه داشتن آنان برای همیشه در آتش، برای الله متعال مشکل نیست و آن را بزرگ نمی داند.«یسیر» یعنی: هیچ کس او را از آن راه برنمی گرداند.

این آیه و آیۀ قبل، در مورد گروهی از افراد أند که: الله متعال به علم ازلی خویش دانسته است که آنان ایمان نمی‌آورند بلکه بر کفر می‌میرند.«تفسیر انوار القرآن».

توضیح:

واقعیت أمر اینست که: هر کس از راه اسلام روی برگرداند، بصورت قطع از حق و حقیقت دور خواهد گشت؛ چون بدینترتیب راه آمرزش را بر روی خود بسته و گمراه گشته است و انسان خردمند می داند که ماندن در جهل و نادانی، موجب سرگردانی و افتادن در شک و دودلی است. خداوند مهربان، پیامبر خود را، همراه کتاب آسمانی به سویشان فرستاد تا هدایت و گمراهی را از هم بازشناسند. پس هر اندازه انسان دستورات وهدایت الله متعال وپیامبر صلی الله علیه وسلم را بیشتر بفهمد، بر ایمان و یقینش افزوده می شود. ایمان به کردگار هستی؛ یعنی، خیر و برکت فراوان که تمام اعضا و جوارح و دلها و روانها - در هر در جهان از آن بهره مند و برخوردار می گردند و هرگز انسان با ایمان با تباهکار یکی نیست. [ص 28]. و الله از کفر پیشگان و تمام جهانیان بی نیاز است. (سوره ابراهیم /8).

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧٠﴾

ای مردم!البته پیامبری از سوی پروردگارتان با (دین) حق پیش شما آمده است، (پس به آن) ایمان آورید که به خیر شماست، و اگر کفر ورزید (پس بدانید که) هر چه در آسمان‌ها و در زمین است از الله است، و الله دانای حکیم است. (۱۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« قَدْ جَآءَكُم بِالْحَقِّ »: حقیقةً به پیش شما آمده است. با برنامه وپروگرام حق که قرآن است وبا دین حق که اسلام است به نزد شما آمده است.

تفسیر:

«يا أَيُّهَا اَلنّاسُ قَدْ جاءَكُمُ اَلرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ»: پس از آنکه تصدیق حقّانیّت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و کتابش قرآن عظیم الشأن و تغلیط و تضلیل مخالفان یعنی اهل کتاب را توضیح نمود، اکنون به عموم بشرخطاب نموده ومی فرماید: ای مردم!درحقیقت محمد دین حق و شریعت آسان را از جانب الله متعال برای شما آورده است.

باید گفت که: اهل کتاب (یهود ونصاری) و حتّی مشرکان هم در انتظار ظهور پیامبری بودند ودر زمینه‌ی ذهنی داشتند، لذا در این آیه بجای «رسولا» می‌فرماید: «الرَّسُولُ» یعنی همان پیامبری که انتظارش را می‌کشید، اکنون آمده است، پس به او ایمان بیاورید.

واز جانب دیگر ملاحظه میکنم که: دعوت اسلام، در خطاب در آیه مبارکه «يا أَيُّهَا النَّاسُ» یک خطاب ویک دعوت جهانی است و اختصاص به قوم عرب نمیگردد.

« فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ » پس آنچه را از جانب پروردگارتان آورده است، بپذیرید و تصدیق کنید که محققا ایمان برایتان خیر و نیکی است. یعنی: ایمان‌آوردن برای شما بهتر است و به خیر و صلاح شماست.

ketabton.com - The Digital Library

در ضمن قابل یاد دهانی است که: إیمان اوردن مردم به نفع خودشان است، ودر این مورد نباید بر الله متعال منّت گذارند. بلکه خدا منّت نهاده و آنان را هدایت کرده است.
ازجانب دیگر کسیکه دین حق و راستین خدای عالمیان رامی‌خواهد، باید بداند که آن دین؛ فقط دین محمد صلی الله علیه وسلم است.
« وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ ما فِي اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ»: قبل از همه باید گفت که: نه کفر مردم به الله زیان می‌رساند و نه ایمانشان به او منفعتی دارد.
یعنی اگر بر کفرتان پایدار باشید، وبه آن استمرار و إصرار ورزید، بدانید که خدا از شما بی نیاز است و کفر شما زیانی به او نمی رساند؛ چون تمام آنچه در عالم هستی است از لحاظ ملکیت و خلق و بندگی همه از آن او هستند.
« وَ كانَ اَللّهُ عَلِيماً حَكِيماً (170) »: والله به أحوال بندگان خویش آگاه،و داناست به آنان‌که ایمان می‌آورند یا کفر می‌ورزند و با حکمت است؛ از آن‌رو که میان مؤمن و کافر در جزا برابری قائل نمی‌شود.
بعد از این که الله متعال شبهه ی یهود را در رابطه با مطالب گذشته رد کرد، گمراهی نصاری را یادآور شد؛ چرا که در تعظیم مسیح افراط نمودند و او را عبادت می کردند، فرمود:

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات متذکره از جواب شبهات یهود و ملزم کردنشان به سوی راه پایدارتر خداوند،اینک در ایات (171 الی 173) در باره مسیح پسر مریم در قرآن بحث بعمل أورده است.ودر این آیات متبرکه مسیحیان را به نظر درست درباره ی مسیح علیه السلام ملزم فرمود.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٧١﴾

ای أهل کتاب!در دین خود غلو نکنید [و افراط] نورزید، [و از چهارچوب آیات نازل شده از سوی خدا و آنچه پیامبران به شما آموخته اند، خارج نشوید] و دربارۀ الله نگویید مگر سخن حق (و مناسب شأن او)، جز این نیست که مسیح؛ عیسی پسر مریم، رسول الله و (پیدا شده از) کلمه اوست (کلمۀ «کن») که به مریم القا کرد و روحی است از جانب الله، پس به الله و پیغمبران وی ایمان آورید و نگوید: (معبود کائنات) سه است؛ (از عقیده تثلیث) باز آیید که به خیر شماست، جز این نیست که معبود برحق فقط الله هست و بس، پاک و منزه است از اینکه فرزندی داشته باشد، هر چه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است، تنها از اوست، و الله برای کارسازی و تدبیر عالم کافی است. (۱۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَغْلُوا»: غلو نکنید، راه افراط و تفریط در پیش مگیرید، زیاده روی مکنید.
«مسیح»: لقب عیسی علیه السّلام و آن معرب مشیحا به معنی مبارك است.
«كَلِمَتُهُ»: کلمه ی خدا، آفریده ی خدا که با لفظ «کُن» تکوینی خداوند، این کلمه را به مریم رسانید و مسیح متولد شد. إمام محمّدغزالی می‌فرماید: برای پیدایش هر فرزندی دو

ketabton.com - The Digital Library

سبب قریب و بعید لازم است. یکی منی و دومی فرمان (کُنْ). چون سبب اولی در حق عیسی - علیه‌السلام - منتفی است، خداوند او را به سبب دوم اضافه فرموده است.
«رُوحٌ مِنْهُ»: روحی که از آن خداست.« رُوحٌ»: موجود ناشناخته‌ای که قوام حیات تن بدان است (ملاحظه شود: اسراء / 85، حجر/ 29، ص / 72، سجده / 9.)
«مِنْهُ»: از آن او.«وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ»: نگویید خدا سه تاست....الإله ثلاثة: الله، عیسی و مادرش. «انْتَهُوا»(نهي): از این سخن ناروا دست بردارید.

تفسیر:

دراین ایۀ مبارکه در مورد یکی از إنحرفات عمده مسیحیان إشاره بعمل آمده است، که: همانا موضوع تثلیث ویا خدایان سه گانه است که خداوند متعال آنان را از این انحرف مدهوش بر حذر داشته است طوریکه می فرماید:
«يَاأَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ»: ای جماعت نصاری!در دین خود غلوّ نکنید، در مورد حضرت مسیح افراط نکنید و در دینداری از حد تجاوز نکنید و مدعی نشوید که مسیح خداست.
غلو: افراط و درگذشتن از حد را میگویند. مراد، از غلو نصاری درباره عیسی علیه السلام است ـ تا بدانجا که او را به خدایی گرفتند. درحدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در مدح و ستایش من مبالغه نکنید چنان‌که نصاری درباره عیسی‌بن مریم مبالغه کردند زیرا جز این نیست که من بنده خدا هستم پس بگویید: محمد بنده خدا و رسول وی».
در مقابل إفراط نصاری در تقدیس عیسی‌علیه السلام، تفریط یهود در دشمنی و اهانت به وی است تا بدانجا که (العیاذ با الله) او نسبت حرامزادگی را دادند.
اولین ومهمترین درس عالی این آیه متبرکه همانا « لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ »: در دین خود غلوّ نکنید که غلوّ نشانه‌ی تعصّب نابجا است، واین امر در دین ممنوع است.، با تمام وضاحت بر ممنوعیت غلو در دین أمر شده وآنرا از جمله آفات ادیان آسمانی خوانده است.
« وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»: و جز حقّ، به خداوند نسبتی ندهید، و اوصاف ناشایست از قبیل «حلول» و «اتحاد» و «اتخاذ همسر و فرزند» را برای خدا نیاورید.
یعنی: حق تعالی را جز به صفات علیا و اسمای حسنای وی و جز به آنچه که سزاوار وی است از حق وصف نکنید پس‌برای او زن و فرزند قرار ندهید چنان‌که یهود گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری‌گفتند: مسیح پسر خداست. قطعا چنین باورهای ناروایی در مورد پروردگارسبحان، تجاوز از حق و حقیقت است.
« إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ »: همانا عیسی جز پیامبر خدا چیزی دیگر نیست و آنگونه که گمان برده اید پسر خدا نیست.
باید گفت که: هم در قرآن عظیم الشأن وبخصوص إنجیل واقعی، حضرت عیسی علیه السلام پیامبر خدا معرفی شده است، نه خدا یا فرزند خدا.
ابن منظور در لغت‌نامه «لسان‌العرب» درباره وجه تسمیه مسیح چند وجه یاد کرده‌است، ازجمله این که: چون عیسی علیه السلام مریضان اکمه و ابرص را با مسح کردن بدن آنها به اذن الهی شفا می‌بخشید؛ او را مسیح نامیدند. یادآور می‌شویم که کلمه مسیح یازده بار در قرآن به‌کار رفته است.

ketabton.com - The Digital Library

« وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ»: یعنی به گفته ی (کن) «بشو» بدون واسطه ی پدر، نطفه ی او را خلق کرد. یعنی: پروردگار متعال‌مسیح علیه السام را با کلمه (کن) تکوینی خویش ایجاد کرد لذا او بی واسطه پدر، بشری گردید و مانند سایر افراد بشر با مقیاس‌های عالم اسباب آفریده نشد.« وَرُوحٌ مِّنْهُ » یعنی او دارای روحی است از جانب خدا، اثر نفس و دمی است که جبرئیل در سینه ی مریم دمید که بر اثر همان دم باردار شد، و به قصد تشریف و احترام، به خدا اضافه شده است.

نسبت دادن روح به‌سوی الله متعال در اینجا، برای تکریم و تشریف است چنان که اضافت ناقه و بیت به‌سوی حق تعالی در آیه «هَٰذِهِۦ نَاقَةُ ٱللَّهِ» [الأعراف: 73].، و آیه: «وَطَهِّرۡ بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ» [الحج: 26]. برای تکریم و تشریف بیت و ناقه است وگرنه تمام ارواح، تمام شترها و تمام خانه‌ها آفریده حق تعالی است. مسیح (روح) نامیده شد؛ زیرا او به اذن الله متعال مردگان جسم و جان را زنده می‌کرد و مرده دلان را نیز به‌اذن الله با انوار حیاتبخش دین حق حیات می‌بخشید.

« فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ»: به یگانگی او ایمان بیاورید یعنی: ایمان آورید به اینکه حق تعالی خدای یگانه‌ای است که کسی را نزاده، از کسی زاده نشده و هیچ‌کس همتای وی نیست و ایمان آورید به اینکه پیامبرانش همگی راستگویند پس نه تکذیب‌شان کنید و نه در مورد آنان چنان غلو و افراط نمایید که برخی از آنها را به خدایی برگزینید.

« وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ » نگویید خدایان سه نفرند: «الله» و «مسیح» و «مریم». یا خدا سه جزء می باشد: «پدر» و (پسر) و (روح القدس).

بدین ترتیب خدا آنها را از تثلیث (سه گانگی) منع کرده است و به آنها دستور قبول توحید را داده است؛ زیرا خدا از ترکیب و از نسبت دادن ترکیب به او منزه است.

«انتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ »اگر از سه گانگی دست بردارید، برایتان بهتر است.

« إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ » همانا خدا یکی است و در پروردگاریش تک و یگانه است و آن طور که گمان می برید یکی از سه نفر نیست.

« سُبْحَانَهُ أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ » خدا منزه است از این که دارای فرزند باشد. خدایی که آسمان‌ها ملك اوست، چه نیازی به فرزند و شریك دارد؟

«لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: تمام آنچه در آسمان ها و زمین قرار دارد از لحاظ ملکیت و خلقت و بندگی از آن خدای متعال است و شبیه و همگونی ندارد تا آن را فرزند خود قرار دهد. پس باید بنده‌ی او بود و تنها به او توکّل کرد

« وَ كَفَى بِاللهِ وَكِيلاً (171) » نشان می دهد که از اتخاذ فرزند بی نیاز است؛ یعنی او به تدبیر و حفظ مخلوقاتش می پردازد، دیگر به فرزند یا یاور نیازی ندارد؛ چون مالک همه چیز است.

لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَن يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾

(چرا از بنده بودن عیسی انکار می‌کنید؟ در حالیکه) مسیح هرگز از اینکه بندۀ الله باشد ابا (و تکبر) نورزیده، و نه فرشته‌های مقرب (درگاه الهی) از بندگی او ابا می‌ورزند. و هر کس از بندگی الله ابا داشته باشد و تکبر بورزد، پس به زودی الله همه (مردم) را یکجا به دربار خویش جمع خواهد کرد (و سزای متکبران را خواهد داد)(۱۷۲)

ketabton.com - The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

لَنْ یَسْتَنْکِفَ (نکف): هرگز خودداری نمی کند، ابایی ندارد، و خودداری نمی‌کند.

«الْمُقَرَّبُونَ»: مراد خواصّ فرشتگان است. از قبیل: جبرائیل و میکائیل.

«یَسْتَکْبِرْ» (کبر): بزرگی ورزد، خود را بزرگ پندارد، بزرگی فروشد.

تفسیر:

«لَنْ یَسْتَنْکِفَ اَلْمَسِیحُ أَنْ یَکُونَ عَبْداً لِلّهِ»: هرگز مسیح که آنها گمان می برند خدا است از این که بنده ی خدا باشد ابا ندارد و خود را از آن بالاتر نمی داند.

یعنی: مسیح نه از بندگی خدا ننگ و نفرت دارد، نه عبودیت برای حق تعالی را عیب می‌پندارد و نه خود را ازمقام بندگی که بلندترین مقام برای انسان است برتر می‌شناسد بلکه او به‌حق این بندگی را کرامتی بزرگ برای خود دانسته و هرگز از آن برائت نمی‌جوید، چنانچه نصاری خود در انجیل می‌خوانند که: عیسی ÷ پیوسته به‌سوی خدا تضرع و زاری می‌کرد و او را پرستش می‌نمود و می‌گفت: پروردگار معبود ما، خدایی است یگانه.

باید گفت که: عبودیت (بندگی)، صفتی است که انسان را در هر مقام مناسبی به پرستش پروردگار وا می دارد. و در حقیقت، با این پرستش خالصانه و همه جانبه، انسان می تواند تمام استعدادهای درونیش را شکوفا نماید و از همه ی نعمتها درست ترین بهرهها را بگیرد و در مسیر رشد تکاملی خود، قرار گیرد.

عبودیت، خیر فراوان و پیوسته به همراه خود می آورد. ابن قیم می گوید: بهترین عبادت، حرکت در مسیر خشنودی الله متعال است.

«وَ لاَ اَلْمَلاَئِکَةُ اَلْمُقَرَّبُونَ»: و فرشتگان مقرب درگاه خدا نیز از این که بندگان خدا باشند ابا ندارند.

مراد از: فرشتگان مقرب، «کروبیان»، یعنی فرشتگانی‌اند که پیرامون عرش به‌سر می‌برند، چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل: و کسانی که در طبقه ایشان قرار دارند.

علما در باب افضلیت بشر بر فرشتگان گفته‌اند: خواص بشر ـ یعنی‌انبیایشان ـ بهتر از خواص فرشتگان، یعنی رسولان ایشان علیهم السلام چون جبرئیل و میکائیل و عزرائیل... هستند اما خواص فرشتگان از عوام مؤمنان بشر بهترند و عوام مؤمنان بشر ـ که مراد صالحان ایشانند ـ بهتر از عوام فرشتگان‌اند. «تفسیر انوار القرآن»

«وَ مَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبادَتِهِ وَ یَسْتَکْبِرْ فَسَیَحْشُرُهُمْ إِلَیْهِ جَمِیعاً (172)»: هرکس که از عبادتش تکبر ورزد، خدا در روز قیامت برای محاسبه و جزا، همه ی آنها را زنده و حشر می کند.

نباید فراموض کنید: سرچشمه‌ی ترك عبادت، تکبّر است و اگر روح استکباری شد، همه نوع خطر را در پی دارد. بناً باید گفت: بازگشت همه به سوی خداست، پس از قیامت بترسیم و تکبّر نکنیم.الهی پروردگارا مارا از نجات دهی.

فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَیُوَفِّیهِمْ أُجُورَهُمْ وَیَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِینَ اسْتَنْکَفُوا وَاسْتَکْبَرُوا فَیُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِیمًا وَلَا یَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیًّا وَلَا نَصِیرًا ﴿۱۷۳﴾

اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، ثواب شانرا به طور کامل می دهد، و از فضل و احسانش بر آنان می افزاید؛ و اما کسانی که [از ایمان و عمل شایسته]

ketabton.com - The Digital Library

امتناع کردند و تکبّر ورزیدند، به عذاب دردناکی گرفتارشان می‌کند و غیر از الله برای خود هیچ دوست و مددگاری نمی‌یابند. (۱۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَيُوَفِّيهِمْ»: پاداش آنان را به طور کامل خواهد داد.«وَلِيّاً»: سرپرست.«نصِيراً»: یاور.

تفسیر:

«فَأَمَّا اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ»: اما کسانی که به الله ایمان آورده واز پیامبرش پیروری نموده اند وانواع واقسام اعمال صالح وشایسته انجام داده اند، خدا پاداش اعمالشان را بدون کم و کاست می دهد.

« وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ»: و از فضل و کرم خود به ایشان نعمت هایی افزونتر عطا می کند که نه چشم نظیرش را دیده و نه گوش آن را شنیده و نه به ذهن خطور کرده است.

«وَ أَمَّا اَلَّذِينَ اِسْتَنْكَفُوا وَ اِسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذاباً أَلِيماً»: اما آنانی که ابا ورزیده و دست به تکبّر زده و از عبادت خدای‌تعالی سر باز زدند جزای آن‌ها عذاب دردناک و گرفت شدید است.

«وَ لا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اَللهِ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً (173)»: و برای آن‌ها هیچ دوستی نیست تا نفعی برساند و از عذاب حفظ کند و برای آن‌ها هیچ یاری دهنده و وکیل مدافعی نمی‌باشد، بلکه الله متعال خود متولی کیفر آن‌هاست و خدای بر حقی جز او وجود ندارد.

نگاهی مختصری به آیات متبرکه:

(171 الی 173)

1 - غلو و افراط و تفریط، در هر کاری شرعاً ناروا و ممنوع است.

2 - آیه ی «إنما المسيح عيسى ابن مريم رسول الله و كلمته» به سه حکم اشاره می کند:

الف: کسی که از مادر زاده شده باشد، الله نیست. الله قدیم و بی ازل است، نه حادث و ناپایدار.

ب: الله به هر زنی که در قرآن اشاره کرده باشد، نامش را نیاروده، جز مریم دختر عمران که نامش سی و چهار باردر قرآن عظیم الشأن: (بقره/۸۷ و ۲۵۳ - آل عمران /۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵ [2بار] - نساء/۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۱[۲بار] - مائده / ۱۷[۲بار]، ۴۶،۷۲، ۷۵، ۷۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶ - توبه ۳۱- مریم/۱۶، ۲۷، ۳۴- مؤمنون/۵۰ - احزاب /۷ - زخرف/۵۷ - حدید/۲۷ - صف/۶ ۱۴ - تحریم /۱۲) تذکر رفته است تا صفت بندگی او بیشتر عمیق و مستحکم گردد.

ج: اعتقاد بر این که عیسی بی پدر به دنیا آمده، واجب است. پس هرگاه نامش با نام مادرش ذکر شود، دلیل نفی پدر را از وی، شعار خود می سازد و مادر پاکش از گرد آلودگیهای سخنان یهودیان زدوده می شود.

3 - عیسی، چهار نام دارد:

مسیح، عیسی، کلمه، روح. ظاهراً، مراد از «روح منه»؛ یعنی به فرمان لفظ کن تکوینی و به وسیله ی نفخه ی جبرئیل به دنیا آمد. نفخ، در زبان عرب، روح نام دارد و روح و ریح - از جهت معنا - نزدیک همند و ریح از روح تراوش می کند. «منه»، برای تشریف و برتری مقام عیسی است، نه آن گونه که ترسایان می پندارند که: جزئی یا بعضی از خدا باشد. همه ی مخلوقات زاده ی روح خدایند.

4 - باور به این که: خدا یکی است و آفریننده و فرستنده ی مسیح، جز او کسی نیست.

ketabton.com - The Digital Library

5 - باور آگاهانه به چند خدایی، حرام و ناروا و کفر است. [مائده/۷۳]، [مائده/۱۷].
6 - دست برداشتن از سه تا بودن خدا، خیر مطلق است؛ زیرا بارگاهش از شرک و فرزند، پاک و بی عیب است.
7 - عیسی، به بندگی در برابر خدا افتخار می کند و هیچ گاه خود بین نبوده است. [آل عمران/ ۵۹]، [زخرف/۵۹]. و روح منه: از آفریده های اوست، بخشی از الله نیست.

خاتمۀ بحث:

شناخت و درک این حقایق، مردم را به سوی خدای یگانه، جلب می کند، دلها را آویزه ی خشنودی او می نماید، کارها را همراه پارسایی و چگونه زیستن برابر قوانین هستی بخش، سامان می دهد، همه ی آنها را امید و پشتوانه ی نیکی، بزرگواری، آزادی و آزادگی و پایداری قرار می دهد و از نیکیهای کره ی زمین برخوردارشان می گرداند. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان گرامی!

آیه های قبلی بر منافقان، کافران، یهودیان و نصارا، اقامه ی دلیل نمود و رسالت پیامبر خاتم را ثابت کرد.

اینک در آیات متبرکه (174 الی 175) موضوع دعوت عمومی به سوی نور ایمان ودعوت مردم را که به سوی دین واقعی فرامی خواند. بیان میدارد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿۱۷۴﴾

ای مردم!یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما برهان [و دلیلی چون پیامبر و معجزاتش] آمد؛ و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما نازل کردیم. (۱۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بُرْهَانٌ»: دلیل آشکار، حجت، یعنی، پیامبر خدا.**«نُورًا مُبِينًا»:** نوری روشن و تابناک؛ یعنی، قرآن.

تفسیر:

«يا أَيُّهَا اَلنّاسُ قَدْ جاءَكُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّكُمْ»: ای مردم!از جانب پروردگارتان برهان و دلیلی به نزد شما آمده است و آن عبارت است از حضرت محمد صلّی الله علیه و سلّم که خدا او را با معجزات درخشان تأکید کرده است.

برهان: دلیل از بین‌برنده عذر، و **حجت:** دورکننده شبهه است.

« وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً (174)»: خداوند متعال با وی کتابی را نیز نازل نموده که محکم و استوار است و در آن مجموعه بزرگی از نشانه‌ها، موعظه‌ها، پندها، احکام و حرام، آداب و اخلاق است و به گونه‌ای که خوبی‌ها و مدح آن را نمی‌توان گفت. این قرآن نوری است که حق‌تعالی با آن در تاریکی‌های زندگی، مردم را هدایت می‌کند و راه کسانی که در آن دست به تفکر و تدبر می‌زنند و به آن عمل می‌نمایند را روشن می‌نماید. واقعاً قرآن کتابی استدلال، هدایت و نوربرای ما انسانها می باشید، الهی زندگی وحیات مارا به نور کتاب الهی روشن ونورانی وبا برکت سازی.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿۱۷۵﴾

اما کسانی که به خدا ایمان آوردند و به او تمسّک جستند، پناه بردند،به زودی آنان را در

ketabton.com - The Digital Library

جوار رحمت و فضلی از سوی خود درآورد، و به راهی راست به سوی خود راهنمایی می کند. (۱۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَاعْتَصَمُوا بِهِ»: به خدا و قرآن متمسک شدند، پناه بردند، در آویختند، چنگ زدند.

«صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»: راه راست، دین خدا.

تفسیر:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ»: آنگاه کسانی که به خداوند ایمان آورده‌اند و به او پناه برده‌اند، و به کتاب پرفروغش تمسک جسته اند، و از شریعت و سنّت پیامبرش پیروی نمودند پاداش این‌ها این خواهد بود.

« فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ»: که حق‌تعالی آنان را با رحمت خود گرامی می‌دارد و این رحمت بر تمام گناهان آن‌ها احاطه می‌نماید و آنان را منزلتی بزرگ می‌بخشد و به پاداش و ثوابی عظیم منتهی می‌نماید پس به زودی آنان را وارد بهشت، آن منزلگاه رحمتب ابدی می کند، «وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا(175): آنها را در دنیا به دین اسلام و در آخرت به طریق بهشت هدایت می کند.

هکذا آنان را به راه مستقیم، راهی است که انسان را به خدا برساند، هدایت میکند،راهی که در آن هیچ کجی نیست، که این راه عبارت است از: تمسک به اسلام و ترک غیرآن از أدیان.

گرچه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند،«يَهْدِي مَنْ يَشاءُ»: ولی زمینه و وسیله هدایت را خودمان با ایمان واعتصام باید فراهم سازیم.

در حدیث شریف به روایت علی (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «قرآن صراط مستقیم خداوند و حبل متین اوست».

همچنین در حدیث شریف به روایت علی (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هان!آگاه باشید که به زودی فتنه‌هایی رخ خواهد داد. گفتم: یا رسول‌الله!راه خروج از آن فتنه‌ها چیست؟ فرمودند: کتاب خدا...».

خوانندگان محترم!

در آیۀ مبارکه (176) در بارۀ إرث کلاله یا ارث برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری، بحث بعمل آمده است.

قابل یادآوری است که: حداوند متعال در بدایت سورۀ هذا موضوع از أحکام أموال را مطرح ساخت حالا در آین آیه که آخرین آیه ی سوره مبارکه میباشد یکبار دیگر بحث را درباره ی أموال به بیان میگیرد وبدینترتیب موضوع آخر سوره با موضوع اول سوره همراه، موافق و همنوا باشد.

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۷۶﴾

(از تو در باره ارث خواهران و برادران) سؤال می‌کنند، بگو: «خداوند، حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما بیان می‌کند: اگر مردی از دنیا برود، که فرزند نداشته باشد، و برای او خواهری باشد، نصف أموالی را که به جا گذاشته، از او (إرث) می‌برد؛

ketabton.com - The Digital Library

و (اگر خواهری از دنیا برود، وارث او یک برادر باشد،) او تمام مال را از آن خواهر به إرث می‌برد، در صورتی که (میّت) فرزند نداشته باشد؛ و اگر دو خواهر (از او) باقی باشند دو سوم اموال را می‌برند؛ و اگر برادران و خواهران با هم باشند، (تمام اموال را میان خود تقسیم می‌کنند؛ و) برای هر مذکّر، دو برابر سهم مؤنّث است. خداوند (احکام خود را) برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید؛ و خداوند به همه چیز داناست.) (۱۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یَسْتَفْتُونَکَ»: از تو فتوا می‌طلبند.«یُفْتِیکُمْ»: برایتان فتوا می‌دهد و حکم صادر می‌کند.

«الْکَلالَةِ»: کسی که فرزندی و پدری نداشته باشد، وهنگامی که بمیرد افرادی چون برادران و خواهران، از او ارث ببرند. وارثانی جز فرزند و پدر.«حَظِّ »: سهم. قسمت.

تفسیر:

«یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اَللّهُ یُفْتِیکُمْ فِی اَلْکَلالَةِ»: ای محمد!درباره ی مرده ای که نه پدر دارد و نه پسر(کلاله) از تو می پرسند که إرث اش به چه کسی می رسد؟ بگو: درباره ی مرده ای که پدر و پسر ندارد، الله متعال فتوی می دهد:

قابل دقت ویادآوری است که: درباره ی معنای کلاله اختلاف نظر وجود دارد. برخی بر این باورند که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و والدین او نیز زنده نباشند. برخی دیگر می گویند کلاله تنها کسی است که بدون فرزند بمیرد.عمر (رض) تا آخر درباره ی این مسئله تردید داشت. اما عموم فقیهان این نظر ابوبکر را پذیرفته اند که کلاله بر همان صورت اول اطلاق می شود. قرآن نیز همان را تأیید می کند. چرا که قرآن می گوید به خواهر کلاله نصف میراث تعلق می گیرد، در حالی که اگر پدر کلاله زنده باشد به خواهر او به هیچ وجه میراث تعلق نمی گیرد. (تفهیم القرآن)

«إِنِ اِمْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ»: بگو: اگر یک نفر بمیرد و پدر و پسر نداشته باشد که او را «کلاله» می گویند، فرزند: لفظ مشترکی است که بر پسر و دختر هردو اطلاق می‌شود. به ذکرعدم وجود فرزند در اینجا بسنده شد ـ با آن که عدم وجود پدر نیز در کلاله معتبراست ـ به‌خاطر روشن بودن این حکم. والله اعلم

«وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَکَ » و خواهر شقیق یا پدری داشت، نصف ما ترک برادرش به او می رسد.

مراد از خواهر: به اجماع علما خواهر اعیانی است که از پدر و مادر شخص است و اگر خواهر اعیانی نبود، خواهر پدری (علاتی) نیز قائم مقام اوست، نه خواهر مادری (اخیافی) زیرا سهم خواهر مادری ـ چنان‌که در آیه (12) از همین سوره گذشت ـ سدس (یک ششم) قسمت مال متروکه است.

جمهورعلما برآنند که خواهران پدری و مادری (اعیانی)، یا خواهر پدری (علاتی) همراه با دختران متوفی، عصبه به‌شمار می‌روند و اگر با آنان برادری نبود، مال باقی مانده از ذوی‌الفروض (سهم‌بران) را همراه با دختران متوفی به ارث می‌برند بنابراین، اگر از متوفی یک دختر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر نصف ترکه و سهم خواهر نیز نصف آن است و اگر از وی یک دختر و یک دختر پسر ویک خواهر بجا ماند، سهم دختر، نصف و سهم دختر پسر، سدس و سهم خواهر، باقی‌مانده مال است ـ از راه عصبه بودن.

«و» اگر زنی بمیرد و برادری داشته باشد.

«وَ هُوَ یَرِثُها إِنْ لَمْ یَکُنْ لَها وَلَدٌ»: برادر شقیق یا پدری، در صورتی که خواهرش فرزند

ketabton.com - The Digital Library

نداشته باشد او را وارث می شود و تمام ارث او را می برد.
مراد فرزند ذکور است. همچنان برادر، ترکه باقی‌مانده از ذوی‌الفروض را به ارث می‌برد. مثلا اگر از زن، شوهر و برادری بجا ماند، شوهر نصف ترکه را می‌برد و باقی‌مانده ترکه، یعنی نصف دیگر، به‌طریق تعصیب از آن برادر می‌شود. این حکم کلی در مورد همه عصبات استکه اگر با خود ذوی‌الفروضی نداشته باشند، کل مال متروکه را می‌برند و درغیرآن، ایشان باقی‌مانده مال متروکه را بعد از سهم ذوی‌الفروض، به ارث می‌برند.
«فَإِنْ كانَتَا اِثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا اَلثُّلُثانِ مِمّا تَرَکَ»: اگر خواهران دو نفر یا بیشتر باشند، دو سوم ماترک برادرشان به آنها می رسد.« وَ إِنْ كانُوا إِخْوَةً رِجالاً وَ نِساءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ اَلْأُنْثَيَيْنِ»: اگر ورثه مرکب از برادر و خواهر باشند، مذکر دو برابر مؤنث سهم دارد.« يُبَيِّنُ اَللهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا» خدا أحکام و شریعت خود را برایتان بیان می کند که مبادا گمراه شوید. حکم میراث «کلاله» و سایر احکام را« تا گمراه نشوید» زیرا دوست ندارد که در ظلمت نادانی، از وادی گمراهی سر بیرون آورید
«وَ اَللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (176) » و خدا مصلحت و منافع شما را می داند، خدا در دنیا و آخرت مصلحت بندگان را می داند. و ازجمله به تقسیم نمودن میراثهای شما در میان بازماندگان ارث‌برتان، به روش شایسته و نمونه‌ای که مقتضای حکمت بالغه اوست.
مسلم و بخاری از براء نقل می کنند که این آیه، آخرین آیه ای است که در مورد علم فرایض شرف نزول یافته.
خطابی فرموده: درباره ی کلاله دو آیه نازل شده، اولی در آغاز سوره ی نساء و در فصل زمستان -که مجمل است و به تمامی، معنای آن را تبیین نکرده، سپس در فصل تابستان، این آیه با تبیین بیشتر نازل گشت. بنابراین، آیه ی اول به «آیه ی شتا»: آیه ی زمستانی و آیه ی دوم به «آیه ی صیف»: آیه ی تابستانی، موسوم گشتند.
قرآن، ما را به سوی اخلاص و بندگی پروردگار جهانیان فرا می خواند؛ زیرا معبودی راستین و یار و مددکاری غیر از او موجود نیست و به ما دستور می دهد که بگوییم: «تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم.» باز به ما امر می کند که از بدو زندگی تا پایان آن، با عبودیت همگام باشیم: «پروردگارت را تا هنگامی که مرگت فرا می رسد، پرستش کن.» خداوند، بندگی را شریف ترین و فرجام و پایانش را سعادتمندترین پایان عمر قرار داده است: «ای نفس مطمئن!خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد و در میان بندگان من در آی و در بهشت من داخل شو.»

شأن نزول آیهٔ 176:

383- نسائی از طریق ابوزبیر از جابر(رض) روایت کرده است: من مریض شدم و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به عیادتم آمد. گفتم: ای رسول خدا!در وصیت نامه‌ام یک سوم دارایی‌ام را برای خواهرانم می‌گذارم. پیامبر گفت: بسیار خوب است. گفتم: نصف دارایی خود را به آن‌ها می‌گذارم. گفت: بسیار خوب. پس خارج شد و دوباره به عیادتم آمد و گفت: تصور نمی‌کنم تو به این مریضی از جهان بروی، اما پروردگار بیان داشت که سهم خواهرانت دو سوم دارایی توست. جابر همواره می‌گفت: خدای بزرگ آیه: « يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلاَلَةِ « را در شان من نازل کرده است(نسائی در «سنن کبری» 6324 و 6325 از ابوزبیر روایت کرده است راوی‌های آن ثقه هستند. بخاری

ketabton.com - The Digital Library

194، مسلم 1616، ابوداود 2886، ترمذی 2098، بیهقی 6 / 231، احمد 3 / 298، ابویعلی 2018، طیالسی 1945، طبری 10873، واحدی 378 از وجوه دیگر به همین معنی به قسم صحیح از جابر روایت کرده اند).
حافظ ابن حجر می‌گوید: این قصه غیر قصه‌ای است که اول این سوره گذشت(اسباب نزول آیة 11 – 12 حدیث شماره 263.).
384- ک: ابن مردویه از عمر(رض) روایت کرده است: از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدم که میراث کلاله چگونه است؟ پس آیه: « يَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللهُ يُفْتِيكُمْ فِی الْكَلاَلَةِ..».
تا آخر آیه نازل شد(طبری 10870 از ابن مسیب روایت کرده این مرسل است در اسناد آن سفیان بن وکیع ضعیف است. صحیح نیست که به سبب سؤال عمر نازل شده باشد به صحیح مسلم 1617 معارض آن آمده است).

یادداشت ضروری:

مفسر تفسیر صفواة التفاسیر می نویسد: اگربه شأن نزول آیات متبرکه این سوره که ما در این جا بیان داشتیم بطور دقیق نظر به أندازیم و تفکر کنی آنگاه به خوبی درخواهیم یافت، دیل آن‌هایی که این سوره را مکی می‌دانند مردود است.

خواننده محترم!

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرموده است: «من قرأ سورة النساء فكأنما تصدق على كل مؤمن و مؤمنة ورث ميراثة و أعطى من الأجر كمن اشترى محررا، و برىء من الشرک و كان في مشيئة الله من الذين يتجاوز عنهم »(هرکس سوره نساء را بخواند، چنان است که به هر مرد و زن مؤمنی که میراث برده نیکویی کرده است و چنان پاداشی به او می دهند که آزاد کننده بردهای سزاوار دریافت آن است و از شرک پاک می شود و درخواست خدا از کسانی خواهد بود که آن بزرگوار می خواهد گناهانش را بیامرزد.»

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

ترجمه و تفسیر سورۀ النساء:
تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیـژیکی افغان
و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره – جرمنی
ادرس: saidafghani@hotmail.com

ketabton.com - The Digital Library

مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها

1- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:
شیخ حسنین محمد مخلوف (751هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

2- تفسیر انوار القرآن:
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر:(فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.

3- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاًبه زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

4- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی -12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.)

5- البحر المحیط في التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است .

6- تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:
تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهوربه ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسّر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید:ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است.

7 - تفسیر بیضاوی:
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمربیضاوی (متوفی سال 791 هـ)

8- تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین»:
جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است .

9- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:
محمدبن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سدهٔ سوم قمری است.

10- تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی 741ق) این تفسیر یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

11- تفسیر صفوة التفاسیر:
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشّاف، قرطبی، آلوسی ، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل اورده است.

12- تفسیر ابو السعود:
«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعودمحمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.

13- تفسیر فی ظلال القرآن:
تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

14- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:
نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

15- تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل:
نام کامل تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399هجری).

ketabton.com - The Digital Library

16- تفسیر المیسّر:
تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
17- تفسیر معارف القران :
مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.
18- تفسیر خازان:
نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیرالخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری میباشد.)
19 - روح المعانی (آلوسی):
تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 – 1270ق)
20- جلال الدین سیوطی:
«الاتقان فی علوم القرآن «تفسیر الدار المنثورفی التفسیر با لمأثور»مؤلف آن : حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵- ۱۵۰۵م)
21- زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:
مؤلف: الزَجَّاج أو أبو إسحاق الزجّاج أو أبو إسحاق إبراهیم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجری - 311 هجری 855 -923 - میلادی)
22- تفسیر ابن عطیة:
نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده،مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542 هـ)
23- تفسیر قَتادة :
أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی بَصْری (۶۱ هـ- ۱۱۸ هـ، ۷۳۶-۶۸۰م) شیخ قتادة ازجمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او می‌گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظهٔ او در طول تأریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24- تفسیر بیضاوی:
تفسیر البیضاوی (انوار التنزیل واسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.
25- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:
«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9ذیحجه 538 هـ)این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.
26- تفسیر مختصر:
تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریربن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.
27- مفسر صاوی المالکی:
«حاشیة الصاوي علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.
28- فیض الباری شرح صحیح البخاری:
داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016
29- صحیح مسلم – و صحیح البخاری:
گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود.وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)
30- سعید حوی:
حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و

ketabton.com - The Digital Library

اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می‌آید.

31- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمۀ اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغية الوعاة 2 / 297، وأساس التقديس صفحه 7.).

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English